

چشم انداز ایران

۱۱۹

بنا نهادی بر پایه علم و عدل

دوماهنامه چشم انداز ایران

دی و بهمن ۹۸

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیرمسئول: لطف الله میثمی

طراح جلد: فرزین آدمیت

ویراستار: اکرم گشتاسبی

صفحه‌آرا: کیوان موسویان

طراح صفحات آغازین بخش‌ها: سیمین هدایت منفرد

عکس: احمد شریف

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران، میدان توحید، خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴، طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۱۳۴۴۵-۸۹۵

تلفن: ۶۶۹۳۶۵۷۵-۶۶۴۳۳۲۰۷ تلفکس: ۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

cheshmandaziran.net

meisami40@yahoo.com

@cheshmandaz_iran

cheshmandaziran

تلگرام:

اینستاگرام:

آغازین

یادآوری‌هایی درباره قانون اساسی ۲ لطف‌الله میثمی
چشمان باز کاملاً بسته ۴ احمد هاشمی

چشم‌انداز سیاست داخلی

چاره خلا گفتمانی و راهبردی کنونی چیست؟ ۸ حبیب‌الله پیمان
شهروندان رانده‌شده به حاشیه ۱۲
راهبردهای پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ۱۴ گفت‌وگو با محمدعلی دادخواه
دور زدن‌های قانون اساسی در جمهوری اسلامی ۱۷ گفت‌وگو با سیدحسن امین
نقش «انتخاب» و «گزینش» به‌عنوان دو همزاد در شکل‌گیری مجلس در ایران ۲۲ حمیدرضا عریضی-علی اعرابی
«سرا» بستری دموکراتیک برای سنجش و گزینش داوطلبان شایسته ۲۶ حنیف رهبری
نماینده‌گی مجلس
چشم‌ها و گوش‌ها ۲۷

چشم‌انداز اندیشه

فرهنگ خشونت و قرآن ۳۲ مهدی غنی
بوستان فضل و ادب ۳۵ مصطفی ایزدی
از پدیدارشناسی نام‌الله به‌سوی متن اصلی ۳۸
دانش، بینش و منش دینی ۴۰ محمدباقر تلغری‌زاده
دین در جامعه پساسکولار ۴۳ برگردان: محمد رحیمی
فراق‌کنی و توجه: دو بیماری اجتماعی بزرگ جامعه ما- بخش پنجم ۴۷ احمد کتابی

چشم‌انداز اقتصاد و توسعه

قیمت بنزین و تغییرات آن ۵۰ محمد آقایی
یارانه‌های پنهان ملت به دولت ۵۲ سمانه گلاب
بودجه سال ۱۳۹۹ ۵۵ سعید توانا
ریشه‌یابی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اعتراضات آبان‌ماه ۵۷ میزگردی با حضور رضا مظهری،
محمدحسین رفیعی و لطف‌الله میثمی
مالکیت اجتماعی در برابر مالکیت خصوصی ۶۴ ایرج سبحانی
قصه پرغصه گازسوز کردن خودروهای عمومی ۶۶ رسول اژنیان
بازار جهانی نفت خام ۶۷ محمد آقایی

چشم‌انداز جامعه

نقد شهر با مرگ و لبخند ۷۲ گفت‌وگو با نعمت‌الله فاضلی
مردی که می‌خندد؛ نمادی از احق‌نشان دادن مبارزه با سرمایه‌داری ۷۸ حمیدرضا عریضی
پرسش روزگار ما چیست؟ ۸۲ محسن گودرزی
در ستایش انقلاب- بخش سوم ۸۴ محمد برقی
پنجره‌ای رو به امید ۸۷ گفت‌وگو با زهرا محمدی‌نژاد
اروسیا در آینه ویتنگشتاین ۹۰ علی بیانی
رویکرد اجتماعی به تاریخ غرب ۹۲ معرفی کتاب «شهروندان و اربابان»

چشم‌انداز تاریخ

ورود امام خمینی به پاریس- بخش سوم ۹۴ احمد غضنفرپور
صنعتگران جدید در دوره پهلوی- بخش اول ۹۷ گفت‌وگو با علی اصغر سعیدی
در گوادلوپ چه گذشت؟ ۱۰۲ حسین پورخصالیان
حکمرانی به شیوه پهلوی ۱۰۵ مهدی غنی

چشم‌انداز سیاست خارجی

۱۱۰ لطف‌الله میثمی
۱۱۳ گفت‌وگو با محمد احمدی
۱۱۹ معرفی کتاب
۱۲۰ برگردان: هادی عبادی
۱۲۴
۱۲۵

چشم‌انداز خوانندگان ۱۲۶



یادآوری‌هایی درباره قانون اساسی



لطف‌الله میثمی

در آستانه چهل و یکمین سال پیروزی انقلاب هستیم. در آن زمان رژیم شاهنشاهی بدون تکیه به آرای مردم و با اعمال شکنجه و خودکامگی سقوط کرد و انقلاب اسلامی با تکیه به آرای مردم و شعار «جمهوری اسلامی آری، حکومت خودکامه هرگز» شکل گرفت و خیلی زود صاحب قانون اساسی ثمره انقلاب شدیم. از آنجا که قانون اساسی جمهوری اسلامی از دیدگاه مرحوم امام و از دیدگاه مقام رهبری فصل الخطاب قلمداد شده بر آن شدم تا نکاتی درباره تدوین و اجرای قانون اساسی یادآور شوم؛ باشد که در این شرایط حساس مملکتی مفید افتد و فرصت‌ها از دست نرود: «فَدَّ كُرُّ إِنْ نَفَعَتْ الذِّكْرَى»^۱

۱. آیا می‌دانیم انتخاب فقها و دیگر اعضای خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ مبتنی بر آرای مردم بود؟
۲. آیا می‌دانیم قانون اساسی پس از تصویب به توصیه امام به رأی مردم گذاشته شد تا از پروسه مشروعیت و مقبولیت عبور کند؟
۳. آیا می‌دانیم تک‌تک مواد قانون اساسی از مشروعیت و مقبولیت برخوردار است؟ چرا که برای اجرا، آرای مردم را دارد و همین‌طور به امضای بنیان‌گذار انقلاب، سایر مراجع و عده زیادی از فقها و اندیشمندان رسیده است.
۴. آیا می‌دانیم نهاد شورای نگهبان که از ارکان قانون‌گذاری قوه مقننه است، جایگاه و موجودیت خود را از قانون اساسی مبتنی بر آرای مردم پیدا کرده است؟
۵. آیا می‌دانیم طبق قانون اساسی و اصل مصرح تفکیک قوا در قانون اساسی، قوه مقننه نمی‌تواند درباره صلاحیت افراد برای انتخابات ریاست‌جمهوری و مجلس شورای اسلامی نظر دهد؟
۶. آیا می‌دانیم سخنگوی قبلی نهاد شورای نگهبان مطرح کرد این شورا بر اساس قانون انتخابات مصوب مجمع تشخیص مصلحت، قادر نیست داوطلبی را رد یا تأیید صلاحیت کند؛ چرا که رد یا تأیید صلاحیت نیاز به

دادگاه انتخاباتی و نیاز به دادگاه صالحه دارد. آیا می‌دانیم این نظر موردنقد یا رد هیچ‌یک از فقها قرار نگرفت و بعد از بیان آن تا مدتی عضو شورای نگهبان بود.

۷. آیا می‌دانیم در زمان حیات بنیان‌گذار جمهوری اسلامی چندین انتخابات بدون نظارت استصوابی انجام شد و مرحوم امام بر اساس وظیفه قانونی خود آن‌ها را تأیید و امضا کرد. این انتخابات‌ها مغایرتی با شرع و قانون نداشت.

۸. آیا می‌دانیم پس از رحلت امام، نظارت استصوابی چگونه شکل گرفت؟ مرحوم آیت‌الله رضوانی، یکی از فقهای شورای نگهبان، از دبیر این شورا، آیت‌الله جنتی، استعلام کرد شورای نگهبان می‌تواند نظارت استصوابی داشته باشد؟ آیت‌الله جنتی برخلاف قانون اساسی این امر را تأیید کرد. در این راستا، نظارت استصوابی عملاً درباره داوطلبان مجلس چهارم اعمال و حتی بسیاری از نمایندگان مجلس سوم رد صلاحیت گسترده شدند.

۹. آیا می‌دانیم در چهارمین دور مجلس شورای اسلامی نمایندگان تأییدشده توسط شورای نگهبان طرح نظارت استصوابی را به مجلس بردند و رأی آورد و پس از تأیید شورای نگهبان به صورت قانون مصوب درآمد؟

۱۰. آیا می‌دانیم در پنجمین دور مجلس شورای اسلامی به ریاست آیت‌الله ناطق نوری این قانون اصلاح شد، اما شورای نگهبان با آن مخالفت کرد. با تأیید مجدد نمایندگان به مجمع تشخیص مصلحت مردم و نظام رفت و بدین صورت فعلی تصویب شد؛ البته فقهای شورای نگهبان آنجا هم رأی مخالف دادند و به نظر می‌رسد تا امروز به مفاد آن عمل نکرده‌اند.

۱۱. آیا می‌دانیم مرحوم امام خطاب به فقهای شورای نگهبان گفتند اگر خود شما مصلحت مردم را می‌دانستید نیاز به هزینه اضافی برای مجمع تشخیص مصلحت مردم و نظام نبود؟

۱۲. آیا می‌دانیم آیت‌الله امامی کاشانی، یکی از فقهای شورای نگهبان و عضو مجمع تشخیص مصلحت، در مقطع تدوین قانون کار بیان کرد ما صبح در جلسه فقهای شورای نگهبان قانون کار را مغایر شرع می‌دانیم و عصر در جلسه مجمع تشخیص مصلحت آن را به نفع مستضعفین تشخیص می‌دهیم. آیا این تضاد بین شرع و مصلحت مردم تلقی نمی‌شود که سال‌هاست از موانع پیشرفت کارها و امور بوده؟ آیا آیه ۵ سوره قصص روح قرآن را حاکمیت مستضعفین نمی‌داند؟

۱۳. آیا می‌دانیم فقها در پیش از پیروزی انقلاب به ما یاد داده بودند «نحن ابناء الدلیل» و «قل هاتوا برهانکم»؛ یعنی ما فرزندان دلیل هستیم و برای هر کاری دلیل بیاورید؟ پس از پیروزی انقلاب و از مجلس چهارم به بعد دلیلی بر رد صلاحیت ارائه نمی‌کردند و جلوی شکایت نامزدها به قوه قضائیه را هم گرفتند. بدین معنا که آیت‌الله جنتی در خطبه‌های نماز جمعه گفت ما بالاترین مقام هستیم و شکایات به قوه قضائیه پذیرفتنی



نیست. در چند مورد شکایت هم ترتیب اثری داده نشد. این در حالی است که مرجع شکایات در قانون اساسی قوه قضائیه است. در همین رابطه نتیجه انتخابات مجلس پنجم در زمستان ۷۴ در حوزه اصفهان را بدون دلیل باطل اعلام کردند و نتیجه تجدید انتخابات در بهار ۷۵ بسیار چشمگیرتر شد. آیا دلیل نیاوردن اعتبار شورای نگهبان را کم نمی کند؟

۱۴. آیا می دانیم بر اساس قانون اساسی کسی مرتکب جنایتی شده باشد یا خلاف کرده باشد باید در قوه قضائیه رسیدگی شود آن هم در دادگاه صالح با هیئت منصفه و آنجاست که صلاحیت ها بررسی می شود؟

۱۵. آیا می دانیم مطابق قانون انتخابات، چهار مرجع: وزارت اطلاعات، سازمان ثبت احوال کشور، نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران و قوه قضائیه باید در مورد سوابق داوطلبان به صورت مستدل و تفصیلی به وزارت کشور و شورای نگهبان نظر بدهند؟

۱۶. آیا می دانیم در اوایل آبان ماه ۹۸ سردار حسین طائب بدین مضمون اعلام کرد که ما و شورای نگهبان مصمم هستیم جلوی نفوذی ها در مجلس شورای اسلامی آینده را بگیریم؟ آیا این اظهارات تعیین کننده به منزله ورود نیروهای مسلح به انتخابات تلقی نمی شود؟ آیا این ورود با نص صریح قانون اساسی و توصیه مرحوم امام منافات ندارد؟

۱۷. آیا می دانیم هیچ نهاد دیگری اعم از مسلح و غیرمسلح حق ندارد درباره داوطلبان انتخابات دخالت کند یا به شورای نگهبان گزارش دهد؟

۱۸. آیا می دانیم ملاک ارزیابی شورای

نگهبان باید تک تک مواد قانون اساسی باشد که مشروعیت و مقبولیت دارند؟ آیا می دانیم این نهاد نمی تواند بر اساس فهم خود که مبتنی بر اجتهاد مصطلح و آموزش های جاری حوزه علمیه بوده و به فقه فردی و فرعی مشهور است و از نظر مرحوم امام ناکافی و ناکارآمد بوده به ارزیابی درست بپردازد؟

۱۹. آیا می دانیم اینکه برخی فقهای شورای نگهبان می گویند ما تنها اصل چهارم قانون اساسی را قبول داریم بیان نادرست است؟ چراکه این اصل موجودیت خود را از قانون اساسی می گیرد که مبتنی بر آرای مردم است.

۲۰. آیا می دانیم بنا بر اصل ششم قانون اساسی هیچ اقدامی در جمهوری اسلامی بدون آرای مردم اعتبار ندارد: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراهای و نظایر این ها، یا از راه همه پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می گردد.»

۲۱. آیا می دانیم بنا بر اصل ۵۶ قانون اساسی: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از طرقتی که در اصول بعد می آید اعمال می کند»؛ بنابراین این اصل نسبت به سایر اصول تقدم ذاتی دارد و مهم اینکه انسان بماهو انسان از هر نژاد و فرهنگ و دینی است.

۲۲. آیا می دانیم حتی اصل پنجم مشهور به اصل ولایت فقیه در قانون اساسی مصوب سال ۵۸ مشروط به پذیرش عامه مردم است؟

۲۳. آیا می دانیم اصلی ترین ابربحران در مملکت ما بی اعتمادی است؟ این بی اعتمادی از کجا نشأت گرفت؟ به نظر می رسد فقهای شورای نگهبان برای مردم صلاحیت قائل نبودند و داوطلبان را بر اساس فقه مصطلح و ناکافی خود که خلاف قانون اساسی و قانون نظارت استصوابی هم هست رد صلاحیت کردند. در پی این رد صلاحیت های گسترده و مستمر مردم به تدریج نسبت به شورای نگهبان کم اعتماد شدند. از زمستان ۷۴ تاکنون پیام مردم در انتخابات های فرزندوم گونه هماهنگ با مهندسی شورای نگهبان نبوده و متأسفانه این بی اعتمادی مردم به نظام به یکدیگر نیز تسری یافته است. آیا فقهای شورای نگهبان فراموش کرده اند که موجودیت خود را از قانون اساسی مبتنی بر آرای مردم دارند؟

من با ۵۹ سال تجربه مستقیم و غیرمستقیم سیاسی در رژیم شاهنشاهی و جمهوری اسلامی ایران این روند را به صلاح ملک و ملت نمی دانم. متأسفانه بعد از سقوط هوایمای اوکراینی و داغدار شدن هم وطنان ما و انکار چندروزه آن مردم در غم عمیقی فرورفته اند. در این شرایط رد صلاحیت های گسترده شوک بزرگ تری به مردم وارد کرده و راه را برای قانسون و قانون گرایی می بندد و جامعه ککش عوارض منفی آن را ندارد. ■

پی نوشت:
۱. آیه ۹ سوره اعلی

چشمان باز کاملاً بسته

یا

راهکارهایی برای بهبود کیفیت خواب مسئولان



احمد هاشمی

هوایما دیر پرید. گفته بودند بار اضافی دارد. سنگینی بار هوایما از حضور بی‌وزن هزاران آرزو بود. نزدیک صبح بود که آدم‌ها با رؤیاهایشان پرواز کردند؛ سبکی، آسمان و ناگهان آتش. همه چیز با یک موشک تمام نمی‌شود، دست کم من خیال نمی‌کنم رؤیای آدم‌ها را بشود با آتش سوزاند، رؤیا در آسمان می‌ماند، با همان سبکی و روشنی. پرهیب آرزوهای آدم‌های سوخته روی خانه‌هایشان می‌ماند، اینقدر که خیال می‌کنی سقف سنگین است و هر آئینه دارد فرو می‌ریزد. ناکامی‌ها و نرسیدن‌های این آدم‌ها آوار می‌شود روی خیالات پدر و مادرها و فرزندان‌شان. همسرانشان جان می‌کنند؛ آتش که دوست داشتن را نمی‌سوزاند.

حرف‌های تکراری و بعد فراموشی؟!

آشکار است که سرنگونی هوایمای مسافربری با پدافند هوایی را نمی‌شود به خطای یک فرد ربط داد. در چنین سازمان‌هایی لزوماً ساختارها به گونه‌ای طراحی می‌شوند که تصمیم یک نفر - که حتماً احتمال خطا در آن هست - حرف اول و آخر نباشد، افزون بر اینکه مسئولیت بی‌کفایتی نیروی گمارده شده در چنین موقعیت حساسی با رده‌های فرماندهی است. همچنین اشتباه رادار یا هر ابزار دیگری ناشی از خطای گروه فنی است و در نظر نگرفتن احتمال آن خطا چیزی بیشتر از ناکارآمدی است. حتی با این فرض که اپراتور پدافند ضد هوایی در شرایطی جنگی در کمتر از ده ثانیه ناگزیر به اتخاذ تصمیم بوده، گفتن اینکه متأسفانه فرد مذکور تصمیم اشتباه را گرفت مسئولیت را از گردن رده‌های بالاتر بر نمی‌دارد، زیرا فرض بر این است که کسانی که در چنین موقعیت‌های حساسی قرار می‌گیرند ساعت‌ها و ماه‌ها و سال‌ها آموزش دیده‌اند تا در زمانی که ناگزیرند در کمتر از ده ثانیه تصمیم بگیرند راه غلط را انتخاب نکنند. اپراتور مربوطه باید درباره تبعات فاجعه‌بار تصمیم اشتباه خود آگاهی داشته باشد، در این صورت هر اقدام او تابع فرمول‌های پیچیده‌ای خواهد بود که از خطای احتمالی جلوگیری می‌کند. تقلیل دادن اشتباه مرگبار این چنینی به خطای انسانی، خطایی بزرگ‌تر است. وقتی اصل مشکل را نفهمیم یا آن را انکار کنیم، تلاشی برای اصلاح صورت نمی‌گیرد، این گونه است که به استقبال فجاج بعدی می‌رویم.

چه کسی دروغ می‌گوید؟

در این برهوت، مرگ اتفاق عجیبی نیست، سال و ماه هم نمی‌شناسد، هر روز هست. عجیب‌تر آنکه عدد و رقم هم ندارد. آدم‌ها آنقدر بی‌مقدار شده‌اند که جنازه‌هایشان هم شمرده نمی‌شود. دو ماه از اعتراضات آبان ماه گذشته، صد تا منبع خارجی از طرف خودشان عدد اعلام کرده‌اند و در داخل، یکی که ربطی به آمار داشته باشد صدایش درنیامده، یعنی حاکمان این قدر خودشان را از پاسخ‌گویی بی‌نیاز می‌دانند؟ آیا خبر دارند حقوقشان

از مالیاتی که از دسترنج میلیون‌ها نفر گرفته شده پرداخت می‌شود؟ از کجا این سوء تفاهم برایشان ایجاد شد که جز به حرف مردم و خواسته مردم می‌توانند قدمی بردارند؟ چه کسی به نیروهای نظامی حق داده به سوی مردمشان شلیک کنند؟

نگفتن و نشنیدن ربطی به فراموش کردن ندارد. همه این پرسش‌ها در حافظه تاریخ می‌مانند و این روزها زمان آنقدر سریع می‌گذرد که معنی تاریخ دیگر هزار سال و پانصد سال نیست، با چشم برهم زدن وقت پاسخ‌گویی می‌رسد.

چیزهایی هست که نمی‌دانی

لاابد هستند مسئولانی که با دیدن رنج مردم ناراحت شوند، این گونه افراد دو دسته‌اند: یا خودشان را به خواب می‌زنند یا عذاب وجدان باعث می‌شود بی‌خواب شوند. مخاطب این متن دسته دوم است و به دنبال راه کاری هستیم که مشکل بی‌خوابی‌شان را حل کنیم، گرچه با این اوضاع و احوال کار بسیار مشکل است.

کافی است دور و برتان را نگاه کنید که به عمق فاجعه‌ای که در جامعه در حال رخ دادن است پی ببرید. بیشتر افراد در خانواده و فامیل خود کسی را ندارند که به مواد مخدر اعتیاد دارد. این آدم می‌تواند کارگری ساده یا جوانی بیکار باشد یا یک مهندس یا معلم. مصرف مواد هم از روش‌های سنتی گرفته تا متادون و ترامادول که در بسیاری از عطاری‌ها به صورت علنی فروخته می‌شود و وابستگی به قرص‌های اعصاب که این روزها به وفور دیده می‌شود. بیکاری بیداد می‌کند، گرچه بسیاری از شاغلان هم حتی همان حداقل حقوق مصوب را هم دریافت نمی‌کنند، استخدام دولتی در انحصار آدم‌های فلان رئیس دولت و بهمان شهردار است. کارخانه‌ها یکی یکی تعطیل می‌شوند. مشکلات مالی موجب ناسامانی‌های عمیقی در خانواده‌ها شده است. بخش زیادی از جوانان در آستانه میانسالی امکان تشکیل خانواده را ندارند و بسیاری از خانواده‌ها هم به دلیل مشکلات روزافزون در آستانه فروپاشی قرار گرفته‌اند. مدارس به پولی که از دانش‌آموزان می‌گیرند وابسته‌اند، نخبان یکی یکی چمدان مهاجرتشان را می‌بندند، بهداشت

یاد درگذشتگان پرواز ۷۵۲ اوکراین گرامی باد



و درمان دولتی دچار نابسامانی‌های عمیقی است، داروهای بسیاری کمیاب‌اند، افسردگی و بیماری‌های روانی شیوع بی‌حدی دارند، مردم عصبانی‌اند و با کمترین اصطکاک‌کی کار به مشاجره می‌کشد، دزدی و کیف‌قاپی به وفور دیده می‌شود و ده‌ها و صدها رنج و ناملایمت که گریبان‌گیر این ملت شده است. با این وضعیت معلوم است که مسئولان خواب راحتی نداشته باشند، مگر اینکه تعمداً در ندیدن این همه رنج داشته باشند. چشمانشان کاملاً باز است، اما جلوی پایشان را نمی‌بینند و مشکلات همه دنیا را می‌خواهند حل کنند. معلوم است که مردم همه دنیا مشکلات زیادی دارند و مسئولان وقت کم می‌آورند و خسته می‌شوند، ولی واقعیت این است که مردم ایران هم خسته شده‌اند؛ واقعاً و واقعاً و واقعاً خسته شده‌اند از این همه شعار درمانی. از این همه خیالیافی که در رسانه‌های رسمی حکومت به اسم خبر به خورد مردم می‌دهند خسته شده‌اند، مردم عقل دارند و آنچه را می‌بینند باور می‌کنند.

همه آدم‌ها به استراحت نیاز دارند

حتماً متصدیان امور هم از دیدن این وضعیت ناراحت‌اند، همین که بودجه هنگفتی را صرف تبلیغات می‌کنند تا شرایط کشور را عادی جلوه دهند، یعنی می‌دانند اوضاع خوب نیست؛ حتماً مسئولان سعی‌شان را می‌کنند، اما قبول کنید با وجود حلقه محدود خودی اداره مملکت کار سختی است و نتیجه می‌شود همینی که هست. اصلاً چطور و از کی حاکمان جامعه به این نتیجه رسیده‌اند که مسئول سعادت دنیوی و اخروی همه مردم هستند و باید هرطور شده و با هر روشی مردم را در مسیری که خودشان صلاح می‌دانند هدایت کنند، حتی اگر آن روش بارها آزموده شده و به نتیجه نرسیده باشد.

بار را از دوش خود بردار برادر، مردم صغیر نیستند. خودشان می‌توانند شورای محله و شهر تشکیل دهند و خودشان می‌توانند از طریق نمایندگان‌شان امورشان را اداره کنند، خودشان می‌توانند از دینشان محافظت کنند، همان‌طور که چهارده قرن این کار را کرده‌اند. موضوع اصابت یک موشک به هواپیما، مسئله‌ای درباره رابطه یک اپراتور با یک شاسی نیست، این را هم حکومت می‌داند و هم همه ملت. سلسله‌ای از نابسامانی‌ها منجر به این فاجعه شده است. بیایید این نابسامانی‌ها را حل کنید. اجازه دهید شایستگان با هر عقیده و مرامی زمام امور را به دست گیرند، با حذف و حصر و زندانی و ممنوع‌التصویر کردن چیزی درست نمی‌شود. اگر خواب راحت می‌خواهید کمی استراحت کنید، شما هر کاری لازم بود کردید و حکومت کردن واجب کفایی است، به حد کفایت همه امور را در دست خودتان داشته‌اید.

پی‌نوشت:

این نوشته برای ثبت در تاریخ نگاشته شده است و نگارنده می‌داند هیچ تأثیری در هیچ امری ندارد. همین حالا بخش زیادی از نمایندگان مجلس قبلی که از سخت‌ترین فیلترها گذشته بودند، رد صلاحیت شده‌اند. ■

بی مهر رخت روز مرا نور نماذت وز عمر مرا جز شب دیبچور نماذت
 هنگام وواع تو ز بس گریه که کردم دور از رخ تو چشم مرا نور نماذت
 می رفت خیال تو ز چشم من و می گفت هیهات از این گوشه که معمور نماذت
 وصل تو ابل راز سرم دور بی داشت از دولت بجز تو کنون دور نماذت
 نزدیک شد آن دم که رقیب تو بگوید دور از رخت این خسته رنجور نماذت
 صبر است مرا چاره بجران تو لیکن چون صبر توان کرد که مقدر نماذت
 در بجز تو گر چشم مرا آب روان است کو خون جگر ریز که معذور نماذت
 حافظ ز غم از گریه نپرداخت بر خنده ماتم زده را داعیه سور نماذت

خشم انداز سیاست داخلی



تظاهرات اعتراضی آبان‌ماه با شرکت اکثریتی از اقشار تهی‌دست که تحمل فشار تورمی ناشی از افزایش بهای بنزین را ندارند، نشان داد در «نیود گفتمان و راهبرد» این اقشار رنج‌های نادیده خود را با خشم فریاد می‌زنند. مقاله حبیب‌الله پیمان به دنبال چاره کار بوده و به دگرذیسی و وجوه علت این اعتراضات اشاره می‌کند. محمدعلی دادخواه نیز در گفت‌وگوی خود به ماجراها و خاطراتی از تدوین پیش‌نویس قانون اساسی به‌عنوان سندی موردقبول مرحوم امام و آیت‌الله طالقانی اشاره کرده است. حسن امین در گفت‌وگوی خود درباره دورزدن‌های قانون اساسی به دو نگاه تفسیری اشاره کرده است؛ تفسیر با تساهل و توجه به نیت تدوین‌کنندگان این متن بالادستی (تفسیر موسع) و دیگری تفسیر مستبدانه که محدود و مقید است (تفسیر مضیق).

حمیدرضا عریضی و علی اعرابی در مقاله «انتخاب و گزینش دو هم‌زاد در شکل‌گیری مجلس» مطرح می‌کنند چگونه سنگینی کفه انتخاب در رویکرد شورای نگهبان منجر به آن می‌گردد که برخی جناح‌ها افرادی را انتخاب کنند که مطمئن باشند از فیلتر شورای نگهبان عبور می‌کنند. حنیف رهبری در نوشته خود طرح سرا از سوی اصلاح‌طلبان را بستری دموکراتیک برای گزینش داوطلبان ذکر نموده است.

چاره خلا گفتمانی و راهبردهای کنونی چیست؟

حبیب‌الله پیمان



راهبردهای پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران؛

محمدعلی دادخواه



چاره خلا گفتمانی و راهبردی کنونی چیست؟

چرایی بروز ناآرامی‌های آبان



حبیب‌الله پیمان

گیرانه‌های آتش خشم

۱. نیروی محرکه اصلی بروز انفجاری اعتراضات دو دهه اخیر، فهرست طولیلی از نابسامانی‌ها و بحران‌های معیشتی و اجتماعی و سیاسی فرهنگی است که طی سه دهه به تدریج انباشت و متراکم شده‌اند. شورش‌های سال ۷۲ در شهرهای قزوین، شیراز، مشهد و اسلامشهر، نخستین واکنش خشمگینانه‌ای بود که در اعتراض علیه پیامدهای اقتصادی و اجتماعی اجرای سیاست‌های تعدیل ساختاری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بروز کرد. از آن به بعد تا ۲۵ آبان ۱۳۹۸ با فواصلی که پیوسته کوتاه‌تر می‌شوند شکایات و اعتراضات به صورت فزاینده‌ای در اشکال مختلف اعتصاب، تجمع، تحصن، راهپیمایی آرام و مسالمت‌جویانه و در مواردی خشونت‌بار، تکرار و ادامه یافته است. آنچه این ناراضی‌ها و خشم‌های فروخورده را مستعد شعله‌ور شدن کرده است، بی‌اعتنایی تحقیرآمیز و آزاردهنده‌ای است که در رفتار و گفتار متصدیان حکومتی وابسته به این یا آن جناح در قدرت مشاهده می‌کنند و وعده‌های فریبنده و بی‌اساسی است که از زبانشان می‌شنوند. بسیاری از توده‌های دچار فقر، ناامنی و درمانده از تهیه ضروری‌ترین مایحتاج اولیه زندگی، در عین ناباوری و از روی ناچاری به آن وعده‌ها دل‌خوش می‌کنند، چندی چشم‌ها را از دیدن واقعیت‌های تلخ فرومی‌پوشانند و به خود امید می‌دهند که شاید این بار وعده‌ها راست درآید و به گفته عیب‌زاکانی، گره‌ها عابد و زاهد و مسلمان شوند، بر نفس لگام گسیخته و امیال سیری‌ناپذیر به قدرت و ثروت و سود مهار زند تا اگر کاردان هستند از مشکلات مردم و معضلات جامعه گره‌گشایی کنند و اگر چنان‌که اکثراً نشان داده‌اند چنین نیستند، از ملک و ملت رفع مزاحمت کنند، موانع را از پیش پای مردم بردارند و اجازه دهند خود به زندگی پریشان خویش سامانی درخور دهند، اما دیری نمی‌پاید که واقعیت‌های تلخ و گزنده بر خواب‌وخیال و آرزوهای خام چیره می‌شوند. چشم می‌گشایند و می‌بینند وعده‌ها سرایی بیش نبوده‌اند. سرخورده‌تر از قبل، بازمانده اعتمادشان را به آنان و امیدشان را به تحقق آن وعده‌ها از دست می‌دهند. نومید از فرادستان بالانشین شاید بخواهند یک بار دیگر شانس خود را بیازمایند. هر یک تنها با دستان خالی یا اندوخته‌ای ناچیز عزم جزم می‌کنند که دست به کاری مولد زند و کسب درآمدی کنند تا غصه سر آید، اما در همان گام‌های نخست درها و فرصت‌های اغلب فعالیت‌های مفید، سازنده، سالم و شرافتمندانه را به روی امثال خود فرو بسته می‌یابند. بعد از چندی به این در و آن در زدن، خمیده و درهم شکسته از سنگینی بار تحقیر و طردشدگی، دست از طلب بازمی‌دارند. بعضی دیگر که سرسختی و سماجت بیشتری به خرج می‌دهند و با اخذ وام از مؤسسات زالوصفت رباخواری با عنوان «بانکداری اسلامی» لوازمی فراهم و بساطی پهن می‌کنند به بار و سوددهی نرسیده زیر بار پرداخت اقساط اصل و فرع وام‌ها کمر خم می‌کنند و ورشکسته و مقروض وثیقه‌شان توسط بانک مصادره می‌شود و خود به‌سوی پرتگاه سقوط به اعماق سیاه‌چال فقر و آوارگی مطلق رانده می‌شوند.

۲. شکاف بی‌اعتمادی زمانی پدید آمد که حکمرانان جدید به‌جای وفاداری و عمل در راستای تحقق خواسته‌های مردم ایران در انقلاب بزرگ و فراگیر بهمن ۵۷، به آن‌ها پشت کردند: خواسته‌هایی که ریشه در سنت مبارزه‌رهای بخش

با توجه به تأیید مقامات مسئول مبنی بر اینکه جز معدودی «اغتشاشگر»، اکثریت مردمی که در تظاهرات اعتراضی ۲۵ آبان ۹۸ شرکت داشتند افراد بیکار، کم‌درآمد و تهیدستی بودند که توان تحمل فشار تورمی ناشی از افزایش بهای بنزین را ندارند و نیز با عطف نظر به پیشینه این نوع اعتراضات خیابانی از جمله در دی‌ماه ۹۶، همه شواهد حاکی از آن دارد که اعتماد عمومی نسبت به کارایی و سلامت اخلاقی مدیران برجسته نظام به‌نحو چشمگیری سلب شده است. اگر چنین است، می‌توان پرسید چرا باید حکومتی که بعد از انقلاب مردمی و فراگیر بهمن ۵۷ زاده شد و با رأی اعتماد اکثریت نزدیک به اتفاق افراد ملت زمام مدیریت کشور را به دست گرفت، اعتماد عمومی را آن اندازه از دست بدهد که هزاران نفر از آسیب‌دیده‌ترینشان در بیش از دو بیست شهر ایران به خیابان‌ها بریزند و رنج‌ها و مصائب دیده‌نشده و شکایات ناشنیده خود و میلیون‌ها رنج‌دیده دیگر را با خشم فریاد زند و با سینه‌ای پردرد و قلبی درهم شکسته از مصیبتی که در همان دو روز، صاعقه‌وار بر جان‌شان زد، ماتم‌زده به خانه‌هایشان بازگردند.

آیا این بدان معناست که این توده ناراضی به اصول و ارزش‌های انقلاب، توحید، آزادی و برابری، عدالت و توسعه پایدار و اخلاق و معنویت پشت کرده‌اند؟ به‌نظر نمی‌رسد که این گزاره جز در مورد معدودی از معترضان، صادق باشد. در حقیقت، هدف خشم آن‌ها کسانی هستند که راهی را که انقلاب در چهل سال قبل برای تحقق این اهداف فرارویشان گشود و انهاد و در گمراهه گام برمی‌دارند، از همان‌ها که حفظ انحصاری قدرت و تأمین منافع شخصی و گروهی را بر خیر عموم، مصالح ملک و امنیت و رفاه و آسودگی ملت ترجیح می‌دهند و خواسته خویش را با رنج و شوربختی مردم ستم کشیده معاوضه می‌کنند. از قیل این کزراهه رفتن‌هاست که ارزش‌ها به ضد ارزش‌ها تبدیل شده و به نام انقلاب و اسلام، سخاوتمندانه در اذهان حک شده‌اند. آیا این دگرپرسی برای توضیح علت بروز خشم و اعتراض توده‌ها کافی نیست؟



ملی مردم ایران در انقلاب مشروطیت و نهضت ملی کردن صنعت نفت دارد. تفکیکی بین استقلال، مساوات و آزادی، عدالت و توسعه و حکومت مردم بر مردم، قائل نبودند، اگر بر اسلام تکیه می کردند، برای آن بود که توحید اسلامی را حامی و مبشر آزادی، عدالت و برابری و ارزش های انسانی و اخلاقی می شناختند، به آنان انگیزه ایستادگی و فداکاری در مبارزه برای آزادی و عدالت و رهایی از سلطه استبداد پادشاهی و قدرت های سرمایه داری جهانی می داد. انتظارشان از حاکمان جدید این نبود که به جای برداشتن گام های عملی در راستای تحقق این ارزش های بنیادین که اساس حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و معنوی جامعه اند و از آن ها محروم بودند خود را یکسره مصروف اموری از مذهب (مراسم و مناسک) کنند که به سیه جامعه مدنی تعلق دارد و مردم از همه فرق مذهبی مسلمان و غیرمسلمان، از دیرباز، مستقل و بی نیاز از مداخله یا کمک های مادی حکومت ها، در قالب نهادها و فعالیت های داوطلبانه مدنی مذهبی تمسیت آن ها را برعهده داشتند. آیا جز این است که هزینه های برگزاری مراسم و ساخت و نگهداری معابد و مساجد و مدارس علوم دینی توسط خود مردم تأمین می گردید؟ و آیا این خود مردم نبودند که از حریم آزادی و استقلال فعالیت ها و برگزاری شاعران مذهبی در برابر ناهمملی یا مداخله جویی دولت ها، صیانت می کردند؟ انگیزه اصلی مردم از طرح شعارها و نمایش نمادهای دینی، محرومیت از حق آزادی و برابری و رفاه و عدالت اجتماعی از یک سو و رواج فساد مالی و اخلاقی، تجاوز به حقوق و ثروت های عمومی و اعمال تبعیض، بی عدالتی از سوی دیگر بود. آن ها انتظار داشتند دولت های بعد از انقلاب در ایفای تعهد به وجه اسلامیت انقلاب، از آزادی هایی که مردم خود با انقلاب به دست آوردند حراست کنند، به برقراری دموکراسی و عدالت و تحقق برابری همت گمارند، از آلوده شدن اعضا و ارکان حکومتی به انواع مفاسد مالی و اخلاقی و خیانت در امانتی که از سوی مردم و قانون به آن ها سپرده می شد جلوگیری کنند، فقر و بیکاری را ریشه کن کنند، مردم را در تلاش برای جبران دهه ها محرومیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مورد حمایت مادی و معنوی و قانونی قرار دهند؛ نه آنکه اسلامیت را در هزینه کردن از بیت المال و پرداختن به اموری معنا کنند که به نهادهای مدنی تعلق دارند نه حکومت و پیش از این مردم خود از آن ها محافظت می کردند و هزینه های آن ها را تأمین می کردند.

فردای پیروزی فرزندان انقلاب دست به کار ساختن آینده شدند، ولی...

زمانی هم که در سایه اتحاد و همبستگی از شر حکومت استبدادی رهایی یافتند، منتظر برآمدن حاکمان جدید نماندند، سعی کردند زیست تازه اجتماعی و سیاسی خود را بر پایه همین اصول و ارزش ها بنا کنند. بر پایه همبستگی، اعتماد و فهم مشترکی که در جریان انقلاب میان آنان پدید آمده بود اقدام به تأسیس صدها و هزاران تشکل مدنی،

صنفا و تعاونی های تولید و مصرف، شوراهای کمیته های خودجوش و خودگردان در سراسر کشور کردند و به کمک همین نهادها علاوه بر پاسداری از پیروزی به دست آمده، خدمت رسانی به مردم را نیز در شهرها و روستاها برعهده گرفتند. چرخ های تولید را در مؤسسه های که صاحبان شان آن ها را ترک کرده بودند به کمک کارگران، مهندسان و مدیران به حرکت درآوردند. به روستاها رفتند و در تولید و برداشت محصول و تشکیل شوراهای روستایی به کشاورزان یاری رساندند. نهادها و شوراهایی خودجوشی که اگر حکومت جدیدالتأسیس مساعدت و همراهی می کرد، به مثابه پایه های اصلی و اولیه یک دموکراسی مشارکتی از نوع شورایی، با مناسباتی بر پایه عدالت و برابری تثبیت و رسمیت می یافتند.

این انتظار برآورده نشد و به جای آن با گسست از چهار مؤلفه اصلی گفتمان انقلاب اسلامی - آزادی و حق بی واسطه تعیین سرنوشت، برابری و عدالت اجتماعی، توسعه درونزای پایدار و اخلاق و تقوای سیاسی و اجتماعی - اساسی متفاوت از آنچه مردم اراده و آغاز کرده بودند، پی نهادند. قید «اسلامی» که در چارچوب گفتمان انقلاب، وحدت بر محور توحید و آزادی، عدالت و برابری (عدل علی) و اخلاق و ارزش های انسانی برآمده از ایمان و تقوا و عمل صالح معنا می شد به ترویج مناسک و آداب ظاهری شریعت و احکام فقه تقلیل داده شد.

در نتیجه، بسیاری از حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی محدود یا ممنوع شد، فعالیت شوراهای و نهادهای مدنی و صنفی خودگردان که وسیله اعمال بی واسطه حق مدیریت امور جمعی بودند متوقف و سپس تعطیل یا بی اثر شدند و حقوق فرهنگی - سیاسی اقلیت های قومی و مذهبی و برابری حقوق زنان با مردان انکار یا مسور به اجتنابی قرار گرفت، محدودیت هایی که علاوه بر ناراضی و آزدگی روشنفکران و افراد طبقه متوسط به بروز تنش های قومی، مذهبی و جنسیتی در سال های بعد دامن زد. اصل آزادی و حق تعیین سرنوشت قابل انکار نبود و به همین خاطر در اصول قانون اساسی هم بازتاب پررنگی پیدا کرد، اما ناسازگاری آن ها با گرایش های انحصارطلبانه برخی گروه ها و برداشت های مضیق

فقهی گروهی دیگر، مجالی برای رعایت و التزام عملی به آن ها باقی نگذاشت.

چگونه تسلط بر قدرت سیاسی، تملک منابع اقتصادی را به دنبال آورد؟

۳. سپس نوبت گسست از دو مؤلفه اساسی دیگر؛ یعنی برابری و عدالت اجتماعی و توسعه پایدار درونزا فرارسید؛ حکمرانان جدید سعی می کردند بی اعتقادی و بی علاقه ای خود به حقوق و آزادی های فردی و اجتماعی و ناچیز و کم اهمیت شمردن این خواسته ها را با اظهارات حمایت گرانه از مستضعفان و دادن وعده رفع بی عدالتی و فقر و محرومیت و تبعیض از جامعه جبران کنند و از نظرها پنهان دارند. وعده هایی که طبقات کم درآمد یا تهیدست جامعه را که عمری در ناامنی و ترس و فقر و تحقیر و طردشدگی به سر برده بودند و از حداقل های یک زندگی انسانی شرافتمندانه محروم بودند به آینده امیدوار می کرد و به پشتیبانی از رهبران برمی انگیزد. آن ها پایان دادن به عمری محرومیت و دست نیایی به یک زندگی آسوده و امن با تضمین شغل و درآمدی ثابت و نان و خورشتی بر سر سفره خانواده را در مفهوم و شعار عدالت می یافتند. همین توده های تهیدست بودند که وقتی جنگ آغاز شد جبهه ها را از داوطلبان جان برکف پر کردند و همه ظرفیت های مادی و معنوی خود را در دفاع از میهن به کار گرفتند و سختی های ناشی از جنگ و تحریم را صبورانه تحمل کردند؛ به این امید که بعد از خاتمه جنگ، کشور در مسیر توسعه همراه با عدالت و برابری حرکت خواهد کرد و آنان از فقر و طردشدگی رهایی می یابند و حیثیت و شأن و حقوق انسانی شان به رسمیت شناخته می شود، اما زمانی که جنگ خاتمه یافت، دولت جدید کار خود را با هدف عمران و سازندگی آغاز کرد و بر اساس یک بینش اقتصادی سرمایه دارانه و به امید جلب سرمایه های خارجی یا متعلق به سرمایه داران فراری از کشور، اجرای سیاست تعدیل ساختاری را در چارچوب دستورالعمل های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، وجهه همت خود قرار داد، شرایط واردات همه نوع کالا از خارج تسهیل شد و قوانین و مقررات کار به سود صاحبان نگاه ها و تضييع حقوق نیروهای کار و حذف امتیازات قانونی و رفاهی کارگران و دیگر

طبقات کم درآمد تغییر کرد. در عوض دست‌های کارگزاران حکومتی و وابستگان آن‌ها باز گذاشته شد تا با بهره‌گیری از رانت حضور در قدرت سیاسی، منابع ثروت‌های طبیعی و دارایی‌های عمومی و نظام بانکی بسیاری بنگاه‌های بزرگ اقتصادی کشور را به تیول خود درآورند. جاری شدن میلیاردها دارایی‌های عمومی از جمله درآمد‌های نفتی از طریق بانک‌ها در ساخت برج و ویلا و مراکز عظیم تجاری (مال)، خرید و فروش زمین و ارز و خودرو، واردات کالاهای خارجی و خام‌فروشی، باعث تعطیلی بسیاری از مؤسسات تولیدی، افزایش نرخ بیکاری و رانده شدن میلیون‌ها خانوار دیگر به زیر خط فقر و فقر مطلق در برابر بیش از ۴۰ میلیون دلار وام خارجی شد. به این ترتیب بود که توسعه پایدار برابری و عدالت اجتماعی نیز مانند آزادی و دموکراسی مشارکتی (شورایی) به دست فراموشی سپرده شد.^۱

موانع موجود در برابر آزادی بیان و فعالیت آزاد احزاب و تشکلهای سیاسی، صنفی و مدنی مستقل، اجازه نمی‌داد قربانیان غارت و حیف و میل بی‌لجام ثروت‌های طبیعی و درآمد‌های عمومی و افزایش نابرابری و تشدید تبعیض و بی‌عدالتی، واقعیت تلخ و دردناک زندگی و معیشت خود را به آگاهی مسئولان برسانند و اگر مسموع نشد، از حق قانونی

و انسانی خود برای تظاهرات آرام و مسالمت‌آمیز - نظیر تحصن، راهپیمایی و یا دست کشیدن از کار - استفاده کنند. پس چون کاسه صبرشان لبریز شد، مایوس از امکان کسب مجوز راهپیمایی، برای نخستین بار در سال ۷۲ آسیب‌پذیرترین قشرهای جامعه از جمله بسیاری از جبهه برگشته‌ها در چند شهر بزرگ و متوسط^۲ به خیابان‌ها ریختند و بدون دست یازیدن به خشونت و تخریب، خشم و اعتراض خود را در برابر افکار و دیدگان عموم به نمایش گذاشتند و شکست برنامه‌های دولت را در ایجاد اشتغال و رفاه

از طریق اجرای دستورالعمل‌های مزبور به اثبات رساندند.

فضای باز و اصلاحات سیاسی که ابتر ماند
تشدید ناخشنودی‌های سیاسی و اقتصادی حکومت را وادار کرد درهای حوزه حکومت را دوباره به روی جناح منتقد درون حاکمیت باز کند. متعاقب این گشایش محدود، انتخابات سال‌های ۷۵ و ۷۶ مجلس و ریاست‌جمهوری با مشارکت افراد این جناح برگزار و به روی کار آمدن دولت اصلاحات منجر گردید. دولت اصلاحات هدف خود را تقویت جامعه مدنی اعلام کرد و از درگیری مستقیم با مسائل اقتصادی و معیشتی مردم و معضل نابرابری و شکاف طبقاتی خودداری ورزید. در نتیجه سیاست‌های اقتصادی دوره قبل ادامه یافت

و چون گشایشی محسوس در این زمینه حاصل نشد سیر صعودی نابرابری‌ها کم‌وبیش ادامه پیدا کرد، توده‌های تهیدست را که دغدغه اصلی شان رفاه و امنیت شغلی و از بین رفتن تبعیض و اختلاف طبقاتی بود ناراضی و از خود دور کرد. آن‌ها نیز سرخورده از دولت اصلاحات، در انتخابات دور بعد به نامزدی رأی دادند که به آن‌ها وعده عدالت و آوردن نان بر سر سفره‌هاشان می‌داد.

از سوی دیگر مخالفت‌ها و کارشکنی‌های جناح مخالف و تنش‌های ناشی از آن، دولت را در تحقق هدفش که توسعه سیاسی بود نیز ناکام گذاشت، وضعیتی که سرخوردگی طبقه متوسط را هم از دولت اصلاحات در پی داشت. دولت جدید با این فرض که نیاز فوری مردم و کشور نه آزادی و دموکراسی بلکه فقط و فقط نان و رفاه و عدالت است، با عوام‌فریبی و دادن وعده آوردن درآمد حاصل از فروش نفت بر سر سفره مردم آرای لازم برای غلبه بر رقیب اصلاح طلب خود به دست آورد. به نام عدالت‌خواهی و رفع نیاز طبقات تهیدست جامعه میلیاردها دلار از درآمد نفت و بودجه‌های عمرانی را به باد داد و حیف و میل کرد و زیرساخت‌های تولید و اقتصاد جامعه را به ویرانی کشید.

انتخابات دور بعدی ریاست‌جمهوری (دهم)

در شرایطی آغاز می‌شد که نیروهای آگاه جامعه خسته و آزرده از سیاست‌های مخرب و محدودیت‌های روزافزون اعمال‌شده از سوی دولت و نگران آینده کشور در انتظار فرصتی بودند تا ناراضی‌های خود را ابراز کنند و با حضوری اثرگذار در صحنه، مبتکر چرخشی مثبت در سیر تحولات جاری شوند. حضور میرحسین موسوی با شعار و برنامه‌ای برای تحقق آزادی، عدالت و توسعه پایدار در چارچوب «قانون اساسی بدون تنازل»، مجالی برای ایفای نقشی سازنده در برابر مردم گشود. اعلام نتیجه

انتخابات رأی‌دهندگان به موسوی را قانع نکرد و اعتمادشان را جلب نمود. خودداری مسئولان از پذیرش درخواست تجدیدنظر در شمارش و نحوه اعلام نتایج راهپیمایی اعتراضی میلیونی ۲۵ خرداد ۸۸ را در پی داشت، به این ترتیب بود که جنبشی برای آزادی و عدالت سرگرفت که به «جنبش سبز» شهرت یافت. این حرکت که به نحو کم‌سابقه‌ای آرام و مسالمت‌جویانه آغاز شده بود در ادامه به خشونت کشیده شد و متوقف گردید.

از قضا سرنگین صفرافزود
خستگی و دلزدگی مردم از خشونت و افراط و تفریط‌های این دوره، دولت بعدی را بر آن داشت تا با شعار اعتدال و توسعه از مردم رأی بگیرد و به پیروی از راه و رسم دولت بعد از جنگ از

پیگیری آزادی و توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی صرف‌نظر کرد و توسعه اقتصادی و ترمیم روابط بین‌المللی جمهوری اسلامی را از طریق حل مسئله هسته‌ای سرلوحه برنامه دولت قرار داد. موافقت‌نامه برجام مفتری موقت برای فروش نفت پدید آورد، اما ماهیت اقتصاد سیاسی دولت آن گونه نبود که مانع از تشدید فقر، بیکاری و نابرابری و گسترش حاشیه‌نشینی گردد. افزایش تصاعدی تجمعات و راهپیمایی‌های اعتراضی صنفی، زنگ خطری بود که از سوی دولتمردان و مسئولان نظام به درستی شنیده نشد و یا آن را حائز اهمیت ندانستند. لذا هیچ اقدام جدی و اصلاح ساختاری صورت نگرفت یا اساساً صورت‌پذیر نبود. بی‌اعتنایی و ناتوانی که خشم خیل عظیم فراموش‌شدگان و فرودستان را برانگیخت که دو بار با فاصله کمتر از دو سال با جرقه‌های شعله‌ور گردید و تنها با تحمل هزینه سنگین مادی و جانی و اخلاقی مهار شد.

۴. در این سی سال، راهکارها و مدل‌های متعددی برای اداره کشور به کار بسته شده است که با وجود تفاوت‌هایی معنی‌دار بین آن‌ها، هیچ‌یک کارایی لازم را برای غلبه بر موانع موجود و قرار دادن جامعه در مسیر توسعه پایدار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نداشته‌اند، اول، به این دلیل که دو واقعیت مهم، یکی نظری - تجربی و دیگری راهبردی در نظر گرفته نشده‌اند؛ از بعد نظری، این حقیقت هستی‌شناختی که بین آزادی و برابری، دموکراسی سیاسی و عدالت یا دموکراسی اجتماعی از یک طرف و میان این دو و توسعه پایدار و درون‌زا، پیوند متقابل وجودی و همنوایی راهبردی وجود دارد، به طوری که هریک بدون همراهی با دیگری نشو و نما پیدا نمی‌کند و بار نمی‌دهد. از بعد عملی، این واقعیت که موفقیت کنشگران سیاسی و اجتماعی (عامل انسانی توسعه) در پیشبرد فرآیندهای توسعه سیاسی و اجتماعی مشروط به پایداری آن‌ها به ارزش‌ها و فضیلت‌های انسانی و میثاق‌ها و اخلاقیات اجتماعی است.

دوم، جایگاه و نقش کلیدی شوراهای انجمن‌های صنفی و محلی و روستایی فرصت و مسئولیت همراه با آزادی و استقلال عمل نسبی - در چارچوب قوانین مصوب - داده نشده است، از تعاونی‌ها حمایت به عمل نیامد و تحت نظارت مؤثر قرار نگرفتند. چرا که به امر واگذاری امور مردم به خودشان باور ندارند بلکه با نگاهی ابزاری فقط انتظار حمایت و اطاعت داشته‌اند. به عبارت دیگر راهبرد آن‌ها در امر توسعه، با عنایت به ماهیت اهداف موردنظر (دموکراسی، عدالت اجتماعی و توسعه پایدار اقتصادی) به جای آنکه جامعه‌گرایانه و متکی به شوراهای نهاد‌های دموکراتیک مردمی باشد، یکسره بر بوروکراسی دولتی و عناصر وابسته به آن اتکا داشته و دارد.

بدیلی برای پر کردن خلأ گفتمانی و راهبردی موجود

۵. ناکامی دولت‌های مختلف در تحقق هریک از اهداف چهارگانه انقلاب با راهبردهای متفاوت، و آثار منفی این ناتوانی بر شرایط زندگی مادی و

دولت اصلاحات هدف خود را تقویت جامعه مدنی اعلام کرد و از درگیری مستقیم با مسائل اقتصادی و معیشتی مردم و معضل نابرابری و شکاف طبقاتی خودداری ورزید. در نتیجه سیاست‌های اقتصادی دوره قبل ادامه یافت



معنوی و مناسبات اجتماعی و فرهنگی درون جامعه، باعث شده است، نیروهای فعال در هر دو حوزه حکومت و سپهر عمومی و جامعه مدنی با نوعی بحران و خلافت‌گفتمانی و راهبردی روبه‌رو شوند. حاصل این خلافت، سرگشتگی و احساس یأس توأم با درماندگی است که در میان بخش قابل توجهی از افراد طبقات و نیروهای اجتماعی مشاهده می‌شود. وضعیتی که از یک طرف، باعث رواج کنش‌های مخرب پرخاش و خشونت (و تجاوز و غارت)، تسلیم و وادادگی و اشکال مختلف گریز شده و از جمله در شکل تضعیف روحیه پذیرش مسئولیت در قبال سرنوشت خود، جامعه، سرزمین و نسل‌های آینده در میان جمعیت قابل توجهی از افراد جامعه نمود گردیده است.

از سوی دیگر، فرصتی طلایی پدید آمده است تا مردم به‌جای آنکه نگاهشان را یکسره به دست‌های خالی و یا پر کرسی نشینان فرادست بدوزند، به سرمایه وجودی و توانمندی‌های ناشی از همبستگی و تعامل خلاق میان خویش امید بندند در واقع این چرخش نگاه از حوزه حکومت به سپهر تعاملات انسانی درون جامعه مدنی، از مدتی پیش آغاز شده است. آن‌ها درصدد تجدید همبستگی میان خود پیرامون همان گفتمانی هستند که چهل سال پیش بعد از یک فترت ۲۵ ساله، این بار از درون انقلاب اسلامی ۵۷ زاده شد، و توسط دولت‌هایی که در این مدت بر سرکار آمدند، دچار تجزیه و تلاشی گشت، از صحنه عملی (و نه تبلیغی و خطابی) حوزه رسمی سیاست‌گذاری و مدیریت کشور حذف شدند، ولی در وجدان و شعور آگاه مردم ایران زندگی می‌کنند و ضامن حفظ پیوند آنان با انقلاب بهمن‌اند.

بازگشت به خویش‌تن در عرصه عمومی به معنای نادیده انگاشتن حوزه قدرت سیاسی و انکار نقش دولت‌ها در توسعه سیاسی، اقتصادی و عدالت اجتماعی نیست، دولت‌ها علاوه بر داشتن حق انحصاری کاربرد قوه قهریه، تصویب، اجرا و نظارت بر اجرای قوانین را هم بر عهده دارد. همچنین ثروت‌های طبیعی و بخش بزرگی از دارایی‌ها و نیز در اغلب موارد، مسئولیت ارائه خدمات عمومی نظیر آموزش و بهداشت، حمل‌ونقل، انرژی و صنایع زیرساختی و کلیدی را کنترل و مدیریت می‌کند. اگر دولتی به دلیل ناکارآمدی و یا آلودگی به فساد این وظایف را به‌درستی انجام ندهد و یا فقط به منافع طبقات ممتاز خدمت کند، تعارضات درون جامعه تشدید و کار برای نهادهای دموکراتیک مردمی و مدنی دشوار می‌شود. در چنین وضعیتی است که اگر نهادهای دموکراتیک برخوردار از دموکراسی اجتماعی (سوسیالیستی) به‌اندازه کافی نیرومند شده باشند، در این صورت اقلیت‌های مخالف آزادی، عدالت و توسعه پایدار امکان بسیار کمتری برای در اختیار گرفتن قدرت سیاسی و به‌کارگیری آن در جهت منافع خاص خویش خواهند داشت، و از سوی دیگر، نهادها و شوراها با نظارت مؤثر بر فعالیت‌های حکومت، آن‌ها را وادار به پاسخگویی و شفاف‌سازی خواهند نمود. بنابراین ضمن تمرکز

فعالیت بر ایجاد و توسعه نهادهای پایه دموکراسی، عدالت و توسعه پایدار، از هیچ فرصتی برای ایجاد تغییرات ساختاری در قلمرو حکومت برای دموکراتیزه و شفاف و پاسخگو کردن حکومت نباید غفلت نمود.

راهبرد عملی کردن آن اصول و ارزش‌ها نیز در صبح پیروزی انقلاب راهش را با اقدام جمعی خودجوش و داوطلبانه در تشکیل شوراهای تعاونی‌ها و... نشانه‌گذاری کردند و با گنجاندن - هرچند ناکامل آن - در قانون اساسی به آن رسمیت بخشیدند. با جایگزین‌های ناهماهنگ با روح انقلاب، آن حرکت اصیل متوقف گردید، گفتمان توحیدی آزادی، برابری و عدالت و معنویت، پوستینی وارونه شد و راهبردی که قرار بود «مردم‌نهادمحور» باشد، «دولت‌محور» گردید. بحران‌های ناشی از خودداری از عمل و به‌لوازم تحقق آزادی و عدالت و توسعه پایدار و درون‌زا، موجد بحران‌های فزاینده‌ای شده است که با سیاست‌های بدبلی که در این سه دهه از سوی دولت‌های با گرایش‌های متفاوت بیشتر رونمایی و بنیادی، به اجرا درآمده است نه‌تنها مهار نشده‌اند که پیوسته در حال تشدیدند. پشت کردن به گفتمان‌های راهی‌بخش، مبتنی بر حقیقت، آزادی و عدالت کارگزاران حکومتی، علاوه بر انگیزه‌های سودجویانه طبقاتی و یا فکری و عقیدتی، دلایل اخلاقی هم دارند. ضعف یا فقدان تعهد اخلاقی باعث می‌شود در موقعیت‌هایی که علایق مادی، سیاسی، فکری و مسلکشان با وفاداری به فرآیند حقیقت، آزادی و عدالت در تضاد قرار گیرد، تعهدات انسانی و آرمانی‌شان را نقض و قوانین و میثاق‌های اجتماعی را زیر پا افکنند.

با توجه به آنچه در این بررسی فشرده آمد، نتایج زیر را می‌توان مفروض گرفت و مبنای تعیین نیازهای پژوهشی برای موضوع‌های زیر قرارداد:

۱. توسعه سیاسی (آزادی و دموکراسی) از توسعه اجتماعی (عدالت و برابری) و این دو از توسعه پایدار اقتصادی تفکیک‌پذیر نیستند؛ ۲. برای تضمین حفظ وحدت و همبستگی و وفاداری عوامل انسانی به اهداف جنبش برای آزادی، عدالت و توسعه پایدار، از داشتن یک پایه اخلاقی مبتنی

بر نوعی فلسفه (هستی‌شناختی) معنویت‌گرای توحیدی جهان‌شمول گریزی نیست. ۳. فرآیندهای دموکراسی سیاسی و اجتماعی و توسعه پایدار زمانی با موفقیت پیش خواهد رفت که در متن جامعه مدنی جریان یابد و قبل از حکومت، در کارکردها و روابط درون نهادهای مدنی، تعیین‌یافته نهادینه شوند و از آنجا حوزه حکومت را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهد و نه بالعکس.

بازسازی گفتمان و راهبردی که ریشه در جنبش‌های ملی‌رهایی‌بخش یکصدویست ساله اخیر، انقلاب مشروطیت، نهضت ملی و انقلاب اسلامی دارد، بس دشوار ولی برای خلاصی از بحران‌ها و تکنکاهای پرمخاطره امروز امری ضروری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا علاوه بر آنکه این عمل باید به کمک دانش و تجربیات امروزی و سازگار با مقتضیات عصری - که خود نیازمند انجام تعدادی برنامه‌های پژوهشی است - صورت پذیرد، همچنین می‌باید «با کوب» سنن و میراث تجربی مبارزات و پایداری‌های مدنی و فرهنگی اخلاقی درون ماندگار پیشروان آزادی و عدالت را از غبارها و خس‌خاشاک‌ها زدود تا رهنمون هم‌نوردانی باشند که قصد عبور سالم و عاری از خشونت به قله‌های آزادی و عدالت و توسعه پایدار دارند. ■

پی‌نوشت:

۱. مگر جز این است که بخش عمده منابع طبیعی و دارایی‌ها و بنگاه‌های اقتصادی کشور و رانت‌های دولتی در اختیار شرکت‌های «خصوصی» اند که یک‌پارچه در دولت و یک‌پارچه در بخش خصوصی دارند. همان‌ها که بنا به نظر همه کارشناسان غیرذی‌نفع مهم‌ترین مانع بر سر راه رونق تولیدات ملی به شمار می‌روند. درحالی‌که مالکان و سهامداران عمده این شرکت‌ها اشخاص حقیقی و اغلب برای مردم ناشناخته متعلق به بخش خصوصی‌اند ولی توسط نهادها، ارگان‌ها، بنیادهای دولتی حمایت و بعضاً مدیریت می‌شوند.

این شرکت‌ها در ائتلاف با مجموعه جناح‌های سیاسی حاکم، با خرید ارزان منابع ملی مثل نفت و گاز و معادن، سودهای کلان کسب و همه را بین خود تقسیم کرده‌اند، هیچ بخشی از آن به خزانه دولت واریز نشده است. موادی مثل پتروشیمی و فولاد را درحالی‌که صادر و ارز حاصله را هم باز نمی‌گردانند که از پرداخت مالیات و ارزش‌افزوده نیز معاف‌اند. آن‌ها از سی سال پیش به این طرف به‌سرعت رشد کرده سهم خود را در مالکیت صنایع بزرگ و سودآور نفت و گاز و پتروشیمی و فولاد از یک‌سوم به دو سوم افزایش داده‌اند، روندی که در دولت هاشمی آغاز و در دولت‌های خاتمی، احمدی‌نژاد و روحانی با سرعت ادامه یافت. (روزنامه شرق، ۱۰ آذر ۹۸)

۲. شیراز، مشهد، قزوین و اسلامشهر

شهروندان رانده شده به حاشیه

درباره حوادث آبان ماه واژه حاشیه‌نشین را در تحلیل‌های بسیاری شنیدیم؛ شورش فقرا علیه ثروتمندان؛ اما با نگاهی دقیق‌تر حوادث آبان ۹۸ را نمی‌شود تحلیل طبقاتی دارا و ندار کرد و راه‌حلی از منظر مبارزه طبقاتی ارائه داد. در دیدگاه‌های امتحان پس داده هم نمی‌توان توجیه کرد که این‌ها آسیب‌های توسعه هستند و بنابراین عده‌ای باید زیر چرخ توسعه له بشوند. در تحلیل آبان ۹۸ نباید اقشار حاشیه‌نشین را دستمایه پوپولیسم حکومتی یا دستمایه اپوزیسیون براندازی کرد که ارتباطی با این طبقه ندارد. در زیر تحلیلی دیگر از کنشگران آبان ۹۸ می‌خوانید که نشان می‌دهد چطور با تغییر زاویه دید نسبت به این قشر اجتماعی می‌شود ضمن کاهش فاصله‌های طبقاتی از بحران جلوگیری کرد.

کرد؟ جنبش آبان نشان داد نه پوزسیون و نه اپوزسیون نماینده این اقشار نیستند. این‌ها نه صدایی در میان اصلاح‌طلبان دارند و نه اصول‌گرایان، جز به شیوه پوپولیستی صدای آن‌ها می‌شوند. اپوزسیون ایران هم از سلطنت‌طلب تا ملی-مذهبی نماینده اقشار متوسط و متوسط رو به بالا هستند و شعارها و برنامه‌ها و ایدئولوژی‌هایشان به نوعی لیبرالیسم و نتولیرالیسم است. بخشی از اپوزسیون که صدای کمتری دارد مثل جمهوریخواهان چپ، بخشی از جریان ملی-مذهبی و جریان نزدیک به مهندس موسوی به عدالت اعتقاد دارند، اما بخش دیگر اپوزسیون با مفهوم عدالت قربانی ندارد. بیش از ۲۰ میلیون حاشیه‌نشین در ایران می‌توانند برای یک تحول اجتماعی، هم کمک باشند هم سد. چون مسئله آن‌ها خیلی ساده است؛ نان شب.

اتفاقی که در آبان ۹۸ افتاد چند مدعی دارد: در درجه اول مدعیان مبارزه طبقاتی یا مارکسیست‌های کلاسیک هستند. این‌ها دردمندان

طرفدار عدالت هستند و هزینه هم می‌دهند، اما سعی می‌کنند جنبش را به سمت مبارزه طبقاتی ببرند و دید ملی ندارند و صرفاً یک مبارزه بین دارا و ندار است که از بستر عینی هم برخوردار نیست. مسئله‌ای که مارکسیست‌های کلاسیک توجه ندارند این است که این اقشار نه در قالب صنف سازمان‌دهی می‌شوند و نه در قالب شورش فقرا علیه ثروتمندان. اساساً این نگاه مارکسیستی نه ارتباطی با این اقشار دارد نه تبیینی که از این اقشار می‌کند درست است. در مقابل هم دیدگاه کارگزارانی است که این اقشار را طبیعی می‌داند که زانده توسعه و رشدند و در صورت نیاز باید سرکوب شوند و گاهی هم باید در دامانشان نقل انداخت. نگاه دیگری هم هست که عدالت‌طلبانه از منظر حقوق اجتماعی است و تلاش می‌کند این اقشار را صاحب حق بداند و دارای حقوق و تشکل صنفی کند؛ البته کار ساده‌ای هم

اقشار حاشیه‌نشین در کشورهای توسعه‌یافته غربی مهاجرند و درست است ملیت فرانسوی و آلمانی و انگلیسی دارند، اما از نظر روابط و فرهنگ مهاجرند. چون مهاجرند به راحتی جذب در سیستم نشده و صدایشان منعکس نمی‌شوند و سخنگو ندارند.

در ایران حدود ۲۰ میلیون یا بیشتر حاشیه‌نشین داریم. این حاشیه‌نشین‌ها در ایران با مدیریت به وجود نیامده‌اند درحالی که این شهرک‌های حاشیه‌ای در اروپا که ایجاد بحران هم می‌کنند مطابق مدیریت شهری شکل گرفته‌اند.

به تعبیر کمال اطهاری این شهرک‌های حاشیه بمب ساعتی هستند، چراکه امکانات و شرایط

اقتصادی در آنجا حداقل است

و اساساً خوابگاه هستند و شهریت ندارند. در کشورهای اروپایی، مهاجران آفریقایی و آسیایی در این شهرک‌ها زندگی می‌کنند، اما در ایران اغلب این افراد ایرانی هستند. این‌ها دیده‌اند کشاورزی سود ندارد و خشکسالی آمده و کار نیست برای همین به حاشیه شهر آمده‌اند و کارهای پست (کم‌درآمد / دست پایین) به لحاظ اقتصادی روآورده‌اند تا حداقل در ظاهر، زندگی بهتری نسبت به زندگی در روستا داشته باشند.

حاشیه‌نشین‌ها در ایران را چگونه باید تبیین

با برنامه و نگاه راهبردی می‌شود این اقشار را به فرصت برای رشد جامعه تبدیل کرد. در واقع رشد موقعیت شهروندی و رفتن به سوی نگاه صنفی است که می‌تواند راهگشا باشد



این اعتراضات با نگاه کسی که می‌خواهد نگاه حکومت را عوض کند و باز کند فرق دارد. این اعتراضات با کسی که می‌خواهد حکومت را سرنگون کند هم فرق دارد. حاشیه‌نشین و یزگی پراکنده و شورشی دارد. اگر خودشان سردمدار قضیه بشوند به طرف هرج و مرج می‌روند، چون سازمان‌دهی ندارند. از طرف دیگر می‌توانند مورد استفاده حکومت قرار بگیرند و یا دستمایه دیگران بشوند ضمن اینکه شهروند حساب نشده‌اند، در رشد کشور نقش داشته‌اند و بار سنگینی از مصائب سیاست‌های غلط دولت‌ها بر دوشان است.

تنها راه‌حل نگاه شهروندی و بعد نگاه طبقاتی و صنفی به این اقشار است تا برای آن‌ها حقوق قائل شد. بعد هم فاصله طبقاتی و اجتماعی را برای آن‌ها کم کرد. عاجل‌تر اینکه حکومت موظف است سطحی از رفاه را برای این اقشار تدارک ببیند از راه‌های مختلف گرفتن مالیات از طبقات بالا و کاستن خرج‌های ضروری و هزینه کردن برای این اقشار. شهرت باید در ایران نظام‌مند بشود. نه اینکه زورآباد شکل بگیرد و بعد مدیریت شهری‌تن به آن دهد و از آن سوءاستفاده کند. در کوتاه‌مدت بدون عمل به این پیشنهادها برنده این شورش‌ها حکومت با گرایش پوپولیستی است که برای همه حرکت‌های اصلاح‌طلبانه در ایران خوش‌بین نخواهد بود. ■

است. همان‌طور که اقشار متوسط هم تهدید و فرصت دارند و گاهی به ضرر دموکراسی و تولید عمل می‌کنند طبقه فرودست هم همین ویژگی را دارند. با برنامه و نگاه راهبردی

می‌شود این اقشار را به فرصت برای رشد جامعه تبدیل کرد. در واقع رشد موقعیت شهروندی و رفتن به سوی نگاه صنفی است که می‌تواند راهگشا باشد. بعد هم داشتن یک برنامه که وضع معیشتی آن‌ها را در حقوق پایه تضمین کند؛ یعنی حداقلی از پوشاک، خوراک و مسکن و حداقلی از فرصت‌های فرهنگی و اجتماعی برای آن‌ها فراهم شود تا جامعه ایرانی به توازن برسد. در غیر این صورت حکومت با پرداخت دیه و شعار پوپولیستی وارد می‌شود و جایی که اپوزسیون معقول هم وجود ندارد سعی می‌کند خواسته این اقشار را کنترل کند. با این رفتارها موج اعتراضات ادامه خواهد داشت. این نوع اعتراضات با اعتراض کارگری که حقوقش عقب‌افتاده فرق دارد.

نیست. این دسته به یک راه دیگر هم اعتقاد دارند. از طریق شهری کردن محیط زندگی این افراد و حقوقمند کردن کارهایی که انجام می‌دهند.

جدا از این راه‌حل‌ها برای این فرودستان چه باید کرد؟ بخشی از اپوزسیون که معتقد است این اقشار باعث سرنگونی نظام خواهد شد و باید بی‌مهابا از آن حمایت کرد، کمی خوش‌خیال است، چون این شورش‌ها از طرف کسانی نیست که با اعتصاب و شورش اقتصاد مملکت را بخوابانند. این‌ها ثروت و قدرت ندارند و سازمان دادن آن‌ها هم سخت است. هر از گاهی به غلیان می‌افتند و شورش می‌کنند و بعد ساکت می‌شوند، ولی می‌توانند برای جریان دموکراسی خواه عدالت‌طلب عواقب منفی و مثبت داشته باشند. اثر مثبت هم در صورتی است که آن جریان برای این اقشار برنامه داشته باشد و آن‌ها را زائده و ابزار نداند. این برنامه مستلزم شناخت امکانات و توانایی‌ها و تهدید قشر حاشیه‌نشین جامعه

”
تنها راه‌حل نگاه شهروندی و بعد نگاه طبقاتی و صنفی به این اقشار است تا برای آن‌ها حقوق قائل شد. بعد هم فاصله طبقاتی و اجتماعی را برای آن‌ها کم کرد. عاجل‌تر اینکه حکومت موظف است سطحی از رفاه را برای این اقشار تدارک ببیند از راه‌های مختلف گرفتن مالیات از طبقات بالا و کاستن خرج‌های ضروری و هزینه کردن برای این اقشار

راهبردهای پیش‌نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

گفت‌وگو با محمدعلی دادخواه



این روزها گاهی بحث تجدیدنظر در قانون اساسی از سوی برخی گروه‌ها مطرح می‌شود. از طرفی عده‌ای قانون اساسی را برانداز می‌دانند. دیدگاهی هم معتقد است چنانچه بنا باشد تغییری در قانون اساسی صورت گیرد، توسط همین نهادهای حاکمیتی اتفاق می‌افتد که قبلاً بازنگری را انجام داده بودند. اخیراً هم مسئله تغییر نظام ریاستی به پارلمانی و تعیین قائم‌مقامی رهبری مطرح شده است. این موضوعات و واکاوی در نیات و منویات تدوین‌کنندگان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را با محمدعلی دادخواه، حقوقدان، که در جریان چگونگی تدوین قانون اساسی بوده است به بحث گذاشتیم.

لاهیجی، دکتر کاتوزیان، دکتر حسن حبیبی، زنده‌یاد ناصر میناچی، دکتر نادر علوی (در زمینه حقوق بین‌الملل) و فتح‌الله بنی‌صدر تشکیل شود. این گروه به صورت مخفی به ساختمان تحتانی حسینیه ارشاد می‌رفتند که آقای میناچی تدارک دیده بودند. در آنجا جلسات تهیه و تدوین قانون اساسی را برگزار می‌کردند. آقای کاتوزیان نقل می‌کردند که بعضی از این جلسات شاید شانزده تا هفده ساعت طول می‌کشید. این جلسات از حدود آذرماه سال ۵۷ شروع می‌شود، البته بعدها آقای بنی‌صدر از این جمع جدا می‌شوند. از این گروه فقط آقایان لاهیجی و جعفری لنگرودی در قید حیات هستند که هر دو خارج از کشور سکونت دارند و البته آقای جعفری در دوران برگ‌ریزان عمر خود قرار دارند.

در این جلسات یک پیش‌نویس تهیه می‌شود که از طریق مهندس بازرگان به پاریس فرستاده می‌شود. در پاریس تأیید اولیه را می‌گیرند. چند روز پس از پیروزی انقلاب و در مدرسه رفاه آیت‌الله خمینی از دکتر کاتوزیان استقبال می‌کنند و می‌گویند من این پیش‌نویس را دیدم و بسیار خوب است. اگر بخواهیم به تأیید مجلس مؤسسان برسانیم، هزینه زیادی دارد، اما اگر هم‌اکنون من همین پیش‌نویس را امضا کنم، مردم قبول می‌کنند و من هم امضا می‌کنم، اما بفرستید به قم تا چند نفر از علما و مراجع هم روی آن نظر بدهند. در آنجا مهندس بازرگان مخالفت می‌کند و دکتر کاتوزیان هم نظرشان این بوده که قانون اساسی باید به مجلس مؤسسان برود و تصویب بشود تا دموکراتیک باشد.

این نکته شاید اولین بار است که گفته می‌شود. آیت‌الله خمینی در آنجا به هر دو نفر می‌گوید بنشینید و خوب گوش کنید، من یک طلبه هستم

آقای دادخواه خیلی از شما متشکریم که این وقت را در اختیار چشم‌انداز ایران گذاشته‌اید. با توجه به اشراف شما در مورد تهیه پیش‌نویس و تنظیم در ابتدا روایتی از این تهیه و تنظیم بگویید.

«فکر می‌کنم من جزو آخرین بازمانده‌هایی باشم که در جریان تدوین قانون اساسی بودم، به این دلیل که من وکیل زنده‌یادان دکتر کاتوزیان و دکتر حاج سید جوادی بودم و از طریق این دو عزیز در جریان جلساتی که برای تدوین قانون اساسی در منزل آقای حاج سید جوادی برگزار می‌شد قرار گرفتم. آن زمان آقای دکتر حبیبی قانونی را که کاملاً برگرفته از قانون اساسی فرانسه بود تهیه کردند و قرار شد برای تأیید نزد آیت‌الله خمینی ببرند. در آن دیدار دکتر حبیبی تعریف زیادی از دکتر کاتوزیان می‌کنند و جزوه‌ای از آثار ایشان به آیت‌الله خمینی ارائه می‌دهند که نشان می‌دهد چقدر دکتر کاتوزیان به فقه مسلط هستند. آیت‌الله خمینی هم می‌گویند گروهی متشکل از آقایان جعفر جعفری لنگرودی، دکتر عبدالکریم

و می‌خواهم بروم قم به دنبال درس و طلبگی، اما تا اینجا یک سامانی پیدا نکردم نمی‌توانم بروم، باید قانون اساسی تصویب شود تا اوضاع کشور سامان پیدا کند. اگر شما این قانون را مجلس مؤسسان ببرید، جبرائیل را بنویسید، می‌گویند چرا اسرافیل را ننوشتید، اسرافیل را بنویسید می‌گویند چرا جبرائیل را ننوشتید، جبرائیل را بنویسید، می‌گویند چرا عزرائیل را ننوشتید، عزرائیل را بنویسید، می‌گویند چرا دیگری را ننوشتید؟! همین‌طور ایرادات بنی‌اسرائیلی می‌گیرند و این روند هزینه زیادی هم دارد. با این حال مهندس بازرگان و دکتر کاتوزیان می‌گویند روند دموکراتیک این است که قانون در مجلس مؤسسان تدوین شود.

در آن پیش‌نویس نکات جالبی است، مثلاً در اصل ۲۱ آمده پرچم ایران دارای ۳ رنگ است و با علامت شیر و خورشید که بعداً درباره این آرم هم خیلی صحبت می‌شود و مهندس بازرگان هم یک سخنرانی نسبتاً طولانی در مجلس در این خصوص می‌کنند. این شیر جدای از اینکه در فرهنگ ما آمده، لقب حضرت علی (ع) هم بوده است. در هر صورت متن پیش‌نویس همه‌جا هست. اگر آن را مطالعه کنید، مشخص است که چقدر مترقی و مدرن و حافظ نظم و عدالت و دموکراسی است.

گروهی که پیش‌نویس را تهیه کردند هم به‌لحاظ فقهی، هم به‌لحاظ تسلط به حقوق غربی بسیار دانشمند بودند و نگارش قوانین هم به تشریح کاتوزیان بوده که بسیار خوب نگارش شده است. بعدها من بارها از آقای دکتر کاتوزیان شنیدم که با حالت ندامت می‌گفتند ای کاش آن روز من بر رعایت دموکراسی در مورد تصویب قانون پافشاری نمی‌کردم و همان متن امضا و تصویب می‌شد.

آقای دکتر کاتوزیان و آقای دکتر ندوشن و آقای دکتر رحیمی هر سه عضو اداره حقوقی دادگستری بودند. زمانی که جمهوری اسلامی در حال تأسیس بود آقای رحیمی مقاله‌ای نوشتند با عنوان «من به جمهوری اسلامی رأی نمی‌دهم». این مقاله بازتاب زیادی داشت و به‌خصوص چپ‌ها خیلی روی آن تبلیغات کردند. آقای دکتر کاتوزیان آن زمان یک مقاله نوشتند با عنوان «من به جمهوری اسلامی رأی می‌دهم» که حزب جمهوری اسلامی در شمار بسیار زیاد آن را تکثیر کرد و آقای بهشتی بسیار اصرار داشت که این مقاله در مساجد توزیع شود.

قوانین کشور باید همه در پرتو قانون اساسی تدوین شود. در حال حاضر همین قانون محدودیت وکلا در دادگاه‌های انقلاب خلاف قانون اساسی است و خلاف حق افراد برای دفاع

از خود و حق استقلال کانون وکلاست یا همین بحث قطع کردن اینترنت خلاف پروتکل‌های بین‌المللی است که قانون اساسی ما آن‌ها را محترم شمرده است. قوانینی که خلاف قانون اساسی است نباید تصویب شود و از آن بالاتر نباید توسط شورای نگهبان تأیید شود و نباید توسط دادرس اجرا بشود. این اقدامات اعتبار قانون اساسی را زیر سؤال می‌برد و اعتماد مردم به نهاد قانون‌گذار را از بین می‌برد. قانون اساسی میثاقی است بین حکومت‌گران و حکومت‌شوندگان و اگر این میثاق‌نامه از اعتبار ساقط شود دیگر مشروعیت حکومت و نهاد قانون‌گذار و دادگاه‌ها زیر سؤال می‌رود.

گفته می‌شود در پیش‌نویس اصل ولایت فقیه وجود نداشته و هم دولت موقت هم اعضای شورای انقلاب آن را امضا کرده بودند. چه شد که اصل ولایت فقیه اضافه شد و تغییری که امام در پیش‌نویس دادند چه بود؟ تغییری مانند اینکه زنان و اهل سنت می‌توانند رئیس‌جمهور شوند که آقای بهشتی قید رجال را در قانون اساسی آوردند.

«رجال را به این علت گذاشتند که زنان باز هم بتوانند بیایند، چون می‌گفتند رجال به معنی

مردم است و در نگرش ابتدایی این نبود که زنان نمی‌توانند رئیس‌جمهور شوند. ظاهراً آقای آیت خیلی به این مسئله دامن زده و بیشتر در صدد این بوده که نهضت آزادی و آزادیخواهان به قدرت نرسند. آیت‌الله منتظری ده روز قبل از فوت در یک جلسه‌ای که ما خدمتشان بودیم گفتند آن پیش‌نویس هیچ ایرادی نداشت. فکر می‌کنم در آن جلسه آقای پیمان و دکتر شیرازی و آقای دکتر یزدی و خانم ترگس محمدی و آقای تقی رحمانی و آقای سلطانی بودند. آنجا بحث را آقای یزدی و من درباره قانون اساسی شروع کردیم و ایشان

دو بار با تأکید گفتند آن پیش‌نویس هیچ ایرادی نداشت. یک ذکر خیری هم کردند و گفتند آقای کاتوزیان کجاست؟ من گفتم هستند و من اخیراً خدمتشان بودم. آن پیش‌نویس هیچ ایراد فقهی نداشت، ضمن اینکه حقوق و آزادی افراد خیلی بیشتر از این قانون تضمین و رعایت می‌شد. کانت می‌گوید دنیایی که در آن عدالت

نباشد ارزش زیستن ندارد، آن قانون بیشتر ضامن عدالت بود و سعی می‌کرد حقوق همه اقلیت‌ها و اقوام را در ایران به‌عنوان یک جامعه متکثر در نظر بگیرد.

در پیش‌نویس قانون اساسی شورای نگهبان هم قید شده بود؟

«بله، اما اینکه تقسیم بکنند نصف شورای نگهبان روحانی باشند و نصف دیگر حقوقدان به این صورت نبود. شورای نگهبان به‌صورت نوعی از دادگاه اعتراض قانون اساسی فرانسه تدوین شده و شورای نگهبانی که در آن پیش‌نویس بود نظراتش با دوسوم آرا تصویب می‌شد که متأسفانه آن از بین رفت. ظاهراً این کار را آقای مشکینی کردند که تقسیم کردند به روحانیون و حقوقدان‌ها و گفتند در یک‌سری موارد فقط نظر روحانیون حاکم است. در نتیجه هر جا روحانیون یک رأی از حقوقدان‌ها را به‌دست می‌آوردند نصف به‌علاوه یک آرا را کسب می‌کردند که این شیوه از دموکراسی و مردم‌سالاری دور است. اگر قرار است شورای نگهبان حافظ حقوق مردم باشد باید برگردد به همان روال پیش‌نویس.

در پیش‌نویس هم اعضای شورای نگهبان دوازده نفر بود؟

«فکر می‌کنم هشت نفر بود، الان دقیق حضور ذهن ندارم. در آنجا طوری طراحی شده بود که شورای نگهبان به این شکل حق رد و قبول افراد برای نمایندگی ندارد و ملاکی که آنجا مورد توجه بوده مثل قانون مشروطه بوده؛ یعنی اگر کسی دارای محکومیت کیفری نبوده می‌توانست در انتخابات کاندیدا شود؛ البته یک حرفی آقای دکتر کاتوزیان داشتند که می‌گفتند هر کس می‌خواهد کاندیدا شود، باید بنا بر جمعیت حوزه انتخابیه تعدادی امضا جمع کند تا اثبات کند مقبولیت و محبوبیتی دارد. به این دلیل که هزینه بی‌خود صورت نگیرد.

می‌گویند در مشروطه این گونه بوده که مصوبات مجلس مغایر موازین اسلام نباشد، اما در جمهوری اسلامی گفتند باید مطابق موازین اسلام باشد.

«بله؛ اما در قانون مدنی هم به این صورت

”
**قطع کردن اینترنت
 خلاف پروتکل‌های
 بین‌المللی است که
 قانون اساسی ما آن‌ها
 را محترم شمرده است.
 قوانینی که خلاف
 قانون اساسی است
 نباید تصویب شود و از
 آن بالاتر نباید توسط
 شورای نگهبان تأیید
 شود و نباید توسط
 دادرس اجرا بشود**

آمد که مغایر شرع نباشد و الآن هم می بینید این قانون مدنی با اینکه بیش از صد سال گذشته همچنان مورد استفاده قرار می گیرد و هر جا هم دست بردند و تغییر دادند دچار مشکل شدند.

در اصل ۱۴۷ پیش نویس قانون اساسی آمده قضات موظف‌اند از اجرای قوانینی که مغایر قانون اساسی است جلوگیری کنند، اما متأسفانه می بینیم قوانینی در مجلس تصویب می شود که مغایر قانون اساسی است و شورای نگهبان هم تأیید می کند و قضات هم اجرا می کنند و این مشروعیت نظام سیاسی را خدشه دار می کند.

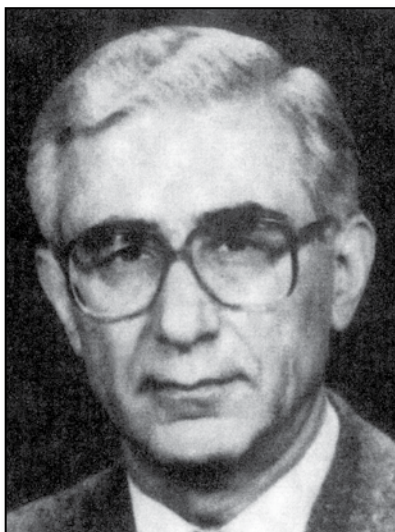
ظاهراً آیت الله خمینی هم برای ولایت فقیه خیلی اولویت قائل نبودند، چون پیش نویس را دیدند و تأیید کردند.

«بله این مسئله در پیش نویس ذکر نشده و آیت الله خمینی آن را پذیرفتند. در مورد شورای نگهبان هم در پیش نویس در فصل هفتم اصل ۱۵۱ این طور آمده: «به منظور پاسداری از قانون اساسی در برابر تجاوز احتمالی قوه مقننه شورای نگهبان با ترکیب پنج نفر حقوقدان به انتخاب مجلس شورای ملی از میان اساتید حقوق قضائی از دانشکده حقوق و وکلای دادگستری، پنج نفر از میان مجتهدان که آگاه به مسائل روز باشند به انتخاب مراجع شیعه و پنج نفر از قضات دیوان عالی کشور به انتخاب شورای عالی قضائی. این اشخاص به مدت ده سال انتخاب می شوند، ولی در نخستین دوره دو نفر از اعضا به قید قرعه تغییر می یابند. انتخاب مجدد اعضا ممکن نیست. انتخاب رئیس به انتخاب اعضای آن است.» می بینید لازم نیست یک گروه بر گروه دیگر ترجیح داشته باشد و تعداد هم پانزده نفر است.

از نظر شرعی این پیش نویس هم سندیت دارد، چون به امضای امام و شورای انقلاب رسیده است. اگر مطبوعات ما به این پیش نویس استناد کنند، جرم محسوب نمی شود.

«به سه دلیل این پیش نویس معتبر است: یکم قاعده فضل تقدم؛ دوم اینکه افرادی که این پیش نویس را تدوین کردند از نخبگان آن روز بودند که الآن

هم چهل سال می گذرد هیچ کس بر صداقت و درستی آن‌ها شکی ندارد و چکیده دانش آن روز که معتقد به اسلام، ایران و خوشبختی مردم ایران بودند در این پیش نویس آمده و آن افراد تملور



دکتر ناصر کاتوزیان

جامعه بودند؛ و سوم اینکه ما یک قاعده داریم به نام عرف یعنی هم به نظر علما استناد شده هم به آنچه در گذشته بوده است. یک حدیث هم داریم «التعین بالعرف التعین بالنص» که این‌ها دلایلی است که می توان همچنان به این پیش نویس استناد کرد.

وقتی با این پیش نویس مخالفت می شود و پیشنهاد مجلس مؤسسان می شود گویا آقای طالقانی و آقای مهندس سحابی پیشنهاد مجلس خبرگان می دهند که نه مؤسسان باشد نه رفراندوم، در این خصوص شما اطلاعی دارید؟

«من آن زمان اشتغالات دیگری داشتم، اما بعدها آقای دکتر کاتوزیان تعریف فرمودند که یک بار پسر آقای طالقانی می روند

منزل آقای کاتوزیان و از ایشان دعوت می کنند که بیایند در جلسه ای منزل آقای طالقانی شرکت کنند، ظاهراً قرار بوده آقای اشکوری هم باشند. این جلسه تشکیل می شود و آقای طالقانی یک روز بعد از ظهر از ساعت ۴-۹ با آقای کاتوزیان صحبت می کنند و آقای کاتوزیان حس کرده بودند که ممکن است کل این پیش نویس به

هم بخورد و اتفاقاتی بیفتد که حقوق ملت استیفا نشود. یک بار دیگر هم که منزل آقای حاج سید جوادی بودیم به این اشاره شد که آقای طالقانی با این پیش نویس خیلی موافق تر بودند.

این موضوع را آقای مهندس سحابی تعریف می کردند که خبرگان پیشنهاد من و آقای طالقانی بود که از افراد خبره در امور حقوقی و قضائی و مبارز دعوت کنیم بیایند و قانون بنویسند. حتی آقای رفسنجانی هم گفتند وقتی یک گروه چهارصد نفره بخواهند قانون را تصویب کنند آنچه مصوب می شود هیچ سنخیتی با اصول انقلاب ندارد.

«در هر صورت الآن هم که اعتراضات زیادی هست و قانون گریزی های زیادی وجود دارد، یکی از راه حل ها این است که به این پیش نویس برگردیم، چون هنوز هم سلسله حقوقدان های ایران آقای دکتر کاتوزیان است، هنوز هم دکتر لنگرودی و دکتر لاهیجی در قید حیات اند و هنوز هم از این نظر که از تبعیض و بی عدالتی جلوگیری می کرده مورد توجه است و من فکر می کنم آن حاکمیت ملی که در مجلس شورای ملی مدنظر بوده با برگشت به این پیش نویس دوباره جان می گیرد، به ویژه اینکه در اصل ۱۶ آمده اساس جمهوری جزاً و کلاً به هیچ وجه تعطیل بردار نیست، یعنی هیچ کس حق ندارد به طور فردی قانون تصویب کند. قانون وقتی قابل اجراست که در روزنامه رسمی چاپ بشود و پانزده روز از چاپ آن بگذرد، لذا هیچ مصوبه ای غیر از این قابلیت اجرا ندارد و وقتی شما بنشینید یک شبه قانون وضع کنید و اجرا کنید یعنی هم قانون اساسی را زیر پا گذاشتید، هم قانون مدنی را و این یعنی نادیده گرفتن جمهوریت و اراده ای خارج از قانون به اجرا درآمده و این مسئله اثرات منفی بسیاری دارد. نظم باید در چارچوب حفظ عدالت باشد و اگر غیر از این باشد همان حکم زور را دارد نه قانون.

آیا شما در جریان مکان نگهداری این دستخط امام که روی پیش نویس نوشتند هستید: «به نظر من مغایرتی با اصول ندارد.»

«دکتر کاتوزیان گفتند پیش حاج احمد آقا است. ظاهراً در آن جلسه آیت الله خمینی خیلی با تحکم می گوید که بنشینید، من می گویم این خوب است و چند بار از دکتر کاتوزیان می پرسند شما در مورد این پیش نویس چه نظری دارید. دکتر کاتوزیان می گویند بسیار عالی است. آیت الله خمینی هم می گویند خوب من هم می گویم خوب است همین را اجرا کنیم، اما دکتر کاتوزیان می گویند این روش درست نیست و مخالفت می کنند و مهندس بازارگان هم می گویند هرچه دکتر کاتوزیان بگویند.»

دور زدن‌های قانون اساسی در جمهوری اسلامی

گفت‌وگو با سید حسن امین



سابقه ایجاد قانون اساسی در ایران به سال ۱۲۸۵ شمسی برمی‌گردد و دور زدن قانون مشروطیت که اولین قانون اساسی به معنای مدرن آن است از دوره رضاشاه آغاز شد. بعد از رضاشاه، پسرش محمدرضا، به سیاق پدر قانون اساسی را دور زد. در مجلس مؤسسان دوم در سال ۲۸ انحلال مجلسین، عزل و نصب وزرا و نخست‌وزیر به دست شاه ممکن شد که قبلاً امکان نداشت. در مجلس مؤسسان دوم تصویب شد پرونده‌های سیاسی به دادرسی ارتش واگذار شود و همچنین شاه فرمانده کل قوا شد که این موضوع پیش از این در قانون اساسی نبود. قوام نامه‌ای به شاه نوشت و گفت این کارها به سقوط شما می‌انجامد. مصدق با این دور زدن‌ها مخالف بود و در ۳۰ تیر ۳۱ گفت طبق قانون باید ارتش در دست نخست‌وزیر باشد. قیام مردمی شکل گرفت و عده‌ای شهید شدند تا ارتش به دست نخست‌وزیر افتاد. بعد از کودتا ساواک تشکیل شد. شاه هم نظام شاهنشاهی را از قانون اساسی مستقل کرد و گفت یک قانون اساسی داریم و یک نظام شاهنشاهی موروثی. بعد از سرکوب قیام ۱۵ خرداد، ۱۴ ماده اصلاحات مطرح شد و احمد نفیسی در همایش آزادمدان و آزادزان گفت کسی که این ۱۴ ماده اصلاحات را قبول ندارد نه می‌تواند وزیر شود، نه مدیرکل، نه نماینده مجلس. در این سیر نسل‌های متعددی از حضور در حاکمیت حذف شدند و بعد هم حزب رستاخیز تشکیل شد و اعلام کردند که مردم یا باید عضو رستاخیز بشوند یا به خارج از کشور بروند یا متحمل زندان شوند. مملکت انحصارطلبی مطلق شد.

از زمان استقرار نظام جمهوری اسلامی هم این دور زدن‌ها به نوعی انجام شده و در هر دور زدن یک بخش نیرو از چرخه حاکمیت و مدیریت جامعه حذف شده‌اند. در این ریزش‌ها نظام از مردم جدا خواهد شد که ممکن است برای کشور ما خطرناک باشد و به سقوط و تجزیه بینجامد. نگرانی دلسوزان جامعه در این زمینه باعث شده به سراغ پروفیسور حسن امین برویم و از ایشان باره پیرسیم. مخاطبان عزیز چشم‌انداز ایران را به مطالعه این گفت‌وگو و مشارکت فعال در این بحث بسیار حساس دعوت می‌کنیم.

در کنار قانون اساسی که مقام رهبری چندین بار آن را فصل‌الخطاب خوانده‌اند، نظام ولایت فقیه هم داریم که در آن رهبری نباید سنی باشد و اگر شیعه است باید شیعه دوازده امامی باشد و این دایره تنگ‌تر و تنگ‌تر می‌شود. امروز شورای نگهبان می‌گوید علاوه بر تطبیق مصوبات مجلس با قانون و شرع نظر مقام رهبری هم باید رعایت شود. علاوه بر قانون‌گذاری که با امضای شورای نگهبان بود شورای امنیت، تشخیص مصلحت و شورای سران سه قوه هم می‌توانند قانون‌گذاری کنند. این روند نگران‌کننده به نظر می‌رسد و گذشته را تداعی می‌کند. لطفاً دور زدن‌های قانون اساسی در جمهوری اسلامی که از ابتدای استقرار آن تا امروز انجام شده و

از آغاز ایجاد قانون اساسی مشروطیت تا زمان سقوط شاه دور زدن‌های متعددی را شاهد هستیم که باعث شد در اواخر سلطنت، نه دانشگاه نه صنایع، که در دوره خودش به وجود آمده بودند با شاه نباشند و البته امنیت هم در جامعه وجود نداشت، چون همه چیز در شاه خلاصه شده بود. وقتی شاه در ۲۶ دی از ایران رفت، شیرازه ارتش پاشید و نظام شاهنشاهی سقوط کرد. امروز هم

در هر کدام مقداری نیرو حفظ شده را کمی باز کنید و توضیح دهید.

«سیر قانون اساسی از زمان مشروطه به بعد و اهداف مندرج در قانون اساسی مشروطیت که در زمان خودش بسیار پیشرفته بود به عمل نیامد. دلیل آن هم کاملاً واضح است که ایرانیان تربیت سیاسی برای برخورداری از آزادی و دموکراسی نداشتند و هنگامی که مشروطیت آمد عده‌ای به نام مجاهدین تدروی‌هایی داشتند و حتی پس از فتح تهران که محمدعلی شاه را بیرون کردند، هرج و مرج شد و مردم را وحشت زده کردند که مبادا نظم عمومی که قبلاً داشتند هم از دست برود. ترورهای انجمن‌های مخفی و تهدیدها، مردم را که دنبال امنیت اجتماعی و اقتصادی برای ادامه زندگی متعارف خود بودند ترساند؛ بنابراین با نقشه انگلیس رضاشاه بر سرکار آمد. منافع انگلیس در این بود که روسیه پس از انقلاب بلشویکی نتواند در ایران پیشروی کند در نتیجه آزادی مطبوعات و امکان نقد از بین رفت. در دوره محمدرضاشاه هم آن شرایط که می‌دانیم بود و منجر به انقلاب مردم شد؛ اما آنچه در حال حاضر با آن روبه‌رو هستیم این است که قانون اساسی فعلی به هر صورتی که تفسیر شود در مرحله اجرا لنگ می‌زند و اراده‌ای برای اجرای مندرجات قانون اساسی دیده نمی‌شود و این مهم‌ترین مشکل ماست. با انتقاد از قوانین، حتی با انقلاب، برای به دست آوردن بهترین قانون اساسی، اگر در نهایت قانون اجرا نشود و اگر در نهایت ملت نتواند حقوقی که در آن متن بالادستی مندرج هست مطالبه کند و ضمانت اجرایی برای احقاق حقوقش پیدا کند قانون یک امر مجازی خواهد ماند. مهم این است که در عمل این حقوق ادا شود. بعضی از کشورهای جهان هستند که قانون اساسی نوشته شده ندارند مثل انگلستان، اما حقوق مردم برابر عرف و سنت و قوانین عالی و قضائی که در محاکم سابق به آن رأی داده شده ادا می‌شود و مردم حق دارند و می‌توانند به دنبال اجرای احقاق آن حقوق باشند.

به قانون اساسی خودمان که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم با همه ایرادات و انتقاداتی که بر آن وارد است، اگر در این چهل سال اجرا می‌شد باید وضع ما از شرایط فعلی بهتر می‌بود. یکی از مترقی‌ترین اصول قانون اساسی، بند ۶ اصل ۲ قانون اساسی است

که می‌گوید یکی از پایه‌های نظام استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشریت و تلاش در پیشبرد آن‌هاست؛ یعنی قانون‌گذار مقید نمی‌کند که علم باید اسلامی باشد یا این تجارب باید در ایران یا کشورهای مسلمان به دست آمده باشد. این اصل در بازنگری هم تغییر نکرده و دست‌نخورده باقی مانده است. اصل ۳ در همین زمینه می‌گوید تأمین خودکفایی در علوم و فنون و صنعت و کشاورزی و امور نظامی از وظایف دولت است؛ یعنی چه نظام الهی باشد چه الحادی، وظایف و پایه‌هایی برای خود تعیین کرده است که باید در مسیر آن‌ها حرکت کند؛ اما اگر بنده و خوانندگان چشم‌انداز ایران به عنوان شهروندان در مقام مطالبه همین حق برآیم حرفمان به کجا می‌رسد؟ یا موضوع بسیار مهم که در اصول ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی راجع به برابری زن و مرد سخن گفته شده است. ما قوانین بسیاری داریم که متناقض با این اصل است. چگونه باید این اصول را تفسیر کنیم؟ اگر بنا باشد قوانین تبعیض‌آمیز عوض نشود نتیجه می‌گیریم که مقنن قانون اساسی یک سری اصول لغو و بی‌معنا تصویب کرده است! اگر بگویند ما محکاماتی در شریعت و فقه بنا بر تفسیر علمای اعلام داریم مگر آن کسانی که این قانون را نوشته‌اند مسلمان، فقیه یا اهل علم نبوده‌اند؟ نیت قانون‌گذار این بوده که با توجه به مضامینی که به تصریح در قانون اساسی آمده، فقهای محترم تسامح نشان دهند و با تلفیق آرا و با توجه به اخلاقیات اسلام و اجتهاد پویا بتوان بر اساس مصالح عام مردم یا بر اساس تجارب پیشرفته بشری حکم داد. مقصود اجتهادی است که حق مخالفت با اجتهادی که

صدها سال پیش در کتاب فقهی بوده داشته باشد. آیا نمی‌توان این تجارب بشری را در زمینه‌های اجتماعی مدنظر قرار داد؟ آیا نباید زنان ما در جامعه حقوق برابر با برادران و شوهران و همکارانشان داشته باشند؛ بنابراین به عقیده من اگر حسن نیت باشد و بنا باشد که جامعه سالمی داشته باشیم همین قوانین موجود هم می‌تواند به نحو احسن اجرا شود و لااقل بخشی از مشکلات موجود را حل بکند.

قانون اساسی مشروطیت در بخش‌هایی که در متمم قانون اساسی حقوق و آزادی‌های فردی را بیان می‌کرد هیچ‌وقت از جهت قانونی نقض نشد، اما عملاً اجرا نمی‌شد.

در حالی که اگر کسی در پستو اسم رضاشاه را با بی‌احترامی می‌برد یا انتقاد می‌کرد او را دستگیر می‌کردند، حتی بعد از تمام شدن محاکمه و اتمام زندان آن‌ها را نگاه می‌داشتند. اگر این شخص محل نظام شاهنشاهی و ضد امنیتی هم بود، بعد از محاکمه در دستگاه قضائی خود رژیم و بعد از اتمام محکومیت آزاد نمی‌شد، حتی تعدادی را کشتند. به یاد دارم من در زندان شهربانی اراک از یک زندانی حمایت کردم، اما او را کشتند. قاعده این است که حکم محکم الّزموهّم بما الّزموا به انفسهّم؛ یعنی در مقام مطالبه‌گری و دادخواهی و در مقام مطالبه اجرای قانون و احقاق حقوق باید اول از همه قانون‌گذار و مجری آن به قانون ملزم شوند. مثال ساده این است: من ادعا می‌کنم از کسی ۱۰۰ تومان طلبکارم و او نمی‌پذیرد و می‌گوید ۱۰ تومان است. این قاعده می‌گوید فعلاً همان ۱۰ تومانی که خودت گفتی را بده. در تقابل ملت با دولت و حاکمیت جمهوری اسلامی ایران همین مبنا هست. ما دلمان می‌خواهد حقوق بیشتری را داشته باشیم، فعلاً که آن را نمی‌دهید، اما چیزی که مکتوب و مصوب هست را به ما بدهید. با اجرای این قوانین می‌توانیم یک رضایت نسبی داشته باشیم و بر سر چیزی که شما خود را ملزم به آن می‌دانید گفت‌وگو کنیم. مشکل عمده اصولی است که در متن قانون نوشته شده و باید شرعاً و قانوناً و اخلاقاً به آن ملتزم باشند و بعضاً نیستند.

اصل ششم قانون اساسی که هم در سال ۵۸ و هم ۶۸ تغییری نکرد می‌گوید در جمهوری اسلامی همه کارها باید مبتنی بر آرای مردم باشد. اگر اجرا شود، همان حرف مقام رهبری است که رأی مردم حق الناس است.

در قانون اساسی عبارتی داریم: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکا آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات: انتخاب رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراهای و نظایر این‌ها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد»؛ بنابراین مفهوم مردم‌سالاری و دموکراسی به‌طور قطع در اینجا بیان شده و ما مطالبه‌گر این اصل هستیم. هیچ‌کس نمی‌تواند حق تعیین سرنوشت را که در اصل ۵۶ آمده از انسان سلب کند. عبارتش این است: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم کرده است.» به این معنا که خدا ما را آفریده و به ما عقل داده و ما یاد گرفتیم از چه طریقی با تعقل و یاری گرفتن از مشورت و با عبرت گرفتن از تجارب دیگران راهکارهایی برای امور اجتماعی خودمان پیدا کنیم. این‌ها

اگر در نهایت قانون اجرا نشود و اگر در نهایت ملت نتواند حقوقی که در آن متن بالادستی مندرج هست مطالبه کند و ضمانت اجرایی برای احقاق حقوقش پیدا کند قانون یک امر مجازی خواهد ماند. مهم این است که در عمل این حقوق ادا شود

یک منطقه مباح و آزادی است که بشر در امور اجتماعی، امور اقتصادی و حرفه‌ای با عقل و درایت و خرد شخصی و جمعی می‌تواند تصمیم‌گیری کند.

اگر ایدئولوژی در قانون اساسی را برجسته می‌دانیم، باید اصل ۵۶ را مطالبه کنیم که مضمون کاملاً انسانی، اخلاقی، قابل فهم و قابل ارائه به جهان است. این اصل را به هرکس در جهان ارائه دهیم برای او قابل فهم است، اما اصلی مثل ولایت‌فقیه برای دیگر مردم دنیا قابل فهم نیست. برای ارائه این اصل باید بگوییم مسلمان شوید، بعد شیعه شوید، بعد از بین شیعیان، شیعه دوازده‌امامی شوید، بعد از بین فقهایی که معتقد به نوعی به ولایت هستند به ولایت‌فقیه در امور سیاسی و اجتماعی ملتزم شوید. حال اینکه بین خود فقها هم در داخل مذهب تشیع اختلاف هست، چه برسد به اینکه ما بگوییم می‌خواهیم الگویی باشیم در یک کشوری که اکثریتشان مسلمان نیستند یا حتی کشوری که مسلمان سنی هستند.

فردی تعریف می‌کرد از سید عباس موسوی، رهبر حزب‌الله، پرسید که نظرش درباره ولایت‌فقیه چیست. موسوی یک‌مشت گندم در آسفالت ریخته بود و گفته بود ببین اگر این گندم در آسفالت سبز شد ولایت‌فقیه هم اینجا در لبنان پا می‌گیرد. خود مرحوم امام هم راجع به پیش‌نویس قانون اساسی که ولایت‌فقیه در آن نبود گفتند مغایرتی با اصول ندارد.

«بله. تدوین قانون اساسی در خیرگان محصول کار مهندس بازرگان بود که می‌خواست مردم مشارکت داشته باشند. نمی‌دانست که آن را مصادره به مطلوب خواهند کرد؛ یعنی فرد باید بتواند شعارش را هم سازمان‌دهی کند.

یکی دیگر از مضامین مندرج در قانون اساسی آزادی احزاب است. اصول ۲۷ و ۲۸ بیان می‌کنند مردم حق دارند احزابی تشکیل دهند؛ اما در این سال‌ها قانون احزاب درست شده که می‌گوید تنها احزابی که نظام اجازه بدهد مجوز کار دارند و می‌توانند مشارکت کنند. در معنای اصیل کارکرد حزب وقتی

است که گروهی از شهروندان جامعه به نتیجه برسند که می‌خواهند یک نظام متفاوت را با مسالمت و مذاکره جایگزین نظام حاکم بکنند. امروز نظام حاکم می‌گوید به کسانی که حزب تشکیل بدهند و حرف‌هایشان مخالف حرف‌های ما باشد مجوز نخواهیم داد. از همه عجیب‌تر شرط گرفتن مجوز برای حزب است که باید اعتقاد و التزام عملی به ولایت مطلقه فقیه داشته باشد. این یعنی آزادی تشکیل حزب کان لم یکن است؛ چراکه این به معنای آن است که شما فقط حق دارید حزبی تشکیل دهید که مطابق اراده و خواست حاکمیت باشد. اصل ۲۶ می‌گوید احزاب، جمعیت‌ها، انجمن‌های سیاسی و صنفی یا انجمن اسلامی و اقلیت‌های سیاسی شناخته‌شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی، موازین اسلامی و حساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. خب اگر کسی آمد و گفت من می‌خواهم حزبی داشته باشم که مخالف وضع موجود باشد به او اجازه تشکیل نمی‌دهند. آخوند خراسانی که اعلم بود و از خیلی از فقهای امروز هم عالم‌تر است، چرا با قانون اساسی مشروطیت موافقت کرد؟ اگر بنا به ولایت مطلقه فقیه بود چرا ایشان نگفت من به نام اعلم‌ترین علمای شیعه باید خودم رأساً اداره امور را به دست بگیرم؟

به نظر من حتی وقتی برای مطبوعات و نشر کتاب احتیاج به مجوز است و آزادی در گرفتن مجوز تعریف می‌شود یعنی قلم آزاد نیست، بلکه تناقض با اصل آزادی بیان و آزادی قلم مندرج در قانون اساسی است. در کشور انگلیس برابر قانون هرکس کتاب یا مقاله‌ای را چاپ می‌کند و اگر آن کتاب یا مقاله ناقض حقوق دیگران باشد افرادی که حقشان نقض شده این حق را دارند تا شکایت کنند؛ بنابراین در بسیاری موارد آنچه در عمل انجام می‌شود خلاف قصد تصویب‌کنندگان متن قانون اساسی است. متن قانون اساسی باید با حسن نیت تفسیر شود؛ اما در اجرا می‌بینیم که فاصله بسیار زیاد از منویات و نیات تصویب‌کنندگان این متن بالادستی وجود دارد. در اصل سوم قانون اساسی می‌خوانیم آموزش و پرورش و تربیت‌بدنی در همه سطوح رایگان است؛ بنابراین هر مبلغی گرفته

شود خلاف نص قانون اساسی خواهد بود. وقتی می‌گوید در همه سطوح یعنی تا آخرین مرحله آموزشی یعنی دکتر، باید تحصیل برای کسی که صلاحیت داشته باشد تسهیل شود و رایگان باشد، ولی امروز شرایطی فراهم کرده‌اند که از همان سال اول مدرسه تا پایان باید پول بپردازد و اگر پول ندهد در حقیقت محروم از تحصیل می‌شود. نیت این اصل از قانون این بوده که همگان به اندازه استعدادشان تا جایی که می‌توانند تحصیل کنند و برای پیشبرد جامعه مؤثر باشند. هرچه مردم مهارت، فهم و دانششان بالاتر برود به همان نسبت جامعه پیشرفت می‌کند.

مکانیسم دور زدن قانون اساسی هم به نوعی قابل توجه است. آیت‌الله یزدی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه تهران گفتند: تک‌تک مواد قانون اساسی مشروط به اصل ۴ است، اصل ۴ هم مشروط است به موازین اسلامی و موازین اسلامی هم منوط است به فهم فقهای شورای نگهبان. این فهم ممکن است فهم حوزوی باشد که مرحوم امام گفتند اجتهاد مصطلح کافی و کارآمد نیست. در واقع آیا ما قانون اساسی داریم یا تماماً فهم شورای نگهبان است؟ آیا تک‌تک مواد قانون اساسی از مشروعیت و مقبولیت برخوردار نیست که در خبرگان قانون اساسی بنیان‌گذار و فقها و مراجع و اندیشمندان زیادی آن را امضا کردند. آیت‌الله مؤمن یک هفته قبل از فوتشان به حجت‌الاسلام احمد منتظری گفته بودند که من از قانون اساسی فقط اصل ۴ را قبول دارم. مرحوم مهندس بازرگان هم گفته بود قرار بود همان اول انقلاب فقهای شورای نگهبان به قانون اساسی قسم بخورند که موافقت نشد. آیا فهم فقهای شورای نگهبان همان فقه فردی و فرعی است که قبل از انقلاب بود و فقه اجتماعی نیست؟

«حاکمیت بر کل جهان متعلق به خداست و همان خدا بشر را در کره زمین برای امور اجتماعی خودش از لحاظ کرامتی که برای انسان قائل شده است به جانشینی خود در روی زمین منصوب کرده است. همان خدای بزرگ به بشر عقل و درایت داده که در مسائل اجتماعی با حسن نیت تصمیم عقلانی بگیرد. در متن قانون اساسی نوشته شده نظام جمهوری اسلامی بر پایه آرای مردم است. باید ببینیم که مردم قانون اساسی را چگونه

از همه عجیب‌تر شرط گرفتن مجوز برای حزب است که باید اعتقاد و التزام عملی به ولایت مطلقه فقیه داشته باشد. این یعنی آزادی تشکیل حزب کان لم یکن است؛ چراکه این به معنای آن است که شما فقط حق دارید حزبی تشکیل دهید که مطابق اراده و خواست حاکمیت باشد

تفسیر می کنند چرا که قانون اساسی جنبه قدسی، وحیانی و الهی ندارد. متنی است که به وسیله عقلای جامعه و نمایندگان اکثریت مردم در آن عصر تدوین و انشا شده است؛ بنابراین همان طور که آن ها دارای این حق بودند که در آن مقطع زمانی متنی را به عنوان قانون اساسی بنویسند، بر همان مبنا دیگر عقلای جامعه و اعضای جامعه این حق را دارند که در مقام تفسیر، تبیین و بیان استنهاها و عموومات اظهار نظر کنند. این طور نیست که فقاهت، اجتهاد استنباط فهم و درک از مضامین قانون یا متون شرعی و فقهی منحصرأ به فقهایی که در آن دوره بودند یا الان هستند منحصر باشد. بایستی بر اساس خرد جمعی و حجیت عقل و عرف که همان مضمونی است که خدا بشر را جانشین خودش روی زمین قرار داد، این حق توسعه پیدا بکند و با حسن نیت طوری بشود که اکثریت مردم در آسودگی و رفاه باشد و حاکمیت مشروعیت داشته باشد. هیچ حکومتی اگر در نظر مردم جنبه مشروعیت نداشته باشد قادر به ادامه حاکمیت خود نیست. نباید با زور و جبر مردم را وادار به قبول مسائلی کرد، بایستی تبلیغ کرد. فقههای شورای نگهبان حق دارند از رسانه ها استفاده کنند و به توضیح و تبیین و تأیید نظر خودشان بپردازند اما در نهایت مردم به عنوان صاحبان حق می توانند نظر خودشان را بدهند. اگر این قانون اساسی محتاج اصلاحاتی

است باید راه حل های موجود و فرهنگ بشری و خرد جمعی در تجارب انسانی کشورهای مختلف استفاده شود. قانون اساسی به هر حال یک متن بشری است و بایستی به وسیله بشر قابل تفسیر و تغییر و اصلاح باشد. اگر در این امور حسن نیت باشد قاعده تلفیق است؛ همان شریعت سهله سمحه یعنی شریعت و دیپاتی که آسان گیر است.

با توجه به تأکیدی که فقههای شورای نگهبان روی اصل ۴ دارند و این اصل را بسیار برجسته می کنند چه باید کرد؟

«قانون اساسی سه قوه برای حکومت تعیین کرده است؛ قوه مجریه، قوه مقننه و قوه قضائیه و این ها از هم مستقل هستند. به این ترتیب هر کدام از این سه باید وظایف خودشان را مستقل از قوای دیگر انجام دهند و در عین حال مراقب همدیگر و ناظر بر امور یکدیگر هم باشند. اگر شورای سه

قوه تشکیل می شود نام آن تجمع قوا است نه تفکیک قوا. آن تفکیک قوا که در همه قوانین اساسی جهان از جمله قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ذکر شده به دلایل منفعتی است که قدرت در یک گلوگاه جمع نشود و توزیع شود. هر کدام وظایف خود را انجام دهند و دخالتی در کار یکدیگر نکنند تا بتوانند بهترین را برای شهروندان انجام دهند.

آیا شورای نگهبان می تواند تفسیری بر خلاف نص صریح قانون اساسی داشته باشد؟ به طور مثال اصل ۱۱۳ قانون می گوید رئیس جمهور در درجه اول مسئول اجرای قانون اساسی است، بعد رئیس قوه مجریه است و بعد مروج دین و... فقههای شورای نگهبان می گویند که او چنین اختیاری ندارد که بر سایر قوا نظارت کند و حسن اجرای امور در قوه قضائیه در مجلس و در همه ارکان وجود دارد. اصل ۱۱۳ چند بار رأی مردم را داشته است. امام هم مشروعیت آن را تضمین کرده است.

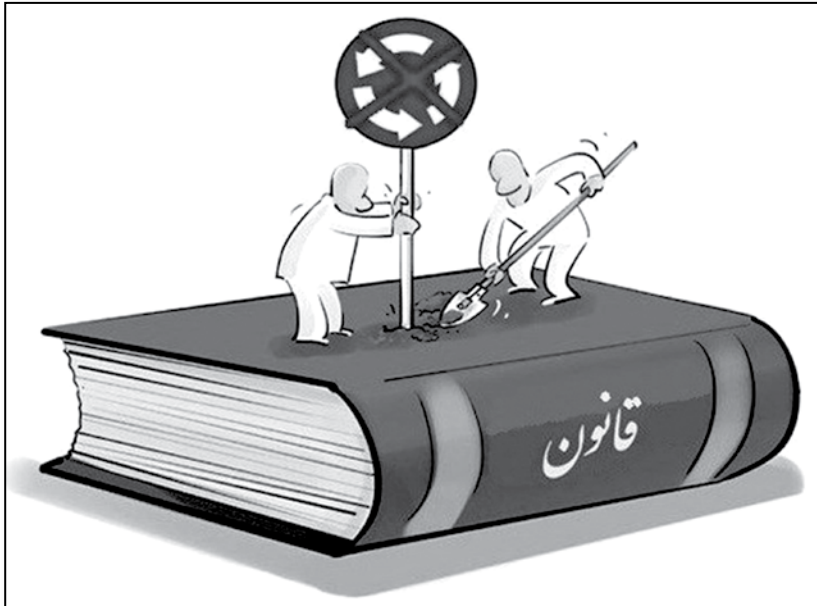
«در اصل ۱۱۳ نوشته شده پس از مقام رهبری، رئیس جمهور عالی ترین مقام کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی را ایشان دارد؛ بنابراین قانون اساسی تنها به مسائل اجرایی محدود نمی شود و این حقی است که رئیس جمهور بیشتر و برتر از رئیس مجلس و ریس قوه قضائیه دارد. در حقیقت بحث اجرای قانون اساسی است که شامل مطالبی که در حوزه قوه مجریه هم نباشد می شود و بنابراین رئیس جمهور باید بتواند از عهده این مسئولیت بر بیاید. دو نگاه تفسیری وجود دارد. یک تفسیر با حسن نیت و برای تسامح و تساهل و یک تفسیر مستبدانه که محدود و مقید است. به این تفسیر محدود می گویند مضیق. به آن تفسیر دیگر می گویند موسع. ما باید با تفاسیر موسع که بیشترین حق را به انتخاب شدگان می دهد جلو برویم. در اصل ۱۱۳ تصریح شده رئیس جمهور دارای چنین حقی است و بایستی این حق را برای او قائل شویم. مشکل عمده در این است که عمل غیر از ذکر حق در قانون است. ممکن است در قانون بیان شده باشد که بنده حق آزادی بیان دارم، اما اگر من مطلبی را آزادانه

بیان کنم دستگاهی بیاید و آزادی مرا سلب کند؛ بنابراین اگر تفسیر مضیق باشد حقوق افراد رعایت نخواهد شد. اگر موسع باشد در جهت همان اصولی است که می گوید مهم ترین اصل این است که کشور باید برابر آرا مردم اداره شود و این آرا نهایتاً در اصل ۲۷ و ۲۸ هم ذکر شده. اصل ۲۷ قانون اساسی اجازه می دهد مردم بدون حمل اسلحه راهپیمایی کنند. انقلاب هم همین طور شکل گرفت. اگر که ما می گوئیم مشروعیت این قانون اساسی و مشروعیت انقلاب در این است که اکثریت مردم آمدند و گفتند ما نظامی را که ۲۵۰۰ سال بر این کشور حاکم بوده نمی خواهیم و مردم این حق را دارند خواه ناخواه در آینده هم باید این حق برای مردم قائل شود. نمی شود همه چیز در یک نقطه معینی از تاریخ ثابت بماند و از آن هیچ تغییر و انحرافی صورت نگیرد.

در مورد شکل گیری نظارت استصوابی به یاد داریم که آیت الله رضوانی که عضو فقها بود از دبیر شورای نگهبان یعنی آیت الله جنتی استفتا کرد که آیا ما می توانیم نظارت استصوابی داشته باشیم و ایشان تأیید کرد. نظارت استصوابی در ابتدا نه طرح داشت و نه لایحه و در حقیقت شکل قانونی نداشت. در مجلس چهارم به صورت قانون درآمد و در مجلس پنجم تغییراتی در آن داده شد که شورای نگهبان با آن مخالفت کرد و به تشخیص مصلحت نظام رفت و آنجا به این صورت درآمد. آقای نجات الله ابراهیمیان گفت که نمی توان با این قانون موجود کسی را رد یا تأیید کرد و دادگاه انتخاباتی و هیئت منصفه می خواهد. آیا قانونی است که یک عضو از دبیر بپرسد که می توانیم چنین کاری کنیم و او هم بگوید می توانیم؟

«این اشکالات وارد است، اما آنچه مهم تر از این ایرادات فن تشریفاتی و شکلی هست این است که این امر با روح قانون اساسی مخالف است. قانون اساسی تصریح دارد اداره امور کشور بر اساس آراء مردم است، بنابراین مردم بدون هیچ محدودیتی برای نامزدهایشان باید بتوانند نامزدهایشان را رأسأ انتخاب کنند. اگر قرار باشد انتخاب نمایندگان مشروط به شروط خاصی باشد که از جای دیگری تأیید شود، این با آزادی انتخابات مغایرت دارد؛ بنابراین روح قانون اساسی با نظارت استصوابی مخالف و مغایر است. از نظر شکلی روندی که شما فرمودید را طی کردند

فقههای شورای نگهبان حق دارند از رسانه ها استفاده کنند و به توضیح و تبیین و تأیید نظر خودشان بپردازند اما در نهایت مردم به عنوان صاحبان حق می توانند نظر خودشان را بدهند



و بعد هم در قانون مجلس تنفیذ شده است و مادامی که رویه جاری شد و به کرات ادامه پیدا کرد، قانونیت پیدا می‌کند. وگرنه بایستی مجلس یا حتی یک نفر از شهروندان عادی در یک محکمه قانونی به این رویه و قانونی بودن آن اعتراض کند. تا به حال چنین کاری نشده است.

آیت الله جنتی در خطبه‌های نماز جمعه گفتند که شورای نگهبان بالاترین مقام است و هیچ کسی حق ندارد از ما به قوه قضائیه شکایت کند، در حالی که در قانون اساسی آمده مرجع شکایات قوه قضائیه است و کسی مانند دکتر یزدی بعد از رد صلاحیت به قوه قضائیه شکایت کرد که جوابی نگرفت.

«بله این اصلاً هم جزو وظایف قوه قضائیه هم نمایندگان مردم در مجلس و هم دولت است که به شکایات مردم رسیدگی کنند و در نهایت هر شکایتی مردم از نهادهای دولتی دارند باید در قوه قضائیه رسیدگی شود.»

در مورد ولایت فقیه هم خلط مبحث زیاد شده است. آن زمان که امام ولایت مطلقه را مطرح کردند فرمودند مطلقه یعنی رهاشده از قید؛ یعنی مقید به سه مورد حسبیه نیست. اگر پیامبر جاده ساخت فقیه هم می‌تواند جاده بسازد اگر پیامبر صلح کرد فقیه هم در مرتبه خودش می‌تواند صلح کند، اما بعداً آمدند این را به اختیارات تعبیر کردند. حتی انحلال مجلس را هم می‌خواستند به ولی فقیه بدهند که نشد. شما که به فقه و حقوق اشراف دارید، این موضوع را چطور ارزیابی می‌کنید؟

«ولایت دارای معانی مختلفی است. اگر ولایت را به صورتی که امروز ولایت فقیه هست ترجمه کنیم اکثریت مردم صغیر و مهجور و سفیه و مجنون محسوب می‌شوند. اگر بگوییم مردم حق انتخاب ندارند و ولی باید برای آن‌ها تصمیم بگیرد یک جور تعبیر از کلمه است، ولی در اسلام چنین سابقه‌ای وجود ندارد و هیچ جایی در تاریخ اسلام نیامده که فقیه بگوید من در تمام امور اجتماعی و سیاسی بر مردم ولایت دارم و صلاحشان را بهتر تشخیص می‌دهم و باید جای آن‌ها تصمیم بگیرم. امام علی هم در دوران حکومتش چنین رفتار نکرد. همه می‌دانیم امام علی با آنکه خودشان را ضعیف می‌دانستند به حکمیت ابوموسی اشعری نبودند اما چون مردم او را انتخاب کردند،

«این به لحاظ فلسفی دور تسلسل است. شورای نگهبان مشروعیت خودش را از رأی مردم می‌گیرد و نمی‌تواند بگوید این حق از مردم سلب شده است. این مشروعیت تا ابد نزد مردم پابرجاست و تفسیر مضیق نادرستی است و الی‌الابد نمی‌تواند امری که برای مردم است بلاعزل باشد. فردی که یک‌بار از طرف مردم برای ریاست جمهوری انتخاب می‌شود نمی‌تواند بگوید که من تا ابد می‌خواهم رئیس جمهور بمانم، بایستی این اصل برگردد به همان بیان آیت‌الله خمینی که میزان رأی ملت است. باید در همه مسائل بینیم اکثریت مردم به چه رأی می‌دهند و خرد جمعی چه شیوه حکومتی را انتخاب می‌کند؛ همان‌طور که در مقطع انقلاب رأی مردم به آن صورت بود و نظر مردم آن زمان هم محترم هست، باید دید مردم در نسل‌های بعدی چه نوع انتخابی دارند و این حق برای آن‌ها هم وجود دارد. اگر قانون اساسی مشروطه را لغاء نمی‌کردیم و فقط همان بخش «سلطنت موهبت الهی است از سمت خدا...» را حذف می‌کردیم و بقیه اصلاحات را با قوانین عادی پیش می‌بردیم خیلی بهتر بود تا اینکه کلاً قانون را تغییر دهیم. چون متمم قانون اساسی مشروطه در خصوص حقوق فردی بسیار خوب و جامع بود و همه حقوقی که امروز ما جزو حقوق بشر و حقوق شهروندی می‌دانیم با عبارات شایسته در آن متن بود. مجلس در آن دوره فرمایشی بود و یکی از برنامه‌های دولت دکتر مصدق اصلاح قانون انتخابات و برگزاری انتخابات آزاد و دموکراتیک بود. حرف مصدق همین بود که شاه باید سلطنت کند نه حکومت که البته شاه نپذیرفت و می‌خواست کشور را مثل یک مزرعه شخصی اداره کند و باعث سقوط نظامش هم شد. ■

حکمتش را پذیرفتند. یا امام حسن وقتی دیدند اکثریت مردم تمایلی به ادامه مبارزه با ظلم ندارند گفتند من به آن‌ها این راه را تحمیل نمی‌کنم و صلح کردند؛ بنابراین نظر اکثریت مردم مورد قبول امام معصوم واقع شده چه برسد به فقها. امر اجتهاد هم دارای مراتب مختلف است؛ ولایت فقیه در نظر علمای مختلف از دوران امامیه تا امروز مورد مناقشه قطعی است. در کتب فقهی هم به جز موارد استثنا کسی نگفته است این نظریه شامل حکومت بر مردم هم می‌شود همان‌طور که گفتید در مورد اموری مثل ولایت بر صغار و کفن و دفن و پول سرگردان و... شامل این‌ها می‌شود و این اختیارات نیست. اگر چنین باشد باید در بین شیعیان دیگر کشورها هم چنین ادعای شده باشد و فقها در دیگر کشورهای شیعه هم چنین موضوعی را مطرح کرده باشند، چطور نمی‌کنند؟ این موضوع نمی‌تواند منحصر به یک فقیه باشد. باید به دیگر فقها تسری پیدا کند و این مسئله مورد اجماع فقها نیست، حتی عرض کردم در بین معصومین هم چنین ادعایی مطرح نبوده و فقط مربوط به مسائل خاص می‌شده و مربوط به مسائل عام اجتماعی نبوده است.

تاکنون سه بار قانون اساسی به رأی مردم گذاشته شده؛ یک بار به واسطه خبرگان و دو بار با رأی مستقیم مردم؛ یعنی مردم صلاحیت داشتند به قانون اساسی رأی دهند و شورای نگهبان را در همان قانون تنفیذ کنند. آیا شورای نگهبان می‌تواند صلاحیت کسانی را که صلاحیت شورای نگهبان را تنفیذ کردند رد بکند؟

نقش «انتخاب» و «گزینش» به عنوان دو همزاد در شکل‌گیری مجلس در ایران

فائزه حسنی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «پیش‌درآمدی بر انتخابات پیش‌رو»^۱ به جمع‌بندی دو دیدگاه مختلف بین مصطفی تاج‌زاده و احمد زیدآبادی در مورد انتخابات پرداخته است. گروهی از اصلاح‌طلبان طرفدار شرکت در انتخابات و گروهی دیگر مخالف شرکت در آن هستند. نویسنده اول مقاله حاضر در سال ۱۳۸۴ جزء هیئت راهنمای پایان‌نامه عبدالله مؤمنی بوده است و به یاد می‌آورد که او مخالف شرکت در انتخابات بود و به دلیل تأثیر زیادی که بر روی بدنه جنبش دانشجویی داشت توانست خیل عظیمی از دانشجویان را نسبت به شرکت در انتخابات دل‌سرد نماید، که به نظر نویسنده اول این مقاله تأثیر زیادی در کاهش آرای دو نامزد اصلاح‌طلبان در آن سال (مصطفی معین و مهدی کروبی) داشت. همچنین به نظر می‌رسد احمد زیدآبادی نیز همانند عبدالله مؤمنی، اشتباه مشابهی را در

مجدداً مورد مذاقه قرار گیرند. گزینش معمولاً توسط خبرگان و بر اساس ضوابط و معیارهای توافق‌شده صورت می‌گیرد و هدف آن برگزیدن افراد بر مبنای شایستگی‌هایی است که برای انجام وظایف و ایفای نقش‌های مرتبط، به بهترین نحو، ضروری است. درحالی‌که انتخاب، نتیجه قضاوت افرادی است که می‌توانند قضاوت خود را بر هر آنچه مهم می‌دانند و یا ویژگی‌هایی به جز ویژگی‌های عملکردی بنا کنند. می‌توان گزینش را به صورت پیشینی (Apriori) و انتخاب را به صورت پسینی (Aposteriori) تعریف کرد؛ گزینش بر مبنای شایستگی‌های عمومی صورت می‌گیرد، اما در انتخاب، شایستگی‌ها (در صورت مدنظر قرارگرفته) بیشتر جنبه ارزشی دارند. انتخابات از طریق رأی مردم بارزترین مصداق مفهوم انتخاب است که در آن مردم بر اساس شایستگی‌هایی که برای آنان ارزش محسوب می‌گردد، به نماینده موردنظر خود رأی می‌دهند. بررسی انتخابات در ادوار مختلف در کشورها نشان می‌دهد که گاهی استفاده از این معیارها خطاهای جبران‌ناپذیری را موجب گردیده است. نمونه مهم آن در سال ۱۹۳۶ در آلمان اتفاق افتاد که ۳۷ درصد مردم آلمان هیتلر را انتخاب کردند. نمونه دیگر انتخابات سال ۲۰۰۵ در اتریش است که مردم مجدداً یک رئیس‌جمهور فاشیست را انتخاب کردند که با موضع‌گیری و فشار کشورهای اروپایی مجبور به استعفا شد.

تخلیل خود مرتکب شده است. همان‌طور که در مقاله فائزه حسنی آمده است انتخابات به دلیل گفتمانی که ایجاد می‌کند یک فرصت است. مقاله حاضر، علی‌رغم همه کاستی‌های موجود در زمان حاضر که شاید عدم شرکت در انتخابات را توجیه کند، در دفاع از مشارکت در انتخابات نوشته شده است. این مقاله دنباله «معرفی روشی مؤثر و بهینه برای گزینش داوطلبان نمایندگی مجلس» است که در شماره ۱۱۸ مجله چشم‌انداز ایران به چاپ رسیده است، با توجه به تفکیک دو مفهوم گزینش و انتخاب، در مقاله قبلی، باید مطالب زیر را مربوط به مفهوم اخیر دانست.

”
در انتخاب، شایستگی‌ها (در صورت مدنظر قرارگرفته) بیشتر جنبه ارزشی دارند. انتخابات از طریق رأی مردم بارزترین مصداق مفهوم انتخاب است که در آن مردم بر اساس شایستگی‌هایی که برای آنان ارزش محسوب می‌گردد، به نماینده موردنظر خود رأی می‌دهند

راه‌یافته به مجلس، فاقد شایستگی‌های موردنیاز بوده‌اند، مرحله گزینش، با رویکرد و ماهیت انتخاب انجام شده است. اخیراً جناح اصلاح‌طلب طرح «سرا» را به‌عنوان مکانیسمی برای نهایی کردن لیست نامزدهای خود ارائه داده است. در این طرح، لایه‌هایی

بسیاری از روشنفکران با وام گرفتن از این گفته آبراهام لینکلن که «دموکراسی، حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم است»، دموکراسی را حکومت مردم بر مردم تعریف می‌کنند و بر این باورند که زمینه ایفای نقش‌های سیاسی باید برای همه مردم از هر قشر و طبقه اجتماعی مهیا و مقدور باشد. باور مذکور با این ایده که سیاستمداران باید قبل از انتخاب، گزینش شوند در تضاد است. با این وجود گزینش به‌صورت اجتناب‌ناپذیری در کانون بسیاری از انتخاب‌ها قرار دارد و در عمل، سیاستمداران، از جمله نامزدهای نمایندگی مجلس، در بسیاری از کشورهای دموکراتیک قبل از در معرض انتخاب مردم قرار گرفتن، گزینش می‌شوند. بررسی‌ها نشان می‌دهد در مواردی که افراد

مقاله قبلی، باید مطالب زیر را مربوط به مفهوم اخیر دانست.
در ابتدا باید دو مفهوم گزینش (SELECTION) و انتخاب (ELECTION)



تعریف شده و در این لایه‌ها، افراد، معرف کسانی می‌شوند که از نظر آنان شایستگی انتخاب شدن به‌عنوان نماینده را دارا می‌باشند. نظر به اینکه جناح اصلاح‌طلب یکی از دو جناح اصلی در سپهر سیاسی کشور می‌باشد و با حضور مؤثر در انتخابات متعدد موفق به کسب اکثریت کرسی‌های برخی از ادوار مجلس نیز گردیده است، لزوم بحث جدی در مورد این طرح بیشتر احساس می‌شود. به نظر می‌رسد که مشروعیت این طرح از شناختی حاصل می‌گردد که در پراکسیس و صحنه عمل، معرف‌ها از کسانی که تصور می‌کنند شایستگی‌های لازم را دارا می‌باشند، به دست آورده‌اند. با این حال مشروعیت قصد شده آنان با تحقق عملی آن فاصله زیاد دارد. نمی‌توان مطمئن بود که این معرفی‌ها حاصل نوعی ارتباط نباشد که در مقابل بازنمایی شایستگی‌ها قرار دارد. به‌هرحال رویکرد مذکور ماهیت گزینشی نداشته و بیشتر منطبق با تعریف ارائه‌شده از انتخاب است. این ایده تا حدی گریز برداری از انتخاب نامزدهای نمایندگی در فرانسه است که نامزد نمایندگی مجلس باید از حدود پانصد نفر از نمایندگان مجلس یا شوراهای تأییدیه دریافت نماید. این پانصد نفر باید حداقل از ۳۰ استان مختلف بوده و از هر استان حداکثر ۵۰ نفر می‌توانند تأییدیه نامزد مذکور را امضا نمایند.

همان‌گونه که در مقاله «معرفی روشی مؤثر و بهینه برای گزینش داوطلبان نمایندگی مجلس» بدان پرداخته شد، در کشورهای پیشرفته که به‌لحاظ توسعه سیاسی در سطح بالایی قرار دارند، احزاب در فرآیند گزینش از شیوه‌ای موسوم به قانون ارزیابی استفاده می‌کنند. علاوه بر این، شاخص‌هایی نیز تعریف می‌گردد که این شاخص‌ها علاوه بر اعتبارسنجی، ارزش و سایر ویژگی‌های گزینش را توصیف می‌کند. نسبت گزینش (Selection Ratio)، نرخ پایه (Base Rate)، اعتبار محتوا و ملاک (Validity) از جمله این شاخص‌ها می‌باشد. به‌عنوان مثال طرح «سرا» به دلیل انتخاب تعداد زیاد نامزدها در مرحله معرفی دارای نسبت گزینش (نسبت تعداد داوطلبان انتخابی به کل داوطلبان معرفی شده) پایین بوده که نشان‌دهنده تنها نقطه قوت آن می‌باشد.

با وجود استفاده گسترده از رویکردهای گزینشی در کشورهای توسعه‌یافته، گاهی با اعمال نظر افراد ذی‌نفوذ در احزاب، گزینش جای خود را به انتخاب داده و این امر منجر به نادیده گرفتن شایستگی‌ها می‌شود. به‌عنوان مثال می‌توان به انتخابات ریاست جمهوری اخیر در امریکا اشاره کرد که در آخرین مرحله، حزب

دموکرات سندرز را با همه شایستگی‌هایی که داشت کنار گذاشت و خانم کلینتون را معرفی کرد که این موضوع سبب نارضایتی جوانان و چرخش رأی آنان به سمت نامزد حزب رقیب یعنی ترامپ شد. نویسنده اول مقاله در تحقیقی با عنوان «خطاهای شناختی در نتیجه انتخابات امریکا» که در روزنامه شرق به چاپ رسیده است، نشان داده است که فرید زکریا، سردبیر واشنگتن پست، چگونه با اعمال نفوذ در این انتخاب ایفای نقش نموده است.

در ایران اما فرایند انتخاب بسیار پیچیده است و وجود نهاد شورای نگهبان و نظارت استصوابی آن قانون توجه و بحث‌های فراوانی از سوی فعالان و متفکران سیاسی گردیده است. برای ورود به موضوع نظارت استصوابی باید به این نکته توجه کرد که در جهان امروز، انتظارات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مردم و به یک مفهوم توقع آنان از زمامداران، در کشورهای مختلف و از جمله کشور ما مشابه و از یک جنس می‌باشد. از طرف دیگر نهادهای دموکراسی مدرن در ایران برگرفته از الگوهای سایر کشورها، در حال قوام یافتن است و به قول بیژن عبدالکریمی «سوزه ایرانی شباهت به سوزه جهانی دارد»؛ و به قول ابراهیم توفیق: «ادبیات موجود درباره دولت بر این نظر پای می‌فشارد که در ایران دولت مدرن ایجاد نشده است که در نتیجه تضادی که به‌صورت تاریخی بین سنت و مدرنیته است بلاوجه شده و آنچه به شکل تاریخی پروبلماتیک است از بین می‌رود. انکار دولت مدرن به این می‌انجامد که یک پا آنچه داریم در سنت و پای دیگرش در بزرگی از جهان مدرن که هنوز مدرن نشده است. از نظر من وقتی پارلمان یا نظام پارلمانی داریم با وضعیت جدیدی روبه‌رو می‌شویم حتی اگر این نظام پارلمانی به دموکراسی که

در جاهای دیگر سراغ داریم منتهی نشده باشد اما همین نظام پارلمانی سازوکاری به همراه می‌آورد که در آن به‌جای صدراعظم با نخست‌وزیری روبه‌رو هستیم که بر صدر شبکه پیچیده‌ای از نظام بوروکراتیک تکیه داده است که سازوکارها و نهادهای خاصی دارد و در زندگی روزمره ما حاضرند. به باور من ما در وضعیتی مدرن به معنی مارکس قرار داریم که هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود.»

انتظارات مدرن در کنار ساختار مدرن، رفتاری مدرن را از سوی نهادهای سیاسی طلب می‌کند. نمی‌توان مدعی قانون مداری بود ولی فراتر از آن، بر مبنای پارادایم فکری دیگری رفتار نمود. به‌عنوان نمونه، ساختار شکنی اساس بسیاری از پیشرفت‌های فکری بشری بوده است و الزاماً مفهومی منفی نیست و شاید حتی در صحنه سیاسی کشور نیاز به سیاست ورزانی ساختار شکن باشد؛ اما این مفهوم در پارادایم فکری شورای نگهبان منفی بوده و فراتر از قانون ملاکی برای رد صلاحیت نامزدهای نمایندگی مجلس می‌گردد. البته در بسیاری از کشورهای پیشرفته با ساختار دموکراتیک، نهادهایی با عملکردی «انتخابی» شبیه شورای نگهبان وجود دارند که علاوه بر احراز صلاحیت داوطلبان و نظارت بر انتخابات در نهایت وظیفه تأیید و یا ابطال نتیجه انتخابات را نیز به عهده دارند. لیکن کلیه فرایند به‌صورت شفاف، مطابق قانون و توسط یک نهاد پاسخگو انجام می‌گردد. در واقع در بیشتر کشورهای جهان انتخاب و گزینش به‌صورت دو همزاد و در موازنه با هم ظاهر می‌شوند لیکن در ایران به دلیل مفسر قانون بودن نهاد شورای نگهبان و پارادایم فکری خاص این نهاد، جنبه‌های انتخابی بسیار پررنگ‌تر از

گزینش بوده و انتخاب تسلط زیادی برگزینش یافته و این موازنه را برهم می‌زند. نمونه‌ای از تسلط انتخاب برگزینش را می‌توان در عملکرد این شورا در رد صلاحیت بسیاری از نمایندگان شناخته شده (به‌عنوان مثال در سال ۹۴) مشاهده نمود. به تصریح نمایندگان سرشناس مجلس از جمله علی مطهری، نتیجه تأیید صلاحیت‌ها، حذف افراد منتقد و آزاداندیش و تأیید افرادی است که با شیرین کاری‌های خود باعث ایجاد هزینه برای مجلس و نظام می‌شوند. او در خصوص تأیید صلاحیت نامزدها در شورای نگهبان به این نکته ظریف اشاره می‌کند که برای رد صلاحیت یک کاندیدا، باید عدم صلاحیت او برای شورا احراز شود نه اینکه به خاطر عدم احراز صلاحیت کاندیدا، او را رد کنند. لطف‌الله میثمی در سرمقاله شماره ۱۱۸ چشم‌انداز ایران از زاویه دیگری به موضوع پرداخته است، او اشاره می‌کند که وقتی فقهای شورای نگهبان، برخلاف قانون اساسی و قانون نظارت استصوابی، به رد صلاحیت گسترده دست می‌زنند، درواقع، به مفهوم بی‌اعتمادی به مردمی است که با رأی خود، موجودیت خبرگان قانون اساسی و تصویب قانون اساسی را رقم زده‌اند. او در ادامه این سؤال را مطرح می‌کند که آیا نهادی مانند شورای نگهبان می‌تواند به‌جای قوه قضائیه به رد صلاحیت اقدام کند؟ و پاسخ آن را از

زبان سخنگوی سابق شورای نگهبان چنین بیان می‌کند که حتی مطابق همین قانون نظارت استصوابی، رد صلاحیت باید توسط دادگاه انتخاباتی که هیئت منصفه دارد صورت گیرد و این موضوع در صلاحیت شورای نگهبان نیست. همچنان که اشاره شد در موازنه گزینش و انتخاب، کفه انتخاب در رویکرد شورای نگهبان چنان سنگین است که تأثیر شدیدی بر گزینش‌های قبلی می‌گذارد و منجر به این می‌گردد که

برخی جناح‌ها به‌جای گزینش نامزدهای خود، افرادی را انتخاب نمایند که صرفاً از فیلتر شورای نگهبان عبور کنند. در حالت افراطی‌تر آن، افرادی از جناح‌ها با اعتقاد به اینکه نحوه انتخاب شورای نگهبان یا به تعبیر آنان، سلطه قدرت، ساختار دموکراسی را تضعیف می‌کند، عطای آن را به لقایش بخشیده و مدافع تحریم انتخابات می‌شوند؛ اما آیا به دلیل تأثیر انتخاب در گزینش باید از اصل گزینش نیروهای

شایسته صرف‌نظر کرد؟ مرحومه اعظم طالقانی، با وجود اینکه مطمئن بود که داوطلبی او برای ریاست جمهوری رد می‌شود، برای نشان دادن اینکه رجل سیاسی صرفاً به معنای مرد نیست و اینکه حق زنان را برای انتخاب شدن به‌عنوان رئیس‌جمهور زنده نگه دارد با اعتقاد به نفس‌ثبت‌نام، به‌صورت نمادین در انتخابات شرکت می‌کرد. تجربه تاریخی نشان داده است که در هیچ‌یک از ادوار مجلس، با وجود نامالییات سیاسی، رویکرد تحریم انتخابات از سوی چهره‌های شاخص جناح‌ها اتخاذ نگردیده است به‌عنوان نمونه می‌توان به حضور خاتمی به‌عنوان رهبر اصلاحات، در انتخابات سال ۱۳۹۰ با وجود حوادث و رویدادهای ۱۳۸۸ و یا حضور فعال نهضت آزادی در دوره سوم مجلس و حضور مستمر عزت‌الله سحابی به‌عنوان رهبر ملی مذهبی‌ها در ادوار مختلف مجلس، علیرغم مشکلات پیش‌آمده برای نهضت آزادی، اشاره کرد. اگر تجربه کشورهای پیشرفته را مدنظر قرار دهیم، می‌بینیم با وجود اینکه گاهی تفکرات سیاسی حاکم، مردم را نادیده می‌گرفتند، با این حال آنان نقش اقلیت خود را به‌خوبی ایفا کرده و هرگز از صحنه تأثیر و کنش سیاسی کنار نمی‌رفتند. نمونه آن را در رهبران احزاب کمونیست در امریکا (کس‌هال)، در فرانسه (ژرژمارشه) و در ایتالیا (انریکو برلینیگوئر)، می‌توان دید.

پایداری اقلیت و نفوذ آن بر اکثریت در تاریخ چنان تکرار شده است که موجب پیدایش نظریه نفوذ اقلیت بر اکثریت شد که توسط مسکوویچی (۱۹۸۰ و ۱۹۷۶) ارائه گردید. او برخلاف طرفداران نظریه نفوذ اجتماعی و هم‌نواپی که معتقد به تأثیر یک‌سویه اکثریت بر اقلیت بودند، معتقد بود که ممکن است اقلیت بر اکثریت تأثیرگذار باشد. او بین تبعیت و گرایش تمایز قائل شد

مفهوم تبعیت همان چیزی است که در هم‌نواپی اتفاق می‌افتد، یعنی هم‌نوا شدن با جمع، بدون پذیرش واقعی عقاید آنان در صورتی که مفهوم گرایش، متقاعدشدن در نتیجه صحیح انگاشتن دیدگاه گروه می‌باشد و این چیزی است که در نفوذ اقلیت بر اکثریت اتفاق می‌افتد. مهم‌ترین ویژگی‌هایی که موجب تأثیرگذاری اقلیت می‌شود، انسجام، انعطاف‌پذیری و ایجاد چالش‌های فکری در اکثریت است. در ظاهر

به نظر می‌رسد ویژگی انسجام و انعطاف‌پذیری در تضاد با یکدیگر باشند لیکن انسجام به مفهوم پایداربودن در عقیده و عدم تغییرهای دفعی به‌عنوان شخصیت اقلیت محسوب شده که در کنار آن در برخی موارد جهت رسیدن به نتایج راهبردی و حیاتی که راه‌گرای جز مصالحه و آشتی ندارد، این توانمندی در اقلیت وجود دارد که انعطاف‌پذیری به خرج دهد. ایجاد چالش‌های فکری در حقیقت به فکر وادار کردن اعضای گروه اکثریت می‌باشد که استمرار در آن می‌تواند به‌تدریج موجب گرایش آزاداندیشان به تفکرات گروه اقلیت گردد. به نظر می‌رسد که این سه ویژگی، ویژگی‌های ضروری برای جناح اصلاح‌طلب در حال حاضر می‌باشد، تقویت انسجام و هم‌رأی شدن در شرکت در انتخابات، انعطاف‌پذیری در مذاکره و تعامل با شورای نگهبان در عین پافشاری بر حقوق قانونی و استفاده از فضای باز و مناسب قبل از انتخابات در جهت بازسازی اعتماد مردم به جناح اصلاح‌طلب در کنار ایجاد چالش‌های فکری برای جناح مقابل می‌تواند راهبردهای مناسبی باشد. نتیجه آنکه باید این واقعیت را پذیرفت که در صحنه ماندن و تأثیرگذار بودن بهتر از ترک صحنه و انزواست. به نظر نویسندگان این مقاله نمایندگان اصلاح‌طلب برای گذشتن از سد انتخاب گاهی آن‌چنان از خواسته‌های خود می‌گذرند که حتی پس از انتخاب بازهم در مجلس یا حضور مؤثر نداشته یا شجاعت لازم را برای ارائه نظر از دست می‌دهند تا مبادا در نوبت بعدی در مرحله انتخاب حذف شوند. آیا نگران خاموش شدن صدای نمایندگان شجاع در مجلس نیستیم؟ صدایی که در ادوار اخیر کمتر به گوش می‌رسد. «مملکت، مملکت اسلام است و قانون اسلام چقدر در باب بیت‌المال سخت‌گیری کرده، چنانکه حضرت امیر (ع) چراغ بیت‌المال را خاموش کرد برای اینکه از مالیه بیت‌المال بی‌جهت چیزی مصرف نشود... باید طوری که قانون اسلام معین کرده، در امور مالیه کمال مواظبت و دقت نمود.» شاید کمتر کسی باور کند که متن فوق نطق سید حسن تقی‌زاده در مجلس قبل از انقلاب با آن فضای فرمایشی است (تقی‌زاده، نطق‌های مجلس شورا، دوره‌های اول، دوم، پنجم و ششم، ص ۱۹۹-۲۰۰). باید توجه داشت که صرف داشتن اکثریت در مجلس نباید هدف اصلی یک گروه سیاسی باشد. همان‌گونه که اشاره شد گاهی یک اقلیت می‌تواند حضوری ارزشمندتر از اکثریت داشته باشد و صرف داشتن اکثریت در مجلس نمی‌تواند به معنی تأثیرگذاری بیشتر باشد. نمونه تأثیر اقلیت را می‌توان در اقلیت

در موازنه گزینش و انتخاب، کفه انتخاب در رویکرد شورای نگهبان چنان سنگین است که تأثیر شدیدی بر گزینش‌های قبلی می‌گذارد و منجر به این می‌گردد که برخی جناح‌ها به‌جای گزینش نامزدهای خود، افرادی را انتخاب نمایند که صرفاً از فیلتر شورای نگهبان عبور کنند

باشکوه نمایندگان طرفدار نهضت ملی نفت در مجلس دید که باوجود در اقلیت بودن بزرگترین تأثیرات را در این نهضت داشتند و توانستند موقعیتی را خلق کنند که از نهضت مشروطیت هم ارزشمندتر بوده است و حتی این اقلیت توانست نخست‌وزیر موردحمایت خود را به رأس قدرت قوه مجریه رسانده و تأثیرات عظیمی در تاریخ ایران داشته باشد و این درست در موقعی بود که شاه مشروطیت ایران را در اردیبهشت ۱۳۲۸ به گور سپرده بود و آیت‌الله کاشانی که در آن موقع نقش مثبتی در تحولات ایران داشت بلافاصله پس از بازگشت به ایران اعتراضی به این قانون نوشت که مصدق از طرف ایشان آن را در مجلس خواند. باوجود فرمایشی بودن مجلس در دوره پیش از انقلاب، هم مجلس پانزدهم، با ایده قوام برای بیرون راندن نیروهای شوروی از ایران و هم مجلس‌های بعدی که در اختیار جبهه ملی قرار گرفت، نقش‌های مهمی در تاریخ ایران ایفا نمودند. آیا شرایط کنونی از آن زمان نومیدکننده‌تر است که راهبرد درست، پشت کردن به انتخابات باشد؟

رابطه سوژه و ساختار در یک تقابل دوگانه قرار دارد، هنگامی که ساختار غیر دموکراتیک باشد ممکن است این نتیجه حاصل شود که هرگونه تلاشی برای مشارکت در سرنوشت خویش از طرف مردم بیهوده است. پس از عصر دکارت که سوژه دکارتی نوعی اراده‌گرایی را به روشنفکران تلقین می‌کرد،

ساختارگرایی به‌خصوص بعد از سوسور نشان داد که تا چه حد ساختار اهمیت دارد و آن اراده‌گرایی که بر مبنای آن روشنفکران تصویری کردند می‌توانند سرنوشت جهان را رقم بزنند، توهمی بیش نیست. هاوارد هاگس در فیلم «صورت زخمی» این تصور را در قالب جمله «جهان از آن توست» به‌صورت

هنرمندان‌های به‌سخره می‌گیرد. با وجود اهمیت ساختار، مطلق‌انگاری آن و عدم مشارکت در سرنوشت خویش، به دلیل وجود ساختار غیردموکراتیک نیز چندان عقلانی نیست. اصولاً آزادی در شکلی که در جامعه پیشرفته و متون فلسفی فهمیده می‌شود، هرگز در اندیشه روشنفکران دینی قابل قبول نبوده است به‌عنوان مثال تضاد بین قبول آکراه آمیز مشروطیت که آزادی و برابری را ترویج می‌کرد و تعلق خاطر به مفاهیم مذهبی سبب شده است که رهبران مشروطیت که تفکر دینی

داشتند از واژه‌هایی مانند «اکل میته» (نورالله نجفی) و «دفع افسد به فاسد» (میرزای نائینی) در توصیف مشروطیت استفاده نمایند. البته در عصر حاضر پیامدهای مثبت و تأثیرگذار نهادهای دموکراسی در ایجاد برابری و توسعه اقتصادی و کاهش فسادهای سیاسی و مالی و توجه بیشتر متفکران دینی به ارزش دستاوردهای فکری متفکران غربی از یک سو و تجربه عملی حکومت اسلامی در ایران از سوی دیگر، تقابل دموکراسی و دین را به حداقل رسانده است.

نظریه پردازان جدید نهادگرا در حوزه اقتصاد به پشتوانه تحقیقات فراوان در کشورهای مختلف، بنیان توسعه پایدار اقتصادی (به‌عنوان هدف غایی حکومت‌ها) را، اصلاح ساختارهای نهادی و حرکت در جهت نظمی مشارکتی و دموکراتیک دانسته‌اند. اسکات آتونی در سال ۲۰۱۶ در پژوهشی پیش‌بینی کرد که در سال‌های آینده تعداد زیادی از شرکت‌های بزرگ تجاری برتری خود را از دست داده یا ورشکسته خواهند شد، درحالی که همگی این شرکت‌ها در کشورهایی با شاخص‌های بسیار خوب در محیط کسب‌وکار و حکمرانی خوب قرار دارند. این تحقیق و پژوهش‌هایی از این دست این نظریه که فضای مطلوب کسب‌وکار و حکمرانی خوب ضامن رشد و توسعه اقتصادی است را به چالش کشید. داگلاس نورث، یکی از چهره‌های شاخص نهادگرایان در حوزه اقتصاد، در کتاب

«سیاست، اقتصاد و مسائل توسعه در سایه خشونت» که توسط محسن میردامادی و محمدحسین نعیمی‌پور به فارسی برگردانده شده است از نظریه حکمرانی خوب که در جهان توسعه‌یافته مصطلح می‌باشد، فاصله گرفته و جهان در حال گذار را تعریف می‌کند که در سه مرحله، به آستانه یک جامعه دموکراتیک

می‌رسد. این سه مرحله به ترتیب، نظام‌های با دسترسی محدود، مرحله گذار و نظام‌های با دسترسی آزاد می‌باشد. داگلاس و همکارانش در توضیح بیشتر نظم با دسترسی آزاد و ساختار دموکراتیک یادآور می‌شوند که نظم با دسترسی آزاد شامل مجموعه‌ای گسترده از نهادهاست و مسئله تنها برگزاری انتخابات در یک کشور نیست، یعنی نهاد انتخابات به‌طور ذاتی دموکراسی تولید نمی‌کند و وجود سازمان‌های سیاسی و اقتصادی پویا که صرفاً مختص ائتلاف غالب نباشد همچنین

مطبوعات آزاد و... از جمله این ساختارهای موردنیاز است. داگلاس نورث و همکارانش پارادایم خود را در ۹ کشور درحالی که توسعه جهت تبیین وضعیت اقتصادی و سیاسی این کشورها به کار بردند. نتایج نشان دهنده تأثیر بنیادین ساختارهای منظم مشارکتی و دموکراتیک بر میزان رشد و توسعه اقتصادی بود. شاخص‌های ضعیف اقتصادی در کنار ضعف نهادهای مدنی و سیاسی (به اعتراف بسیاری از صاحب‌نظران حوزه‌های اقتصاد و سیاست) در ایران نسبت به سایر کشورهای درحال‌توسعه علاوه بر تأیید پارادایم نهادگرایان در مورد ایران، نشان می‌دهد که ما در شروع فرایند گذار از نظام با دسترسی محدود شکننده قرار داریم؛ بنابراین می‌توان با پذیرش پارادایم نهادگرایان، با صبر و حوصله به‌تدریج از این مرحله عبور کرد و ضمن مشارکت فعال در کنش‌های سیاسی و تقویت نهادهای دموکراسی از جمله احزاب و انتخابات، به توسعه سیاسی و به‌تبع آن رشد و توسعه اقتصادی و رفع نابرابری‌ها امید داشت.

البته مقالات متعددی این پارادایم را زیر سؤال برده و معتقدند، نظام‌های بسته‌ای وجود دارند که به پایداری رسیده و در حالت گذار نمی‌باشند. اثبات یا رد نظریه نورث در جای خود نیاز به بحث‌های نظری دارد. با این حال تجارب تاریخی نشان داده است که مبارزات سیاسی از طریق انتخابات مجلس می‌تواند راه حل بهتری باشد و نباید به دلیل موانع بسیار زیادی که به تحمیل انتخاب برگزینش می‌انجامد، نوامید شده و از آن صرف‌نظر کرد. بلکه باید در جهت رشد همزاد نجیف‌گزینش تلاش شود تا همزاد قوی‌تر انتخاب، آن را از پای درنیاورد. احزاب و جناح‌های سیاسی هرچند در فرایند انتخاب نمی‌توانند نقشی داشته باشند لیکن در فرایند برگزینش بدون تردید اراده آنان حاکم است و باید در برگزینش از بهترین روش‌های ممکن استفاده نمایند تا بتوانند شایسته‌ترین افراد را به جامعه معرفی نموده و در معرض انتخاب مردم قرار دهند. نکته پایانی اینکه به قول عباس عبدی، انتخابات ۹۲، ۹۴ و ۹۶ نشان داد که مردم حاضر نیستند نهاد انتخابات را کنار بگذارند و با همه ضعف و قوت‌های آن را حفظ کردند، در سال ۹۴ مردم به لیستی رأی دادند که اصلاً افراد آن را نمی‌شناختند سیاستمداران و فعالان هم آنان را نمی‌شناختند با این مقدمات پرسش اساسی این است که بازنده نهایی تحریم انتخابات کیست؟^۴

پی‌نوشت:

۱. چشم‌انداز ایران، شماره ۱۱۸

”
احزاب و جناح‌های سیاسی هرچند در فرایند انتخاب نمی‌توانند نقشی داشته باشند لیکن در فرایند برگزینش بدون تردید اراده آنان حاکم است

«سرا» بستری دموکراتیک برای سنجش و گزینش داوطلبان شایسته نمایندگی مجلس



حنیف رهبری*

این اعضای سامانه خواهند بود که می‌توانند در نوعی فرآیند پایین به بالا نامزدهای مورد تأیید خود برای شرکت در رای‌سنجی را برای کثیری از هواداران معرفی کنند (چه بسا شامل نامزدهایی که ارتباطات و پیوندهای قوی ندارند) و برای موفقیت نامزدهای مورد تأیید خود، از طریق مجاری دیگر مانند شبکه‌های اجتماعی یا خصوصی با دیگر اعضای سامانه وارد گفت‌وگو و احتمالاً ائتلاف شوند. از همین رو، «کانون‌های ارزیابی» برای سنجش داوطلبان شایسته و «سامانه سرا» برای گزینش دموکراتیک این داوطلبان نه تنها در تضاد باهم یا بدیل یکدیگر نیستند، بلکه مکمل همدیگرند و استفاده از کانون‌های ارزیابی، در بستر سراسر که می‌تواند در بدنه به شدت متکثر اصلاح‌طلبان به منصف ظهور واقعی و موردپذیرش اکثریت برسد؛ امکان و ظرفیتی است که در شیوه‌های کنونی گزینش نامزدها، برای نخبگان خارج از حلقه‌های سیاسی خاص وجود ندارد. سامانه سرا همچنین توانایی نامزدها را برای جذب آرای مردم در انتخابات سراسری را محکم می‌زند؛ چراکه نامزدی که نتواند آرای نصف به علاوه یک^۲ اعضای سامانه سرا را در رأی‌سنجی مقدماتی (چونان یک تمرین شبیه‌سازی) جذب کند، به تبع اولی توانایی‌اش در کسب آرای اکثریت مردم در انتخابات سراسری مورد تردید خواهد بود.

به همین شکل، «نماسنج؛ سنجش و پایش عملکرد کیفی نمایندگان» و «سامانه سرا» می‌توانند مکمل یکدیگر باشند. در نماسنج - که اولین تجربه از نوع خود در ایران بوده است - کیفیت طرح‌های تدوین‌شده یا مورد حمایت یک نماینده در مجلس دهم، کیفیت نطق‌های وی، عملکرد نظارتی وی در دادن تذکرات و امضای استیضاح‌ها و موافقت یا مخالفت با وزرا (همگی از منظر معیارهای اصلاح‌طلبانه)، و نیز توانمندی آن نماینده در کسب کرسی‌های کلیدی، جمع‌آوری و مورد ارزیابی کیفی و کمی قرار می‌گرفت. هم‌زمان میزان و گستره کانال‌های ارتباطی نماینده با مردم ثبت و مستند می‌شد. بدین ترتیب نماسنج چونان آزمونی عملی برای سنجش توانمندی‌های مرتبط با وظایف نمایندگی بوده است که مشابه کانون‌های ارزیابی شایستگی‌های افراد را فراتر از رزومه و خوداظهاری‌ها و بدون پیش‌داوری مورد سنجش و ارزیابی قرار داده است. نتایج ارزیابی‌های نماسنج یا مشابه آن می‌تواند در فرآیند رأی‌سنجی مقدماتی سامانه سرا مورد استناد احزاب و بدنه قرار گیرد. نگارنده به‌عنوان یکی از همکاران پروژه نماسنج و در عین حال یکی از طراحان سامانه سرا نه تنها تناقضی بین اتکا به کانون‌های ارزیابی و نماسنج‌ها (که بایستی به افراد خارج از مجلس نیز گسترش یابد) و سامانه سرا نمی‌بیند، بلکه بر اهمیت مکمل بودن این دو تأکید می‌کند. امید که احزاب اصلاح‌طلب پیش از ارائه لیست نامزدهای مورد حمایت خود در سامانه سرا، با بهره‌گیری از کانون‌های ارزیابی (شامل نماسنج) نامزدهای کیفی را شناسایی و بعد از تفکیک آنان از نامزدهای ضعیف در معرض رأی بدنه اصلاح‌طلبان قرار دهند؛ همانگونه که در

ایجاد یک بستر برای مشارکت دموکراتیک بدنه اجتماعی متنوع و متکثر اصلاح‌طلبان در تصمیم‌گیری‌های انتخاباتی، حتماً راه‌حل همه مشکلات نیست و به‌تنهایی برای برطرف کردن تمام نواقص موجود در فرآیندهای تصمیم‌گیری اصلاح‌طلبان کفایت نمی‌کند؛ اما وجود چنین بستری قطعاً بخشی ضروری از راه‌حل است؛ تا خروجی هر اصلاح و تغییری در فرآیندهای تصمیم‌گیری حزبی و گروهی از بستری فراگیر برای طرح شدن، پخته شدن، عینیت یافتن و به منصف ظهور رسیدن در فضایی شفاف و دموکراتیک برخوردار باشد و به آفت عدم مقبولیتی که خروجی سؤال‌برانگیز اتاق‌های غیرشفاف و محفلی اصلاح‌طلبان در انتخابات‌های گذشته بدان دچار شد، دچار نشود. همان‌گونه که در دموکراسی به معنای مدرن آن، برپایی کنگره سراسری یک حزب یا برگزاری انتخابات در یک کشور به‌تنهایی برای توفیق و پیشرفت پایدار آن حزب و آن کشور کفایت نمی‌کند، اما شرط لازم و محوری است تا از رهگذر آن، گفت‌وگو شکل بگیرد و جامعه متکثر به یک توافق جمعی مورد حمایت اکثریت دست یابد. بدون چنین بستر دموکراتیکی در میان اصلاح‌طلبان، تصمیمات یک گروه الیگارشیک یا محفل ولو خیره، مورد نقد، ارزیابی، اقصاع و احتمالاً اصلاح از سوی بدنه ذی‌نفع و متکثر قرار نگرفته و طبعاً در عرصه عمومی انتخابات نیز از حمایت اکثریت برخوردار نخواهد شد.

سامانه مدرن «سرا» یک بستر لازم و یک محمل گفت‌وگو است برای حصول توافق ایجابی و فراگیر در بدنه «متکثر» اصلاح‌طلبان. محتوای گفت‌وگوها و معیارهای سنجش نامزدها را اما مشارکت‌کنندگان در آن - احزاب، خیرگان، فعالان سیاسی - اجتماعی و هواداران - می‌سازند، به‌خصوص اینکه در طراحی سرا سقفی برای تعداد مشارکت‌کنندگان، ولو تا چند صد هزار نفر، قرار داده نشده است. در واقع

چشم‌ها و گوش‌ها

قانونمندی انقلاب

جهش، قیام یا هر انقلابی قانونمندی خاص خود را دارد. هر انقلابی باید نخست از تغییرات کمی عبور کند. دوم، از تغییرات کیفی و در نهایت از تغییرات ماهوی نیز عبور کند. کم و کیف از مقوله عرض بوده و آنچه پروسه را جهش‌وار عوض می‌کند تغییرات ماهوی است که ماهیت پروسه را تغییر می‌دهد. اگر تغییرات کمی، کیفی و ماهوی روال تدریجی و منظورمند خود را طی کند و مرحله‌سوزی نداشته باشد آن را قیام یا انقلاب گویند. نکته دیگر اینکه به هر براندازی و سرنگونی را نمی‌توان انقلاب گفت، چرا که برای دستیابی به انقلاب نخست باید یک نیروی بدیل یا آلترناتیو وجود داشته باشد و دوم اینکه این نیروی بدیل باید هم دموکراتیک و معقول باشد و هم مورد پذیرش مردم قرار گیرد. سوم این که از رهبری مدبّر و آگاه برخوردار باشد و این رهبری دقیقاً بدانند چه می‌خواهد و نه این که صرفاً چه نمی‌خواهد. چهارم این که این رهبری از یک سازمان‌دهی متناسب با زمان برخوردار باشد، چرا که در غیر این صورت قدرت هدایت مردم را ندارد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت این ویژگی‌های فوق اگر در جریان مبارزه وجود نداشته باشد حرکت مردم، نه به انقلاب بلکه به مافیای تبدیل خواهد شد. پنجم این که این رهبری باید به بن‌بست‌های موجود بعد از ۴۱ سال که از انقلاب می‌گذرد آشنا باشد، به طوری که این بن‌بست‌ها عمیقاً در او نهادینه شود و قادر باشد راه برون‌رفت از آن‌ها را هم ترسیم نماید. به نظر می‌رسد این دو بن‌بست عبارت‌اند از: نخست، اقتصاد و حکومت نفتی و دوم حاکمیت آموزش‌های جاری و اجتهاد مصطلح که کافی نیست، یعنی کارآمد نبوده است. طبیعی است هر بدیل و آلترناتیوی اگر راه برون‌رفتی برای این دو بن‌بست ارائه ندهد سرنوشت آن بدیل هم به همین ابربحران‌های موجود می‌انجامد. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۲ به مافیای تبدیل شد. چنان که اتحاد جماهیر شوروی از رهبری شناخته‌شده با ویژگی‌های فوق برخوردار نبود.

ابوبکر بغدادی به تروریسم ترامپی در قبر می‌خندد

یرواند آبراهامیان

یرواند آبراهامیان، استاد دانشگاه نیویورک: تاکنون عموم ایرانیان آمریکا را دولتی که علیه دولت مصدق کودتا کرد می‌شناسند؛ با ترور قاسم سلیمانی، عموم ایرانیان از این پس آمریکا را یک دولت تروریست هم خواهند شناخت. بسیاری انتظار دارند که ایران دست به واکنشی نظامی بزند، اما ایران به دنبال راه‌حل سیاسی خواهد رفت. انتظار ندارم که در آینده نزدیک جنگ شود، اما اگر ترامپ دوباره انتخاب شود احتمال جنگ ۱۱۰ درصد خواهد بود. بعد از ترور قاسم سلیمانی، ابوبکر بغدادی سرکرده سابق داعش در قبرش می‌خندد! حالا داعش فرصت دارد تا دوباره اوج بگیرد و عراق چاره‌ای ندارد جز اینکه برای مقابله با داعش بیشتر به ایران تکیه کند. / جماران

بسیاری از کشورها از جمله انگلیس و آمریکا شبکه‌های خصوصی و سازمان‌های مردم‌نهاد (مانند Justice Democrats در آمریکا) در شناسایی و گزینش نامزدهای کیفی - که در بسیار موارد جوان یا زن بوده‌اند - و حمایت از آن‌ها در انتخابات مقدماتی و درون‌حزبی موفق عمل کرده‌اند.

به همین ترتیب، سامانه سرا و پارلمان اصلاحات نیز دو نسخه رقیب هم نیستند، بلکه اولی (سرا) یا نسخه ارتقایافته آن) پیش‌نیاز تشکیل دومی (پارلمان اصلاحات، شعسا، یا مشابه آن) است. در فضای مبهم و متکثر کنونی اصلاح‌طلبان که وزن و جایگاه احزاب و شخصیت‌ها در بین هواداران وفادار به اصلاحات مشخص نیست، مشروعیت و مقبولیت هرگونه سهم‌بندی برای تشکیل پارلمان اصلاحات از همان ابتدا مورد پرسش است. حتی در کشورهایی که ساختارهای حزبی شکل‌یافته‌تری به نسبت ایران دارند (چه احزاب نخبه‌گرا و چه غیر از آن)، سهم هر جریان سیاسی نه بر اساس خوداظهاری جریان‌ها یا دستورات بالا به پایین از سوی رهبر آن حزب / جبهه، بلکه با مراجعه به نظر و آرای اعضا و هواداران انجام می‌پذیرد. نحوه تشکیل و سهم‌دهی در «گردهمایی انتخاباتی» احزاب دموکرات و جمهوری‌خواه آمریکا که هر کدام از نظر شدت تکثر دیدگاه‌های درونی با تکثر موجود در جبهه اصلاح‌طلبان قابل مقایسه‌اند، نمونه‌ای از این دست است. سرا می‌تواند وزن و جایگاه واقعی افراد یا احزاب در بدنه اصلاح‌طلبان را برای تشکیل تناسبی پارلمان اصلاحات مشخص کند. ■

*فعال سیاسی اصلاح طلب

پی‌نوشت:

- در سامانه سرا اعضا در چهار لایه اضافه می‌شوند و بدین ترتیب ظرفیت چندصد هزار نفری در هر استان ایجاد می‌شود. این ظرفیت بزرگ - که به مراتب بزرگ‌تر و بیشتر از جمع اعضای تمامی اعضای احزاب اصلاح‌طلب و نزدیک به تعداد کل رأی‌دهندگان به نامزدهای اصلاح‌طلب است (ر. ک. نتایج انتخابات مجلس دهم) - امکان بروز و ظهور و معرفی نامزدهایی بدون اتکا به افراد یا گروه‌های خاص را فراهم می‌کند. بر اساس طرح مصوب شورای عالی سیاستگذاری اصلاح‌طلبان، کسب حمایت ۵ درصد از اعضای سامانه در یک حوزه انتخابیه از سوی یک نامزد برای ورود به رقابت کفایت می‌کند.
- نحوه برگزاری و شمارش آرا در سامانه سرا مبتنی بر شیوه‌نامه‌های عاقلانه و دموکراتیک ranked choice می‌باشد. حدنصاب نصف بعلاوه یک پس از برگزاری مرحله instant run-off در این شیوه مبنای قرار می‌گیرد. مکانیزم مدرن ranked-choice در نقاط مختلف جهان اجرایی شده (مانند انتخاب نمایندگان ایالت Maine در کنگره آمریکا) یا به زودی خواهد شد (یا انتخاب شهردار در شهر نیویورک آمریکا).
- پروژه نام‌سنج (<https://t.me/namasanj>) از اولین سال فعالیت مجلس دهم (۱۳۹۵) آغاز و طی چندصد نفر-ساعت کار داوطلبانه، کارنامه عملکرد دو سال اول نمایندگان استان تهران و چهار شهر بزرگ را مورد ارزیابی کمی و کیفی گسترده قرار داد و نتایج آن را به‌صورت عمومی منتشر کرد.

... ما معتقدیم قانون اساسی موجود اگر به درستی اجرا شود، می تواند نظام جمهوری اسلامی را به یک نظام نمونه که قابلیت الگو شدن برای سایر کشورها را داشته باشد تبدیل کند. اگر امروز این نظام دارای چنین جایگاهی نیست به دلیل این است که به قانون اساسی آن که میثاق ملت است به درستی عمل نمی شود. نمی خواهیم بگوییم این قانون اساسی بی عیب و نقص است. قطعاً بازنگری در نسخه دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی این امکان را به وجود خواهد آورد که این قانون به روزتر شود و با توجه به تجربیات ۳۰ سال اخیر، نواقص آن برطرف گردد. این اقدامی است که در چارچوب راهکار در نظر گرفته در اصل ۱۷۷ قانون اساسی قابل انجام است ... در حال حاضر به ظواهر قانون اساسی جمهوری اسلامی عمل می شود ولی بسیاری از دستورالعمل های محتوایی آن معطل مانده اند. ما انتخابات ریاست جمهوری انجام می دهیم ولی در تأیید صلاحیت داوطلبان این مسئولیت مهم سلیقه ای عمل می کنیم و نتیجه این می شود که فردی همچون رئیس جمهور دولت های نهم و دهم زمام اجرایی کشور را به دست می گیرد و کشور را سال ها به عقب برمی گرداند. ما انتخابات مجلس شورای اسلامی برگزار می کنیم ولی آن قدر محدودیت ایجاد می کنیم که حتی افراد روحانی مبارزه کرده، سرشناس، متدین و خدوم، با عنوان شرم آور عدم التزام عملی به اسلام، امکان قرار دادن خود در معرض آراء مردم را نمی یابند. نتیجه این می شود که مجلس شورای اسلامی به جای اینکه در رأس امور باشد در هیچ نقطه ای از امور قرار ندارد، رانت خواری در آن عادی می شود، استیضاح و نظارت به شوخی تبدیل می شوند و کار به جایی می رسد که خود نمایندگان می گویند چون افراد واجد صلاحیت نتوانستند از فیلتر احراز صلاحیت عبور کنند، ما که می دانیم شایسته این جایگاه نیستیم به مجلس راه یافته ایم.

دخالت های غیرقانونی در امور مختلف توسط افراد و نهادها و قوای سه گانه که قانون اساسی برای هر کدام از آن ها وظایف و حقوقی مشخص کرده، بیداد می کند. مفاسدی که اکنون همه از آن می نالند، از همین دخالت ها ناشی می شود. تا زمانی که همه به قانون اساسی برنگردند همین وضعیت ادامه خواهد داشت. هر کس باید به وظیفه خود عمل کند و به حق خود قانع باشد. هیچ کس و هیچ نهاد و ارگانی نباید در کار دیگران دخالت کند، هیچ کس نباید به بهانه حفاظت از نظام و انقلاب آزادی مشروع مردم را سلب کند، هیچ نهادی نباید سلیقه را در تأیید صلاحیت ها جایگزین قانون کند و هیچ کس نباید احساس کند فوق قانون است و هر چه او بخواهد باید همان شود. این، یعنی بازگشت به دوران پهلوی و قاجار و ادوار ملوک الطوائفی.

علی شکوری راد - امتداد - ۹۸/۹/۱۵

معنای نظارت استصوابی در فرآیند انتخابات این است که نظارتی که برای شورای نگهبان در نظر گرفته شده احراز عدم صلاحیت است. در قانون، شورای نگهبان فقط باید احراز عدم صلاحیت انجام دهد در حالی که الآن شورای نگهبان به موضوع احراز صلاحیت ها پرداخته است. این وظیفه هیئت های اجرایی است نه شورای نگهبان. تازه احراز عدم صلاحیت هم باید بر اساس قانون باشد. شورای نگهبان می گوید از هر طریقی هر اطلاعاتی به من برسد من آن را اعمال می کنم. شورای نگهبان حق ندارد. شورای نگهبان عملاً تحت تأثیر اطلاعات غلط، نادرست و جهت دار سازمان اطلاعات سپاه که یک سازمان غیرقانونی در کشور ما هست و تشکیلات آن به تصویب نرسیده است و بر اساس آن بیشتر نظرهاش را می دهد و این غیرقانونی است. منابع چهارگانه وزارت اطلاعات، دادگستری، اداره ثبت و نیروی انتظامی هستند، اطلاعات سپاه جز منابع چهارگانه نیست. تازه این ها هم نباید اظهار نظر کنند که صلاحیت دارد یا ندارد، این ها فقط باید اطلاعاتشان را بدهند. البته بعضی از آن ها در گذشته اظهار نظر می کردند و در اثر اظهار نظر آن ها دیگر هیئت اجرایی وارد بررسی نمی شود. الآن سازمان های اطلاعاتی باید اطلاعاتشان را بدهند و هیئت اجرایی هم نظرشان را. اگر هیئت اجرایی کسی را تأیید کرد شورای نگهبان دیگر نمی تواند او را رد صلاحیت کند، اصلاً نمی تواند به بررسی صلاحیت او ورود کند. فقط کسانی که توسط هیئت اجرایی رد صلاحیت شده باشند، شورای نگهبان می تواند برای استیفای حق ملت، یعنی همان که در قانون اساسی نوشته شده، وارد شود و به شکایت کسی که رد صلاحیت شده رسیدگی کند. در زمان حیات امام تا مجلس چهارم اعمال نظارت این گونه بوده است و شورای نگهبان وارد بررسی صلاحیت نمایندگان نمی شد.

عباس عبدی

اتفاق نظر است که اعتراضات اخیر مرتبط با فقر و بیکاری و نداشتن درآمد بخش مهمی از جامعه به ویژه کسانی که در حاشیه قرار دارند است. در همه مقاطع تعداد شاغلین افزوده شده است. دوران طلایی افزایش اشتغال دوره اصلاحات است که به طور متوسط سالانه ۶۲۰ هزار شغل اضافه شده و طی ده سال ۵/۴۲ درصد بر تعداد مشاغل اضافه شده است. دوران فاجعه بار نیز دوره اول احمدی نژاد است که نه تنها شغلی اضافه نشده، بلکه ۳۰۰ هزار شغل نیز کم شده است. در این دوران بیشترین درآمدهای نفتی را داشتیم. وارد پنجره جمعیتی شده بودیم و باید اشتغال خیلی سریع تر از گذشته رشد می کرد.

محمد مهاجری روزنامه نگار / سه نقطه گرانی بنزین و وقایع آبان

اگر آقایان قالیباف، ضرغامی، محسن رضایی، جلیلی و اخیراً عزیز جعفری از حمایت رهبر انقلاب از تصمیم سران قوا کله مندنند، چرا رک و صریح نمی گویند و واکنش منفی به تصمیم ایشان را در قالب عقده گشایی علیه این و آن مطرح می کنند. واقعاً این است التزام عملی به ولایت فقیه در اردوی ما اصولگراها؟

سر مقاله: ما هم شاه شده ایم

«پوست قدرت، پوستین قدرتمندان و نقاب هایی که صاحب منصبان ما بر چهره دارند اگر کنار زده شوند و عملکردها با دقت بررسی شوند، همه به این نتیجه خواهیم رسید که ما هم شاه شده ایم... اگر فاصله گرفتن از مردم بود که ما هم فاصله گرفته ایم، اگر گوش ندادن به حرف ضعفا بود که ما هم گوش نمی دهیم، اگر طبقاتی کردن جامعه بود که ما هم همین کار را کرده ایم و اگر ایجاد کارخانه مستضعف سازی بود که ما هم در حال حاضر رسماً می گوئیم ۶۰ میلیون مستضعف داریم. ما حتی حاضر نیستیم نتیجه نظرسنجی ها را یک سانتیمتر دورتر از بولتن های به کلی سری منتشر کنیم.»

نخست سرنگونی دولت سپس حمایت

غلامرضا ظریفیان، فعال سیاسی اصلاح طلب و استاد دانشگاه تهران در ارتباط با تأکید رسانه های اصول گرا بر طرح اصلاح طلبان برای برکناری روحانی به منظور سوری های کردن ایران، به خبرنگار «انتخاب» گفت: «اگر به همین ادبیات برخی از رسانه های اصول گرا گذاری داشته باشیم، شاید در طول تاریخ ایران، حداکثر هتاکسی، توهین و ادبیات خلاف عرف خطاب همین رسانه ها به یک رئیس جمهور (حسن روحانی) را ایراد کرده اند و تندترین انتقادات را گرفته اند. حتی در موضوع افزایش قیمت بنزین سایت های وابسته به اصول گرایان به طور آشکار انگشت اتهام را به سوی دولت کشیدند. اکنون ایراد چنین اظهاراتی نوعی فرار به جلو است.» وی افزود: «اصول گرایان همواره جریان رقیب خود را متهم کرده اند که دولت روحانی دستپخت و دستاورد شما بوده اما اکنون در ظرف یک هفته تصور می کنند حافظه تاریخی جامعه ضعیف است و به حامیان تداوم کار دولت تبدیل شده اند، لذا بر این باور هستم که منکوب کردن اصلاح طلبان به اتهام سوری های کردن ایران، در راستای مسموم کردن و منحرف کردن جامعه از مشکلات است.»

از گله‌ها و زخم‌ها و داغ‌ها بگوئیم اما یادمان نرود کجای دنیا ایستاده‌ایم، وسط خاورمیانه. جایی که صبحانه را با ترور در عراق می‌خوریم، ناهار را با عملیات انتحاری در پاکستان سرو می‌کنیم و شام را با انفجار در افغانستان...

ما دوستان زیادی در دنیا نداریم، تمام دارایی هم هستیم. شهادت سردار قاسم سلیمانی یک زخم ملی است، آن را جناحی و حزبی نکنیم. کسانی که دلشان از جای دیگر پُر است می‌پرسند اصلاً چرا باید سردار سلیمانی در عراق باشد؟ این را می‌پرسند اما نمی‌گویند هلی کوپتر و پهپاد امریکایی در آسمان بغداد چکار می‌کند و چرا باید به ماشین سردار ایرانی و فرمانده عراقی موشک شلیک کند؟ ما با عراق مرز مشترک داریم اما فاصله امریکا تا عراق نزدیک به ۱۱ هزار کیلومتر است! ایرادی ندارد آن‌ها اینجا تشریف دارند؟!

تروریسم دولتی و غیردولتی محکوم است

ابوالحسن بنی‌صدر رئیس‌جمهور اسبق ایران طی گفت‌وگویی با رسانه‌ها اعلام کرد آنچه در سحرگاه جمعه ۱۳ دی در فرودگاه عراق اتفاق افتاد مصداق بارز ترور دولتی توسط امریکا بود. وی افزود اگر امریکا که مدعی است یک کشور دموکراتیک است دست به چنین تروریسم دولتی آن هم بدون مجوز دولت عراق بزند، بنابراین حمله به دوقلوهای تجاری امریکا در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ را نیز نباید محکوم کرد و رویه‌ای به‌وجود می‌آید که هرکس در هر کجای دنیا می‌تواند یکی را ترور کند. بنی‌صدر از مردم عراق خواست که در کنار آزادی و استقلال بایستند و اجازه ندهند چنین اقداماتی در کشورشان انجام شود.

حامد کرزای و شهید سلیمانی

شهید قاسم سلیمانی شخصیتی باوقار و خواستار صلح در افغانستان بود.

سند شکست فشار حداکثری

(روزنامه دنیای اقتصاد، ۱۵/۱۰/۹۸)

نظریه پرداز سرشناس روابط بین‌الملل چهار پیامد ترور سردار سلیمانی را بررسی کرد.

دنیای اقتصاد: استفان والت، استاد روابط بین‌الملل دانشگاه هاروارد در تحلیلی که در نشریه فارن پالیسی منتشر شد، ترور سردار قاسم سلیمانی را خطای استراتژیک دولت امریکا خواند و افزود: گویی دونالد ترامپ، مایک پمپئو، وزیر خارجه و مارک اسپر، وزیر دفاع او بازیکنان شطرنجی هستند که تنها به نخستین حرکت فکر می‌کنند و به دلیل نگاه کوتاه‌بینانه نمی‌توانند این حقیقت مسلم در عرصه سیاست بین‌الملل را دریابند که نوبت حرکت طرف مقابل هم فرامی‌رسد. وی چهار پیامد را برای این تصمیم ترامپ مطرح ساخت: نخست، حکومت ایران در زمان و شرایط دلخواه خود به نحوی پاسخ این ترور را خواهد داد تا عذاب و پیامدهای سیاسی را برای امریکا به حداکثر برساند. دوم، این ترور شعله‌های ناسیونالیسم ایرانی را گسترش می‌دهد و هرگونه تغییر در رویکرد تهران را نامحتمل می‌سازد. سوم اینکه این ترور در خاک عراق، نادیده انگاشتن تمامیت ارضی این کشور است و دولت شکننده آن را در زمینی لغزنده قرار می‌دهد؛ همان‌طور که نخست‌وزیر عراق نیز این اقدام واشنگتن را محکوم کرد. پیامد چهارم انگیزه مضاعفی است که ترامپ به ایران می‌دهد تا به‌سوی ساخت تسلیحات هسته‌ای حرکت کند؛ اقدامی که واشنگتن در آن صورت یا باید وارد جنگ همه‌جانبه با ایران شود یا عقب بنشیند و آن را بپذیرد.

محسن رضایی، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام در حالی روز گذشته برجام را محصول «یک اندیشه و تفکر غلط در اداره کشور» عنوان کرد که از سال ۹۴ یعنی سال امضای برجام تاکنون مواضعی متناقض با این اظهارات اتخاذ کرده بود. به گزارش انتخاب، محسن رضایی روز ۲۸ آذر ۹۸ در موضعی در خصوص برجام گفت: برجام محصول یک اندیشه و تفکر غلط در اداره کشور است. این در حالی است که او ۲۴ تیر ۹۵ یک روز بعد از امضای برجام گفته بود: حقیقتاً ظریف مجاهدت بزرگی کرده و به فرجام رساندن این مذاکرات در برابر ۶ قدرت دنیا ساده نبود.

او مهر ۹۴ هم با اشاره به ابعاد ثمرات اقتصادی و سیاسی برجام هم تصریح کرده بود: در زمینه سیاسی توانستیم پروژه منزوی‌سازی ایران را بشکنیم و در بعد اقتصادی وضعیت ایران از دوران تحریم بهتر می‌شود. رضایی آذر ۹۵ در نامه‌ای به رهبری، با استقبال از دستاوردهای ایران در پرونده هسته‌ای نوشته بود: امروز فرزندان و سربازان رهبری، از جمله ظریف در حال پیشروی در سنگرهای دشمن هستند.

او در دی ۹۴ هم گفته بود: ترس امریکا امریکایی‌ها از اجرایی شدن برجام کاملاً مشهود بود چرا که فشار عربستان، رژیم صهیونیستی و تدروهای امریکا، بزرگ‌ترین موانع اجرای برجام به شمار می‌آمد. به گفته او، امروز که برجام، اجرایی شده قاطبه ملت ایران یک‌صدا فریاد برمی‌آورند که: زنده‌باد جمهوری اسلامی. رضایی در آن مقطع تصریح کرده بود: هر نوع برداشت جناحی و شخصی از اجرایی شدن برجام، نوعی ناشکری است. باید از همه دست‌اندرکاران و نقش‌آفرینان این موقعیت سپاسگزاری کنیم. اردیبهشت ۹۵: ما مخالف برجامی که رهبری مشروط پذیرفتند نیستیم، از این تصمیم هم حمایت می‌کنیم.

جان برکفان بار اصلی را بر دوش دارند

(ماهنامه ایران، ۹۸/۹/۱۱)

سعید حجاریان: در انقلاب یا حتی انتخابات این دغدغه مطرح است. انقلاب یا انتخابات اندکی جان برکف دارد که بار اصلی را به دوش می‌کشند؛ اما به هر تقدیر، فایده را عده‌ای دیگر می‌برند و حتی در این راه به جعل سابقه دست می‌زنند. این مسئله‌ای مهم است.

امید دادن تزریقی نیست

(۹۸/۹/۱۱) زدودن تقدس‌های بیجا

روزنامه ایران نوشت: «جامعه ما سیاست‌زده و مأیوس شده است. درحالی که مقامات بالای کشوری، همواره اصرار دارند مردم را امیدوار کنند اما راه امیدواری آن است که وزرا جلسات گفت‌وگو با مردم برگزار کنند و حرف‌های مردم را بشنوند و اشتباهاتشان را بپذیرند و به اشتباهاتشان اعتراف کنند تا مردم احساس کنند که شنیده می‌شوند؛ مادامی که چنین احساسی را در مردم ایجاد نکنیم، نمی‌توانیم امیدواری را در آنان احیا و مشارکتشان را در جامعه برانگیزیم. اینکه ما می‌بینیم مردم حاضر نیستند شفاف عمل کنند، مایل نیستند درآمدشان را شفاف اعلام کنند و نمی‌خواهند مالیات را به‌دست خودشان ادا کنند، این‌ها همه بدان جهت است که مردم از نوعی بی‌اعتمادی رنج می‌برند.»

این‌ها هشدارها و توصیه‌های آیت‌الله مصطفی محقق داماد، عالم دینی، استاد حقوق دانشگاه شهید بهشتی و عضو پیوسته فرهنگستان علوم، برای شرایط امروز جامعه است. او همواره سعی کرده نگاهی واقع‌بینانه به چالش‌های روز داشته باشد و راهکارهایی برای آن‌ها ارائه کند حتی دو کتاب اخیر او با عنوان «فاجعه جهل مقدس» و «در دادگاه جهل مقدس» را می‌توان در راستای همین دغدغه او برشمرد. او «جهل مقدس» را از جدی‌ترین مسائل بشر امروز می‌داند و راه برون‌رفت از آن را زدودن قداست‌های بیجا معرفی می‌کند.

ترامپ متمایل به عقب نشینی است

منبع: سایت انتخاب

فرید زکریا: یک شکست کامل در ساختار سیاست خارجی امریکا دلیل همه این اتفاقات است. درحالی که ایرانی ها به مفاد توافق پایبند بودند که حداقل تا ۱۵ سال برنامه هسته ای آن ها را محدود می کرد. نتیجه خروج ترامپ

از برجام فشار حداکثری با هدف تغییر رژیم بود. به جایی رسیدیم که ایران گام هایی برای غنی سازی برداشته، امریکا از توافق هسته ای خارج شده متحدان در منطقه نمی دانند قرار است به کجا برسند. از نظر نظامی شرایط را تشدید کردیم اما دستاورد سیاسی نداشته ایم. تمام منطقه از عدم انسجام و عدم شفافیت ترامپ ناراحت هستند. امارات و اردن در این فکر هستند که خودشان مدیریت مسائل را در دست بگیرند. ترامپ اساساً متمایل به عقب نشینی است.

ریچارد هاوس بعد از ترور سلیمانی

رئیس اندیشکده شورای روابط خارجی امریکا معتقد است ترامپ باید بگوید ایالات متحده به دنبال تغییر رژیم ایران نیست و هم زمان با این که خویشن داری واقعی در برنامه هسته ای موشکی و فعالیت های منطقه ای ایران ایجاد شود، برای برداشتن تحریم ها آمادگی دارد. (جهان فوری)

ساواکی چطور پدر شهید شد؟! محسن صادقی

شهید صادقی در پانزده خرداد ۱۳۵۸ به حکم امام به عنوان حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی الیگودرز منصوب شدند.

در جلسه ای که بنا بود رئیس و اعضای ساواک منحل الیگودرز محاکمه شوند هم زمان با ورود ایشان به سالن جلسه جمعیت پرشور و انقلابی یکپارچه شعار سر داده بودند که: قاضی انقلابی! اعدام کن، اعدام کن! شهید صادقی با طمأنینه خاصی جمعیت را آرام کردند و در آغاز سخن، خطبه پیامبر گرامی اسلام (ص) در فتح مکه را قرائت کردند.

سپس خطاب به جمعیت فرمودند:

این شعارهایی که تعدادی جوان پرشور و احساساتی سر داده اند و شما مردم هم بدون دقت تکرار می کنید از اسلام و انقلاب نیست! این شعارها مال انقلاب های کمونیستی و کودتاهای نظامی است نه انقلاب اسلامی. پیامبر خدا در فتح مکه که نقطه اوج پیروزی اسلام و شکست کفر و شرک بود، خطاب به مسلمانانی که پرچم خونخواهی بلند کرده و شعار می دادند: «الیوم یوم الملمحه» (امروز روز خوانخواهی است) و مدعی بودند که باید تقاص خون حمزه سیدالشهدا و جعفر طیار و دیگر شهدای احد و بدر و... را از مشرکین قریش بگیریم!

فرمودند: «الیوم یوم المرحمه*» (امروز روز رحمت است) و عفو عمومی اعلام کردند... سپس با اشاره به متهمان (ساواکی ها) که تا قبل از آن از شدت ترس به خود می لرزیدند گفتند: اگر همین آقایان توبه کنند و به دامان مردم برگردند، عفو می شوند و می توانند دوباره خدمت کنند البته ما در جمهوری اسلامی، ساواک نخواهیم داشت که گوش به فرمان اسرانیل و امریکا باشد اما هر کشوری سازمان امنیت لازم دارد... من خودم تا چند ماه پیش از پیروزی انقلاب در همین ساواک الیگودرز، به علت سخنرانی راجع به فاجعه سینما رکس آبادان و آتش زدن مسجد کرمان و دیگر جنایات رژیم ستمشاهی زندانی بودم. به ناحق هم زندانی شدم.

اما اکنون که بحمدالله پیروز شده ایم نباید از این ها انتقام بگیریم. بلکه باید ببخشیم.

امیرالمؤمنین (ع) بعد از جنگ ها که پیروز می شدند می فرمودند: لذتی که در گذشت هست، در انتقام نیست. اگر ما مدعی هستیم پیرو پیامبر و علی علیهما السلام هستیم باید گذشت کنیم...

من به نوبه خودم این آقایان را می بخشم از شما هم می خواهم هر کدام ظلمی دیده اید و شکایتی دارید، اولاً اگر می توانید ببخشید اگر هم نخواستید

عدالت، برابری؟!!

۲۶ نفر، ثروتشان به اندازه ۳/۵ میلیارد انسان است. بورس سهام نیویورک در دسامبر ۲۰۱۹ (۶ دی) در کامتری و نیویورک تایمز به شرح زیر است. ۵۰۰ نفر ثروتمندترین ها در سال ۲۰۱۹، ۱/۲ تریلیون دلار بر ثروتشان افزوده شده. بورس سهام ۳۰ درصد افزایش یافت. ۸۰ درصد بورس سهام در دست ۱۰ درصد بالاست. ثروت این افراد ۲۵ درصد رشد داشته و ثروت این ۵۰۰ نفر به ۵/۹ تریلیون دلار رسید. ۱۷۲ میلیارد امریکایی، ۵۰۰ میلیارد دلار به ثروت خودشان افزودند. مارک زاکربرگ (مالک فیس بوک) ۲۷/۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۹ به ثروتش افزوده شد. بیل گیتس (مالک مایکروسافت) ۲۲/۷ میلیارد دلار.

ببخشید، دفتر دادگاه و دادسرا باز است با دلیل و شاهد هرکس ادعائی داشت طبق موازین اسلامی رسیدگی می کنیم...

در این لحظه گوئی آبی بر آتش ریخته شود زندانی های مضطرب آرام گرفتند و رنگ به رخسارشان برگشت.

خانواده های ایشان که گمان می کردند (مثل اخبار آن روزهای مطبوعات که خبر تیرباران سرکردگان رژیم شاه تیرت یک روزنامه ها بود)، لابد تا ظهر همان روز حکم اعدام این ها صادر و فوراً هم اجرا می شود! برای وداع با پدرانشان آمده بودند... آن ها هم آرام گرفتند و نفس راحتی کشیدند.

در میان جمعیت چند نفری (از جمله ظاهراً جناب حاج آقای قلی نماینده محترم دوره دوم الیگودرز که مدتی در ساواک الیگودرز و بوجود به علت مبارزات انقلابی و داشتن اعلامیه و نوار سخنرانی امام (ره) زندانی بودند) برخاستند و به تاسی از شهید صادقی اعلام گذشت کردند... خلاصه اینکه «ساواکی ها» مورد رأفت و رحمت اسلامی قرار گرفتند و با احکامی سبک مثل تبعیدهای کوتاه مدت به یزد و... در واقع به نوعی بخشیده شدند.

شهید صادقی دو سال بعد توسط منافقین کوردل در هفتم تیرماه ۱۳۶۰ در فاجعه انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی همراه آیت الله بهشتی و ۷۲ تن از یاران امام به شهادت رسید.

دو سال بعد از آن یعنی در سال ۱۳۶۲ شهیدی را در گلزار شهدا تشییع کردند... پدر شهید پشت بلندگو ضمن تشکر از مردم این طور گفت: مردم، همه شما مرا می شناسید! من فلانی هستم همان ساواکی معروف! که در سال ۵۸ بجای آنکه مانند هم قطاران خود در دیگر شهرها اعدام شوم، با رأفت اسلامی شهید صادقی در واقع هم خودم هم فرزندانم تربیت شدیم و من تولدی دوباره یافتم.

و امروز شما به من به عنوان پدر شهید به من تبریک و تسلیت می گوید و من به این مقام افتخار می کنم.

اگر آن روز من اعدام شده بودم، فرزندان من هم یا منافع می شدند یا قاچاقچی یا روانی یا...!

اما امروز به عنوان بسیجی داوطلب فرزندم به جبهه رفته و همه فامیل ما افتخار می کنیم که در راه اسلام و میهن شهیدی تقدیم کرده ایم. اگر چهار پسر دیگر هم داشتیم آن ها را نیز به جبهه می فرستادم. این ها اسناد افتخار نظام اسلامی است.

*فرزند کوچک آیت الله شهید صادقی

چشم انداز اندیشه



مهدی غنی اظهارات یکی از کارشناسان صداوسیما درباره برخورد با معترضان آبان‌ماه را دستمایه بررسی «فرهنگ خشونت و قرآن» قرار داده است که مطالعه آن را تومیه می‌کنیم. در «بوستان فضل و ادب» مصطفی ایزدی مروری بر آثار تالیفی فضل الله صلواتی داشته است که تقارن با نکوداشت ایشان دارد. در این شماره نیز بخش‌هایی از کتاب «گذر از دفاعیه‌گرایی» را خواهید خواند که فرامرز معتمد دزفولی در گفت‌وگوی خود با احسان شریعتی بحث اثبات‌ناپذیری الله را بررسی می‌کند. باقر تلغری‌زاده در مقاله‌ای با عنوان «دانش، بینش و منش دینی» کوشیده از یکسو تفکیک و از سوی دیگر رابطه دیالکتیکی و هم‌پوشانی این سه را بررسی کند. سلسله مقالاتی در شماره‌های گذشته با ارانه دیدگاه یورگن هابرماس درباره دین آغاز شد که در ارانه آن مقاله «دین در جامعه پساسکولار» به قلم میشاییل ردر با ترجمه محمد رحیمی در نقد برخی دیدگاه‌های هابرماس از نظر شما خوانندگان عزیز خواهد گذشت. در بحث دنباله‌دار «فرافکنی و توجیه» احمد کتابی به انعکاس مفهوم فرافکنی در آثار منظوم و مثنوی مفاخر ایرانی پرداخته است. فرافکنی در داستان‌های فولکوریک ایرانی و امثال‌وحکم سوژه اصلی مقاله این شماره است.

فرهنگ خشونت و قرآن؛

مهدی غنی



فرافکنی و توجیه؛

احمد کتابی



فرهنگ خشونت و قرآن

از صدام حسین تا نلسون ماندلا



مهدی غنی

می‌شود، اما چشم‌پوشی می‌شود. البته از اینکه آستانه تحمل مسئولان قضائی بالا رفته و حداقل در یک مورد با مسائل فکری برخورد جزایی نکردند باید تقدیر کرد. کاش این سعه صدر در مسئولان صدا و سیما هم ایجاد می‌شد که همه تریبون‌ها را به یک جریان فکری خاص اختصاص ندهند و اجازه دهند منتقدین این جریان خاص هم ابراز وجود کنند. حداقل در مورد همین آیات روحانیون و قرآن‌شناسان دیگر با کارشناس مربوطه به مناظره می‌نشستند. تا به قول قرآن مردم حرف‌های مختلف را می‌شنیدند و بهترین را انتخاب می‌کردند.

چند پرسش

۱- اولاً از آقای بهرام‌پور باید پرسید که اساساً شما که درباره اعتراضات بنزینی دنبال راه حل می‌گشتید، از میان همه آیات مختلفی که در قرآن هست، چرا این آیه را انتخاب کردید؟ مثلاً چرا در همین سوره مانده آیات ۲ و ۸ را که یک مضمون مشترک دارند انتخاب نکردید که اتفاقاً به موضوع

اعتراضات و برخورد با آن بیشتر مربوط است. در هر دو آیه تأکید شده است که اگر قومی با شما برخورد بد کردند، خشونت ورزیدند، بد رفتاری آن‌ها باعث نشود شما از مسیر عدالت خارج شوید و به آن‌ها تعدی کنید، «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا»؛ چرا روی این آیه تمرکز نکردید و سراغ آیه ۳۳ رفتید؟ اگر کسی بگوید شما قصد سرکوب اعتراض را داشتید، فقط دنبال مشروعیت بخشیدن به آن می‌گشتید و سراغ قرآن رفتید چه پاسخی دارید؟ آیا قرآن باید برای حفظ قدرت به کار آید، یا قدرت به فرهنگ قرآن برگردد؟

۲- آیه ۳۳ مانده مربوط به محارب با خدا و رسول است. چطور خودتان را جای خدا و رسول فرض کردید و مخالفان خود را، محارب با خدا و رسول شمردید؟ آیا می‌توانید ثابت کنید که در جایگاه خدا و رسولش و همان مسیر اسلام ناب محمدی قرار دارید؟

۳- دنباله آیه در وصف آن محاربین آمده است: يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا، یعنی این محاربین خدا و رسول ایجاد فساد می‌کنند. آیا فساد مالی و اداری و اتلاف و غارت بیت‌المال هم شامل این فساد و این برخورد می‌شود یا نه، فقط اعتراض خیابانی

منظور نظر بوده است و با غارتگران و اختلاس‌کنندگان بیت‌المال باید از در رحمت الهی برخورد کرد؟

۴- بر فرض که بپذیریم شما در جایگاه خدا و رسول هستید و عملکردتان

در ببحوجه اعتراضات مردم نسبت به گران شدن بنزین، در صدا و سیما، آقای بهرام‌پور، به‌عنوان قرآن‌شناس، با استناد به آیه ۳۳ سوره مانده اعلام کردند قرآن دستور داده محارب را باید زجرکش کرد، دست و پایشان را در جهت عکس برید و یا در یک کشتی اسقاطی وسط دریا رها کرد تا بمیرند، بنابراین به این افراد شورش می‌ناید رحم کرد و بلکه به حکم قرآن باید با آن‌ها با خشونت تمام برخورد کرد.

این سخنان اعتراض و نفرت عده زیادی را برانگیخت. در نتیجه برخی روحانیون نیز به این برداشت از قرآن معترض شده و به نقد نظریات گوینده پرداختند؛ اما اثر سوء این تفسیر قرآن برجا ماند.

ایشان گذشته از اینکه چهره خشن و بی‌رحمانه‌ای از جمهوری اسلامی به دنیا معرفی کردند، از قرآن و خدا هم سیمایی ارائه کردند که موجب ریمیدن و بدبینی افرادی نسبت به اساس دین اسلام گردید. افراد می‌گفتند این چه خدایی است که مخالف خودش را با چنین قساوتی مجازات می‌کند؟! اسلام‌شناس سیمای جمهوری اسلامی توضیح ندادند که چطور چنین برداشتی کرده‌اند.

جا دارد این گلایه را ابراز کنیم که چطور وقتی در یک نشریه مطلبی درج می‌شود که خلاف سلیقه و برداشت برخی روحانیون یا کارشناسان مربوطه است، بلافاصله نویسنده و مدیرمسئول نشریه به انواع اتهامات متهم شده و در محاکم قضائی احضار می‌شوند، اما وقتی برخی افراد در سیمای جمهوری

اسلامی که شاید چند هزار برابر آن نشریه مخاطب دارد، مطالبی خلاف واقع و خلاف متن قرآن مطرح می‌کنند که موجب وهن اسلام

• منظور نویسنده از ذکر داستان هابیل و قابیل و مکالمه بین آن دو چه بوده است؟ اینکه هابیل می‌گوید من مقابله به مثل نمی‌کنم و اگر تو قصد کشتن من را داشته باشی، من تقوایبشه می‌کنم و خدا را در نظر می‌گیرم، آیا به مخاطب هشدار نمی‌دهد که از کینه‌توزی و تقابل و عکس‌العمل کینه‌توزانه پرهیز کنید؟



منطبق بر خواست خداوند است، در همین آیه مورد اشاره، پنج نوع برخورد و واکنش نسبت به محارب خدا و رسول، طرح شده است، روی چه حسابی شما از میان آن پنج تا، آن که خشن تر است انتخاب کردید؟

۵- اصولاً این پرسش مطرح است که مگر بعد از چهل سال ما قانون جزا نداریم که شما زحمت بکشید از برخی آیات گزینش شده قرآن حکم مجازات معترضین را کشف کنید؟

۶- برخی می گویند منظور گوینده مزبور این بوده که ببینید قرآن چقدر تند برخورد کرده، ولی ما نرم تر برخورد می کنیم، خدا را شکر کنید که ما این قدر مهربانیم و به قرآن عمل نمی کنیم که دست و پای معترضین را در جهت خلاف یکدیگر قطع کنیم!

۷- فرض کنیم مسئولان قضائی به نظر مفسر محترم عمل کرده و چند صد نفر از مهاجمین را قطع دست و پا می کردند و به تعداد معلولین می افزودند. مردم هم از ترس اینکه نکند به چنین مجازاتی دچار شوند، از طرح هرگونه انتقاد، اعتراض و اعتصاب خودداری می کردند، تصور می کنید با همین رویه جاری به آن جامعه مطلوب اسلامی می رسیم؟ جامعه ای با هوای پاک، آب گوارا، میرا از فقر و گرسنگی و دزدی و اعتیاد و فحشا و...؟

از این پرسش ها بگذریم، بهتر است به آیه مربوطه بپردازیم.

خشونت یا رحمت؟

درباره آیه ۳۳ مائده چند نکته به نظر می رسد:

۱- درباره این آیه دو نظریه عمده وجود دارد. هر دو نظریه بر این عقیده اند که این آیه حکم محارب را بیان کرده است، اما یکی بر این باور است که این حکم مربوط به آن زمان و دوران است که چنین احکامی به مراتب خشن تر و سخت تر مرسوم است، اما این احکام بر اثر رشد جامعه و افکار آدمیان، دیگر موضوعیتی برای اجرا ندارد. نظر دیگر معتقد است این حکم برای همیشه قابل اجراست و امروز هم ما باید به آن عمل کنیم.

۲- اما درباره اینکه منظور از این آیه بیان حکم مجازات محارب است، اینها ماتی وجود دارد. اگر منظور از این آیه بیان حکم مجازات محارب بوده است، چرا هم در مورد نوع جرم و هم نوع مجازات، این قدر نامشخص و نامتعین گفته شده است؟ چرا جای تأویل و تفسیر را باز گذاشته است؟ مثلاً در مورد محارب گفته شده است یحاریون؛ یعنی کسی که هم اکنون در حال محاربه است. نه کسی که زمانی محاربه کرده و اکنون دست از آن برداشته است. بعد یحاریون الله و رسوله آمده است و سپس قید یَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَاداً اضافه شده است؛ یعنی علاوه بر محاربه با خدا و رسولش، هم اکنون در زمین

مشغول فساد است؛ اما محاربه تعریف نشده است. آیا این طور که برخی مفسران گفته اند منظور کسی است که سلاح برداشته و در میدان جنگ علیه جبهه پیامبر و خدا می جنگد، یا کسی که عملش معنی جنگ و دشمنی با خداوند می دهد؟

لازم است توجه کنیم که در خود قرآن در جای دیگر (۲۷۹ بقره) یک مصداق روشن برای محاربه با خدا ذکر شده است که آن هم رباخواران هستند، در حالی که رباخوار هیچ سلاح جنگی به کار نمی گیرد و با خدا هم جنگی ندارد و حتی ممکن است تظاهر به خدا باوری هم بکند، اما قرآن او را محارب با خدا معرفی کرده است مگر اینکه آن سود اضافی را که از وام گیرنده گرفته است پس بدهد. با این وصف تعریف مشخص از محارب با خدا قدری مشکل تر می شود.

علاوه بر این کسی که ثمره تلاشش فساد روی زمین است نیز باید تعریف شود؛ لذا مشاهده می کنیم جرمی که در این آیه مورد بحث قرار گرفته حداقل امروز مصداق بارز و آشکار و واحدی ندارد که به سادگی بتوان به آن اشاره کرد.

۳- مجازات ذکر شده هم چندان قطعی و مشخص نیست. از دار زدن و کشتن و قطع دست و پا و تبعید به سرزمین دیگر تا بخشیدن یاد شده است. طبیعی است همه این مجازات ها را نمی توان با هم انجام داد. بلکه باید از میان آن ها انتخاب کرد. حال می توان پرسید آیا انتخاب نوع مجازات، سلبه ای و دلیخواهی است یا ضوابطی دارد؟ آن ضوابط و ملاک ها کجا بیان شده است؟

۴- نکته دیگری که در فهم آیات قرآن و با هر کتاب دیگری می تواند مفید افتد این است که آیا این آیات هرکدام تک جزیره ای در میان دریا هستند و هیچ ربطی به آیات قبل و بعد خود

ندارند؟ یا در پیوند و همبستگی با جملات دیگر می توانند معنی پیدا کنند؟ به نظر می آید برای فهم یک آیه باید آن را در متن دید و آیات قبل و بعد آن را هم در نظر گرفت. حداقل توجه کرد که اگر آن ها درباره موضوع مشترکی هستند، چه بسا گوینده از مجموع آن ها مقصود و منظور خود را به خواننده تفهیم می کند.

۵- بر فرض هم که معنی محاربه و فساد در زمین به طور قطعی و مشخص معلوم بود، در میان دستگیرشدگان اعتراضات آن قدر تفاوت وجود دارد که چسباندن عنوان محارب به آن ها بسیار دشوار خواهد بود. در میان آن ها عابر و تماشاچی هست، کسی هست که صرفاً می خواسته به گرانی ها اعتراض مدنی کند و مسئولان این اعتراض را حق مردم دانستند، کسانی هم بوده اند که به خاطر فقر و گرسنگی به خیابان آمده و احیاناً مالی یا کالایی هم برده اند، کسانی هم به خاطر مخالفت با نظام دست به آشوب زده اند، شاید کسانی هم به خاطر وامدار بودن به بانک ها که سود هنگفتی می گیرند به آن ها حمله کرده باشند و...

کدام یک محارب شمرده می شوند؟ بگذریم که اگر کسی سودهای کلان بانک ها را مصداق ربا بداند، در مورد مصداق محارب با خدا چه قضاوتی خواهد کرد؟

۶- با این مقدمات به متن قرآن رجوع می کنیم تا بدون پیش داوری و گزینش مفهوم آن را دریابیم. در آیه ۲۷ سوره مائده بعد از حکایت قوم حضرت موسی، داستان هابیل و قابیل فرزندان آدم را بیان می کند که وقتی قربانی قابیل قبول نشد، وی برادرش را تهدید به قتل کرد. پاسخ هابیل را چنین بیان می کند: جز این نیست که خداوند قربانی از افراد پرهیزکار می پذیرد و تو اگر برای کشتن من اقدام کنی، من برای کشتن تو اقدام نمی کنم. من از خداوند بیم دارم؛ یعنی

من مقابله به مثل نمی‌کنم. بعد در دو آیه بعد می‌گوید که قایل برادرش را کشت و جسدش را در خاک پنهان کرد و سپس پشیمان شد. با ذکر پشیمان شدن قایل نشان می‌دهد هابیل با برخورد کریمانه‌اش موفق شده برادر کینه‌توز و حسود را متنبه کند. منظور گوینده از نقل این داستان چیست؟

۷- در دنباله مطلب آیه ۳۲ که به نوعی نتیجه‌گیری از داستان هابیل و قایل است، می‌گوید بر اساس این ماجرا، بر بنی اسرائیل نوشتم یا مقرر کردیم که هر کس دیگری را بدون اینکه قتلی داشته باشد یا فساد در زمین کرده باشد بکشد، گویی همه مردم را کشته است و کسی که یک نفر را زنده کند گویی همه مردم را زنده کرده است و همانا برای آن‌ها پیامبرانی با دلایل آشکار فرستادیم، اما بسیاری از آن‌ها بعد از این در زمین زیاده‌روی می‌کنند. آیه بعد (۳۳) همان بحث محارب با خدا و رسول است.

۸- هر خواننده بی‌طرفی که قصد فهم متن را داشته باشد، از خود می‌پرسد منظور نویسنده از ذکر داستان هابیل و قایل و مکالمه بین آن دو چه بوده است؟ اینکه هابیل می‌گوید من مقابله به مثل نمی‌کنم و اگر تو قصد کشتن من را داشته باشی، من تقوایشه می‌کنم و خدا را در نظر می‌گیرم، آیا به مخاطب هشدار نمی‌دهد

که از کینه‌توزی و تقابل و عکس‌العمل کینه‌توزانه پرهیز کنید؟ کنش خودتان را بر اساس کنش دیگری و در واکنش به وی انتخاب نکنید؟ شما معیاری مثل خداپاوری و تقوا دارید که باید مبنای عمل شما قرار گیرد، نه اینکه رفتار غلط دیگری مبنای تصمیمات شما شود. بعد نشان می‌دهد قایل که از روی کینه‌توزی و حسادت و شتاب‌زدگی دست به قتل برادرش زد، سرانجام از کرده خود پشیمان شد. بیان حکایت هابیل و قایل از این زاویه نشان می‌دهد خداوند همان آیات ۲ و ۸ مانده را در قالب یک داستان تاریخی تکرار کرده است؛ یعنی بار دیگر متذکر شده است که مقابله به مثل نکنید. عکس‌العملی رفتار نکنید. قصاص قبل از جنایت نکنید.

۹- بعد از این داستان یک نتیجه کلی می‌گیرد که کشتن یک فرد بی‌گناه، به اندازه قتل عام همه مردم اهمیت دارد؛ یعنی در مورد کشتن آدم‌ها، به تعداد

توجه نکنید، یک نفر هم بسیار زیاد است. همچنان که زنده کردن یک فرد به همین میزان ارزش دارد. نکته مهم این است که نگفته کشتن یک فرد مؤمن یا مسلمان بی‌گناه، بلکه منظور هر فرد انسانی مستقل از عقیده و مرام و گرایش اوست. در این آیه هم مخاطب را به این مهم توجه می‌دهد که کشتن یک انسان به این سادگی نیست. اگر اشتباهی صورت بگیرد و حق آن فرد کشتن نباشد، این اشتباه جبران‌شدنی نیست. چنین عملی برابر کشتن همه انسان‌هاست. این امر هم در مورد کسی که تعرض را آغاز می‌کند جاری است و هم در مورد مجازات وی، جنبه عام دارد. جالب است که هم‌اکنون بحث بر سر تعداد افرادی است که در این اعتراضات کشته شده‌اند، ذهن‌ها و خبرها روی این متمرکز شده است که تعداد چند صد تن بوده یا هزار و خرده‌ای، در حالی که قرآن درباره کشته شدن انسان بی‌گناه، حساب و کتاب و عدد را معیار جنایت نمی‌داند، بلکه قتل یک نفر بدون دلیل را مساوی جنایت علیه بشریت می‌شمرد.

با این مقدمات که همه‌اش دعوت به احتیاط در مقابله با دیگری است، چگونه می‌شود بگوید مخالفان را تکه‌پاره کن، به دار بزن و... چنین حکمی با آن آیات پیشین

نسبتی ندارد.

۱۰- در آیه بعد (۳۳) می‌گوید *إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ... جَزَاءُ* این نیست که جزای کسانی که با خدا و رسول محاربه می‌کنند و فساد می‌کنند یکی از این مجازات‌هاست. اینجا بیان آیه جنبه خبری دارد نه بیان حکم. دستور نداده و امر نکرده که چنین کن. می‌گوید عرفا و طبق سنت جاری این مجازات وجود دارد و غیر از این نیست که یا دار می‌زنند یا می‌کشند، یا دست و پا را بر خلاف هم قطع می‌کنند یا تبعید می‌کنند. دنباله‌اش می‌گوید، اما همه این مجازات‌ها مربوط به این دنیاست، در آخرت عذاب بزرگ‌تری در پیش است. با توجه به آیات قبل و زمینه‌چینی که کرده است که مقابله به مثل نکنید، کشتن

یک بی‌گناه مساوی قتل عام است و زیاده‌روی نکنید، با این نگاه از میان مجازات‌های مرسوم یکی را برگزینید و ضمن اینکه فکر نکنید این‌ها

تنها مجازات هستند که بخواهید سنگ تمام بگذارید، آخرت مهم‌تر است.

۱۱- در آیه بعد می‌گوید اگر قبل از تسلط بر این دشمنان و محاربین، آن‌ها دست کشیدند و پشیمان شدند، بدانید که خداوند بخشنده و رحیم است؛ یعنی شما هم آن‌ها را ببخشید.

۱۲- چنان‌که می‌بینیم با مقدماتی که چیده شده، سیاق این آیات در جهت کم کردن کینه‌توزی و خشم و خشونت جاری میان آدمیان است، نه تشدید کینه و انتقام و خشونت؛ یعنی این آیات در جهت همان آیات ۲ و ۸ سوره مانده است که می‌گوید خشونت و بدرفتاری دیگران باعث نشود که شما هم تعدی کنید و از عدالت دور شوید. توجه کنید اگر در اجرای مجازات اشتباه کنید و یک نفر بی‌گناه را دار بزنید یا بکشید، در حکم قتل عام همه انسان‌هاست و مرتکب جنایت علیه بشریت شده‌اید؛ بنابراین با توجه به آیه ۳۲ اگر کسی این گفته خداوند را باور کند و حتی یک‌هزارم امکان خطا در داوری و شناخت خود بدهد، نمی‌تواند جان کسی را حتی به عنوان مجازات بگیرد.

گویا این آیات در سال ششم هجری نازل شده است. توجه به این نکته لازم است که در جامعه قبیله‌ای عرب آن زمان کینه‌توزی و انتقام و خشونت امری بدیهی و رایج و پسندیده بود. معروف است که فردی از یک قبیله، خروسی از یک قبیله دیگر را می‌کشد و طرف مقابل برای انتقام فردی از آن قبیله را می‌کشد و سپس میان آن‌ها کشت و کشتار تا چندین سال ادامه داشته است. پیامبر با چنین جامعه‌ای روبه‌روست و دارد فرهنگ‌سازی می‌کند و مهربانی و گذشت و عفو را ترویج می‌کند تا از فرهنگ جاهلیت و کینه‌توزی و انتقام رها شوند. این روند فرهنگ‌سازی است که چهار سال بعد در ماجرای فتح مکه مشاهده می‌کنیم وقتی فاتحانه وارد مکه می‌شوند و بر افرادی چون ابوسفیان که سال‌ها علیه مسلمان‌ها لشکرکشی و جنگ کرده، تسلط می‌یابند، پیامبر به او امان می‌دهد و حتی خانه او را یکی از اماکن امن اعلام می‌کند که هرکس به آنجا پناه ببرد امنیت خواهد داشت. قابل توجه است که اعراب انتقام‌جو و کینه‌توز، با آن فرهنگ‌سازی که شده است، این مرام و رویه پیامبر را می‌پذیرند و به آن فرهنگ تن می‌دهند. فرهنگی که ما هنوز بعد از ۱۴۰۰ سال نیاموخته‌ایم. هنوز بر فرهنگ جاهلی کینه‌توزی و تشدید خشونت اصرار می‌ورزیم. چه بسا کار هابیل را خطای محض بدانیم که باید به محض اعلام موضع قایل او را ترور کرده و از میان می‌برد. جا دارد از خود پرسیم آیا مدل حکمرانی صدام حسین به دیدگاه اسلامی ما نزدیک‌تر است یا نلسون مانده‌لا؟ ■

”
• در خود قرآن در جای دیگر (۲۷۹ بقره) یک مصداق روشن برای محاربه با خدا ذکر شده است که آن هم رباخواران هستند. در حالی که رباخوار هیچ سلاح جنگی به کار نمی‌گیرد و با خدا هم جنگی ندارد و حتی ممکن است تظاهر به خداپاوری هم بکند، اما قرآن او را محارب با خدا معرفی کرده است مگر اینکه آن سود اضافی که از وام‌گیرنده گرفته پس بدهد

بوستان فضل و ادب

نگاهی گذرا به آثار قلمی فضل‌الله صلواتی

مردم فاضل و ادب‌دوست اصفهان بر آن اند در آستانه چهل‌ویکمین سالگرد انقلاب (در روز ۱۰ بهمن) نکوداشتی برای استاد فرهیخته، دکتر فضل‌الله صلواتی ترتیب دهند. چشم‌انداز ایران افتخار دارد مقاله تحقیقی مهندس مصطفی ایزدی درباره تألیفات ایشان را به همین مناسبت منتشر کند. دکتر صلواتی بیش از پنجاه سال مستمراً در تقویت دین و دردمندی نسبت به محرومان کوشیده است، باشد که سرمشق جوانان اصفهان و ایران قرار گیرد.



مصطفی ایزدی

و انقلاب‌ها در دوران حضرت جواد (ع)، طاغوت‌ها و عوامل ضد اسلامی و ضد مردمی در زمان امام نهم (ع)، امامت و رهبری جامعه و تشکیل حکومت اسلامی، نقش امام محمدتقی (ع) در حرکت‌های زمان، نگاهی به زندگی و شهادت حضرت جوادالائمه (ع)، فرزندان و اصحاب امام نهم، نامه‌ها، نصایح و گفته‌های امام نهم و مزار پاک امام محمدتقی (ع) و زیارت آن بزرگوار، موضوعاتی است که دکتر صلواتی آن‌ها را به بحث گذاشته است. انتهای این کتاب ششصدصفحه‌ای به زیور آلبوم تصاویر، مدارک و مأخذ و فهرست اعلام مزین شده است.

کتاب تحلیلی از زندگانی و دوران امام محمدتقی (ع) را انتشارات روزنامه اطلاعات سال ۱۳۸۴ منتشر کرده است. چاپ سوم این کتاب در سال ۱۳۹۳ منتشر و راهی بازار کتاب شده است.

۲- تحلیلی از زندگانی و دوران امام محمدباقر (ع)

این کتاب، پژوهشی جامع از یک دوران مهم تاریخ اسلام است که بر محوریت امام پنجم شیعیان (ع) انجام گرفته است. دکتر صلواتی با صرف وقت و حوصله زیاد، پر مطلب‌ترین کتاب خود را تا این تاریخ به رشته تحریر درآورده است. این اثر حدوداً ۱۸۰۰ صفحه‌ای دربردارنده موضوعات و مباحث گوناگونی است که نگاه فهرست‌وار به مطالب آن، چه بسا نوشته‌ای طولانی بطلبد، با این وجود، کوتاه و گزیده اشاره می‌شود:

زندگی امام محمدباقر (ع) و کلیاتی در بحث امامت و ولایت، مسائل اجتماعی مسلمانان، تمدن و دانش مسلمین از جمله علم کلام و نحله‌های کلامی و دانش حدیث در قرون اول و دوم هجری و ورود اسلام به ایران، رویدادها، نهضت‌ها و شورش‌های قبیله‌ای در زمان امام پنجم (ع)، فقه و فقهات و شعر و شاعران و ادیبان تا اوایل قرن دوم هجری، خلفای اموی در روزگار امام باقر (ع) و سقوط بنی‌امیه، کشورگشایی‌ها در آن زمان، صحابیان پیامبر (ص) و صحابیان حضرت علی (ع) که تا زمان امام محمدباقر (ع) زنده بودند، برخی معاریف و عالمان و تابعین زمان آن حضرت و نیز راویان و شاگردان و صحابه حضرت باقر (ع)، خاندان و خویشاوندان امام محمدباقر (ع) و جلوه‌هایی از دانش آن بزرگوار، نقش امام در حرکت‌های ضد ظلم، فضائل، فرمایشات و نصایح باقرالعلوم (ع) در زمینه‌های گوناگون به همراه وصیت‌های آن امام همام؛ شهادت امام و مزار مطهر آن حضرت در بقیع و زیارت پیامبر (ص) و امامان (ع) و عباد صالح خدا؛ سخن پایانی؛ تصاویر بقیع و نمای‌ها پایان‌بخش صفحات کتاب هستند. کتاب تحلیلی از زندگانی و

در اصفهان که یک شهر فرهنگی مذهبی پرآوازه است، شخصیت‌های زیادی پرورش یافته‌اند که هرکدام در یک زمینه یا در زمینه‌های گوناگون منشأ آثار ارزشمند ملی یا محلی بوده‌اند. دکتر فضل‌الله صلواتی یکی از این شخصیت‌های برجسته و تأثیرگذار عصر ماست که از سال‌های اولیه دهه ۴۰ تاکنون، با روحیه‌ای مردمی و تلاشی دامنه‌دار توانسته خدمات فرهنگی و آموزشی و سیاسی فراوانی به جوانان اصفهان و به فرهنگ اسلامی ارائه کند. وی در خانواده‌ای مذهبی و فعال در عرصه علم و فرهنگ بالیده است و از همان جوانی که در دبیرستان به فراگیری دانش می‌پرداخت تلاش فرهنگی را به شکل‌های گوناگون آغاز کرده و تا امروز که بیش از شصت سال از آن زمان می‌گذرد همچنان در این عرصه مشغول است. از تأسیس انجمن اسلامی در دبیرستان‌ها برای فعالیت‌های مذهبی تا تشکیل اردوهای جوانان و از مقاله‌نویسی تا سخنرانی و گسترش این فعالیت‌ها به دانشگاه اصفهان و سپس دانشگاه تهران، از تأسیس کتاب‌فروشی تا انتشار نشریه، از سرودن شعر تا تألیف کتاب‌های ارزشمند و البته هر نوع فعالیتی که سطح دانش دینی جوانان را بالا ببرد، در دستور کار همیشگی او بوده و هست. همه آنچه به قلم آمد، غیر از فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی و تحمل زندان‌های متعدد و تبعیدهای چندین ساله اوست که خود فصل سودمندی از زندگی این ایرانی آزاده و تسلیم‌ناپذیر است.

دکتر صلواتی هیچ‌گاه ارزش فرصت‌هایی را که در اختیار داشته و دارد نادیده گرفته و از همه آن‌ها برای خلق اثری آموزنده بهره فراوان می‌برد. در این نوشته نگاهی کوتاه به آثار پژوهشی، قلمی و ذوقی این اندیشمند شجاع انداخته‌ایم:

۱- «تحلیلی از زندگانی و دوران امام محمدتقی (ع)»

در این پژوهش تاریخی، استاد صلواتی، پس از نگاهی کوتاه به زندگی حضرت جوادالائمه (ع) به سراغ بررسی تاریخ جهان در روزگار امام نهم شیعیان رفته و خصوصاً به چند فرقه مذهبی در عصر آن امام نظر انداخته است. بعد از آن موضوع حکومت عباسیان و انحراف آنان و نیز برخی عوامل انحراف و اختناق در زمان آن‌ها را پیش کشیده، سپس از آنچه در زمان امام جواد (ع) اتفاق افتاده ذکر می‌کند. نگاهی به ترقیات و پیشرفت‌های علمی و هنری در دوران امام نهم، شناخت جامعه و حرکت‌ها

دوران امام محمدباقر (ع) آماده انتشار توسط نشر صمدیه است.

۳- سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی

دکتر صلواتی وقتی دست به کار می‌شود که تاریخی از مقاطع گوناگون ایران یا صدر اسلام تألیف کند، به‌اندازه کافی وقت می‌گذارد تا اثری جامع در موضوع مورد نظرش را تحویل علاقه‌مندان به آن موضوع بدهد، از جمله کتابی را در علل سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی تألیف کرده که بسیار خواندنی است. در این کتاب هم عوامل درون حکومتی رژیم پهلوی را بررسی کرده و هم عوامل بیرون از حکومت برای سقوط شاه را مورد بحث قرار داده است. مباحث بخش اول، یعنی عوامل درون حکومت را در ذیل ۲۱ فصل، موضوع‌بندی کرده و بررسی‌های بخش دوم، یعنی عوامل بیرون از حکومت را در ذیل پانزده فصل، عنوان‌بندی کرده است. چکیده عناوین بخش اول به این شرح است: خودمحموری شاه؛ بی‌خبری از واقعیت‌های جهانی؛ نداشتن تخصص و تعهد؛ غرور شاه و عدم تمکین به قانون اساسی انقلاب مشروطیت؛ نداشتن برنامه اقتصادی و بی‌اعتنایی به باورهای جامعه؛ اختناق و عدم آزادی و ستمگری و حق‌ناشناسی؛ ثروت‌اندوزی و فساد شاه و دربار او؛ ملی‌گرایی افراطی و شعار مدرنیته کردن کشور؛ تک‌حزبی کردن تحمیلی و تغییر تاریخ هجری؛ حمایت از اسرائیل و وحشت افراطی از کمونیسم؛ اتکای شاه به قوای نظامی به‌جای اتکا به مردم و... عوامل دیگر داخل دربار و حکومت؛ اما گزیده عوامل بیرون از حکومت که به سقوط شاه منجر شد عبارت‌اند از: اسلام‌گرایی، عدالت‌خواهی، حق‌طلبی و دیگر مطالبات مردم؛ آگاهی‌بخشی فرهیختگان و روحانیون به رهبری بلامنازع و قاطع امام خمینی؛ فعالیت مساجد و انجمن‌های اسلامی دانشجویی و دانش‌آموزی؛ تظاهرات و اعتصابات؛ سیاست حقوق بشری کارتر و کارشکنی‌های انگلیس و امریکا؛ فساد اداری و ناهماهنگی مراکز قدرت ...

کتاب سقوط شاه را انتشارات روزنامه اطلاعات در ۱۰۰۰ صفحه و شمارگان ۱۰۵۰ نسخه در سال ۱۳۹۶ منتشر کرده است.

۴- تفسیر و مفسران شیعه

این کتاب را دکتر صلواتی به‌اتفاق یکی از فرهیختگان متدین اصفهانی، زنده‌یاد دکتر سید محمد شفیع، تحقیق و تألیف کرده است. گام‌های اولیه را دکتر شفیع، دبیر دبیرستان‌های تهران و استاد دانشگاه شیراز برداشته و آن را در یک کتاب کوچک منتشر ساخته است، اما همیشه به دنبال فرصتی می‌گشته که تحقیق در تفاسیر شیعی و معرفی مفسران شیعه را تکمیل نماید، ولی بیماری سال‌های آخر عمر این فرصت را به



او نداده بود تا اینکه تکمیل آن را به عهد دکتر فضل‌الله صلواتی گذاشته و از دنیا رفته است. دکتر صلواتی هم با دقت تمام، کار پژوهش‌های بسیاری را عهده‌دار شده و طی چندین سال تحقیق توانست از عهده این کار برآید و کتابی با عنوان تفاسیر و مفسران شیعه تحویل علاقه‌مندان بدهد. این کتاب ۶۵۶ صفحه‌ای در شش مبحث تدوین شده است. در آغاز کتاب دکتر صلواتی مقدمه‌ای در چگونگی تألیف این کتاب و زندگی استاد سید محمد شفیع نوشته و ذیل هر مبحث به معرفی آثار قرآنی و تفسیرها و مفسران قرآن که اعتقاد شیعی داشتند را از قرون اولیه هجری تا زمان حاضر نام برده و به معرفی آنان پرداخته است. این کتاب را انتشارات روزنامه اطلاعات در سال ۱۳۹۱ در شمارگان ۲۱۰۰ نسخه منتشر کرده است.

۵- سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه

یکی از خواندنی‌ترین کتاب‌های تاریخ اسلام، کتاب ارزشمند سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه است. در این کتاب که با دو مقدمه از مهندس لطف‌الله میثمی و حجت‌الاسلام‌المسلمین محمدعلی کوشا شروع می‌شود، به معرفی پیشینه و آبا و اجداد ابوسفیان و فرزندان فاسد و قدرت‌طلب او از معاویه تا مروان بن محمد، آخرین خلیفه از خاندان امیه و آغاز حکومت عباسیان بر سرزمین‌های اسلامی پرداخته شده است. در آخر کتب هم صفحاتی را به بنی‌امیه در آندلس و نیز عالمان در خدمت خلفای بنی‌امیه اختصاص داده است. بدیهی است لابه‌لای مباحث کتاب، ظلم‌ها و جفاهای بنی‌امیه علیه شیعیان آل علی (ع) به‌ویژه حادثه عظیم کربلا به‌خوبی و با دقت تمام مورد تحقیق قرار گرفته و سیاه‌کاری این خاندان ستم‌پیشه به‌ظاهر مسلمان را روشن کرده است.

کتاب سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه در چند سال متوالی تألیف شده، اما قبل از اینکه به‌صورت کتاب درآید به‌مرور در مجله «چشم‌انداز ایران» به مدیریت مهندس میثمی چاپ شده است. آن

مقالات مفصل پس از پایان پژوهش، گردآوری و تنظیم شد و به‌صورت کتاب در ۸۲۰ صفحه توسط انتشارات صمدیه منتشر شد. چاپ دوم این کتاب در سال جاری (۱۳۹۸) وارد بازار کتاب شد.

۶- گذری به چین

دکتر صلواتی یک سفرنامه هم دارد که نشان می‌دهد هیچ‌گاه و در هیچ شرایطی قلم و کاغذ را به زمین نگذاشته و نمی‌گذارد. کتاب گذری به چین سفرنامه‌ای است نگارش‌یافته به دست استاد صلواتی از سفر به پرجمعیت‌ترین کشور جهان، که می‌توان آن را بهترین سوغات دانست که از پشت دیوار چین آورده است. این کتاب مجموعه‌ای از دانسته‌ها و خاطرات است که در سیصد صفحه تدوین و به علاقه‌مندان و پژوهشگران تقدیم شده است. آنچه از این اثر برمی‌آید دکتر صلواتی در چین شهرها و روستاهای متعددی را دیده و به مراکز مهمی سرزده و یادداشت‌های فراوانی را از مشاهدات و مطالعات و معلومات خود نوشته و ذیل عناوین گوناگون تدوین کرده است. دیدار از آثار باستانی، دانشگاه‌ها، نمایشگاه‌ها، موزه‌ها و سایر جاهای دیدنی را گزارش کرده است. استاد صلواتی به‌عنوان یک پژوهشگر، هر آنچه را دیده و شنیده و در کتاب‌ها و نشریات چین خوانده به رشته تحریر درآورده تا نسل‌های آینده به آگاهی بیشتری دست یابند. کتاب گذری به چین را انتشارات فرهنگ مردم، در سال ۱۳۸۲ در شمارگان ۳۳۰۰ نسخه منتشر کرد.

۷- مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت اصفهان

قرار بود در اردیبهشت‌ماه ۱۳۷۱، به همت مردم و مسئولان اصفهان و با همراهی سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد - یونسکو - کنگره‌ای در پایتخت صفویان و سلجوقیان با عنوان «کنگره جهانی بزرگداشت اصفهان» برگزار شود تا پایتخت فرهنگی جهان اسلام را بیش از پیش به علاقه‌مندان ایران و اسلام بشناسانند که متأسفانه به دلیل کارشکنی‌های عده‌ای تنگ‌نظر و متحجر، این کار بسیار ارزشمند به‌موقع و به‌طور کامل انجام نشد. دکتر فضل‌الله صلواتی دبیر علمی این کنگره بود. وی توانست کارهای فرهنگی خوبی در قالب کتاب برای معرفی اصفهان انجام دهد. یکی از این کارها، دعوت از دانشمندان و پژوهشگران و ایران‌شناسان برای ارسال مقاله جهت طرح در کنگره بود. تعداد مقالات رسیده به دبیرخانه به‌قدری زیاد بود که پس از بررسی آن‌ها تعداد ۶۶ مقاله برتر انتخاب شد. دکتر صلواتی در سال‌های بعد این مقالات را در کتابی با عنوان مجموعه مقالات گردآورد و با نوشتن مقدمه‌ای خواندنی در ابتدای کتاب و مقاله مفصلی در انتهای آن، این کتاب سودمند را به ناشر سپرد تا منتشر کند. انتشارات روزنامه اطلاعات این کتاب



فضل‌الله صلواتی

۸۶۰ صفحه‌ای را در سال ۱۳۸۵ و در شمارگان ۲۱۰۰ نسخه چاپ و راهی بازار کتاب کرد. آقای صلواتی از موضع دبیری علمی کنگره، همت کرد تا تعدادی از کتاب‌هایی را که توسط ایرانیان و خارجی‌ها درباره اصفهان نوشته بودند منتشر شود. در حال حاضر چهار نمونه از این کتاب‌ها که دکتر صلواتی برای هرکدام از آنها مقدمه مناسب موضوع مطرح شده در هریک از آنها، نوشته است در اختیار نگارنده می‌باشد. این چهار کتاب عبارت‌اند از: ۱- سفرنامه شاردن (قسمت اصفهان) ترجمه حسین عریضی. (نشر گله‌ها - ۱۳۷۹) ۲- سفرنامه سانسون (وضع ایران در عهد شاه سلیمان صفوی)، ترجمه محمد مهیار (نشر گله‌ها - ۱۳۷۷) ۳- برج‌های کبوتر اصفهان، نوشته: سید محمد محمودیان و علی جیت‌ساز. (نشر گله‌ها - ۱۳۷۹) ۴- زاینده‌رود از سرچشمه تا مرداب، نوشته: دکتر سید حسن حسینی ابری. (نشر گله‌ها - ۱۳۷۹)

۸- سخن عاشورا

سخن عاشورا از تالیفات قدیمی دکتر صلواتی است که نزدیک به پنجاه سال قبل توسط انتشارات خرد که متعلق به آقای صلواتی بود منتشر شده است. پژوهش صورت گرفته در این کتاب از خلافت امام علی (ع) و خلافت امام حسن (ع) و حکومت معاویه شروع شده و به سلطنت یزید بن معاویه و فعالیت‌های ضد اسلامی او که امام حسین (ع) قصد خنثی کردن آن‌ها را داشت، رسیده است. سپس وارد زندگی و رفتار و گفتار امام سوم شیعیان و قضایای عاشورا در کربلا شده است. در انتها هم نمونه‌هایی از کتاب‌های تألیف شده پیرامون زندگی امام حسین (ع) را معرفی کرده است. دو سه صفحه پایانی این کتاب ۱۹۵ صفحه‌ای به چند قطعه از سروده‌های دکتر صلواتی مزین شده است. کتاب سخن عاشورا در ۳۰۰۰ نسخه و با قیمت ۲۵ ریال راهی بازار کتاب شده بود.

۹- گزارشی از حماسه پانزده خرداد در اصفهان به روایت خاطرات

این کتاب ۱۲۰ صفحه‌ای که بحث «سیری در سوابق خاطره‌نویس در ایران» را هم همراه خود دارد، همان‌گونه که از نامش پیداست به رخدادهای نیمه خرداد سال ۴۲ پرداخته تا اتفاقات آن روز و روزهای پس از آن که در واقع آغاز نهضت امام خمینی بوده، فراموش نشود. بخش اول این کتاب، خاطرات دکتر فضل‌الله صلواتی است که از حضور فعالانه خود در رویدادهای آن سال‌ها گفته است. بخش دوم کتاب هم خاطرات دکتر محمدباقر کتابی است. بخش سوم کتاب نیز به اهمیت و تاریخچه خاطره‌نویسی و خاطره‌گویی و ضرورت آن برای روشن کردن زوایای تاریخ اختصاص دارد که این بخش هم به قلم دکتر صلواتی نگارش یافته است.

بر حوادث نیم‌قرن اخیر ایران و اصفهان

هشتاد سال عمر پرچش و خروش و سرشار از فعالیت‌های گوناگون سیاسی، انقلابی، علمی، فرهنگی، آموزشی، اجتماعی، اداری و تقنینی دکتر صلواتی، منعکس‌کننده بخشی از تاریخ زادگاه و میهن این فرزانه فرهیخته است و نگارش و انتشار این تاریخ چقدر مورد نیاز علاقه‌مندان و پژوهشگران تاریخ معاصر ایران و به خصوص استان پراوازه، آزاده‌پرور و همیشه در صحنه اصفهان است. دکتر فضل‌الله صلواتی این نیاز را به خوبی احساس کرده، لذا از چندین سال پیش شروع به نوشتن خاطرات خود و دانسته‌های خویش از رویدادها و تحولات ده‌ها سال اخیر نموده است. برحسب آگاهی‌های صاحب این قلم، ایشان خاطرات و دانسته‌های خود را در یک مجموعه شش جلدی، به جامعه علمی و فرهنگی کشور ارائه خواهد کرد. در حال حاضر دو جلد از این مجموعه در اختیار ناشر است که به زور طبع آراسته گردد. معرفی این دو جلد، کار ناتمامی خواهد بود، فقط می‌توان گفت که مطالب این دو جلد به بیان آغاز زندگی دکتر صلواتی و حوادث اصفهان و ایران تا سال ۱۳۴۶ اختصاص یافته است. جمع صفحات کتاب دو جلدی خاطرات و سرگذشت‌ها، مروری بر حوادث نیم‌قرن اخیر ایران و اصفهان (نام موقت) به ۱۲۷۰ صفحه می‌رسد.

۱۳- یادداشت‌ها و مقالات هفته‌نامه نوید اصفهان

استاد صلواتی، در دهه ۷۰ نسبت به انتشار هفته‌نامه‌ای به نام «نوید اصفهان» اقدام کرد که این نشریه به مدت ده سال روی کیوسک مطبوعات قرار می‌گرفت. دکتر صلواتی طی این ده سال یادداشت‌ها و مقالات متعدد سیاسی و فرهنگی برای درج در هفته‌نامه نوید اصفهان می‌نوشت که اگر آن‌ها گردآوری و در یک یا دو جلد کتاب منتشر شود از تألیفات خوب ایشان به حساب خواهند آمد. ■

کتاب فوق‌الذکر را بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، شعبه اصفهان، در تابستان ۱۳۷۱ و در ۳۰۰۰ نسخه منتشر کرده است.

۱۰- نوای آزادی

دکتر فضل‌الله صلواتی علاوه بر فعالیت انقلابی و سیاسی و علمی، از ذوق شاعری هم بهره‌مند است، اگرچه نمی‌توان وی را یک شاعر پرکار و فعال در این عرصه دانست، اما در زمانی که جوانان ایرانی برای بیان احساسات انقلابی خود نیازمند سرودها و اشعار حماسه‌آفرین، به‌ویژه با درون‌مایه‌های دینی و مذهبی بودند دکتر صلواتی از ذوق هنرمندانه خویش بهره‌های وافر برد و با سرودن چکامه‌های دل‌نشین و حرکت‌آفرین، تا حدودی به این نیاز روحی و اجتماعی و سیاسی پاسخ مثبت داد. می‌دانیم که در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ شعرهای حماسی عموماً توسط شاعران و سخنوران چپ که ایده غیرمذهبی داشتند سروده می‌شد و در حوزه اندیشه دینی، سرایندگان زیادی یافت نمی‌شدند. به همین دلیل اشعار دکتر صلواتی نه تنها در منطقه اصفهان، که در بسیاری از نقاط کشور مورد استقبال قرار گرفته و خوانده می‌شد. کتاب نوای آزادی شامل تعدادی از قطعات شعری است که دکتر صلواتی آن‌ها را گردآورده و به دست چاپ سپرده است. این کتاب را انتشارات بدر در ۱۱۰ صفحه، با ۵۰۰۰ نسخه، در اسفندماه ۱۳۵۷ به دست علاقه‌مندان رسانده است.

۱۱- بهار آزادی

کتاب بهار آزادی نیز همچون کتاب نوای آزادی دربرگیرنده تعداد دیگری از اشعار دکتر صلواتی است که آن‌هم توسط انتشارات بدر چاپ و منتشر کرده است. یادآوری می‌شود که دکتر صلواتی از تخلص «طوفان» در اشعار خود استفاده می‌کرد. به‌جز این دو دفتر شعر، از ایشان اشعار دیگری منتشر نشده، اما عدم انتشار کتاب شعر دیگر به معنی این نیست که ایشان از شاعری دست کشیده و دیگر سروده‌ای ندارد.

۱۲- خاطرات و سرگذشت‌ها، مروری

از پدیدارشناسی نام الله به سوی متن اصلی

کتاب گذر از دفاعیه گرایی؛ به سوی پدیدارشناسی متن در سال ۱۳۹۷ به کوشش فرامرز معتمد دزفولی در انتشارات نقد فرهنگ منتشر شده است. گفتنی است قرار بود نام این کتاب الله و دنیای مدرن باشد که بعداً به نام فعلی تغییر یافت. این کتاب مجموعه مصاحبه‌های معتمد دزفولی با اندیشمندی مانند عبدالعلی بازرگان، حبیب‌الله پیمان، تقی رحمانی، مقصود فراستخواه، محمد مجتهد شبستری، لطف‌الله میثمی، حسن یوسفی اشکوری، سارا شریعتی و احسان شریعتی است. در زیر گزیده‌ای از مصاحبه معتمد دزفولی با احسان شریعتی با «از پدیدارشناسی نام الله به سوی متن اصلی» را خواهیم آورد.

اخلاقی پذیرا باشد و دلیل آن هم همانا خودآینی (autonomy) و استقلال آدمی است. مارکس نیز می‌گفت همه دلایل وجود خدا، خود بهترین دلیل بر عدم وجود او نیز هستند.» توضیح اینکه شاید چون پروسه اثبات از نیستی خدا آغاز و به هستی خدا منجر می‌شود، بنابراین در بدو امر **نیستی** پذیرفته شده است.

«به گفته فوکو می‌توان به مارکس، فروید و نیچه به‌عنوان شبهه‌آفرینان نسبت به مدرنیته یاد کرد. کسانی که ریکور آن‌ها را آموزگاران شبهه می‌نامد. چنین تفکری اساس ذهنیت مدرن را به چالش می‌کشد. در چنین موقعیتی است که امکان تجربه جدید دینی، هنری و توجه به معنویت و عرفان و فلسفه باب می‌شود.

در بحث الله، مشکل اصلی فلاسفه این بود که در آموزش‌های افلاطون و ارسطو ایده خلقت به معنای ابراهیمی آن نبود. ژیلسون متخصص تاریخ قرون وسطی نشان می‌دهد چگونه متفکران مسلمان چون فارابی و ابن‌سینا، مفاهیم یونانی را برای اولین بار وارد فکر فلسفی عمومی دنیا کردند.»

پدیدارشناسی

احسان شریعتی در برابر سؤالی در مورد پدیدارشناسی و دین توضیح می‌دهد: «به نظر من پدیدارشناسی نزدیک‌ترین و بهترین روش برای فهم پدیده‌های فرهنگی، زبانی و انسان‌شناسانه و همچنین دینی است. ما نواندیشان دینی معتقدیم فرق ما با سنت‌گرایان در این است که آنان در خود فرورفته‌اند؛ یعنی اصلاً توجهی به پیشرفت علم ندارند؛ اما ما چه در شکل پوزیتیویستی و چه در شکل علوم انسانی و هرمنوتیک و پدیدارشناسی، به دستاوردهای جدید فکر و علم بشر توجه داریم. توضیح اینکه پدیدارشناسی مربوط به فلسفه و سیستم فلسفی مدرن است؛ زیرا مکتبی است که در سیستم فلسفی مدرن جای دارد و فهمیده می‌شود. توحید را باید به‌عنوان یک فلسفه در سیستم فلسفه اسلامی فهمید. این‌ها به هم ربط ندارد و ما نمی‌توانیم بین پدیدارشناسی و توحید تلفیق‌ورزی انجام دهیم. باید هر کدام را در زمینه

آنچه در گفت‌وگوی احسان شریعتی با معتمد دزفولی نظر را جلب می‌کند نخست مقوله مابازای انسانی و اجتماعی توحید و دوم بحث اثبات‌ناپذیری الله است که می‌توان وقتی که صرف اثبات می‌شود صرف توسعه و تحقق توحید کرد. به نظر شریعتی، هایدگر گمشده فلسفه را غفلت از هستی و افتادن به دام هستنده‌ها می‌داند و معتقد است فلسفه پاسخگوی این گمشده نیست. گزیده‌ای از این گفت‌وگو را تقدیم خوانندگان می‌کنیم و توصیه می‌شود اصل این گفت‌وگو را مطالعه کنید.

اثبات و توجیه

احسان شریعتی در برابر اثبات و توجیه عقلانی الله می‌گوید: «می‌خواهم در روش اثبات تشکیک کنم. چرا باید وجود خدا را با روش اثبات عقلانی یا استدلال و برهان اثبات کرد. به قول هایدگر وقتی ما این شکل استدلال می‌کنیم یا برهان می‌آوریم خود دال بر این است که خلثانی وجود دارد و خدایی زنده نیست و ما مجبوریم آن را اثبات کنیم. به قول عرفا برو خودت را اثبات کن به‌جای اینکه خدا را اثبات کنی!

درباره توجیه فلسفی وجود باید توضیح داد فلسفه یعنی آن چیزی که در یونان بود و در یک کلام دقیق‌ترین تعریف از فلسفه را افلاطون ارائه داد. به قول وایتهد، تمام تاریخ فلسفه یک پاورقی بر افلاطون محسوب می‌شود. همان‌طور که متافیزیک ارسطویی است. به هر رویکرد اندیشه‌ورزانه و پرسشگر نمی‌توان نام فلسفه نهاد؛ زیرا اندیشه فراتر از فلسفه است. به قول هگل فلسفه با الهیات یعنی تئولوژی‌های پوزیتیویستی نهادینه شده و اکنون از جنبه دستگاه نظری و شریعتی تاریخی در چالش است.

کانت به نقد براهین اثبات وجود خدا می‌پردازد و اثبات وجود آن را بر اساس استدلال و عقل رد می‌کند. کانت از میان براهین مختلف اثبات وجود خدا تنها برهان نظم و برهان وجودشناختی را می‌پذیرد و آن را به‌نوعی دین اخلاقی و یا دین انتخابی محدود می‌کند که انسان باید خدا را به‌عنوان یک اصل فلسفه عملی و به‌گونه‌ای



احسان شریعتی

خودش بفهمیم؛ یعنی مفاهیم قرآنی باید در نظام خودش فهمیده شود و بحث فلسفی هم در کنارش انجام بدهیم.»

خاتمیت و عقلانیت بشری

اقبال معتقد است که پارادایم وحی تمام شده و خاتمیت به عقل بشری سپرده شده. احسان شریعتی در این رابطه می‌گوید: «اقبال می‌گوید وارد دوره خاتمیت شدیم، اما به این معنا نیست که وحی تمام شده، چرا که وحی رابطه خدا و هستی است و نمی‌تواند تمام شود.»

هایدگر و پرسش اصلی فلسفه

«من هایدگر را بزرگ‌ترین فیلسوف قرن بیستم می‌دانم که زندگی‌اش سه مرحله داشت: مرحله اول نوبوغ اصلی او در کتاب هستی و زمان است که در سال ۱۹۲۷ منتشر شد. قله دیگرش هم کتاب ادای دین به فلسفه است. در این میان، دوره دوم است که به نظر من هایدگر به آن جرعه‌های نوبوغ‌آمیز پشت پا می‌زند و همان‌طور که دریدا نشان می‌دهد هایدگر چیزهایی را به کار می‌گیرد که پیش‌تر آن‌ها را درست نمی‌دانست و برای توجیه فاشیسم، سنت آلمانی و موقعیت دانشگاهی‌اش با نازی‌ها همکاری می‌کند. در این دوره به فکرش خیانت می‌کند، از مذهب دور می‌شود درحالی‌که روی دستگاه دینی سرمایه‌گذاری می‌کند تا تبدیل به متاله شود. در دوره سوم به اصطلاح توپ می‌شود. هایدگر متأخر کسی است که کل آن مجموعه را زیر سؤال می‌برد. دلیل اینکه او را بزرگ‌ترین فیلسوف قرن بیستم می‌نامم این است که پرسش اصلی فلسفه را دوباره مطرح می‌کند. در اینجا می‌گوید فلسفه دیگر نمی‌تواند به این پرسش پاسخ دهد. کتابی هم با نام پایان فلسفه و آغاز تفکر می‌نویسد، زیرا معتقد است فلسفه بحث از هستی را مورد غفلت قرار داده و درباره آن سکوت کرده و به همین دلیل بحث از هستی یا وجود به هستنده یا موجود رفته است.»

حقیقت هستی یعنی اینکه در زمان و هستی یک جهت است که من باید آن جهت را نه به معنای سابجکتیو و انسان‌گرایانه، بلکه به معنای اینکه من بخشی از این همین‌ها هستم و زمان است که اصالت دارد و هستی را در خود زمان به شکل دوره‌ای نشان می‌دهد. از نظر هایدگر ما در یک دوره تاریخی هستیم و ما تعیین نکردیم هیتلر بیاید و رهبر بشود و این شرایط کل آلمان بوده که چنین وضعیتی فراهم شده و من چه دریغتم یا نه، یک مسئله جزئی، حاشیه‌ای و ذهنی است. الآن ضد انقلاب و نسل جوان ایراد می‌گیرد چرا انقلاب کردید؟ اگر ما صادقانه بخواهیم فکر کنیم مگر ما انقلاب کردیم؟ انقلاب در یک زمانی رخ داد. به قول خود آقای خمینی، که من در پاریس دیدم، که از او پرسیدند نقش شریعتی



و بازرگان و طالقانی چه بوده است؟ گفت هیچ نقشی. بعد سید احمد از ایشان می‌پرسد که خود شما چه نقشی داشتید؟ گفت ما خودمان هم هیچ نقشی نداشتیم، ما از ۱۵ خرداد داریم اعلامیه می‌دهیم که قیام کنید هیچ کس اهمیت نمی‌دهد، ولی الآن خدایی شده که انقلاب اتفاق افتاد. حالا ایشان می‌گوید خدایی شده، ولی من می‌گویم دوره تاریخی خاصی شده و شرایطی حاصل آمده تا این انقلاب بشود. هایدگر در دوره سوم در جست‌وجوی انکشاف حقیقت است که خود مفهوم حقیقت کافی و واضح نیست. ما باید ببینیم حقیقت کجا بروز می‌کند. ما باید برویم در جغرافیای هستی چنان که حقیقت یک‌دفعه در تکنولوژی خودش را نشان می‌دهد.»

مابازای انسانی و اجتماعی توحید

احسان شریعتی معتقد است: «توحید از بعد اجتماعی‌اش؛ یعنی انسان‌ها در برابر خدا مساوی هستند و به قول دکتر شریعتی توحید یک مابازای عینی و اجتماعی دارد. در بحث فلسفی که بحث وحدت و کثرت باشد، اتفاقاً ما به وحدت در عین کثرت معتقدیم. نه به قول هگل به یک وحدت محض که می‌شود وحدت وجود، درحالی‌که توحید یعنی تفعل و تکثر حقیقت‌ها. مشرک یعنی کسی که با توحید از نظر مابازای اجتماعی آن می‌ستیزد و کافر کسی است که این حقیقت را که همه انسان‌ها با هم برابرند نفی می‌کند. پس کافر کسی است که به اصطلاح نفی حقیقت می‌کند، در صحنه عمل اجتماعی با شما می‌ستیزد و شما را از دیارتان می‌رانند و قتل انجام می‌دهد و شما را به دلیل عقیده‌تان تحت تعقیب قرار می‌دهد. در اسلام

حق دفاع از عقیده خود برای افراد وجود دارد و آن‌ها می‌توانند در برابر تفتیش عقاید و ظلم و زور تا آخر مقابله کنند.» همچنین شریعتی می‌افزاید: «متکامل‌ترین دین اسلام است و خدای اسلام باید منطقی‌ترین یا اگر درک درستی از آن شود انسانی‌ترین باشد. هگل توجهی ندارد که در اسلام خدا به همان اندازه که انتزاعی، مجرد، مطلق و ناشناختنی است و نسبت به خدایان دیگر این خصلت را بیشتر دارد، اما خود قرآن به ما می‌آموزد که این خدا از رگ گردن به ما نزدیک‌تر است. ما در عرفان اسلامی خدایی داریم که حلقه واسطی است میان همه ادیان شرقی و غربی و از این نظر اگر این را خوب بفهمیم می‌توانیم، هم با شرق هم با غرب دیالوگ و رابطه بهتری برقرار کنیم.»

خدای زنده و پابرجا

«من به درک جدیدی از خدا برای آینده معتقد هستم که انتظارش را هم می‌کشم. الآن تبیین دقیقی ندارم جز همین بحث قدیمی که مثلاً ذاتی است و بهتر است سکوت باشد و صفاتی هست که باید آن‌ها را بشناسیم و درست تعریف کنیم تا خود خدا به حالت زنده درآید و احتیاج به اثبات منطقی نداشته باشد. من معتقدم اساس بدبختی‌های ما حتی از نظر سیاسی و اجتماعی از درکمان از خدا و الله به‌طور مشخص - نه از هر خدایی - است.»

از بود و نبود تا بود و نمود

«در حال حاضر درک غلط از الله می‌تواند تمام صلح و امنیت جهان را به‌خطر بیندازد. اگر مطبوعات و رسانه‌های جهان را پیگیری کنیم، می‌بینیم بحث از الله است؛ بنابراین بحث ما اینجا بحث منطقه‌ای و پرت نیست، بلکه امنیت جهانی و صلح پایدار به قول کانت در گرو درک درست از الله است. الله را باید درست تعریف کرد؛ اگر بد تعریف شود جنگ و جدال ادامه خواهد داشت و ما شاهد جنگ‌های صلیبی جدیدی خواهیم بود که از هر دو طرف برمی‌خیزد. غربی با نام خدای مسیحی می‌آید و عرب با نام الله با او می‌جنگد و در نهایت بشریت تهدید می‌شود. اگر توحید را بد بفهمیم که فقط یک خدا هست و آن هم الله است و من نیز نماینده‌اش هستم و پدر شما را درمی‌آورم، بنابراین همه خدایان (بنا بر تعبیر نیچه) باید بروند و بمیرند. اگر ما توحید را درست بفهمیم این وحدت خودش را در کثرت نشان می‌دهد و آن بحث ذات در صفات است.»

درواقع ما از طریق نشانه‌های خدا که متکثر هستند می‌توانیم خدا را بشناسیم؛ بنابراین از وحدت به کثرت می‌رسیم و توحید در اینجا به این صورت خلاصه می‌شود که حقیقت در ذات یگانه است، اما در نمود متکثر. ■

دانش، بینش و منش دینی



محمدباقر تلغری زاده

می‌گویند فلانی ده‌ها هزار بیت فارسی و عربی در سینه دارد و به هر دو این زبان‌ها هم شعر می‌گوید. افزون بر آن اطلاعات زیادی هم در حوزه فلسفه، کلام و نجوم، تفسیر دارد. بی‌تردید داشتن حافظه‌ای نیرومند و معلومات فراوان می‌تواند یک نعمت باشد، اما این نعمت گاه ممکن است به ضد خودش تبدیل شود، زیرا وجود معلومات فراوان و پراکنده و ای‌پسا ناسازگار و حتی متناقض با هم نه تنها زاینده علم نیست، بلکه ممکن است در بسیاری موارد موجب سردرگمی و سرگردانی صاحب آن هم بشود و احیاناً توهم «خوددانشمندی» و «خودبرتری» را نیز در او دامن‌بزند؛ اما این معلومات زمانی می‌توانند به جامه علمی در بیایند که اولاً دارای موضوعی واحد باشند؛ ثانیاً مستدل باشند؛ ثالثاً تقویت و تکمیل‌کننده همدیگر باشند؛ رابعاً در یک ارتباط نظام‌مند با هم قرار گرفته باشند؛ و خامساً از روشی ویژه پیروی کنند؛ بنابراین علم نظامی از آگاهی‌های همساز، منسجم و مستدل حول یک محور و موضوع خاص است و نباید آن را با اطلاعات عمومی - هر چند گسترده - یکی پنداشت. از همین رو باید میان مقام عالم یا دانشمند (صاحب دانش بنا بر تعریف بالا) بودن و صاحب معلومات وسیع بودن نیز فرق گذاشت. به عنوان مثال یک خطیب ممکن است دارای معلوماتی گسترده باشد اما - برخلاف یک عالم - کمتر پروای سازگاری آگاهی‌های پراکنده خود با همدیگر و مدلل کردن آن‌ها و پیروی کردن از روشی معین را داشته باشد؛ هدف او بیش از افناع‌القاء است و تهییج و سوق دادن عواطف و احساسات در جهت قبولانیدن موضوع یا مرامی خاص؛ لذا برای این کار از شعر و حدیث و قرآن و کلام و فلسفه و گاه به ضرورت هم از علوم طبیعی جدید و روانشناسی و غیر آن کمک می‌گیرد.

پس از این شرح کوتاه درباره فرق میان معلومات عمومی یا آگاهی‌های پراکنده و دانش به فرق میان دانش و بینش می‌پردازیم:

منظور از بینش، شناخت، درک، هضم و جذب اصول و دیدگاه‌های بنیادی و روح کلی یک دانش و توانایی کاربرست‌خلاقانه و مقتضی با زمان آن، جهت پاسخگویی به مسائل و مشکلات مربوط به حوزه آن است. ممکن است کسی استاد فلسفه اخلاق و مسلط بر همه مکتب‌های اخلاقی - از یونان، باستان گرفته تا زمان حال - باشد، اما وقتی در برابر یک مسئله ساده اخلاقی قرار بگیرد درست مثل یک ضبط صوت شروع کند به بازگو کردن نظریه‌های اخلاقی که مثلاً ارسطو چنین گفته است و کانت چنان یا مکتب فضیلت‌گرا این گونه می‌گوید و مکتب نتیجه‌گرا آن گونه، ولی درنهایت نتواند هیچ پاسخ مشخص و فراتر از کلیشه‌ها و نظریه‌های نامبرده به مسئله موردنظر بدهد و اساساً نوع برخورد او با مسائل دیگر هم به همین گونه باشد؛

دانش، بینش و منش دینی سه مقوله مستقل و مجزا از هم‌اند که یکی پنداشتن آن‌ها می‌تواند موجب پیامدهای ناگوار و ویرانگر، هم در قلمرو فرد و هم در پهنه اجتماع گردد؛ البته اینکه گفته می‌شود این‌ها سه مقوله جدا از هم هستند به معنای آن نیست که آن‌ها هیچ ارتباطی با هم ندارند، بلکه منظور این است که لزوماً با هم همپوشانی ندارند یا به عبارت دیگر هیچ رابطه ضروری میان آن‌ها برقرار نیست، به طوری که وجود یکی از آن‌ها مستلزم وجود دو تای دیگر باشد. به عنوان مثال چنانچه کسی صاحب دانش دینی برجسته‌ای باشد لزوماً دارای بینش دینی‌ای ژرف و منش دینی والایی نخواهد بود یا برعکس، داشتن منش دینی‌ای والا خود به خود بیانگر برخورداری از دانش دینی بالایی نیست؛ البته روان‌شناسی فردی و اجتماعی تمایل دارد که هر سه این‌ها را در یک فرد یا یک گروه یک جا جمع ببیند. وضعیت ایده‌آل هم این است که دست‌کم نوعی هماهنگی میان این سه سطح از امر دینی در نزد یک فرد یا گروه دیندار برقرار باشد.

آنچه در بالا گفته شد در مورد شاخه‌های دیگر دانش - به ویژه فلسفه و علوم انسانی - هم صادق است.

اما پیش از ادامه بحث، توضیحی هرچند کوتاه درباره دو مفهوم دانش و بینش و فرق آن دو با هم ضروری می‌نماید.

دانش و بینش

در فرهنگ‌هایی همانند فرهنگ ما، که در آن‌ها سنت شفاهی یا گفتاری - شنیداری قوی‌تر از سنت نوشتاری است، حافظه از جایگاهی بالایی برخوردار است و نقش ویژه‌ای ایفا می‌کند؛ بنابراین داشتن حافظه‌ای قوی و محفوظاتی زیاد، در نگاه بسیاری از حاملان چنین فرهنگ‌هایی نشانگر بهره‌مندی از مقام و مرتبه علمی بسیار بالایی است. مثلاً

یعنی در چارچوب همان مکتب‌های اخلاقی شناخته‌شده، بدون هیچ‌گونه خلاقیتی یا توانایی تطبیقی، اما برعکس، فرد دیگری که در مقایسه با او آشنایی خیلی کمتری با مکتب‌های اخلاقی مزبور داشته باشد یا اصلاً هیچ آشنایی نداشته باشد به مسئله مورد نظر یا مسائل اخلاقی دیگر پاسخی به مراتب خردپسندتر بدهد. اینجاست که می‌توان گفت آن استاد فلسفه، که در محافل آکادمیک هم احتمالاً از او به‌عنوان فیلسوف یاد می‌کنند، دارای بینش فلسفی ضعیفی است یا به‌طورکلی فاقد بینش فلسفی و فرد دوم، یعنی همان شخص فلسفه‌ندان، دارای بینشی فلسفی. این حکم در مورد شاخه‌های دیگر دانش - به‌ویژه



همین نکته را یادآور می‌شود؛ یعنی ارزش یک انسان ناخوانا و نانویسا و اما صاحب بینش از دویست متکلم، فیلسوف و فقیه مانند غزالی و فخر رازی برتر است. فراموش نکنیم که اقبال خود یک فیلسوف و علامه است و خوب می‌داند که چه می‌گوید و از چه می‌گوید و این دو تن، به‌ویژه غزالی در چشم او عالمانی هستند عظیم و ارجمند.

آری می‌توان فقه‌دان، فلسفه اسلامی‌دان، کلام‌دان، تفسیردان بود و حتی متخصص در همه شاخه‌های دانش دینی و معارف موسوم به «معارف اسلامی» و به‌اصطلاح علامه ذوالفقون بود، اما اسلام‌شناس نبود یا به‌تعبیری که در

این نوشته به کار رفته است فاقد بینش دینی یا دارای یک بینش دینی بسیار ضعیف. برای روشن‌تر شدن بیشتر معنی «بینش دینی» مورد نظر به نمونه‌ای اشاره می‌شود. کلمه زکات بیش از سی بار در کلام‌الله مجید به کار رفته است و جالب این است که همیشه همراه نماز^۱؛ و این بدان معنی است که این دو از هم جدایی‌ناپذیرند و دو پایه یا دو بعد ایمان را تشکیل می‌دهند و انسان مسلمان یا دقیق‌تر بگویم مؤمن با همان دستی که به دعا به‌سوی خداوند بلند می‌کند باید به یاری دیگران بشتابد. پس نماز و زکات به‌منابۀ نماد همبستگی و تعاون اجتماعی دو نشانه بارز یک انسان مؤمن‌اند. چنین می‌نماید که زکات قرآنی چیزی غیر از یا دست‌کم فراتر از زکاتی باشد که بعدها در میان مسلمان متداول شد یا به‌صورت کتاب یا بابتی از ابواب فقهی درآمد، بگذریم از اینکه اغلب فقها هنوز که هنوز است این بحث را به‌گونه‌ای مطرح می‌کنند که گویی انسان (مسلمان) هنوز در دوران دامداری و کشاورزی زندگی می‌کند و زکات به چیزی جز غلات اربعه (گندم، جو، خرما و مویز)، انعام ثلاثه (گوسفند و شتر و گاو) و نقدین (طلا و نقره) تعلق نمی‌گیرد.^۲ درست مثل این است که بگوییم به‌جای آوردن نماز تنها به عهده کسانی است که صاحب این یا آن چیز باشند. این مثال به‌خوبی نشان می‌دهد که بیشتر فقها یا فقه‌دانان ما فاقد بینش دینی‌اند یا دست‌کم از بینش دینی چندان ژرفی برخوردار نیستند؛ و به همین گونه‌اند اغلب فلسفه‌دانان، متکلمان و مفسران ما.

منش دینی

در حوزه دانش و بینش دینی سر و کار ما بیشتر

دهند که از آنچه در جهان و در درون ذهن آن‌ها می‌گذرد، نتایجی شخصی به دست آورند.^۳ شریعتی هم که در درس نخست اسلام‌شناسی - ارشاد - بر آن بود تا فرق میان دانستن و شناختن و از این رهگذر تفاوت اسلام‌دان بودن با اسلام‌شناس بودن را روشن کند به همین دقیقه نظر داشت. او می‌گفت: «مسئله شناخت و مسئله فهمیدن، غیر از مسئله دانستن است...»

بسیارند کسانی که می‌دانند و بسیار می‌دانند، از یک شخص، از یک کتاب، یا از یک مکتب، اما هیچ نمی‌شناسند، نه آن شخص را، نه آن مکتب را و نه آن اثر را.^۴

شریعتی پس از توضیحاتی نسبتاً مفصل پیرامون تفاوت میان دانستن و شناختن سرانجام درباره فرق میان اسلام‌دان و اسلام‌شناس بودن به نتیجه‌گیری زیر می‌رسد: «بنابراین دو جور فهمیدن و دانستن است: یکی کسانی که کباده علم یک مکتب و یک فرهنگ را می‌کشند و دانشمند یک مکتب هستند و این مکتب را به‌عنوان علوم و مجموعه فرهنگی، متخصص‌اند، تحصیلش را کرده‌اند و فارغ‌التحصیل شده‌اند و دکتر شده‌اند. عده دیگر کسانی هستند که این تخصص‌های فنی مربوط به علوم خاص و منسوب با این مکتب را دارند یا ندارند، اما آن را بیش از آن‌ها احساس کرده‌اند، و بهتر از آن‌ها شناخته‌اند؛ چی را؟ نه علوم این مکتب را و نه فرهنگ این مکتب را، بلکه «روح» این مکتب و «جهت حرکت» این نهضت را، این‌ها آشنایان و فهمیدگان این مکتب‌اند، آن‌ها متخصصان و دانشمندان این مکتب‌اند.»^۵ اقبال نیز آنجا که می‌گوید:

دو صد بوحامد رازی نیرزد به نادانی که چشمش راه‌بین است^۶

علوم انسانی - نیز صادق است. چه‌بسا یک مدرس نظریه‌های جامعه‌شناسی یا مکتب‌های سیاسی ناتوان از درک مشکلات و معضلات اجتماعی و سیاسی جزئی و روزمره پیرامون خود باشد، یعنی فاقد بینش جامعه‌شناختی یا سیاسی. در این موارد شاید بتوان به‌جای واژه بینش از مفهوم «شم»^۱ هم استفاده کرد؛ یعنی نوعی فراست و تیزهوشی در خصوص درک مسائل و مشکلات مربوط به حوزه و قلمروی خاص و احیاناً توان پاسخگویی به آن‌ها. زمانی سی‌رایت میلز، جامعه‌شناس فقید امریکایی، همکاران جامعه‌شناس خود را که به باور وی در چنبر آمار و ارقام گرفتار آمده‌اند و ناتوان از روشنگری و پاسخگویی به معضلات اجتماعی‌اند، سخت به باد انتقاد گرفته بود و آن‌ها را فاقد بینش جامعه‌شناختی می‌خواند، لذا می‌گفت: «شناخت این بینش [بینش جامعه‌شناختی] توسط افراد و همچنین جامعه عمومی فرهنگی هنوز کاملاً صورت نگرفته است. بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی هنوز به ماهیت آن آگاهی پیدا نکرده‌اند. هنوز اهمیت کاربردی آن را درک نکرده‌اند و حتی توجه ندارند که بدون شناخت بینش جامعه‌شناسانه قادر نیستند رسالت تاریخی خود را در مقابل مسائل زمان ایفا کنند.»^۲ او همچنین می‌گفت: «توده مردم تنها به آمار و اطلاعات نیاز ندارند - در این عصر آمار و ارقام - اذهان مردم آن چنان انباشته از آمار و گزارش‌هاست که حتی از قدرت هضم آن‌ها هم فزونی یافته است... به عقیده من آنچه توده مردم به آن نیاز دارند و آنچه خود مردم احساس می‌کنند باید داشته باشند، بینش جامعه‌شناسانه است که به یاری آن بتوانند اطلاعات و آمار را به نحوی به کار برند و قدرت استدلال خود را طوری توسعه

با نظر و نظروری است، درحالی که منش دینی، چنان که از نامش پیداست از جنس عمل یا به بیان بهتر عین عمل و کنش ورزی است. جای گیر شدن باورها و ارزش های دینی در ذهن و ضمیر انسان و ظهور و بروز آنها در رفتار و گفتار وی منش دینی او را تشکیل می دهد. پس در واقع دینی بودن انسان به منش دینی اوست یا به بیان دیگر این منش دینی است که معیار سنجش و شاخص دینی بودن یک فرد است، و گرنه یک غیرمسلمان و حتی یک خداناباور هم می تواند در تفسیر، کلام فقه و فلسفه اسلامی متخصص شود و حتی صاحب بینش، چنان که برخی از خاورشناسان دانش چشمگیری در حوزه معارف اسلامی دارند و در حوزه تخصصی خود صاحب تألیفات برجسته ای هم هستند که اگر از بهترین آثاری که به دست خود مسلمانان نوشته شده است برتر نباشند کمتر هم نیستند. همین جا هم بگویم که آنچه در زبان اهل هرمنوتیک از آن به عنوان تکرر یا اختلاف قرائت ها یاد می شود بیش از آنکه به معلومات و دانش قرائت کنندگان مربوط باشد در بینش و منش آنها ریشه دارد. چنان که در بالا آمد، منش دینی زاینده کنش ورزی است، یعنی باورها و ارزش های دینی همانند توحید (یکانه انگاری خداوند و باور و بل یقین به حضور همه جایی و همیشگی او و در پرتو او دیدن)، معاد (باور به غایتمندی جهان و انسان و ابدی بودن انسان و بازگشت او به خدا و بازتاب و بازگشت اعمال او به سوی وی در زمانی معین)، نبوت (باور به رابطه گسست ناپذیر میان خدا و انسان و بهره مندی انسان از هدایت الهی)، حرمت گذاشتن به حیات (انسان، حیوان، گیاه یعنی طبیعت با جان و حتی طبیعت بی جان)، راستی و صداقت ورزی، پرهیز از دروغ و بهتان، وفای به عهد، امانتداری، قسط و عدل و انصاف، همدردی و همبستگی با دیگران، ایثار، تقوی، عفت کلام، ستم ناپذیری را باید ورزید، یعنی در یک کلام زیستی موحدانه داشت؛ زیستی و ورزیدنی که مستلزم جهد و جهادی است پیگیر و مادام العمری علیه همه خواهش ها، کشش ها، فشارها و وسوسه های درونی و بیرونی؛ بنابراین راهی که از دانش دینی به منش دینی می رسد راهی است ناهموار و بسیار پر سنگلاخ که بسیاری یا نمی خواهند یا نمی توانند آن را

بیمایند. در پایان این بخش یادآوری دو نکته ضرور می نماید.

۱. اینکه گفته شد معیار سنجش مذهبی بودن یک فرد منش دینی اوست به این معنا نیست که منش دینی به طور کلی بی نیاز از دانش و بینش دینی است. دانش و به ویژه بینش دینی می تواند برای منش دینی حکم چراغ راهنما را داشته باشند که منش دینی در پرتو آن خواهد توانست کاستی های خود را ببیند و در جاده های پر پیچ و خم جامعه های پیچیده امروزی مسیر خود را بیابد و از فرو گلتیدن در چاه و چاله های جزمیت گرایی های کور در امان بماند؛ و همان گونه که در بالا اشاره شد، وضعیت ایده آل آن است که این سه در یک رابطه متقابل و به اصطلاح دیالکتیکی با هم قرار داشته باشند.

۲. دوم اینکه دانش دینی، بینش دینی و منش دینی اموری نسبی اند و از نظر کمی و کیفی افزایش و کاهش پذیر؛ بنابراین ما در عمل نه دانش دینی مطلق داریم و نه بینش و منش دینی مطلق.

سخن پایانی

من در طول زندگی ام در بحث و گفت و گوهایی که با افراد مذهبی و غیر مذهبی پیرامون دین و مسائل کلامی و فلسفی داشته ام - ضمن انتقاد از بینش و منش کسانی یا گروهی که خود را نماینده دین می دانند - با این پرسش روبه رو بوده ام که: «تو قرآن بیشتر خوانده ای یا این ها؟»^۹ گویی در ذهن طرح کننده چنین پرسشی یک رابطه علی یا ضروری میان «دانش»، «بینش» و «منش» برقرار است، اما طرح این پرسش خواه آگاهانه و خواه نا آگاهانه - چنان که در بالا اشاره شد - حاوی دو خطا یا

” مؤمن با همان دستی که به دعا به سوی خداوند بلند می کند باید به یاری دیگران بشتابد. پس نماز و زکات به مثابه نماد همبستگی و تعاون اجتماعی دو نشانه بارز یک انسان مؤمن اند

مغالطه منطقی است؛ یکم: مغالطه میان دانش و بینش. دوم: مغالطه میان دانش، بینش و منش؛ البته می توان آن را مغالطه میان نظر و عمل هم نامید. اگر چنان می بود که هر کس که قرآن بیشتر بداند، از بینش و منش قرآنی بیشتری هم برخوردار باشد، در آن صورت هزاران هزار کودک و نوجوان مسلمانی که حافظ قرآن اند و پیوسته هم بر شمار آنها افزوده می شود، اینک همگی قرآن شناس و صاحب منش قرآنی می بودند، اما به خوبی می دانیم که بسیاری از این حافظان قرآن حتی از درک درست یک آیه آن هم ناتوانند،

عمل به آن هم که جای خود دارد. چنین می نماید که این گونه افراد با طرح آگاهانه چنین پرسشی، یعنی با یکی انگاشتن سه مقوله مزبور، می خواهند این نکته را در ذهن دیگران القا کنند که رفتار گروه مورد اشاره در بالا عین دیانت (اسلام) است و هر چه غیر آن خلاف اسلام، بگذریم از اینکه خود آنها ممکن است از اساس مخالف دیانت و اسلام باشند. پیامد چنین اندیشه های شک در باورها و ارزش های بنیادی دین یا به طور کلی دین گریزی است، چراکه عامه مردم - برخلاف توصیه امام علی (ع) - حق را با شخصیت ها می سنجند و نه شخصیت ها را با حق^{۱۰} و از این راه چه خطاها و خساراتی که گریانگیر جامعه ما نشده و نمی شود! ■

پی نوشت:

- ۱: بنابراین می توان به جای بینش فلسفی، بینش جامعه شناسی، بینش سیاسی، شمش فلسفی، شمش جامعه شناسی، شمش سیاسی هم گفت و الخ.
۲. بینش جامعه شناسی، سی رایت میلز، ترجمه دکتر عبدالمعبود انصاری، شرکت سهامی انتشار، ص ۲۹
۳. همانجا، صص ۲۰-۱۹
۴. شریعتی، م. آ. ۱۶، ص ۶
۵. همانجا، ص ۱۰
- درست از همین زاویه هم ابوذر را به این سینا ترجیح می داد؛ چیزی که به نادرستی نشانگر ترجیح شورمندی بر شعورمندی و سبب طعن او توسط برخی ناقدان گردید.
۶. کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، به تصحیح و اهتمام احمد سرروش، ص ۴۸۲، انتشارات کتابخانه سنایی، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۰
۷. آیه زیر یکی از نمونه های آیات نامبرده است: «و آنان را جز این فرمان ندادند که خدا را پرستند در حالی که در دین او اخلاص می ورزند؛ و نماز گزارند (پا دارند) و زکات دهند. این است دین درست و راست.» قرآن، سوره البینه (۹۸)، آیه ۵.
۸. از مرحوم شریعت سنگلجی (متوفی ۱۳۲۲)، عالم و فقیه برجسته دوران رضاشاه، نقل شده است که می گفت: «امروزه باید بر موتور (کارخانه و کالاهای صنعتی) زکات بست و نه بر شتر (نقل به مضمون)». من این سخن را از زبان دوست مرحومم شادروان احمد علی بابایی شنیدم؛ البته نمی دانم که او خود این سخن را مستقیماً از زبان مرحوم شریعت شنیده بود یا از زبان دیگران نقل می کرد. در هر صورت صرف نظر از اینکه این سخن از شریعت باشد یا از آن کسی دیگر، نشانگر آن است که گوینده آن درک درستی از فلسفه زکات در قرآن داشته و از بینش دینی قابل توجهی برخوردار بوده است.
۹. از زبان برخی از نزدیکان و دوستان خود هم شنیده ام که آنها نیز همواره با چنین پرسشی روبه رو بوده اند.
۱۰. [و گفته اند حارث بن حوت نرد او آمد و گفت چنین پنداری که من اصحاب جمل را گمراه می دانم؟ فرمود: [حارث! تو کوتاه بینانه نگرستی نه عمیق و زیرکانه، و سرگردان ماندی، تو حق را نشناختی تا بدانی اهل حق چه کسانیست و نه باطل را تا پیروان آن چه مرد مانند (نهج البلاغه، ص ۴۰۹، کلمات قصار، شماره ۲۶۲، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، چاپ سوم، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۱).

دین در جامعه پاسکولار

پنج ایراد به تأملات هابرماس

نقش دین و تأثیرات آن در گفتمان‌های اجتماعی، از مقولات جذاب در حوزه اندیشه بوده که در ساحت عملی نیز در پاسخ به پرسش‌های فراوانی راهگشاست. این موضوع در سلسله مقالاتی در نشریه چشم‌انداز ایران تا به حال بررسی شده و زوایایی از آن روشن شده است. با انتشار مقالات پیشین، نقطه ابتدایی بحث دیدگاه هابرماس در باب دین بود که در شماره‌های ۹۹ و ۱۰۵ منتشر شد. در شماره پیشین فلسفه دین کانت و سپس رویکرد هابرماس در قبال فلسفه دین کانتی، به قلم فریدو ریکن بررسی شد و در این شماره نیز مقاله «دین در جامعه پاسکولار» به قلم میشل ردر چاپ شده و در شماره بعد هم مقاله «درباره ترجمه‌ناپذیری کلام دینی» منتشر خواهد شد.

در راستای یادآوری جوانب اصلی بحث باید خاطر نشان کرد که این بحث، در چارچوب بحث کلی رابطه بین علم و دین می‌گنجد و زیرمجموعه آن بحث قرار می‌گیرد و این گزاره را پیش فرض می‌گیرد که بشر مدرن به دین احتیاج دارد، ولی برای نسبت و رابطه بین دین و دانش باید به تفکر و تأمل جدی پرداخت. برای روشن شدن دیدگاه هابرماس درباره نقش دین در جوامع، ابتدا باید فلسفه دین کانت را که نقطه عزیمت نگرش هابرماس بوده واکاوی می‌کردیم که مترجم محترم، محمد رحیمی در مقاله «درآمدی بر یورگن هابرماس و فلسفه دین کانت» این کار را به خوبی انجام داده است. کانت تلاش داشته با تفکیک دین تاریخی از دین عقلانی، اهمیت دین را در فراهم آوردن دلایلی و انگیزه‌هایی برای زیست اخلاقی ببیند تا هدف دین را که نجات و رهایی انسان‌ها می‌داند قابل دسترس ببیند. هابرماس از این نکته مهم در فلسفه دین کانت بهره جسته و تلاش کرده که نشان دهد با توجه به این موضوع می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که هدف کانت حفظ نوید سعادت، در عین حذف ویژگی قدسی آن بوده است تا منش اخلاقی انسان را به کامیابی نهایی امیدوار ساخته و معنای عملی شیوه ایمان‌ورزانه را با شیوه خردمندانه ادغام کند. این نکته اما در نظر متفکران بعدی دارای اشکالاتی است که در مقاله فریدو ریکن و میشل ردر به بعضی از این انتقادات اشاره شده است. چشم‌انداز ایران امیدوار است که روشنفکران و متفکران دلسوز ما، با همکاری در روشن کردن زوایای بیشتر این بحث، گفت‌وگوی فلسفی و کلامی موجود را غنای بیشتری بخشند و در این گفت‌وگوی نقادانه مشارکت و فعالیت جدی بورزند.

گفتمان‌های اجتماعی چیست؟ دین تا چه اندازه‌ای مجاز است در گفتمان‌های اجتماعی دخالت کند؟ و جایگاه اظهار نظرهای جماعت‌های دینی [در سامان اجتماعی-سیاسی] کدام است؟ هابرماس که در هجدهم ماه ژوئن ۲۰۰۹ هشتادساله شد، فیلسوفی است که به شیوه‌ای خاص به این پرسش‌ها پرداخته است. بررسی موضع او که به گونه‌ای فشرده در گستره عمومی بحث شده است، می‌تواند به طور کلی به فهم این بحث‌ها، شناسایی نقاط ضعف احتمالی آن‌ها، و پروردن پیشنهادهایی برای اندیشیدن بیشتر به این پرسش‌ها یاری کند.

تأملات هابرماس پیرامون دین

هابرماس تا سال‌های دهه ۹۰ سده بیستم کمابیش از تأمل پیرامون دین اعراض می‌کرد. آنجایی که در متن فلسفه سیاسی او گزاره‌هایی درباره

در طول سال‌های گذشته بحث‌های زیادی-خواه در سطح محلی، خواه در سطح ملی، و خواه

در سطح جهانی- صورت گرفته است که دین نقش مهمی در آن‌ها داشته است. از بحث‌های داغی که درباره ساخت مساجد (سطح محلی) آغاز شدند گرفته تا مجادلات مربوط به روسری یا نتایج ضمنی بحث‌های پیرامون سلول‌های بنیادی (سطح ملی)، تا مجادلات پیرامون کاریکاتورهای پیامبر اسلام یا سخنرانی پاپ بندیکت شانزدهم در راونزبورگ (سطح جهانی). این بحث‌ها تبلور توجه و التفاتی نو به دین در طی سال‌های گذشته‌اند.

اگر این بحث‌ها را با یکدیگر مقایسه کنیم، سه پرسش [در آن‌ها] نقشی ویژه بازی می‌کنند: نقش دین در

میشائل ردر^۱

برگردان: محمد رحیمی

دین وجود دارد، بیشتر دارای وجهی شکاکانه درباره نقش احتمالی دین در جامعه‌های مدرن هستند. این امر ناشی از شهود بنیادین نظریه کنش ارتباطی است که در آن پارادایم سکولاریزاسیون که در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ عامه‌پسند بود، بازتاب می‌یابد: بر اساس این نظریه کارکرد دین در جامعه‌های پیشامدرن پدید آوردن ادغام اجتماعی است. در جامعه‌های دموکراتیک این کارکرد را عقل سکولار ارتباطی (kommunikativ) به عهده می‌گیرد. از نظرگاه «هابرماس پیشین» دین‌ها همیشه این خطر را به همراه دارند که می‌توانند کنش ارتباطی را متوقف سازند و از این رهگذر فرآیند گفتگومانی در جامعه‌های دموکراتیک را به تحلیل برند. از این‌رو هابرماس بر اساس تئوری کنش ارتباطی خواهان آن است که شهروندان دین‌باور مجاز به مطلق‌سازی جهان‌بینی خود نباشند و



هابرماس

به‌جای آن [مطلق‌سازی]، باید تمامی شروط دولت دموکراتیک لیبرال را بپذیرند. گرچه در برخی از آثار او، (به‌عنوان نمونه در کتاب اندیشه پسماتافیزیک) می‌توان اینجا و آنجا گزاره‌هایی مبنی بر اهمیت امر دینی برای جامعه‌های مدرن یافت، اما بیشتر آن‌ها تحت پارادایم سکولاریزاسیون قرار دارند. از میانه سال‌های دهه ۹۰ سده بیستم این موضع از بن شکاکانه تغییر می‌یابد و هابرماس به‌طور مشخص به موضوع دین می‌پردازد. در

اینجا می‌توان به سخنرانی او بهنگام دریافت جایزه کارل یاسپرس در سال ۱۹۹۵، به سخنرانی بسیار توجه برانگیز او در مراسم اعطای جایزه صلح ناشران آلمان در سال ۲۰۰۱، یا بحث با یوزف راتسینگر که آن زمان کاردینال بود [و هنوز به مقام پاپی برگزیده نشده بود] در آکادمی کاتولیک [ایالت] باواریا، و نیز بحث وی با نمایندگان استادان مدرسه عالی فلسفه یسوعیان در سال ۲۰۰۷ اندیشید. هابرماس در

سخنرانی مراسم جایزه صلح که تحت عنوان «ایمان و دانش» (Glauben und Wissen) انجام شد، نظرگاه جدید خود را درباره دین به شیوه‌ای پارادایمی (paradigmatisch) می‌پروراند. نقطه عزیمت او این ارزیابی است که نظریه سکولاریزاسیون امروزه توان

جامعه‌های مدرن باید خود را با تداوم هستی دین‌ها تطبیق دهند؛ آن‌ها دیگر نمی‌توانند به تنز سکولاریزاسیون بچسبند، به‌جای آن می‌توانند از طریق گفت‌وگو با ادیان بهره‌ای کسب کنند.

هابرماس در گفت‌وگو با کاردینال یوزف راتسینگر این تأملات را ژرفا می‌بخشد و بار دیگر بر اهمیت دین برای دموکراسی‌های مدرن تأکید می‌کند.

اگرچه هابرماس با تکیه بر اندیشه‌های ارنست ولفگانگ بوکنفورده (Ernst-Wolfgang Böckenförde)

درباره پیش فرض‌های پیشاسیاسی دولت سکولار از نظرگاه تئوری کنش ارتباطی بر اهمیت فرآیندهای منصفانه و عادلانه که تنها توسط عقل ارتباطی سکولار می‌توانند مشروعیت یابند، تأکید می‌کند، اما هم‌زمان بر آن است که دموکراسی‌ها همواره به

مواضع و انگیزه‌هایی اخلاقی نیازمندند، که فراتر از آن [فرآیندهای منصفانه و عادلانه] می‌روند. دین‌ها منبعی پراهمیت به جامعه‌های مدرن عرضه می‌کنند، چراکه به‌عنوان بخشی از چندگانگی (Pluralität) عقاید موجود در جامعه، کارکردی سازنده برای دموکراسی شورایی (deliberativ) دارند. در مجلدی [از مجموعه مقالات] که در سال ۲۰۰۵ با عنوان «میان طبیعت‌گرایی و دین» انتشار یافت، مقالاتی از هابرماس وجود دارد که به‌گونه‌ای دقیق و نکته‌سنجانه تأملات او را خلاصه می‌کنند و بار دیگر در یک چارچوب بزرگ‌تر تاریخ فلسفه قرار می‌دهند (در آنجا به ویژه تعیین نسبت مشروعی با مفهوم دین نزد کانت وجود دارد). این مجلد از نگاهی سیستماتیک برای چندمین بار آشکار می‌کند که هابرماس چه نقش مثبتی را در این میان برای دین در فرآیندهای مشورتی قائل است. در اینجا البته ضروری است که دین‌ها درونمایه‌های معناشناختی زبان دینی خود را به زبان عرفی ترجمه کنند، تا آن‌ها را در دسترس همگان قرار دهند. تنها هنگامی که دین‌ها این فرآیند ترجمه را بپذیرند، می‌توانند کارکرد اجتماعی ترسیم‌شده را عهده‌دار شوند. هابرماس حتی یک گام فراتر می‌نهد، آنگاه که از شهروندان غیردیندار نه‌تنها گشودگی در برابر این درون‌مایه‌های ترجمه‌شده را طلب می‌کند، بلکه هم‌زمان از آنان می‌خواهد که گونه‌های زبانی (Sprachspiele) متأثر از جهان‌بینی‌های دیگر (به‌عنوان نمونه زبان علم‌گرایانه) را نیز به [زبان] گفت‌وگو اجتماعی برگردانند.

توضیحی خود را از دست داده است. دین و جهان عرفی بیشتر در رابطه‌ای متقابل با یکدیگر قرار دارند، آری، حتی فراتر از آن: آن‌ها در دوران فرآیندهای پیچیده اجتماعی به یک باهمبودگی سازنده نیازمندند. در پس این ارزیابی، نگاهی بیشتر شکاکانه به روندهای اجتماعی (جهانی) کنونی قرار دارد، به‌عنوان نمونه به پویا افسارگسیخته اقتصاد جهانی یا حساسیت فروکاهنده نسبت به آسیب‌شناسی‌های اجتماعی در سطح

دولت ملی. یورگن هابرماس تأکید می‌کند که به دلیل چنین روندهایی مدرنیته و همراه با آن جامعه‌های مدرن در معرض انحراف هستند؛ به‌ویژه آنگاه که همبستگی شهروندان و انگیزه آنان برای مشارکت در گفت‌وگو عمومی و شکل بخشیدن به روندهای سیاسی تحلیل می‌رود. حال دین در شیوه نگرشی کارکردگرایانه چونان یک منبع اخلاق به چشم می‌آید، چراکه [توسط آن] به‌گونه‌ای خاص یک پتانسیل استدلالی برای [پاسخگویی به] پرسش‌های اخلاقی در اختیار شهروندان دیندار قرار می‌گیرد. اکنون دگرباره کارکرد معنابخشی دین نیز با توجه به پرسش‌های پیچیده اخلاقی جامعه‌های مدرن طلب می‌شود. مفهوم «پاسکولار» به‌عنوان نقطه اوج این برهان انجام وظیفه می‌کند:

”
دین و جهان عرفی
بیشتر در رابطه‌ای
متقابل با یکدیگر
قرار دارند، آری،
حتی فراتر از آن:
آن‌ها در دوران
فرآیندهای پیچیده
اجتماعی به یک
باهمبودگی سازنده
نیازمندند

اما همان گونه که هابرماس در توضیح خود در جلسه برگزار شده در مدرسه عالی یسوعیان در مونیخ تأکید می کند، این روندهای متقابل ترجمه نیز در نهایت نمی توانند شکاف میان دانش دنیوی و دانش وحیانی، یعنی شکاف میان دانش و ایمان را پر کنند. از این روی او همچون گذشته به دقت و روشنی میان دانش و ایمان تمایز می نهد؛ او مدعی است که با این تمایزگذاری مرزهای خرد محض را بر خلاف کانت چندان گسترده ترسیم نمی کند [که هستی خدا نیز بر مبنای آن و اصول اخلاق اثبات پذیر شود]. فلسفه مجاز است که دین را به عنوان چیزی بیرون از خود دریابد. ایمان و علم هم از نظرگاه تبارشناسانه و هم از دیدگاه دموکراسی شورایی شیوه ها یا وجوه ناشفاف روح هستند. هابرماس نه تنها به دلیل گرایش های بنیادگرایانه ادیان در تمامی قسمت های جهان، بلکه همچنین با توجه به سخنرانی پاپ در رگنزبورگ، در بحث خود در مدرسه عالی فلسفه یسوعیان تأکید می کند که مرز میان ایمان و علم را نباید مخدوش کرد. پاپ و هابرماس در این وحدت نظر دارند که می خواهند یک دریافت راسیونالیستی افراطی از عقل را رد کنند، اما درباره نسبت ایمان و دانش هم نظر نیستند. هابرماس به دقت صورت بندی می کند که در تأملات پاپ یک «غرور کمی بیش از اندازه عقل» خود را آشکار می کند، بی آنکه روشن شود که چنین عقلی تحت شرایط دموکراسی لیبرال چگونه باید دریافته شود. به جای آن هابرماس یک مفهوم کلی از عقل طلب می کند که فروتانه است، چراکه مفهومی صوری از عقل است. دولت لیبرال باید به ضرورت از ادیان به رسمیت شناختن یک مساوات گرایی (Egalitarismus) جهانروایانه در حقوق و اخلاق را بخواهد. این به رسمیت شناختن اما نباید به رد کردن یا کنار نهادن ایمان راه برد، به همان سان که تاریخ گرایی نیز به ضرورت نسبی گرایی را همراه نمی آورد، بلکه می تواند به افزایش حساسیت نسبت به تفاوت های فرهنگی بینجامد.

از این رو هابرماس به گونه ای خستگی ناپذیر بر جدایی ایمان و دانش تأکید می کند و هم زمان در حمایت از رابطه گشوده متقابل عقل دینی و عقل سکولار سخن می گوید. این امر یک فرآیند آموزشی مشترک همه شهروندان را پیش فرض می گیرد. دموکراسی های لیبرال تنها به گونه ای مشترک می توانند مشکلات پیش روی را حل کنند. برای این کار منطقی و ضروری است که شهروندان دیندار و شهروندان سکولار بار

توضیح و ترجمه متقابل نظرگاه خود نسبت به جهان را بر عهده گیرند.

پنج ایراد بر هابرماس

پرداختن هابرماس به دین با استقبال بسیار گسترده ای روبه رو شد. نه تنها شهروندان دیندار و یزدانشناسان به گونه ای ژرف و گسترده به تعبیر او از [نقش] دین در جامعه های جامعه های پاساسکولار پرداختند، بلکه بسیاری از دانشمندان رشته های دیگر و شخصیت های گسترده عمومی نیز. ویژگی مثبت تأملات هابرماس آن است که او به یک تصحیح مهم و ضروری در پارادایم بسیار فرجه سکولاریزاسیون پرداخت و بر نقش همچنان پراهمیت دین در جامعه های (پسا) مدرن توجه داد. او به شیوه معمول سازنده و ارتباطی خود در گشایش بحث ها، سهم مهمی در [بررسی] این مسئله اجتماعی که از قضا با توجه به روندهای (چند دینی) جهانی اهمیت ویژه ای نیز می یابد، ادا کرده است. با این همه می توان درباره ساخت طرح مفهومی او

پیرامون نقش دین، برخی پرسش های انتقادی را نیز پرسید که در ادامه بایستی در پنج گام طرح شوند.

نخست. هانس یواس (Hans Joas) به درستی می پرسد، آیا در پس زمینه دریافت [مفهوم] جامعه های پاساسکولار، همچنان یک دریافت (بسیار) فرجه از سکولاریزاسیون قرار ندارد؟ این گونه به نظر می رسد که سکولاریزاسیون به وسیله هابرماس همچون یک جریان خطی اندیشیده می شود که در تداوم آن، مرحله پاساسکولاریزاسیون تا حدی چونان استمرار روند [تاریخی] فرامی رسد. اما آیا این دو می توانند به این روشنی از یکدیگر تفکیک، یا همچون امتدادی خطی اندیشیده شوند؟ یا اینکه این دو، به ویژه از نظرگاهی جهانی، روندهایی هستند که به گونه ای درهم بافته در جریان اند؟

دوم. این گونه به نظر می رسد که هابرماس از چشم انداز فلسفه سیاسی خود، دین ها را به کارکرد اخلاقی شان فرومی کاهد. بالطبع برای یک فیلسوف سیاست در وهله نخست معقول است که از نظرگاه دموکراسی شورایی بیش از هر چیز به کارکرد هنجارین دین ها توجه کند، اما تصویری که این گونه از دین پدید می آید، کژتاب است، چرا که دین را به یک وجه آن فرومی کاهد. برمبنای [سخن]

شلایرماخر می توان ایراد گرفت که اخلاق تنها یک وجه دین است و [تمامیت] دین را نمی توان بدان فروکاست. کارکرد فراهم آوردن گونه ای زبان استعلایی (مقایسه کنید با لوهمن (Luhmann) یا کارکرد فرهنگی دین (مقایسه کنید با گیرتز (Geertz)) نیز دست کم جنبه هایی به همان اندازه مهم و برای فلسفه سیاسی نیز پراهمیت هستند.

سوم. این گونه به نظر می رسد که هابرماس بر دین های جهانی متمرکز شده است، امری که با توجه به وضعیت جهانی، هم در جامعه های غربی و هم در سراسر جهان مشکل برانگیز به نظر می رسد. برای نمونه، دین های جهانی نیز با چندگانگی [مذهبی] درونی رویاروی هستند، و به دشواری می توانند به یک شکل معین از تفسیر جهان یا اخلاق تحویل شوند. این ناهمگنی آنگاه نیز آشکار می شود که تنوع دین ها در کل در نظر گرفته شود. هنگامی که بنا بر طرح جامع اهمیت اجتماعی (جهانی) دین هاست، باید به این تنوع توجه بیشتری

”
**بر مبنای [سخن]
 شلایرماخر می توان
 ایراد گرفت که اخلاق
 تنها یک وجه دین
 است و [تمامیت]
 دین را نمی توان بدان
 فروکاست**

داشت.

چهارم. در ادامه همین ایراد می توان یک نکته انتقادی دیگر را بیان کرد. درست به خاطر همین تنوع بزرگ درونی و بیرونی دین ها، بسیار مهم می نماید که رابطه متقابل دین و فرهنگ به گونه ای سیستماتیک در نظر گرفته شود. دین ها تنها بخشی مهم از فرهنگ نیستند، بلکه - گرچه در شکل و شدتی متفاوت - بر آن تأثیر نیز می نهند. به ویژه به دلیل وضعیت جهانی به نظر می رسد برای پی ریزی طرح مفهومی دین در جامعه های پاساسکولار مهم است که رابطه متقابل دین و فرهنگ به میزانی بیش از آنچه تاکنون در گفتمان فلسفه سیاسی بدان پرداخته شده است، در نظر گرفته شود.

پنجم. به نظر می رسد که فرآیند ترجمه گزاره های دینی و عرفی به یکدیگر تنها تا اندازه ای قابل فهم باشد. هابرماس از در دسترس بودگی [فهم] زبان و پذیرش عمومی دلایل مجاز به عنوان معیار تمایز گزاره های دینی از گزاره های عرفی در گفتمان عمومی نام می برد. در پس این، تصویری آرمانی از گفتمان های اجتماعی نشسته است که گرچه خود را از یک دریافت فرجه مادی عقل رها نیده است، اما یک مفهوم صوری عقل در تئوری اجتماعی وارد می کند که دست کم

اعطا می‌کند، خود از درون، از درون‌مایه اخلاقی فرد و همگونی جامعه، خویش را تنظیم کند، از سوی دیگر دولت خود نمی‌تواند در پی تضمین این نیروهای تنظیم‌کننده درونی با ابزارهای اجبار حقوقی و فرمان اقتدارگرایانه باشد، بدون آنکه آزادبودگی خود را از کف نهد و -در سطح عرفی شده- باز به دامن مدعای مطلقیتی پس نیفتد که خود در جنگ‌های مذهبی برون‌رفت از آن را رهبری کرده بود.»

Ernst Wolfgang Böckenförde: Die Entstehung des Staates als Vorgang der Säkularisation. In: Recht, Staat, Freiheit. Studien zur Rechtsphilosophie, Staatstheorie und Verfassungsgeschichte. Suhrkamp, Frankfurt 2006, S. 112.

منابع:

Geertz, Clifford (1983): Dichte Beschreibung. Beiträge zum Verstehen kultureller Systeme. Frankfurt am Main.

Habermas, Jürgen (2001): Glauben und Wissen. Ansprachen aus Anlass der Verleihung des Friedenspreises des deutschen Buchhandels. Frankfurt am Main.

Habermas, Jürgen (2005): Zwischen Naturalismus und Religion. Frankfurt am Main.

Joas, Hans (2002): Eine Rose im Kreuz der Vernunft. In: Die Zeit vom 7.2., S. 32.

Luhmann, Niklas (2002): Die Religion der Gesellschaft. Frankfurt am Main.

Reder, Michael/Schmidt, Josef (Hg.) (2007): Bewusstsein von dem, was fehlt. Eine Diskussion mit Jürgen Habermas. Frankfurt am Main.

اجتماعی (پسا) مدرن از منظر یک دموکراسی مشورتی می‌تواند در اینجا در برابر دین باز هم «بی‌باک‌تر» باشد. این امر اما مستلزم آن است که طرح دموکراسی مشورتی بار دیگر گسترش یابد و گستره دلایل و برهان‌های مجاز بزرگ‌تر شود. ■

پی‌نوشت:

۱. میثائیل ردر استاد فلسفه عملی در مدرسه عالی فلسفه در مونیخ است. سیاه‌ای از آثار او را می‌توان در وبگاه زیر مشاهده کرد:

<https://www.hfph.de/hochschule/lehrende/prof-dr-michael-reder/@@publications>.

این مقاله برگردانی است از:

Michael Reder: Religion in postsäkularer Gesellschaft. Die Überlegungen von Jürgen Habermas und fünf Einsprüche dagegen. In: Communicatio Socialis 42 (2009), Nr. 2: 131-137, www.communicatio-socialis.de.

۲. بوکنفورده فیلسوف حقوق آلمانی قضیه یا اصلی (Theorem) را صورت‌بندی کرد که به نام خود او معروف شده است: «دولت آزاد سکولار با شروط و پیش‌زمینه‌هایی زنده است که خود نمی‌تواند آن‌ها را تضمین کند.» در واقع پرسش بوکنفورده این است که پس از جدایی دین از دولت، آن نیروی محوری و درونی تضمین‌کننده همبستگی و همگونی اجتماعی، و تنظیم‌کننده و قاعده‌مند ساز آزادی که برقراری و پایداری دستگاه دولتی نیازمند آن است، کدام است؟ او در این زمینه می‌نویسد: «این ریسک بزرگی است که [دولت آزادی و سکولار شده] به‌خاطر آزادی کرده است. از یک‌سو او به‌عنوان دولت آزادی تنها هنگامی می‌تواند برقرار باشد که آزادی‌ای که به شهروندان

به همان اندازه فربه است. باید پرسید که آیا عقل با توجه به نقطه عزیمت از موقعیت‌های پسامدرن نایست بیشتر پلورال فهم و دریافت، و از این‌رو، از نظر مفهومی مرز میان گزاره‌های دینی و عرفی نیز آسان‌گدزتر کشیده شود؟ به‌عنوان نمونه آیا گفتمان‌های عرفی نابی وجود دارند که برهان‌های آن‌ها از هر نشان برخاسته از جهان‌بینی رها باشند؟ یا آیا گفتمان‌های مشورتی درست به این دلیل زنده نیستند که از همین نشان‌ها نیز -خواه متأثر از جهان‌بینی دینی خواه از جهان‌بینی های دیگر- تغذیه می‌کنند؟ چنین دریافتی از عقل البته به طور ضمنی مبین آن است که [از نظر مفهومی] ایمان و دانش نمی‌تواند و -نباید نیز- به این شدت از یکدیگر جدا شوند. در استدلال هابرماس پیش‌تر، همان‌گاه که او -به ظاهر بدون دشواری- ترجمه متقابل میان دو شیوه هستی روح را پیش فرض می‌گیرد، نزدیکی دانش و دین به یکدیگر پی افکنده شده است.

نگاه جامعه‌شناختی به خود شهروند دیندار نیز به‌سود درهم تنیدگی ایمان و دانش سخن می‌گوید: آیا می‌توان شهروند دینداری را تصور کرد که بتواند از نظرگاهی درونی و جوه دینی و عرفی برهان خود را به‌روشنی تمیز دهد؟ به‌سختی؛ چرا که جنبه‌های دینی و عرفی در برهان یک فرد به‌آسانی از یکی به دیگری فرامی‌رود. از قضا یک توری



جستجو در میان ۶,۰۰۰ کتاب



عرضه نسخه الکترونیک چشم‌انداز ایران در «فیدیبو»

خوانندگان گرامی در سرتاسر نقاط ایران و جهان می‌توانند از این پس نسخه الکترونیکی دو ماهنامه سیاسی - راهبردی «چشم‌انداز ایران» را از طریق اپلیکیشن فیدیبو با مبلغ مناسب خریداری و مشاهده نمایند. برای این منظور دارندگان موبایل یا تبلت کافی است اپلیکیشن فیدیبو را از سایت آن (<http://fidibo.com>) دریافت نموده و نصب نمایند و پس از نصب با مراجعه به بخش مجلات فیدیبو، نسخه الکترونیکی چشم‌انداز ایران را دریافت و مطالعه نمایند.

این اپلیکیشن امکانات بسیاری را برای خواننده فراهم می‌کند از جمله رنگ کردن متن، مطالعه در شب، اشتراک گذاری نظرات با دیگران و بسیاری امکانات متنوع دیگر که در کنار هم، لذت مطالعه را دوچندان می‌کند. مجله ارایه شده در فیدیبو پی‌دی‌اف بوده و این بدان معناست که لازم نیست نگران اندازه فونت یا کوچکی اندازه اسکرین موبایل یا تبلت خود باشید. این نسخه بطور هوشمند خود را با اسکرین شما مطابقت داده و به شما اجازه انتخاب فونت و اندازه دلخواه را می‌دهند.



دانلود کتاب

فرافکنی و توجیه؛ دو بیماری اجتماعی بزرگ جامعه ما

بخش پنجم

گفت: شاه ما همه صدق و صفاست

آنچه بر ما می‌رسد آن هم ز ماست

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۶۰۴)

و نیز:

گله‌ای از هیچ کس نباید کرد کز تن ماست آنچه بر تن ماست
(مسعود سعد سلمان، نقل از امثال و حکم دهخدا)

زی تیر نگه کرد و پر خویش در آن دید

گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

(ناصرخسرو، حکایت عقاب مغرور نقل از امثال و حکم دهخدا)

خود فضاحت و دیگران را نصیحت!

نظیر: دنیا بین چه فند آه کور به کچل می‌خنده

(امینی، فرهنگ عوام، ص ۴۱۲)

دیگ به دیگ می‌گوید رویت سیاه

سه پایه می‌گوید صلّ علی

(همان، ص ۴۲۸)

سی روح (= روز) را کردیم سه روچه اون هم گردن خروچه
(= خروسه):

سی روز ماه رمضان را سه روز کردیم آن هم (به عذر این که) خروس
ما را بیدار نکرد، روزه نگرفتیم. (این مثل مصداق مکانیسم دلیل تراشی
و در عین حال توجیه هم است).

نظیر: دیگ قیر دیگ را گوید که روی تو سیاه است. (مأخذ: قره
العیون و جامع التمثیل)

عروس مردنی را گردن خارسو^۳ نگذارید. (امینی، پیشین، ص
۵۶۳)

به کنایه: عیب خودی را متوجه دیگران نکنید.

عروس نمی‌توانست بر قصد، می‌گفت: اتاق کج است. (امثال
و حکم دهخدا)

(مشابه: عروس دوشیدن گاو را بلد نبود می‌گفت: طویله داماد پایین
و بالاست.)

عزرائیل بدنام است (همان)

مردمان، بیشتر، بر اثر افراط‌ها و بی‌احتیاطی‌های خود می‌میرند و
گمان می‌برند که عمر آن‌ها به سر رسیده است.

در مقالات گذشته، از انعکاس بسیار
وسیع مفهوم فرافکنی در آثار منظوم و
منثور سخنوران فارسی - از متقدمان گرفته
تا متأخران - یاد شد. شایان ذکر است
که نگارنده، به دلیل التزام به عدم اطلاع
کلام و نیز با توجه به محدودیت صفحات
نشریه، از ذکر بسیاری از شواهد مربوطه
صرف‌نظر کرده و در این شماره به آخرین
بخش بحث فرافکنی که به ارائه امثال و
حکم و داستان‌های فولکلوریک مرتبط با آن، اختصاص یافته است
می‌پردازد.^۱



احمد کتابی

۱-۳-۱. فرافکنی در فرهنگ عامه (فولکلور Folklore) ایران

تورقی سریع در کتاب‌های مربوط به فرهنگ عامه ایران، از کثرت
حیرت‌انگیز امثال و حکم و حکایات عامیانه مرتبط با فرافکنی
حکایت می‌کند که این امر، خود می‌تواند نشانه‌ای بارز از وسعت و
شدت شیوع این بیماری اجتماعی در جامعه ایران باشد.

۱-۳-۱. شواهد فرافکنی در امثال، حکم و تعبیرات کنایی

در این بخش نیز، به دلیل رعایت اختصار، تنها به ذکر گزیده‌ای از این
شواهد، همراه با توضیح کوتاه معنای آن‌ها، اکتفا می‌شود:

آینه به دست زنگی (یا بر زنگی)، (شاملو، کتاب کوچ، ذیل
آینه)

کنایه از: قرارگرفتن کسی یا چیزی در دست کسی که با آن دشمنی
شدید دارد و نیز اشاره‌ای است به ماجرایی سیاه‌پوستی که از مشاهده
تصویر چهره تیره خود در آینه خشمگین شد و آن را شکست.

آینه خود را گم کردن (همان‌جا)

به دلیل در اختیار نداشتن آینه، از چگونگی چهره خود ناآگاه بودن.
به کنایه: زشتی صوری یا معنوی خود را از یاد بردن و به دیگران ایراد
گرفتن.

آبکش به آفتابه می‌گه دو سوراخه (همان، ذیل آبکش)

از عیب‌های فراوان خود غافل است، ولی بر اندک عیب دیگران
انگشت ملامت می‌گذارد.

از ماست که بر ماست

مشکلات ما ناشی از قصور یا تقصیر خودمان است. دیگران را گناه
و مسئولیتی نیست.

شواهد شعری:



کافر همه را به کیش خود پندارد.
اعتقادات و باورهای خود را به دیگران تسری می دهد.

گاه را در چشم غیر دیدن و کوه را در چشم خود ندیدن (امینی، پیشین، ص ۶۱۱)
به عیوب کم اهمیت دیگران توجه کردن و از معایب بزرگ و مهم خود غفلت داشتن.

کی بود کی بود، من نبودم، شیطان (= شیطان) بود، دور کُلاش (= کلاهش) قیطون (قیطان) بود. (ضرب المثل شیرازی)

گر به روغن را می خورد، بی بی دهان مرا بو می کند!

غلامی دهان بی بی می بوسید. خواجه بدید. غلام گفت: ... (امثال و حکم دهخدا)

ما ظَنُّکَ به جارک؟ قال ظَنُّی به نفسی.

به همسایه‌ات چه گمان داری؟ گفت: همان گمانی که به خود دارم.
به کنایه: از دریچه چشم خود به دیگران نگرستن.

مال ما گلِ منار است و مال مردم زیر تغاره

به کنایه: عیوب ما بر سر زبان‌هاست، ولی عیب دیگران عیوب خود را نهان کنند.

هادی! اسمت را به ما نهادی (امثال و حکم دهخدا)

کنایه از: عیب خود را به دیگران نسبت دادن

۱-۳-۲- شواهد در داستان‌های فرهنگ عامه (فولکلور)

ماجرای سه دختر الکن و خواستگاران

این حکایت، به ماجرای چهار نمازگزار هندو که در مثنوی مولانا آمده، شبیه است:

مادری سه دختر داشت که هر سه از زیبایی بهره کافی داشتند، ولی از بد حادثه، همگی دچار لکنت زبان مادرزادی بودند.

از حُسن تصادف، برای هر سه دختر، یکباره، خواستگاران پیدا شد. مادر که نگران آن بود که مبادا خواستگاران از نقص دخترانش مطلع و از ازدواج با آن‌ها منصرف شوند، مؤکداً به آن‌ها توصیه می کرد که در حضور خواستگاران سکوت کامل اختیار کنند و لب از لب بر ندارند. اتفاقاً، هر سه خواستگار، طبق قرار قبلی، در روز و ساعتی معین، به خانه آن‌ها آمدند. مادر، به این بهانه که دخترانش بیش از حد خجول و محجوب‌اند، کوشید سکوت آن‌ها را طبیعی تلقی کند.

در این اثنا، مگسی سمج بر چهره یکی از دختران نشست و بنای مزاحمت را گذاشت. دختر هر قدر

کوشید با دست، آن را از خود دور کند، فایده نبخشید. سرانجام طاقتش طاق شد، توصیه مادر را از یاد برد و با عصبانیت، به زبان الکن خود، گفت: تیش تیش مَدَسَا (= کیش، کیش مگسا). دختر دیگر که از غفلت خواهر خود ناراحت و دستپاچه شده بود، بی اختیار، اشتباه او را تکرار کرد و خطاب به خواهرش گفت: «مَدَّ تَه نَدَفْت هف تننید؟ (= مگر نه، نگفت حرف نزنید؟!) دختر سوم که نامش ملک بود، به همان غفلت دچار شد، و بی اراده، این جمله را بر زبان آورد: «الحمد دوتینا که ملک هفت و هتایت نَدَفْتا» (= خدا را شکر

که ملک حرف و حکایتی نگفت (روایت کننده داستان: خانم دکتر پروانه سادات، برای روایت دیگری از این داستان: امثال و حکم دهخدا، ذیل «نه نه ندفت حرف نزنیا»)

من می گویم تاف، تو نگو تاف، تو بگو تاف

معلم مکتبی به علت لکنت زبان، کاف را تاف تلفظ می کرد و شاگرد نیز، چون تاف می شنید، همان را ادا می کرد. معلم بر می آشفست و خطاب به او می گفت: ... (امثال و حکم دهخدا)

عنوان دیگر این داستان به این ترتیب است: من می گویم اَنف، تو نگو انف، بگو انف) (ده هزار مثل فارسی، شکوری)

”

معلم مکتبی به علت

لکنت زبان، کاف را

تاف تلفظ می کرد و

شاگرد نیز، چون تاف

می شنید، همان را

ادا می کرد. معلم بر

می آشفست و خطاب به

او می گفت: ... (امثال و

حکم دهخدا)

عنوان دیگر این داستان

به این ترتیب است: من

می گویم اَنف، تو نگو

انف، بگو انف) (ده هزار

مثل فارسی، شکوری)

از خود تو می ترسم!

لالایی زشت، کودک خواجه را در آغوش داشت. کودک زاری و بی قراری می کرد. لالا گفت: چون با منی، از چه می ترسی؟ کودکی می گفت...

زن روستایی و آینه

مردی روستایی، هنگام مراجعت از شهر، برای همسرش که تا آن زمان آینه ندیده بود، آینه‌ای هدیه آورد. زن چون در آن نگریست، چهره زن جوانی را مشاهده کرد و پنداشت که شوهرش همسر دیگری اختیار کرده و این تصویر اوست. پس به شکایت، نزد مادرش شتافت و آینه را به دست او داد. پیرزن هم، چون بدان نگاه کرد، نقش خود را در آینه دید؛ ولی آن را تصویر پیرزنی دیگر تصور کرد. از این رو، به دخترش گفت: دخترم، نگران مباش! این عجوze‌ای که من دیدم، هیچ گاه نمی تواند جای تو را در دل شوهرت بگیرد. (شبیه منظومه زن انگاسی نیما یوشیج که قبلاً ذکر شد). ■

پی نوشت:

۱. علاقه‌مندان به شرح مبسوط موضوع فرافکنی و شواهد مکرر آن در ادبیات فارسی می توانند به کتاب «فرافکنی در فرهنگ و ادب فارسی، تألیف نگارنده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، سال ۱۳۸۳، رجوع فرمایند.

۲. تلفظ عوامانه فن

۳. در گویش اصفهانی به مادرزن و نیز مادرشوهر اطلاق می شود.

۴. روی، بالایی

۵. ظرف سفالی دراز که در آن ماست و غیره ریزند و نیز ظرفی که در آن، آرد را خمیر کنند.

۶. لِهله، غلام یا خدمتکاری که موظف به مراقبت از کودک است.

چشم انداز اقتصاد و توسعه



در پرونده اقتصاد این شماره نشریه چشم انداز ایران، نخست محمد آقایی به بررسی نوسانات قیمت بنزین در چهار دهه گذشته پرداخته است. آقایی بر این عقیده است که افزایش قیمت بنزین باید با شیبی ملایم و در طی سال‌های گذشته به وقوع می‌پیوسته است. در بخش بعدی سمانه گلاب با نقد ناکارآمدی برخی ساختارهای حکومتی به یارانه‌هایی اشاره می‌کند که به دلیل همین ناکارآمدی از طرف مردم به دولت داده می‌شود. در ادامه سعید توانا به بررسی لایحه بودجه ۹۹ پرداخته است. در بخش بعدی میزگردی با حضور رفیعی و مظهری و میثمی آمده است که به بررسی اعتراضات آبان ماه از منظر اقتصادی پرداخته است. مطلب بعدی بخش اقتصاد معرفی آخرین کتاب توماس پیکتی با عنوان سرمایه و ایدئولوژی است. در ادامه رسول اژنیان به چالش‌های گازسوز کردن اتوبوس‌های شهری پرداخته است و در انتها آقایی در یادداشتی به بررسی وضعیت بازار جهانی نفت پرداخته است.

میزگرد ریشه‌یابی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شورش‌های اخیر؛

با حضور لطف‌الله میثمی، رضا مظهری و حسین رفیعی

قیمت بنزین و تغییرات آن؛

محمد آقایی



قیمت بنزین و تغییرات آن

مهندس محمد آقایی از فارغ التحصیلان دانشکده فنی تهران است. وی در عنوان جوانی به مبارزه با رژیم ستم‌شاهی پرداخت و متحمل زندان شد. مهندس آقایی پس از انقلاب مسئولیت‌های مختلفی را به عهده داشتند. وی از کارشناسان صنعت نفت به‌شمار می‌رود و در دولت اصلاحات معاون بخش پالایش وزارت نفت بود و نوشته کارشناسی و بدون حب و بغض ایشان می‌تواند سندی برای تحقیقات باشد و همین مختصر نارسایی‌هایی که در سیاست‌های انتخاباتی کشور وجود دارد آشکار کند. باشد که در این شرایط حساس به اصلاحی بنیادی به‌ویژه توسط مقام رهبری دست یازیم.



محمد آقایی

در شهریورماه ۹۸، در شماره ۱۱۷ نشریه چشم‌انداز ایران، مطلبی درباره «یارانه انرژی و چالش‌ها و راه‌حل‌ها» مطرح کردم. دو ماه بعد در نیمه‌شب ۲۴ آبان‌ماه ۹۸، خبر فوری تصمیم به افزایش نرخ بنزین اعلام شد که پیامدهایی هم در بستر این تغییر به وقوع پیوست. این تصمیم دو وجه داشت که وجهی افزایش قیمت بنزین و وجه دیگر بازگرداندن کامل منابع حاصل از این افزایش به اقشار عمده‌ای از مردم بود. در نوشته مذکور درباره این منابع و منابع مشابه در قانون هدفمندی یارانه‌ها و شیوه صحیح استفاده از آن در توسعه به‌تفصیل سخن به میان آمد و در جای خود در این نوشته نیز به ابعادی دیگر از قانون هدفمندی یارانه‌ها می‌پردازم.

تغییرات قیمت بنزین در دهه‌های اخیر

مناسب است در این مورد به فرازهای این تغییرات اشاره شود. در اواسط سال ۱۳۵۹، قیمت بنزین از لیتری ۱۰ ریال به ۳۰ ریال تغییر یافت و سهمیه‌بندی مبنای عرضه بنزین قرار گرفت. در سال‌های ۶۵ تا ۶۸ بنزین دوزخی شد و با نرخ سهمیه هر لیتر ۳۰ ریال عرضه شد و نرخ آزاد آن هر لیتر ۶۰ ریال بود. در سال‌های ۶۹ تا ۷۳، بنزین به‌صورت آزاد و با یک نرخ و هر لیتر ۵۰ ریال عرضه شد. در سال‌های ۷۴ تا ۸۳ طی ۱۰ سال، قیمت هر لیتر از ۵۰ ریال در سال ۷۳، با مبنای قرار دادن اجرای سیاست‌های افزایش تدریجی قیمتی، به ۸۰۰ ریال در سال ۸۳ رسید. در این سال‌ها متوسط رشد قیمتی سالیانه ۳۲ درصد بود، ولی در بین این سال‌ها رشد ۱۰۰ درصد سالیانه را نیز داشتیم و آن، تغییر قیمت بنزین در سال ۷۴، به ۱۰۰ ریال بود که با توجه به قیمت ۵۰ ریال در سال ۷۳، چنین رشدی در یک سال را داشتیم یا قیمت ۲۰۰ ریال در سال ۷۷ با ۷۵ درصد افزایش در سال ۷۸، به ۳۵۰ ریال رسید. ولی در دیگر سال‌های دوره ۱۰ ساله، افزایش‌ها بین ۱۰ درصد تا حداکثر ۳۰ درصد بود. این مطلب باعث شد بین سال‌های ۷۹ تا ۸۳ شتاب رشد سالیانه قابل ملاحظه‌ای را در مصرف بنزین شاهد باشیم، به‌طوری که در سال‌های ۸۱ و ۸۲ رشد سالیانه مصرف به ترتیب به ۱۰/۳ درصد و ۱۱/۴ درصد رسید. در سال ۸۳، قانون برنامه چهارم توسعه (۸۸-۸۴) از مجلس ششم گذشت. مواد ۳ و ۳ این قانون بسیار بااهمیت بود و بخش مهمی از منابع مالی قانون برنامه در قالب ماده ۲ آن در نظر گرفته شده بود که در آن، به اصلاح قیمت حامل‌های انرژی در قانون برنامه و در طول آن و تعیین روش‌های غیرقیمتی موازی آن، برای اصلاح الگوی مصرف پرداخته شده بود. در ماده ۳ آن نیز اصلاح و تنظیم روابط مالی شرکت ملی نفت ایران با دولت، مبنای قانونی قرار گرفت که این ماده نیز می‌توانست به تحول بنیادین در شرکت ملی نفت بینجامد.

با روی کار آمدن مجلس هفتم در سال ۸۳ و تغییر اساسی در ترکیب و سیاست‌های آن، در همان سال ۸۳ تجدیدنظرهایی در این قانون انجام شد که عمدتاً معطوف به همین دو ماده بود. بحث درباره حذف ماده ۳ از موضوع بحث این نوشته تا حدودی فاصله دارد و به آن نمی‌پردازم. لیکن ماده ۲ و تغییرات در آن، تصمیمات ویژه مجلس هفتم در تغییرات بنیادین در اساس و بخش مهمی از منابع قانون برنامه چهارم بود، به‌طوری که به‌جای ماده ۲، قانون تثبیت نرخ‌ها و به‌ویژه برای حامل‌های انرژی مبنای قرار گرفت و مانع جدی برای اصلاحات قیمتی شد و برای سال ۸۴، قیمت‌های سال ۸۳، دوباره تثبیت شد. رئیس مجلس وقت، این تغییرات در قانون چهارم برنامه و تثبیت نرخ‌ها را عیدی مجلس هفتم در شب عید سال ۸۴ به مردم عنوان کرد. پس از این اقدام و تغییر اساسی در قانون برنامه چهارم، رئیس وقت سازمان برنامه و بودجه، در مجلس عنوان کرد که در لایحه قانون برنامه چهارم به مجلس شورای اسلامی، قانونی منسجم و پایدار را ارائه داده بودیم که به‌صورت مخروطی بود که سطح قاعده آن روی زمین قرار داشت، اما با این تغییرات کلیدی در قانون و تثبیت نرخ‌ها، نوک مخروط روی زمین قرار گرفت که با کوچک‌ترین تلنگرها کاملاً قاعده‌اش روی زمین می‌افتد. همان‌طور که اشاره شد قانون تثبیت قیمت‌ها، قیمت حامل‌های انرژی و بنزین را در سال ۸۴ تثبیت کرد و در سال ۸۵ نیز این تثبیت قیمت ادامه پیدا کرد. همین امر باعث شد که رشد سنگین سالیانه مصرف حامل‌های انرژی و به‌ویژه بنزین که در سال‌های پایانی برنامه سوم رشد قابل ملاحظه‌ای بود، استمرار یابد و اضافه شود، به‌طوری که رشد مصرف ۷/۸ درصد بنزین در سال ۸۳، در سال ۸۴ نسبت به سال پیش ۹/۹ درصد و سال ۸۵ نسبت به سال ۸۴ نیز به عدد رشد سرسام‌آور ۱۲/۵ درصد رسید.

تغییرات قیمتی مجدداً از سال ۸۶ آغاز شد و تا سال ۹۴ ادامه یافت و متوسط رشد مصرف بنزین بین سال‌های مذکور نیز در مجموع ۳۲ درصد شد. بین این سال‌های ۸۶ تا ۹۴، دو اتفاق مهم برقراری کارت سوخت در سال ۸۶ و نیز قانون هدفمندی یارانه‌ها در سال ۸۸ آغاز شد و آثار خود را داشت که به آن می‌پردازیم. در سال ۸۶، با برقراری کارت سوخت، قیمت پایه سهمیه‌بندی شده با ۲۵ درصد افزایش نسبت به قیمت سال ۸۵، ۱۰۰۰ ریال و قیمت آزاد ۴۰۰۰ ریال در هر لیتر شد. در سال ۸۹ با اعمال قانون هدفمندی یارانه‌ها و استمرار استفاده از سهمیه‌بندی و کارت سوخت، قیمت پایه سهمیه‌بندی شده با ۳۰۰ درصد افزایش نسبت به سال ۸۸، ۴۰۰۰ ریال و قیمت آزاد ۷۰۰۰ ریال تعیین گردید که در سال ۹۳، قیمت پایه سهمیه‌بندی شده با ۷۵ درصد افزایش به ۷۰۰۰ ریال تغییر یافت و قیمت آزاد ۱۰۰۰۰ ریال شد و در سال ۹۴، کلاً کارت سوخت و سهمیه‌بندی از حیطه انتفاع افتاد

و قیمت آزاد و تک‌نرخی ۱۰۰۰۰ ریال تعیین گردید که تا ۲۴ آبان سال جاری ادامه یافت. طرح این مطلب مهم در اینجا ضروری است که این سیر افزایش قیمتی در این سال‌های متمادی گذشته، همواره با اتکا به قانون مصوب مجلس و مصوبه دولت اتفاق افتاد و در هر مقطع تغییرات، اطلاع‌رسانی گسترده و به‌موقع و از قبل و با ملاحظاتی لازم در انتخاب زمان صورت می‌گرفت که در تغییر قیمتی اخیر چنین وضعی را



شاهد نمودیم و خود زمینه‌ساز بروز اعتراض‌ها، بهانه اقدام‌ها، سوءاستفاده‌ها و بهره‌برداری‌های دشمنانه شد.

کارت سوخت، مصوبه مجلس ششم در قانون بودجه سال ۸۳ بود که متأسفانه به دلیل تأخیر در تکمیل زیرساخت‌های آن و به‌ویژه به دلیل مخالفت‌های مستمر با آن در دولت نهم که از میانه سال ۸۴ آغاز به کار کرده بود، برقراری و اجرای مصوبه مجلس، آن هم با پیگیری و اصرار مجلسی‌ها برای جلوگیری از رشد شدید مصرف بنزین، در سال ۸۶ آغاز شد. از اهداف برقراری کارت سوخت، کنترل مصرف و جلوگیری از رشد بی‌رویه آن و ایجاد ظرفیت سهمیه‌بندی و برقراری قیمت‌های متفاوت برای میزان سهمیه‌بندی شده و قیمت آزاد و جلوگیری از رشد سنگین قاچاق بود.

قانون هدفمندی یارانه‌ها

این قانون در ۱۵ دی ۸۸ از تصویب مجلس گذشت.

در صدر این قانون چنین آمده است: «دولت مجاز است حداکثر تا ۵۰ درصد خالص و جوه حاصل از اجرای این قانون را در قالب بندی‌های زیر هزینه نماید.» که در بند الف ذیل این مطلب چنین آمده است: «یارانه در قالب پرداخت نقدی و غیرنقدی با لحاظ میزان درآمد خانوار، نسبت به کلیه خانوارهای کشور به سرپرست خانوار پرداخت شود.»

این قانون مبنای افزایش ۳۰۰ درصد قیمت بنزین در سال ۸۹ و با استفاده از کارت سوخت و تأمین منبعی ناشی از افزایش قیمت بنزین و شروع پرداخت یارانه از خانوارها شد.

این قانون، هم پرداخت یارانه به‌صورت عادلانه، با لحاظ و به نسبت میزان درآمد خانوارها را مدنظر داشت و هم تأمین آرامش و رضایت نسبی در افزایش قیمت بنزین در بین مردم موردتوجه بود. البته به‌جای خواست قانون در پرداخت یارانه با لحاظ نسبت میزان درآمد خانوار، در عمل بین خانواده‌های از دهک‌های مختلف با توجه به تعداد افراد خانوارها به مبلغ

به‌طوری که در این سال‌ها، با رشد سالیانه بیش از ۱۰ درصد میزان مصرف بنزین روبه‌رو بودیم و میزان آن به بالاتر از ۱۰۰ میلیون لیتر در ماه‌های اخیر و پیش از افزایش قیمت در آبان‌ماه رسید. بنابراین بر اساس آنچه در مجموع تشریح شد، شبیه آثار منفی تثبیت قیمت حامل‌های انرژی و بنزین در سال‌های اول برنامه چهارم، با تثبیت عملی و مجدد آن در سال‌های ۹۴ تا ۹۸ با رشد شدید سالیانه مصرف بنزین روبه‌رو شدیم، که اگر به‌جای تثبیت نرخ‌ها در سال‌های پس از انقلاب و در سال‌های اول و آخر برنامه چهارم و سه سال اول برنامه پنجم و پنج سال اخیر، هر ساله به‌طور تدریجی و بر اساس مجوزهای قانونی، افزایش لازم صورت می‌گرفت، اصلاً نیازی به افزایش‌های ناگهانی و پرشتاب نظیر آبان‌ماه نبودیم و فرصت‌های زمانی قابل‌ملاحظه‌ای از دست داده نمی‌شد.

نکته‌ای که باید قویاً به آن تأکید داشت این است که در کنار لزوم تغییرات تدریجی و سالیانه قیمت حامل‌های انرژی و حذف تدریجی و متناسب یارانه‌های حامل‌های انرژی و استفاده مؤثر و کامل از منابع مربوطه در امور توسعه‌ای و ایجاد زیرساخت‌ها و ارزش‌افزوده، به موضوع روش‌های غیرقیمتی اصلاح الگوی مصرف این حامل‌ها باید به‌طور موازی کاملاً توجه داشت تا ابزارهای قیمتی و غیرقیمتی به‌طور هم‌زمان باعث کنترل مصرف و جلوگیری از مصرف بی‌رویه شود. البته در این ملاحظه‌های هم‌زمان باید حتماً توجه داشت که موتور اصلی محرک کنترل مصرف، راه‌حل‌های اصلاح قیمتی به‌طور تدریجی و متناسب است. کشورهایی که در کنترل مصرف و جلوگیری از مصرف بی‌رویه موفق بوده‌اند، حتماً مدیریت مصرف و تقاضا را بر مدیریت عرضه و تولید مقدم داشته‌اند و هر دو روش‌های قیمتی و غیرقیمتی را هم‌زمان اعمال کرده‌اند تا به مصرف منطقی و قابل‌قبول و کاهش رشد مصرف سرانه و کاهش شدت انرژی دست یابند. البته به این موضوع نیز باید توجه داشت که مدیریت مصرف انرژی حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیره افزایش کارایی و بهره‌وری در کل عرضه‌های اقتصادی در صنایع و معادن و منابع و تجارت و خدمات تلقی شود که تحمیلات جبری از عدم کارایی در دیگر بخش‌ها بر مدیریت مصرف انرژی سرریز و تحمیل نگردد. ■

پی‌نوشت:

۱. این مطلب را دکتر محمدعلی نجفی در مجلس شورای اسلامی با نگرانی فراوان بیان می‌کرد که کسی به آن توجه نکرد و نتیجه آن در آبان‌ماه ۱۳۹۸ دیدیم. (چشم‌انداز ایران)

مساوی برای همه افراد در نظر گرفته شد و به سرپرست خانوارها پرداخت شد که کاملاً با رعایت عدالت موردنظر قانون مغایرت داشت و همچنان دارد و پرداخت یارانه هم به‌صورت عرف، استمرار یافته است.

قانون برنامه ششم توسعه (۱۴۰۰ - ۱۳۹۶)

در ارتباط با قیمت حامل‌های انرژی در بند الف ماده ۳۹ این قانون چنین آمده است: «به‌منظور ارتقای عدالت اجتماعی، افزایش بهره‌وری در مصرف آب و انرژی و هدفمندکردن یارانه‌ها برای افزایش تولید و توسعه و نقش مردم در اقتصاد، به دولت اجازه داده می‌شود که قیمت آب و حامل‌های انرژی و دیگر کالاها و خدمات یارانه‌ای را با رعایت ملاحظات اجتماعی و اقتصادی و حفظ مزیت نسبی و رقابتی برای صنایع و تولیدات، به‌تدریج تا پایان سال ۱۴۰۰ با توجه به مواد (۱) و (۲) و (۳) قانون هدفمندکردن یارانه‌ها مصوب ۱۵ دی ۱۳۸۸ اصلاح و از منابع حاصل به‌صورت هدفمند برای افزایش تولید، اشتغال، حمایت از صادرات غیرنفتی، بهره‌وری، کاهش شدت انرژی، کاهش آلودگی هوا و ارتقای شاخص‌های عدالت اجتماعی و حمایت‌های اجتماعی از خانوارهای نیازمند و تأمین هزینه‌های عملیاتی و سرمایه‌گذاری شرکت‌های ذی‌ربط در چارچوب بودجه‌های سالانه اقدام لازم به عمل آورد.»

همان‌طور که در سیر تغییرات قیمتی به شرح آنچه گذشت مطرح شد، از سال ۱۳۹۴ نیز مجدداً تا ۲۴ آبان ۹۸، قیمت بنزین در داخل، ثابت ماند و از مجوز بند الف ماده ۳۹ قانون برنامه ششم نیز در سال‌های ۹۶، ۹۷ و ۹۸ تا تاریخ یادشده استفاده نگردید. همچنین تغییرات شدید نرخ ارز در این سال‌های اخیر قیمت ثابت‌مانده ۱۰۰۰۰ ریال در هر لیتر بنزین در سال‌های اخیر را به‌طور بسیار قابل‌ملاحظه‌ای با قیمت عمده‌فروشی در خلیج فارس و به‌ویژه با قیمت‌های خرده‌فروشی در کشورهای همسایه فاصله انداخت که خود باعث رشد سرسام‌آور قاچاق در این سال‌ها شد.

یارانه‌های پنهان ملت به دولت



سمانه گلاب

هفته پایانی آبان‌ماه در کشور اتفاقاتی رقم خورد که کمتر کسی آن را پیش‌بینی می‌کرد؛ اتفاقاتی که آتش زیر خاکستر را دوباره شعله‌ور کرد و البته عامل این شعله‌ور شدن یک سیاست به‌ظاهر ساده بود؛ افزایش قیمت بنزین.

چگونگی تصویب این سیاست، مرجع تصویب، چگونگی اعلام و شیوه اجرای آن همگی به قدری تازگی داشت که برای هر کدام می‌توان تحلیل‌های مختلف ارائه داد، اما هدف از این گزارش، تحلیل سیاست‌گذاری یا سیاست‌گذاری این افزایش قیمت نیست؛ هدف از این گزارش کوتاه بررسی یک واژه کلیدی اقتصادی است که بهانه اجرای این سیاست شده است؛ **یارانه پنهان**.

اسفندماه سال ۱۳۹۷ بود که چهل اقتصاددان جوان در نامه‌ای خواستار پایان دادن به یارانه‌های پنهان دولت در قالب افزایش تدریجی قیمت حامل‌های انرژی شدند: «عدالت یکی از آرمان‌های انقلاب اسلامی بود، اما با وجود تلاش‌های فراوان، نسبت به آنچه در نظر داشتیم، در زمینه عدالت عقب مانده‌ایم. ریشه ناکامی در عدالت اقتصادی را می‌توان در نوع سیاست حمایتی‌مان یافت. در این چهل‌ساله، شالوده سیاست‌های حمایتی دولت، حمایت از مصرف‌کنندگان از طریق عرضه کالا با قیمت‌های یارانه‌ای و تعیین دستوری قیمت بوده است؛ تخمین‌های مختلف، یارانه پنهان در قیمت حامل‌های انرژی را بین ۶۰۰ تا ۹۰۰ هزار میلیارد تومان در سال اعلام کرده‌اند که معادل روزی ۲ تا ۳ دلار یارانه پنهان برای هر ایرانی است؛ لیکن یارانه پنهان، یکسان توزیع نمی‌شود. ساکنان شهرهای بزرگ مثل تهران، چندین برابر حاشیه‌نشینان، کارگران ساده و روستاییان از یارانه پنهان بهره می‌برند.» این سیاست در نهایت در آبان‌ماه نه به‌صورت

تدریجی، بلکه به‌صورت دفعی و شبانه اجرایی شد و تبعات خود را به‌بار آورد. فارغ از آنکه یارانه پنهان چگونه برآورد شده است و چطور در همین نامه اختلاف ۵۰ درصدی در برآورد یارانه‌ها وجود دارد، و فارغ از اینکه برآورد مرکز پژوهش‌ها در بالاترین میزان از یارانه‌های انرژی (و با احتساب دلار ۱۱ هزار تومانی) کمتر از ۶۰۰ هزار میلیارد تومان ادعایی اقتصاددانان است، سؤال اینجاست آیا تنها دولت به مردم یارانه پنهان می‌دهد؟

برای پاسخ به این پرسش در گام نخست باید دید منظور از یارانه پنهان چیست. در تعریف ساده می‌تواند یارانه پنهان را عدم‌النتفع دولت در فروش کالاها دانست. در مورد حامل‌های انرژی یارانه پنهان تفاوت قیمت فروش حامل‌های انرژی در داخل با قیمت مرجع بین‌المللی است که در اینجا قیمت مرجع قیمت فوب در نظر گرفته شده است. به زبان ساده می‌توان یارانه پنهان را این‌طور تعریف کرد که اگر دولت این حامل‌ها را در خارج می‌فروخت چقدر بیشتر درآمد کسب می‌کرد؟

با همین منطق باید پرسید آیا مردم به دولت یارانه نمی‌دهند؟ یعنی اگر دولتی (در تعریف عام به معنی حاکمیت) با حداقل کارایی، اداره امور را در دست داشت، آیا هزینه کمتری به مردم تحمیل نمی‌شد؟

در این نوشته کوتاه تنها به پیامد مالی چهار مورد از سیاست‌گذاری‌های غلط و ناکارآمدی‌های دولت اشاره می‌شود که هزینه‌های آن را مستقیم مردم پرداخت می‌کنند. بدیهی است این فهرست را می‌توان ادامه داد.

انحصار ناکارآمد در بازار خودرو

سراجه مصرف بنزین در ایران بالاست. این جمله بارها به‌عنوان استدلالی برای افزایش قیمت بنزین مطرح شده است. کافی است چند روز با مردم هم‌کلام باشیم تا بینم حتی اقتصادنخوانده‌ها نیز در واکنش به این استدلال به مصرف بالای خودرو داخلی اشاره می‌کنند. بنا به گفته معاونت حمل‌ونقل و بهینه‌سازی مصرف سوخت میانگین مصرف خودروهای داخلی ۷/۸ لیتر در ۱۰۰ کیلومتر است که این رقم برای کشورهای اروپایی به ۴/۴ می‌رسد. آمارهای اعلامی نشان می‌دهد مصرف روزانه بنزین در سال جاری به ۹۷ میلیون لیتر در روز رسیده است. طبق گزارش مرکز

”
اسفندماه سال ۱۳۹۷ بود که چهل اقتصاددان جوان در نامه‌ای خواستار پایان دادن به یارانه‌های پنهان دولت در قالب افزایش تدریجی قیمت حامل‌های انرژی شدند. عدالت یکی از آرمان‌های انقلاب اسلامی بود، اما با وجود تلاش‌های فراوان، نسبت به آنچه در نظر داشتیم، در زمینه عدالت عقب مانده‌ایم

پژوهش‌ها ۶۰ درصد از مصرف روزانه بنزین مربوط به خودروهای سواری است در نتیجه خودروهای سواری در روز ۵۸/۲ میلیون لیتر سوخت مصرف می‌کنند. با در نظر گرفتن قیمت ۴۷ سنت برای هر لیتر بنزین به نرخ فوب خلیج فارس ارزش این حجم از سوخت بنزین معادل ۱۰ میلیارد دلار در سال خواهد شد، اما اگر تولیدکنندگان داخلی با ارتقای کیفیت خودرو را برابر با استانداردهای اروپایی تولید می‌کردند، میزان مصرف سوخت چقدر بود؟ یک تناسب ساده نشان می‌دهد این رقم به ۳۳ میلیون لیتر در روز کاهش می‌یافت در نتیجه هزینه سوخت بنزین در یک سال برای خودروهای سواری به ۵/۷ میلیارد دلار کاهش پیدا می‌کرد. در اینجا اختلاف ۴/۳ میلیارد دلاری معادل ۴۷ هزار میلیارد تومان، یارانه‌ای است که مردم (نسل فعلی و آینده کشور) بابت کارکرد نادرست انحصارات تولید خودرو در کشور می‌پردازند. این برآورد تنها هزینه‌های مستقیم بالا بودن مصرف سوخت خودروهای داخلی را برآورد می‌کند و هزینه‌های جانبی که مهم‌ترین آن‌ها آلودگی هوا در شهرهای بزرگ است در نظر گرفته نشده است. بر اساس گفته ریاست وقت سازمان محیط‌زیست کشور در سال ۱۳۹۶ میزان خسارات ناشی از آلودگی هوا در کشور به ۳۰ میلیارد دلار رسیده است.

صندوق‌های بازنشستگی

بارها از عنوان بحران صندوق‌های بازنشستگی صحبت شده و کارشناسان دلایل متعددی را برای این بحران ذکر کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین این دلایل قوانینی است که باعث شده سن بازنشستگی در کشور نه‌تنها متناسب با امید به زندگی افزایش نیابد که در طول زمان دست کم برای صندوق بازنشستگی کشوری کاهش نیز داشته باشد. در حال حاضر میانگین سن بازنشستگی در صندوق کشوری ۵۲ سال و در صندوق نیروهای مسلح ۴۶ تا ۴۸ سال است. این در حالی است که میانگین سن بازنشستگی در سازمان تأمین اجتماعی که بخش بزرگ‌تری از مشاغل و افراد جامعه را تحت پوشش قرار می‌دهد به حدود ۵۸

سال می‌رسد. آمار و شواهد نشان می‌دهد از ۱۸ صندوق بازنشستگی کشور دست کم ۱۵ صندوق عملاً ورشکسته هستند هرچند بار مالی آن‌ها برآورد نشده است و از طریق بودجه دستگاه یا مجموعه مادر تغذیه می‌کنند، اما در مورد دو صندوق کشوری و لشکری که آمار آن موجود است برای سال ۹۸ نزدیک به ۷۰ هزار میلیارد تومان برابر با ۶/۳ میلیارد دلار برای جبران کسری پرداخت خواهد شد و این روند به‌صورت فزاینده هر سال افزایش می‌یابد. بر این مبنا هر ایرانی به‌طور تقریب در سال ۹۸ معادل ۹۰۰ هزار تومان برای جبران این ورشکستگی پرداخت کرده است. این هزینه‌ای است که مردم به دلیل اهمال دولت برای اصلاح قوانین بازنشستگی می‌پردازند و نسل آینده نیز با شدت بیشتری این هزینه‌ها را پرداخت خواهد کرد.

مالیاتی که گرفته نمی‌شود

یکی از نخستین وظایف دولت‌ها در جامعه، حتی دولت‌های غیرمدرن، توانایی برای دریافت مالیات است، برای دولت‌های مدرن که تحت نظارت نهادهای مردمی هستند، چگونگی تعیین مالیات و نحوه هزینه‌کرد آن اهمیت دارد و برای دولت‌های سنتی و حتی غارتی که هزینه‌کردن مالیات‌ها بیشتر در جهت منافع شخصی حاکمان بوده است نیز دریافت مالیات از رعیت اهمیت حیاطی داشته است. در ایران به دلیل دسترسی دولت به منبع درآمدی عظیم نفت دولت‌ها انگیزه‌ای برای ارتقای سیستم مالیاتی خود نداشته‌اند و در حال حاضر نیز که درآمد نفت به دلیل تحریم‌ها بسیار کاهش یافته است این کاهش درآمد از روش‌های افزایش نرخ‌های مالیاتی یا استقراض جبران شده است و کماکان بخش مهمی از درآمدهای کشور خارج از شمولیت مالیات هستند. برای تشخیص این کاستی می‌توان از شاخص نسبت مالیات به تولید ناخالص داخلی استفاده کرد. آخرین آمار موجود از تولید ناخالص کشور و درآمدهای مالیاتی مربوط به سال ۱۳۹۶ است. مراجعه به این ارقام که بانک مرکزی ارائه می‌دهد

مشخص می‌کند نسبت درآمد مالیاتی به تولید در سال ۱۳۹۶ به ۷/۵ درصد رسیده است. این در حالی است که متوسط جهانی برای این نسبت بیش از ۲ برابر و در محدوده ۱۵ درصد است. این بدان معنی است که در صورت توانمندی دولت برای بازتعریف پایه مالیاتی و دریافت مالیات‌ها می‌توانست درآمدی ۲ برابر آنچه دریافت می‌کرده است، به‌دست آورد. این اتفاق نیفتاده و عملاً بخش‌های شفاف اقتصاد بار مالیاتی را متحمل شده‌اند. میزان این مالیات تحقق‌نیافته در سال ۱۳۹۶ حدود ۱۱۶ هزار میلیارد تومان بوده است که با نرخ دلار همان سال به رقمی نزدیک ۳۴ میلیارد دلار می‌رسد. این رقم نیز مصداقی از مالیات پنهان ملت به دولت است. درآمدی که در صورت حضور یک دولت کارآمد می‌توانست از جامعه دریافت شده و علاوه بر رعایت عدالت مالیاتی برای مخارج عمومی و رفاه اجتماعی صرف شود اما از آن چشم‌پوشی شده است.

رانت تورم

مواردی که پیش از این اشاره شد شاید در مقایسه با رانتی که دولت به دلیل ناتوان بودن در حفظ ارزش پول ملی به مردم تحمیل کرده است، بسیار ناچیز باشد. اتفاقی که در ماه‌های پایانی سال ۱۳۹۶ آغاز شد و تا همین امروز ادامه دارد، کاهش ارزش پول ملی به کمتر از یک‌سوم بوده است. این مسئله تورم بالایی را نیز به اقتصاد تحمیل کرد؛ البته ممکن است بین اقتصاددانان در خصوص عامل تورم در سال ۱۳۹۷ اختلاف نظر وجود داشته باشد، اما این موضوع که تورم به معنی مالیاتی است که فقرا پرداخت می‌کنند و ثروتمندان از آن بهره می‌برند تقریباً مورد تأیید همه اقتصاددانان است. محاسبه انجام‌شده توسط استاد اقتصاد دانشگاه علامه نشان می‌دهد بر اساس داده‌های سال ۹۶، به‌ازای هر یک درصد تورم اضافه‌شده ناشی از این سیاست‌های تورم‌زا ۱۵ هزار میلیارد تومان رانت به نفع صاحبان دارایی‌ها ایجاد شده، درحالی‌که فشار آن به خانوارها و تولیدکنندگان تحمیل می‌شود. فرشاد مؤمنی که مدعی است این محاسبه را بر مبنای الگوی پیشنهادی بیکنی انجام داده است، تصریح می‌کند اگرچه تبلیغات رسمی ادعا می‌کند که سیاست‌های تورم‌زا به خاطر فقرا اجرایی شده است، اما واقعیت این است که فشار آن مستقیم به فقرا تحمیل می‌شود. در صورتی که این محاسبه را مبنای قرار دهیم افزایش نرخ تورم از ۷/۱ درصد در سال ۱۳۹۶ به ۳۹ درصد در سال ۱۳۹۷ رانتی بالغ بر ۴۸۰ هزار میلیارد

از نخستین وظایف دولت‌ها در جامعه، حتی دولت‌های غیرمدرن، توانایی برای دریافت مالیات است، برای دولت‌های مدرن که تحت نظارت نهادهای مردمی هستند، چگونگی تعیین مالیات و نحوه هزینه‌کرد آن اهمیت دارد و برای دولت‌های سنتی و حتی غارتی که هزینه‌کردن مالیات‌ها بیشتر در جهت منافع شخصی حاکمان بوده است نیز دریافت مالیات از رعیت اهمیت حیاطی داشته است



تومان ایجاد کرده است. رانتی پنهان که از جیب مردم و به دلیل ناکارآمدی دولت در حفظ ارزش پول ملی پرداخت شده است. برای درک بزرگی این رانت کافی است در نظر داشته باشیم این رقم معادل ۶ میلیون تومان در سال ۱۳۹۷ برای هر ایرانی است. محاسبات اخیر مرکز آمار نیز نشان داده است نرخ تورم ماهانه در آذرماه امسال ۳/۲ درصد بوده که در مقایسه با تورم آبان ماه (۱/۶ درصد) ۲ برابر شده است. اینکه این افزایش تورم تا چه حد ناشی از افزایش قیمت بنزین است نیاز به تحلیل‌های آماری دارد اما فارغ از عامل ایجاد تورم می‌توان گفت تنها در همین ماه ۲۴ هزار میلیارد تومان رانت ناشی از تورم خلق شده است.

این محاسبات را می‌توان با منطق گوناگون ادامه داد و بررسی کرد در صورتی که این میزان منابع حاصل از نفت، استقراض، سرمایه‌داری و... طی چهار دهه گذشته در دست دولت‌های کارآمد قرار داشت، وضعیت اقتصادی کشور چگونه بود. آیا وضعیت فعلی در مقایسه با وضعیت کشور نمونه قابل دفاع است؟ آیا این موارد یارانه‌های پنهانی نیست که مردم طی دهه‌ها به دولت داده‌اند؟ واقعتاً این است وازهایی مانند یارانه پنهان، وازه‌های گمراه‌کننده‌ای هستند که نمی‌توانند حقیقت اقتصاد ایران را به خوبی نشان دهند. شاید بهتر باشد به جای استفاده از چنین منطق‌های به‌ظاهر اقتصادی، راه‌حل‌های بنیادی برای حل مشکلات ساختاری اقتصادی ایران ارائه داد.

در پایان برای درک بهتر اینکه تصمیم افزایش قیمت بنزین تا چه اندازه مبتنی بر نظریات کارشناسی بوده است، بخش‌هایی از گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس درباره یارانه پنهان در کشور ارائه می‌شود. این گزارش به شماره ۱۶۶۵۲ در سایت مرکز پژوهش‌ها قابل دسترسی است:

در مورد حامل‌هایی مانند بنزین که قیمت‌های جهانی دارند، می‌توان

قیمت فوب خلیج فارس را به‌عنوان قیمت مرجع در نظر گرفت، اما در مورد حامل‌هایی مانند گاز طبیعی و برق که قیمت منطقه‌ای دارند، تعیین نرخ مرجع دشوار می‌شود. نرخ ارز مبنای تبدیل قیمت فروش انرژی موضوعی به‌شدت اختلاف‌برانگیز است و بخش زیادی از یارانه پنهان که به این روش

هیدروکربوری در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۵ بیش از سه چهارم یارانه ضمنی هیدروکربوری به غیر خانوار اختصاص داشته و در واقع انرژی ارزان مهم‌ترین روش حمایت دولت از بخش تولید در ایران بوده است. لذا هرگونه سیاست‌گذاری درباره تغییر این روش منوط به توجه به تبعات و آثار افزایش قیمت انرژی بر بخش تولید است.

بخش کشاورزی در سال‌های ۱۳۸۴-۱۳۹۵ کمترین سهم و نیروگاه‌ها بیشترین سهم را از یارانه هیدروکربوری داشته‌اند. از مجموع یارانه هیدروکربورهای مصرف‌شده در کشور در سال ۱۳۹۵ نیروگاه‌ها با ۳۳ درصد، بخش خانگی با ۲۴ درصد، بخش صنعت با ۲۱ درصد و بخش حمل‌ونقل با ۱۵ درصد به ترتیب بیشترین سهم‌ها را به خود اختصاص داده‌اند. در نتیجه، اولویت سیاست‌گذاری در مورد یارانه انرژی باید اول نیروگاه‌های کشور و سپس بخش خانگی باشد.

سهم بنزین از مجموع یارانه فرآورده‌های نفتی ۸ درصد و سهم نفت‌گاز حدود ۶۸ درصد است؛ بنابراین سیاست‌گذاری در مورد بنزین با هدف اصلاح و کاهش یارانه انرژی در اولویت‌های بعدی قرار می‌گیرد.

به‌رغم آنکه سهم دهک اول از یارانه انرژی ۵/۰۶ درصد بوده و از سایر دهک‌ها کمتر است، نسبت یارانه انرژی به هزینه کل خانوار در این دهک بیشترین مقدار را به خود اختصاص می‌دهد (۱۵ درصد)، به آن معنی که معیشت دهک اول به نسبت سایر دهک‌ها به‌مراتب به یارانه انرژی وابستگی بیشتری دارد. ■

محاسبه می‌شود چیزی جز تأثیرات افزایش نرخ ارز نیست، بدون آنکه در مصرف واقعی مردم تغییر محسوسی صورت گرفته باشد. (در سال قیمت بنزین سوپر داخلی گران‌تر از قیمت بنزین فوب خلیج فارس (حدود ۱۰۹ درصد فوب) و قیمت بنزین معمولی نیز حدود ۹۱ درصد فوب بود اما قیمت نفت‌گاز نیروگاهی حدود ۲۲ درصد فوب و قیمت نفت‌گاز غیرنیروگاهی ۲۸/۵ درصد فوب بود)

زمانی که قیمت مرجع بین‌المللی منطق تعیین یارانه پنهان قرار می‌گیرد، فرض شده

است کل انرژی مصرفی در داخل می‌تواند در خارج از کشور به فروش برسد، اما آیا کشور توانایی صادرات این حجم از منابعی که در داخل کشور مصرف می‌شود را به‌ویژه در شرایط تحریمی دارد؟ به‌عنوان مثال، مقدار مصرف داخلی گاز طبیعی در سال ۱۳۹۷ حدود ۲۰۹ میلیارد مترمکعب بوده است. در صورتی که این گاز در داخل کشور مصرف نمی‌شد، آیا توان صادرات این حجم از گاز وجود داشت؟ اگر توان صادرات گاز طبیعی وجود دارد، چرا روزانه حدود ۴۲ میلیون مترمکعب گاز فلر تقریباً بیشتر از صادرات گاز طبیعی به ترکیه و عراق سوزانده می‌شود؟

با توجه به سهم خانوار از مجموع یارانه

”
سهم بنزین از مجموع یارانه فرآورده‌های نفتی ۸ درصد و سهم نفت‌گاز حدود ۶۸ درصد است؛ بنابراین سیاست‌گذاری در مورد بنزین با هدف اصلاح و کاهش یارانه انرژی در اولویت‌های بعدی قرار می‌گیرد

بودجه سال ۱۳۹۹

بررسی و چگونگی درآمدهای دولت در لایحه بودجه



سعید توانا

بودجه مصوب به مثابه یک سند مالی است، این سند به عنوان مهم ترین ابزار دولت جهت تحقق اهداف برنامه های و سیاست های کلی حاکمیت (دولت، مجلس و نهادها) از جمله اسناد بالادستی چشم انداز، برنامه پنج ساله توسعه و سیاست های ابلاغی کشور محسوب می گردد. در بررسی صورت گرفته از ۱۱۰ قانون بودجه مصوب در کشور طی سال های ۱۲۸۹ تا ۱۳۹۸ و لایحه بودجه ۱۳۹۹ روش تنظیمی بودجه ها

بر مبنای «روش افزایشی» ارقام نسبت به سال های ماقبل خود بوده است. به رغم التزام قانونی در تبصره ۴۸ قانون بودجه سال ۱۳۸۰ و تأکید در بندهای ۳۲ و ۳۳ سیاست های کلی برنامه پنجم توسعه مبنی بر استفاده از روش بودجه ریزی «عملیاتی»، عملاً برخلاف ادعای دولت و جناب آقای نوبخت، معاون برنامه ریزی و نظارت ریاست جمهوری در بر همان پاشنه قبلی چرخیده.

عدم اصلاح ساختاری در نحوه بودجه ریزی و نگارش آن به دلیل همبستگی مستقیم و اثرگذار اهداف برنامه ریزی شدی با بودجه مصوب در نحوه تأمین درآمدها و تخصیص بهیچیک این منابع در ردیف های مصارف امکان هرگونه اقدامات اصلاحی را با مشکل مواجه کرده است.

تجزیه و تحلیل داده ها و ارقام لایحه بودجه ۱۳۹۹ گواه مشخصی است بر نحوه نامتعادل بودن چگونگی و آرایش سرفصل ها در تأمین منابع درآمدی و تخصیص این ارقام در ردیف های مصارف بودجه که عملاً توان اصلاحی را از قانون گذار سلب کرده است.

پیش بینی درآمدهای دولت در لایحه بودجه سال ۱۳۹۹

بدون شک یکی از مهم ترین چالش های موجود در تدوین بودجه چگونگی تحصیل درآمدهای دولت است... در بسیاری از مواقع پیش بینی های دولت در تأمین منابع درآمدی درست از آب در نمی آید، خطاهای برآوردی تا چه میزان منطقی به نظر می آید؟

روند سال های گذشته نشان دهنده این است که دولت همواره نسبت به جرح و تعدیل این برآوردها اقدام می کند، به طور مثال در سال ۱۳۹۸ درآمد مصوب دولت ۴۴۸ هزار میلیارد تومان بود که در مردادماه همان سال در جلسه سران سه قوه این رقم به ۳۱۰ هزار میلیارد تومان کاهش یافت؛ یعنی ۱۳۸ هزار میلیارد تومان (۳۱ درصد درآمد پیش بینی شده) از درآمدها محقق نگردید! البته دولت دلیل اصلی آن را کاهش شدید عایدی از صادرات نفتی در ۹ ماهه اول سال اعلام کرده است، در حالی که کل مبلغ درآمدهای فروش از نفت و فرآورده های نفتی در سال ۱۳۹۸، ۱۴۴ هزار میلیارد تومان مصوب و در نظر گرفته شده بود. ضمن اینکه در ادامه تا پایان سال با توجه به شرایط و روند فعلی فروش نفت این برآورد مجدداً کوچک تر خواهد

شد. سؤال اینکه چند درصد از کل درآمد ۴۴۸ هزار میلیارد تومانی متعلق به فروش حاصل از نفت بوده؟ خطای ۳۱ درصدی در ۹ ماهه اول سال با کدام شاخص و استانداردهای موجود در بودجه نویسی قابل توجیه می باشد؟ در بررسی و تحلیل زیر شاهد خواهیم بود که پیشاپیش همین خطاهای برآوردی غیرکارشناسی و تخیلی را با شدت بیشتری برای سال ۱۳۹۹ در ترکیب درآمدهای دولت مع الاسف خواهیم داشت.

جدول منابع درآمدی بودجه سال ۱۳۹۹ (ارقام به هزار میلیارد تومان)		
سال	سال	عنوان
۱۳۹۹	۱۳۹۸	
۱۹۸۸	۱۷۴۴	ماده کل بودجه کل
۴۸۴	۴۴۸	منابع بودجه عمومی
۴۸	۱۴۴	درآمد فروش نفت و فرآورده های نفتی
۳۰	۰	منابع حاصل استفاده از صنوق توسعه ملی
۱۹۵	۱۵۴	درآمد مالیاتی و گمرکی
۵۱	۵	منابع حاصل از فروش و واگذاری اموال منقول و غیرمنقول
۸۰	۴۴	منابع حاصل از فروش و واگذاری اوراق مالی
۱۱	۴	منابع حاصل از واگذاری شرکت های دولتی
۶۶	۳۸	سایر درآمدها (جرائم، خسارات، فروش خدمات)

۱- درآمدهای فروش نفت و فرآورده های نفتی

دولت برای سال ۱۳۹۹ پیش بینی فروش یک میلیون بشکه نفت در روز به ازای هر بشکه ۵۰ دلار و با در نظر گرفتن سهم ۲۰ درصدی صندوق ذخیره توسعه ملی رقم ۷۸ هزار میلیارد تومان در بودجه در نظر گرفته است. سؤال اینکه آیا امکان فروش یک میلیون بشکه نفت در روز در حال حاضر فراهم می باشد؟ از دو حال خارج نیست و اول اینکه دولت امید دارد که با دولت امریکا به توافقی برسد در ادامه برجام یا آنچه مورد نظر امریکا است، در این حالت قطعاً رقم برآوردی بسیار کمتر از فروش نفت بعد از توافق خواهد بود و دوم اینکه روند فعلی ادامه یافته و با فروش حداقلی ۳۰۰ هزار بشکه در روز کاهش درآمدی، به میزان ۷۰ درصد از برآورد اعلامی را خواهیم داشت. چرا دولت با علم به این موضوع به نوعی به جای بودجه نویسی به سناریو نویسی روی آورده؟ دولت در پیشنهاد خود به مجلس عنوان کرده چنانچه از محل عایدی فروش و صادرات نفت و میعانات نفتی موفق نگردد و به سقف تعیین شده خود نرسد به دولت اجازه داده شود رقم اختلافی را از محل حساب ذخیره ارزی جبران و برداشت نماید.

از نظر نگارنده مناسب این بود که دولت برآورد فروش حاصل از صادرات نفتی و میعانات گازی رقم واقعی در حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار بشکه در روز را در نظر می گرفت، در این حالت نیازی بر کاهش و اصلاح بودجه مشابه سال ۱۳۹۸ وجود نداشت و با واقعی نشان دادن درآمد نفتی و رهاسازی



ثبت نشده است. در پنج سال گذشته بیش از ۱۰ میلیارد دلار محصول به عنوان قطعات خودرو از کشور چین وارد شده که در گمرک ایران «قطعات خودرو» ثبت شده، در صورتی که همین میزان در گمرک چین به عنوان صادرات در ردیف «خودروی آماده» ثبت گردیده است و رقم مابه‌التفاوت حقوق و سود گمرکی قطعات و لوازم خودرو با خودروی آماده بالغ بر چند هزار میلیارد تومان درآمد گمرکی محسوب می‌گردد.

راه‌حل‌های قابل اجرای حداقلی جهت خروج از این معضل می‌تواند: الف) مطالعه، بررسی، تغییر و اصلاحات لازم در بودجه خصوصاً شفافیت در فعالیت‌های اقتصادی و نحوه اخذ مالیات.

ب) برقراری سیستم صحیح در جلوگیری از فرار مالیاتی، ورود کالای قاچاق و اخذ مالیات از نهادها، سازمان‌ها و مؤسساتی که دارای معافیت، تخفیف و بخشودگی می‌باشند.

۳- منابع حاصل از فروش و واگذاری اموال منقول و غیر منقول
بر اساس لایحه بودجه پیشنهادی دولت در سال ۱۳۹۹ رقم حاصل از فروش و واگذاری اموال منقول و غیر منقول ۵۱ هزار میلیارد تومان برآورد گردیده است. اگر بدانیم این رقم در سال ۱۳۹۸ تنها ۴ هزار میلیارد بوده، می‌بایست بیش از ۱۲ برابر سال گذشته بازدهی و افزایش عملکرد داشته باشیم. در صورتی که عملکرد ۹ ماهه اول سال ۹۸ رقمی در حد یک هزار میلیارد تومان را نشان می‌دهد؛ یعنی عملاً با توجه به روند فعلی امکان تحقق هدف تعیین شده میسر نیست.

آیا به‌راحتی توان دولت در این زمینه چندین برابر شده یا داستان و سناریوی دیگری قرار است ایجاد شود؟ چرا این توان در زمینه اخذ مالیات از سوی دولت صرف نمی‌شود؟

گزارش دیوان محاسبات کشور نشان می‌دهد در سال ۱۳۹۷ با توجه به پیش‌بینی فقط ۱۰ شرکت زیان‌ده در بودجه مصوب، عملاً ۱۹۴ شرکت دچار زیان‌دهی شده‌اند. در سال ۱۳۹۸ این تعداد به ۱۹۷ شرکت افزایش یافت و با توجه به روند فعلی در سال پیش رو این تعداد به‌مراتب بیشتر خواهد شد.

به نظر مجموعه‌ای از سیاست‌های سوء گرایانه هدایت بودجه را به‌سوی فروش این اموال که در واقع مالکیت آن در اختیار مردم است، سمت‌وسو می‌دهد. دولت و مجلس به‌عنوان وکلای مردم عملاً به سمت ذی‌نفعان قدرتمند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری کرده‌اند، نتیجه اینکه اقلیت موجود منافع اکثریت را تحت سیطره و سلطه خود قرار داده‌اند. سوق دادن شرکت‌ها به‌سوی زیان‌دهی و سپس خصوصی‌سازی خود روایتی است دردمندانه و تأسف‌آور که در سال‌های گذشته انجام گردیده است. همان‌گونه قدرتمند و زورمداری که با عدم پرداخت به‌موقع مالیات‌ها در دولت قبلی و فعلی، با انباشت مالی توان خرید همین اموال تضعیف‌شده را برای خود فراهم کرده‌اند. به تعبیری شفاف‌تر بیشترین بهره‌مندی را در این زمینه برای خود فراهم نموده‌اند. این نکته دردناک در خصوص منابع حاصل از فروش و واگذاری اوراق مالی و منابع حاصل از واگذاری شرکت‌های دولتی متشابه‌ها جاری و باقی است. البته پرواضح است اصلاحات موردنظر در مسیر توسعه و انجام آن به دلیل حضور ذی‌نفعان قدرتمند بسیار دشوار می‌نماید.

«و چون بگفتی سنگ منجیق بود، که در آبگینه‌خانه انداختی»

ابوالفضل بیهقی

دولت از وابستگی بودجه به نفت، به یکی از آرزوهای بیش از نیم‌قرن اخیر اقتصاد ایران دست می‌یافت. ضمن اینکه می‌توانست در تراز عملکردی خود با کاهش هزینه‌های جاری دولت که بیشتر حاصل است ناکارآمدی در داده‌ها و ستاده‌ها، اندازه بزرگ و گسترده دولت در فعالیت اقتصادی از جمله شرکت‌داری دولت، عدم انسجام در تخصیص منابع، موازی‌کاری و عدم شفافیت در عملکرد نهادهایی که هم‌زمان با دریافت منابع قابل توجه با تخصیص و بهره‌مندی از خوان گسترده انواع رانت‌های موجود در ردیف‌های اختصاصی بودجه شکل گرفته.

سعدی در گلستان در باب قناعت در حکایت روزگار خود از کسانی که یاد می‌کند حساب دخل و خرج خود را ندانستند، که این خود حکایتی است از دوران ماست:

«بر آن کدخدای زار باید گریست که دخلش بود نوزده، خرج بیست»
اما در حالی که امکان فروش بیش از میزان برآورد حاصل گردد دولت می‌تواند بدهی‌های خود را به صندوق ذخیره توسعه ملی که در سال‌های گذشته برداشت نموده برگرداند، که نتیجه مثبت آن می‌تواند کاهش تورم موجود و بخشی از درمان بیماری هلندی در اقتصاد کشور گردد.

از نکات جالب توجه در بودجه ۱۳۹۹ اختصاص ۷۰ هزار میلیارد تومان از درآمدهای حاصل از فروش نفتی است که دولت به شکل محرمانه‌ای به امور عمرانی انتقال و اختصاص داده تا خیال خود را راحت نماید. (دولت خود به غیرواقعی و غیرعملیاتی بودن این درآمد به‌نوعی اذهان نموده است)

از دیگر نکات قابل توجه تعیین نرخ تسعیر ارز حاصل از عایدات صادرات نفت به میزان ۱۰۵ میلیارد دلاری است که دولت نرخ آن را ۴۲۰۰ تومان تعیین کرده که احیاناً پس از طرح در مجلس اصلاح و تبدیل به نرخ ۵۷۰۰ تومانی خواهد شد، که خود دارای یک کم‌برآوردی شدید در تبدیل دلار به ریال در بازار است. البته زمینه مناسبی در بسترسازی تخلف و فساد در درون دولت است.

۲- درآمدهای مالیاتی

از منظر سیاست‌گذاری مالیات چهار نقش اساسی را در اقتصاد ایفا می‌کند.

۱- تأمین منابع مالی؛

۲- توزیع درآمدها؛

۳- تثبیت اقتصادی؛

۴- تخصیص منابع و تأثیر بر رفتار بنگاه‌های اقتصادی.

به نظر می‌رسد در لایحه بودجه ۱۳۹۹ نقش‌های اول و دوم کمی محسوس، اما با مشکلاتی روبه‌رو هستند، ولی موارد سوم و چهارم بسیار مبهم و مغفول مانده‌اند؛ یعنی نه شاهد ثبات هستیم و نه رفتار صحیح.

سهام درآمدهای مالیاتی در بودجه سال ۱۳۹۹ بیش از ۱۷۵ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی شده است. در زمانی که اقتصاد گرفتار رکود عمیق توأم با بیکاری و عدم سرمایه‌گذاری مواجه است، اخذ مالیات سخت و سخت‌تر خواهد شد. به تعبیری توان اقتصادی بنگاه‌های ما چقدر است؟ آستانه تحمل در پرداخت مالیات در شرایطی که شاهد رشد کند GDP هستیم، چگونه خواهد بود؟

-از سوی دیگر عملکرد دولت در برقراری سیستم مالیاتی صحیح و اخذ مالیات از نهادها و مؤسسات حکومتی که سهم حداقل ۴۰ درصدی در اقتصاد را دارند، می‌بایست چگونه باشد؟

-میزان فرار مالیاتی بر اساس گزارش‌های مسئولان مالیاتی کشور در حال حاضر بیش از ۴۰ هزار میلیارد تومان اعلام شده است.

-ورود کالای قاچاق به میزان ۱۲۵ میلیارد دلار در سال.

نمونه‌های ذکر شده از مواردی هستند که در صورت اقدام مناسب می‌توانست درآمدهای مالیاتی کشور را به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش داده و در نتیجه متناسب با آن خدمات دولت را در بخش رفاهی و اجتماعی در سطح جامعه ارتقا دهد.

به‌طور مثال در بازه زمانی سال‌های ۱۳۸۴-۱۳۹۵ اسناد گمرکی نشان می‌دهد که در مدت مذکور فقط ۴۲ درصد از واردکنندگان قطعات خودرو به دولت مالیات خود را پرداخته‌اند و مابقی ۵۸ درصد در هیچ نهاد و دستگاهی

ریشه‌یابی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی اعتراضات آبان ماه

میزگردی با حضور رضا مظه‌ری، محمد حسین رفیعی و لطف‌الله میثمی

میثمی: اتفاقاتی که در ۲۵ تا ۲۷ آبان پیش آمده یک غم و اندوه ملی بود و همه ناراحت شدند. ضمن اینکه باید به همه مخصوصاً خانواده‌های داغدار تسلیت گفت، اما این مسئله ساده‌ای نبود. آیا مسئولان نمی‌دانستند که این‌ها واکنش رخ می‌دهد؟ آیا نمی‌دانستند واکنش‌ها به دنبال حرکت عراق و لبنان به گونه‌ای خواهد بود که دست‌های خارجی در کار بیاید؟ عده‌ای هم می‌گویند این پتانسیل اعتراضی مردم را به یک شورش کور تبدیل کردند که برای مدت‌ها حرکت عمیق و اصیل عقب بیفتد. ریشه‌یابی شما از این مسائل چیست؟ عوامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن چیست؟

رفیعی: ضمن عرض تسلیت به خانواده‌های داغدار و اظهار نگرانی شدید از این اتفاق باید بگویم که این وقایع از قبل پیش‌بینی می‌شد و خیلی‌ها هم پیش‌بینی کرده بودند. حتی ما در چشم‌انداز هم دو سه بار در همین مصاحبه‌ها به آن اشاره کردیم که دوره بعدی، دوره شورش گرسنگان و به عبارتی مستضعفین خواهد بود. اتفاق خلق الساعه‌ای نبود، کاملاً پیش‌بینی می‌شد. از لحاظ نظری شاید جالب باشد بگویم دکتر شریعتی یک مخروطی دارد که به آن مخروط جامعه‌شناسی می‌گوییم. مخروط جامعه می‌گوید ستارگان هر جامعه‌ای در نوک مخروط هستند، ستارگان هر جامعه آن دورها را می‌بینند و پیش‌بینی‌های درازمدت دارند. اگر ما به انقلاب بهمن ۵۷ نگاه کنیم، ستاره‌های نوک مخروط ما یکی آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان، مهندس سبحانی، آقای حاج سید جوادی بودند، کمی پایین‌تر بیایم خود نشریه‌های امت و میزان و بعداً ایران فردا و چشم‌انداز بود. این‌ها ستارگانی بودند که در دهه ۶۰ همدار دادند ولی مسئولان گوش ندادند. این‌ها را منزوی کردند، به زندان انداختند، بعضی‌ها فرار کردند و ما از این ستارگان محروم شدیم. بعد آیت‌الله منتظری از سال‌های ۶۲ و ۶۳ به میدان هشدار دادن آمد. اگر خطبه‌ها و سخنرانی‌های آیت‌الله منتظری را نگاه کنیم، ایشان دائماً هشدار می‌دهند تا اینکه ایشان را هم کنار گذاشتند. بعد از آن ستاره‌ای نداریم. ستاره‌هایمان را گرفته‌اند. تا اینکه به سال ۷۶ می‌رسیم. سال ۷۶ با آمدن آقای خاتمی قشر متوسط شهری به میدان آمد. قشری که فریخته و باسواد است و مسائل را می‌فهمد. آقای خاتمی رهبر این قشر بود. او آمد و دولت تشکیل داد. به این قشر متوسط هم از سال ۷۸ حمله شد با زندانی کردن ملی-مذهبی‌ها و اعضای نهضت آزادی، حمله به کوی دانشگاه، قتل‌های زنجیره‌ای. همین‌طور ادامه پیدا کرد تا آقای خاتمی گفت من را تدارکچی می‌خواهند و من هر ۹ روز یک بحران داشتم. بعد آقای احمدی‌نژاد آمد و آن پروژه هم شکست خورد. سال ۸۸ باز قشر متوسط با امید به میدان آمد که رهبری آن را آقای میرحسین موسوی و آقای کروبی داشتند که البته باز با سرکوب رویه‌رو شدند و دیگر جان قشر متوسط هم گرفته شد. در سال ۹۲ باز هم قشر متوسط با همان عقلانیتی که دارد یک امیدی بست و به آقای روحانی رأی داد. در دور دوم آقای روحانی تقریباً مشخص شد که ایشان سخنگوی قشر متوسط نیست، حالا یا به دلیل گرفتاری یا محاصره. از این به بعد دائماً پیش‌بینی می‌شد که این دفعه گرسنگان به میدان خواهند آمد.

ستارگان برای خودشان چیزی نمی‌خواستند، دلسوز بودند و آینده ایران و اسلام را می‌خواستند. قشر متوسط شهری دموکراسی و قانون می‌خواست، همان‌طور که آقای خاتمی سخنگوی آن‌ها بود و مدام از قانون و آزادی اندیشه و از آزادی گفتار صحبت می‌کرد، اما این قشری که این بار بیرون آمدند مطالبه‌شان آزادی و دموکراسی و این‌ها نیست، معیشتشان دچار مشکل شده است که این کاملاً پیش‌بینی می‌شد. این‌ها از مناطق فقیر شهرهای بزرگ بودند. این‌ها کسانی بودند که از زادگاه‌های خود به شهرها مهاجرت کردند و بیکار هستند، فقیرند و گرفتاری خانوادگی دارند، اعتیاد و فقر فراوان و خشونت بسیار در این‌ها متراکم شده است. تقریباً همه متخصصان اقتصادی اجتماعی این را در ده سال گذشته گفته‌اند. این یک طرف قضیه است. طرف دیگر قضیه تشنگی و سرگردانی قدرت در ایران است.

آقای روحانی گفتند عده معدودی بودند، دیگری می‌گوید لشکرکشی کردند، یکی می‌گوید جنگ جهانی بود، یکی دیگر می‌گوید کربلای ۴ بود و... کربلای ۴ به این مفهوم که ما شکست خوردیم، این‌ها می‌خواستند فروغ جاویدان ۲ بسازند ما مرصاد ۲ ساختیم؛ یعنی مجاهدین با یک لشکر بزرگ حمله کردند و ما این‌ها را سرنگون کردیم. این تشنگی را همه‌جا می‌بینید. از وقتی که آقای رئیسی آمده مبارزه با فساد مطرح شده و همه هم خوشحال هستند، اما اکثر این‌هایی که بازداشت می‌شوند یا وابسته به حاکمیت هستند یا به حاکمیت نزدیک هستند. بعد آقای روحانی می‌گوید ۲ میلیارد و ۷۰۰ میلیون تومان چه شد؟ ۹۴۷ میلیون دلار چه شد؟ ۲ میلیارد دیگر چه شد؟ بعضی‌ها می‌گویند در زمان احمدی‌نژاد ۲۲ میلیارد دلار از ایران خارج شده است. خب آقای روحانی می‌گوید به این‌ها هم رسیدگی کنید، بعد می‌گویند که شما چرا علنی گفتید؟ باید به ما نامه می‌نوشتید. بعد ایشان در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید ما در شورای عالی امنیت ملی تصویب کردیم که این پرونده را قوه قضائیه رسیدگی کند، ولی نکرده است.

مظه‌ری: این مسئله مربوط به دوره قبلی است یا مربوط به همین دوره؟
رفیعی: زیاد مهم نیست. این است که می‌گوییم قدرت متشتت و سرگردان است.

مظه‌ری: توضیحات آقای دکتر یک روندی بود در قبل و بعد از انقلاب. من معتقدم یکی از دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران، همان‌طور که در بحث‌های قبلی گفته شد، قانون اساسی بود. مرحوم مهندس سبحانی پیش‌نویس آن را در کلاس‌های اقتصاد سیاسی به ما نشان داد که تئودیک دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصاد در آن به‌خوبی نمایان بود. در دهه ۱۳۶۰ یک تفکری وجود داشت که می‌خواست کشور را هیئتی اداره کند و گروهی بودند که تفکر حزبی داشتند. متأسفانه با حذف نظام پارلمانی (نخست‌وزیری) و جایگزینی نظام ریاست‌جمهوری کشور ما بیشتر به‌سوی حکومت از بالا به پایین سوق پیدا کردیم؛ البته در دهه ۶۰ جریانی وجود دارد که مخالف نظام ریاست‌جمهوری و طرفدار نظام پارلمانی بود و شدیداً مخالف نخست‌وزیر وقت (مهندس موسوی) بود، ولی در عمل به حکومت از پایین به بالا اعتقادی نداشت و معتقد به هیئتی اداره کردن کشور بود. در دهه ۱۳۸۰ این جریان از الگوی چینی، که از نظر



حسین رفیعی

این نیست که این جنبش‌ها بی‌فایده است، بلکه معتقدم بدون یک تشکیلات قوی و منسجم که برنامه اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی به‌خوبی تدوین شده باشد نمی‌توان به نتیجه مطلوب رسید. به‌نظر می‌رسد اعتراضات کارگری و ناآرامی‌های اخیر در ایران ریشه در سیاست تعدیل و بازنگری در اصل ۴۴ قانون اساسی و واگذاری ۸۰ درصد صنایع به بخش خصوصی، دارد. دلیل آن هم روشن است. این سیاست‌ها تأکید صرف بر عامل سرمایه دارند و نسبت به عامل کار بی‌اعتنا هستند. درحالی‌که در قانون اساسی تأکید بر هر دو عامل کار و سرمایه است. در صورتی آنچه در تابع تولید تمام گرایش‌های اقتصادی (کلاسیک، مارکسی، نئوکلاسیکی، کینزی) مشاهده می‌شود تأکید بر دو عامل مهم تولید، سرمایه و نیروی کار است، هرچند در توزیع مازاد اقتصادی با هم اختلافاتی دارند. حتی در نظریه‌های رشد اخیر بر سرمایه انسانی تأکید فراوان شده که این یعنی تأکید بر نیروی کار ماهر. در ایران تأکید فقط بر عامل سرمایه و اتاق بازرگانی است. در اغلب کشورها همان‌طوری که صاحبان سود دفتر و تشکیلات دارند صاحبان دستمزد و حقوق سازمان و تشکیلات دارند. همان‌طوری که دولت با صاحبان سود حشر و نشر دارد با صاحبان دستمزد و دیگر گروه‌های اجتماعی نیز نشست و برخاست دارد. اگر تصمیم‌گیران کشور فضا را در دهه ۷۰ و ۸۰ باز می‌کردند و احزاب، انجمن‌ها، شوراهای اتحادیه کارگری گسترش پیدا می‌کردند و نظرات منتقدان و مخالفان سیاست تعدیل و بازنگری اصل ۴۴ شنیده می‌شد و کارخانه‌ها به‌جای واگذاری به یک درصدی‌ها به کارگران فروخته می‌شد (یا بخشی به کارگران واگذار می‌شد و بخشی دیگر در بازار به‌صورت اوراق سهام فروخته می‌شد) از این طریق تولید متوقف نمی‌شد و ناآرامی‌ها به وجود نمی‌آمد. یک بار در اتوبوس با کارگر یکی از کارخانه‌های تهران هم صحبت شدیم بعد که فهمید من اقتصاد خوانده‌ام از من

روحانیت بودند نهضت آزادی و مؤتلفه بودند که هیچ‌کدام این‌ها برنامه اقتصادی مشخص برای دوره بعد از شاه نداشتند. نهضت برنامه برای سیاست و قومیت‌ها و غیره داشت، ولی برنامه اقتصادی نداشت. اگر می‌بینیم که دولت موقت به‌طور نسبی در حوزه اقتصاد خوب ظاهر شد به خاطر حضور افرادی مانند آیت‌الله طالقانی، مهندس سحابی، آیت‌الله مطهری، آیت‌الله بهشتی، دکتر بنی‌صدر و غیره در شورای انقلاب بود که تفکر اقتصادی آن‌ها چپ‌میانه بود، که در این در تقابل با نظرات اقتصادی حزب مؤتلفه بود؛ اما گروه فدائیان اسلام و حزب مؤتلفه که اوایل انقلاب در خیلی از نهادهای انقلابی نفوذ داشتند در دولت دوم مهندس موسوی از نفوذ آن‌ها به‌شدت کاسته شد و حتی چند وزیر که سابقه عضویت در انجمن حجته را در کارنامه خود داشتند و یا عضو حزب مؤتلفه بودند، کنار گذاشته شدند، اما در رأس انقلابات قرن گذشته یک یا چند حزب منسجم و برنامه‌دار برای اقتصاد قرار داشت. مثلاً در نیکاراگوئه وقتی ساندنیست‌ها سرکار آمدند می‌دانستند با مخالفان خود چگونه برخورد کنند. اوایل انقلاب قدرت را در دست داشتند و بعد که امریکا با هزینه عربستان ساندنیست‌ها را کنار زد آن‌ها از طریق رأی‌گیری دوباره به قدرت رسیدند. هم‌اکنون اورتگا از سال ۲۰۰۷ تا الان از طریق دموکراتیک رئیس‌جمهور است. روشنفکر امروز و طبقه متوسط با روشنفکر و طبقه متوسط قبل از ۱۹۸۰ متفاوت است. این جنبش‌های بعد از آزادی اقتصادی و خصوصی‌سازی و فروپاشی سوسیالیسم دولتی شوروی با دوره جنگ سرد متفاوت هستند. جنبش‌های استریت تشکیلات منسجمی نداشت که اهداف کوتاه‌مدت، میان‌مدت، و بلندمدت را تبیین کند و بعد از فروکش کردن بحران خاموش شد. الان می‌بینیم جنبش جلیقه‌زدهای فرانسه همین مشکل را دارد. بهار عربی همین‌گونه بود. البته منظورم

سیاسی تک‌حزبی است، حمایت کرد. این جریان را در اصطلاح اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری تجاری می‌گویند. در روسیه وقتی که پیش‌بینی‌های حاکی از به قدرت رسیدن مخالفان جبهه سرمایه‌داری در مقابل یلتسین محرز شد، IMF با پرداخت یک وام ۱۰ میلیارد دلاری به رئیس‌جمهور وقت (یلتسین) سرنوشت انتخابات در روسیه را تغییر می‌دهد. البته آزادی احزاب شرط لازم نظام پارلمانی است که بدون اجرایی شدن این شرط و دیگر شروط، ازجمله شرط حذف نفوذ سرمایه در انتخابات، نتیجه مطلوب حاصل نخواهد شد. در بعد از جنگ عراق با ایران تفکر هیئتی قدرت گرفت و در مقابل با جریان چپ که از سرمایه‌داری ملی حمایت می‌کرد، با جریان سرمایه‌داری مونتازگرا، دولت‌سازندگی، همراه شد و تمام‌قد از سیاست تعدیل اقتصادی دفاع کرد. هرچند این جریان در مقابل تک‌نرخ کردن نرخ ارز، چون این سیاست با منافع تجار (واردکنندگان) در تضاد بود. با دولت وقت تضاد پیدا کرد و در دوره دوم دولت‌سازندگی به وزیر اقتصاد پیشنهادی به مجلس توسط دولت مذکور رأی نداد. تفکر هیئتی که در نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ مزروی شده بود در دوره سیاست تعدیل اقتصادی بر خیلی از ارگان‌های حکومتی تسلط یافت. در اصطلاح اقتصاد سیاسی دوره بعد از جنگ را می‌توان هم‌نشینی سرمایه‌داری مونتازگرا و سرمایه‌داری تجاری نامید. دولت آقای خاتمی تلاش زیادی برای تفکر حزب‌گرایی کرد، هرچند سیاست اقتصادی تعدیل در تعدیل دولت دوم‌سازندگی قبول کرد و این سیاست به شکل پیچیده‌تری ادامه پیدا کرد که مهندس سحابی و دکتر عظیمی از منتقد این سیاست بودند. این سیاست حزب‌گرایی بعد از اینکه آقای احمدی‌نژاد سرکار آمد دیگر دنبال نشد. یکی از خصلت‌های تفکر هیئتی این است که مخالف توزیع قدرت است. تفکر هیئتی که قالب می‌شود به‌هیچ‌عنوان حاضر به تقسیم قدرت نیست. تفکر حزب‌گرایی در دهه ۱۳۹۰ با شتاب بسیار کند تا ناآرامی‌های ۱۳۹۶ دنبال شد، اما در سطح بین‌الملل، بعد از جنگ سرد تقابل هرمنوتیک با دیالکتیکی آغاز می‌گردد و حتی خیلی از نظریه‌پردازان مارکسیست در دوره اخیر یکی از شاخصه‌های چپ را دفاع از دموکراسی مشارکتی و نه دیکتاتوری پرولتاریا می‌دانند.

میثمی: با تحلیل دیالکتیکی می‌توان به تحلیل واحدی رسید؟

مظهری: بعد از جنگ جهانی دوم یا در طول جنگ سرد حکومت‌ها از دل نهضت‌های رهایی‌بخش در شرایطی از زیر یوغ استعمار غربی خارج شدند که یک یا چند حزب منسجم پشت سر آن بود. شاید تنها انقلابی که بدون داشتن یک حزب منسجم و برنامه اقتصادی مشخص به سرانجام رسید انقلاب اسلامی ایران بود. دو جریان که حزب داشتند و در انقلاب کنار

پرسید تو هم نمک گیر اتاق بازرگانی هستی! گفتم چطور؟ گفت اقتصاددانان و تصمیم گیران اقتصادی نظام همیشه صبحانه کاری را با سرمایه دارها در اتاق های بازرگانی می خوردند، نه با ما کارگران. از او پرسیدم شما شورا و اتحادیه و سندیکا دارید. گفت داشتیم، ولی الان نداریم. گفتم از مهم ترین راه حل ها برای مشکلات جاری کشور، ایجاد احزاب، شورا، اتحادیه و سندیکاهاست. وقتی شما این ها را داشته باشید تصمیم گیران مجبورند به سراغ شما هم بیایند. در این رابطه بد نیست که اشاره شود نه تنها بخش مهمی از کارگران آمریکا به ترامپ رأی دادند، بلکه نسبت به خیلی از رئیس جمهورهای گذشته آمریکا هزینه تبلیغات او را صاحبان پس اندازهای کوچک تأمین کردند. سیاست های نژادپرستانه و جنگ تجاری و دیگر سیاست های ضد انسانی او منافع بلندمدت آمریکا را به خطر انداخته است، اما او در کوتاه مدت در جهت منافع ملی آمریکا گام برداشته است. او برخلاف ریگان و دیگر رئیس جمهورهای حزب جمهوریخواه، که معمولاً سرکوبگر اتحادیه های کارگری بودند، با اتحادیه کارگری رابطه خوبی برقرار کرد و بخشی از آن ها در انتخابات به او رأی دادند و هیچ بعید نیست دوباره این در انتخابات امسال آمریکا تکرار شود. ترامپ در جهت منافع سرمایه داران نفتی و صاحبان کارخانه های نظامی گام برمی دارد و با سرمایه داری مالی (وال استریت) رابطه چندان خوبی ندارد. آمریکا در دوره ترامپ با افزایش تعرفه ها بر روی کالاهای چینی و اروپایی از یک طرف و سخت گیری قوانین مهاجرت و دیوارکشی در مرز مکزیک کار برای سرمایه دارها و کارگران امریکایی ایجاد کرد. صاحبان سود و دستمزد در اقتصاد سرمایه داری در هنگام رکود بیش کوتاه مدت پیدا می کنند و دنبال کسی مثل ترامپ رفتند و داستان قبل از آمریکا در ایران تجربه شد؛ اما در جواب آقای مهندس میثمی می توانم عرض کنم اگر بحث دیپلماتیک را آن گونه که

شریعی در جامعه شناسی مطرح می کند، رابطه بین نظریه و عمل تلقی کنیم، حداقل بخشی از کسانی که سازه های ذهنی مشترکی دارند ممکن است به تحلیل واحد برسند، هرچند که مشاهدات عینی به همان اندازه سازه های ذهنی مهم است. به عنوان مثال ما یک ذهنیتی از اقتصاد سیاسی داریم و به این نتیجه می رسیم که دنیا دارد به طرف خصوصی سازی می رود سیاست تعدیل و اصلاح اصل ۴۴ قانون اساسی را در این راستا پیش می گیریم؛ اما اگر جواب نداد، نباید

در مقابل واقعیت ها بایستیم و بگویم نمی گذارند یا مجریان این سیاست ها بد عمل کردند، چون با این شیوه هر کسی می تواند هر عمل غلط را توجیه کند. احمدی نژاد هم می تواند بگوید بعضی از سیاست ها به من تحمیل شد. بعد از ناآرامی های سال ۹۶ دولتی ها، مشاوران، وزرا و گروهی از روشنفکران اصلاح طلب این طور وانمود کردند که نمی گذارند ما عمل کنیم و اگر نه اقتصاد به این وضع نمی افتاد. از طرف دیگر بخش مهمی از اصولگرایان گفتند بد عمل شده و اگر نه سیاست ها خوب بودند. هیچ کدام از این دو گروه نگفتند سیاست ها و تصمیم گیری های اقتصادی بوده است و حتی شک هم نکردند. ما در اصلاح شروط رهبری در سال ۱۳۶۸ به آرای عمومی مراجعه کردیم، ولی در مورد سیاست تعدیل و اصلاح اصل ۴۴ قانون اساسی و هدفمندی یارانه ها، که این ها اثر مهمی نه تنها بر سرنوشت ایرانی های امروز بلکه بر زندگی نسل های آینده نیز خواهد گذاشت، به آرای عموم رجوع نکردیم؛ و حتی کار به جایی می کشد که سه مقام بلند پایه در مورد سهمیه بندی بنزین تصمیم گیری می کنند و یکی از آن ها هم اعلام می کند که طرح دیگری داشته است؛ بنابراین همان طور که در بحث چشم انداز ۱۱۳ که حدود یک سال پیش گفته و پیش بینی شد باید ما نگاه دوباره به قانون اساسی داشته باشیم. به نظر خیلی از کارشناسان قانون اساسی در آزادی های سیاسی و دموکراسی اقتصادی ظرفیت زیادی دارد، یعنی برای تصمیمات مهم اقتصادی به آرای عموم رجوع کنیم، نه تنها نخبگان در حاکمیت تصمیم گیری می کنند که می توانست خیلی از مشکلاتی را که امروز ما با آن ها دست به گریبان هستیم حل کند. ببینید در علم اقتصاد صنایع بزرگ رقابت پذیر نیستند و صناعی مانند فولاد، سیمان، پتروشیمی، پالایشگاه، هواپیمایی، اتومبیل و غیره جزو بازارهای انحصار چندجانبه هستند و دست هر گروهی که باشد سودهای کلانی را نصیب خود می کنند. این صنایع یا باید توسط بخش اداره شود، آن چنان که در دولت رفاه در کشورهای سرمایه داری به آن عمل می شد، یا باید به بخش خصوصی واگذار شود آن چنان که تاجریسم و ریگانیسم مدعی آن بودند، اما چه زبانی دارد که به بخش خصوصی واگذار شود. اگر بخش خصوصی این صنایع را بگیرد صاحبان آن ها نه تنها بر اقتصاد مسلط خواهند شد که بر سیاست در جامعه هم مسلط خواهند شد. چون وقتی که

”
بعد از ناآرامی های سال ۹۶ دولتی ها، مشاوران، وزرا و گروهی از روشنفکران اصلاح طلب این طور وانمود کردند که نمی گذارند ما عمل کنیم و اگر نه اقتصاد به این وضع نمی افتاد. از طرف دیگر بخش مهمی از اصولگرایان گفتند بد عمل شده و اگر نه سیاست ها خوب بودند

انباشت ثروت در دست یک طبقه بسیار کوچک و نحیف قرار گیرد این گروه یک درصدی به راحتی می تواند هزینه تبلیغات نماینده های مجلس و نامزدهای ریاست جمهوری را تأمین کنند؛ دقیقاً مثل کشورهای سرمایه داری و نقش بسیار پررنگ سرمایه در انتخابات. در اواخر نیمه اول قرن ۱۸ یک آشفتنگی، به مثابه آنچه الان سرمایه داری با آن درگیر است، به وجود آمد. اعتراضات زیادی صورت گرفت و تئوری های کلاسیک دیگر جواگوی این وضعیت نبود. از دل این شرایط یک آدمی به نام مارکس بیرون می آید که برای سرمایه داری نظریه جایگزین داشت و دیگری که استوارت میل بود که خواهان اصلاح نظام سرمایه داری بود و بحث دموکراسی در محیط کار را مطرح می کند. او می گوید کارخانه ها باید توسط خود کارگران اداره شود. کتاب اقتصاد سیاسی او از ۱۸۴۸ تا ۱۹۱۹ به عنوان کتاب درسی دانشگاه آکسفورد معرفی شد. کینز هم نظریه او را تعدیل کرد و در بحران بزرگ علیه کمونیست ها به اصلاح سرمایه داری پرداخت که در دهه ۱۹۸۰ با به قدرت رسیدن تاجریسم و ریگانیسم اقتصاد کینز کنار گذاشته شد. بعد از بحران ۲۰۰۸ یک سری از اقتصاددانان مانند آمارتیا سن به این تفکر که باید دولت از دل گفت و گو، دموکراسی مشارکتی، سر کار بیاید، اختصاص داده اند. کتاب ۲۰۱۹ استیگلیتز هم در همین راستا تدوین شده است. به نظر می رسد امروز که همه از آیت الله خامنه ای گرفته تا سران قوا که گفتند اعتراض حق الناس است، باید این را به فال نیک بگیریم و این یک گام به پیش است. اگر ما بتوانیم این حق الناس را به با یک گفتمان عمومی برسانیم که مشکلات سیاسی و اقتصادی مردم مطرح شود از دل گفت و گو یک قدم به دولت نزدیک شده ایم.

میثمی: در محور تحلیل هایم از یک حرکت ایجابی و مثبت معمولاً شروع و به آن تکیه می کنم و عدول از آن را باعث نابسامانی می بینم. در این قرن اخیر ما یک انقلابی داشتیم بعد از مشروطیت و نهضت ملی که تداوم آن بود، هم توحیدی بود، هم اسلامی و هم مردمی بود، هم سریعاً به قانون اساسی ثمره انقلاب تبدیل شد و هم خبرگان رهبری با آرا مردم بود، هم قانون اساسی با آرا مردم تصویب شد، هم موادی که در قانون اساسی بود مثل ۱۰۶ و ۱۵۶ محور مردم و آرا مردم بود. حتی اصل ولایت فقیه هم مشروط به پذیرش عامه مردم شد. شعار انقلاب هم این بود «خودکامگی هرگز جمهوری اسلامی آری» و این سند وفاق ملی شد. ما اگر در این مسیر حرکت کنیم به وفاق ملی می رسیم. توان تاریخی ما همین قانون اساسی بود. اگر می خواست بهتر شود با هرج و مرج و مخالفت علما مواجه می شد. متوجه جامعه ما همین قانون اساسی با آرا مردم بود. در گذر زمان ما مرتب از این قانون اساسی دور شدیم. قانون می تواند به براندازی هم منجر بشود. عده ای که در نهادهای



لطف‌الله میثمی

احتیاج دارند. پس اگر از ۸۵ میلیون ۶۰ میلیون بخشی از فقر را دارند پس در این چهل سال چه اتفاقاتی افتاده است. آن هم در جامعه‌ای که طی چهل سال اخیر ۳ هزار میلیارد دلار درآمد منابع معدنی آن بوده است. اگر با هم مقایسه کنیم مثلاً یکی از رهبران اروپا گفته بود ما با این پول می‌توانستیم شش کشور اروپایی را تخریب کنیم و از نو بسازیم. ۳ هزار میلیارد دلار. آقایان چنین ساختاری ساختند. حالا هم‌زمان یک اتفاق دیگر هم افتاده، من هرچه می‌کنم به این جمع‌بندی می‌رسم که امریکایی‌ها، گروهی که الان داخل کاخ سفید هستند و چه بسا اروپایی‌ها و متحدانشان در منطقه مثل اسرائیل و عربستان و... این‌ها منطقه را آرام نمی‌خواهند. نورت اقتصاددان معروف برنده جایزه نوبل متنی را وارد اقتصاد کرد که قبلاً نبود: «توسعه در آرامش ایجاد می‌شود». اگر جامعه آرامش نداشته باشد، دچار توسعه نمی‌شود. واقعیت این است که در خاورمیانه متلاطم چه کسی سرمایه‌گذاری می‌کند؟ برای همین است که شما در این چهل سال جذب سرمایه به‌طور جدی و تأثیرگذار نمی‌بینید. در همین چهل سالی که چینی‌ها توانستند تقریباً حدود ۳ تریلیون سرمایه از خارج جذب کنند و توانستند تولید ناخالص ملی‌شان را بعد از آمریکا به درجه دوم برسانند و توانستند صادراتشان را ۸۰۰ برابر کنند و توانستند حدود یک میلیارد نفر را از زیر خط فقر خارج کنند، چرا توانستند چون تنگ شیائوپینگ در یک جمله گفته که ما احتیاج داریم که در چین پنجاه سال آرامش باشد، سال ۱۹۷۷. گفت ما باید توسعه پیدا کنیم و برای اینکه توسعه پیدا کنیم و چین قدرتمندی بشویم نیاز داریم در چین پنجاه سال آرامش باشد. در این مملکت اگر به این چهل سال نگاه کنیم یک روز آرامش ندیدیم، یا درگیر جنگ بودیم یا درگیر شورش بودیم یا درگیر گرفتاری، ترور، اعدام یا زندان بودیم. یا اگر این‌ها هم نبوده زبان خشونت داشتیم.

کسانی است که قدرت دارند و نمی‌شود با آن‌ها مبارزه کرد. چگونگی با یک روزنامه یا دانشجوی به‌راحتی برخورد می‌شود. بنا به فرمایش شما اگر به قانون اساسی عمل می‌شد ما هیچ کدام از مشکلات فعلی را نداشتیم. در قانون اساسی یک قسمت‌های مثبت و قوی وجود دارد که حقوق مردم است و او می‌توانست جلوی همه مشکلات را بگیرد، ولی بحتم این است در سی سال گذشته برای دور زدن قانون اساسی و برای حذف قانون اساسی از جامعه آقایان کلی کار کردند، کلی تشکیلات درست کردند، کلی مبانی درست کردند. از معایب نظارت استصوابی نقض قانون اساسی است. مجلس خبرگان تفسیری که از رهبری دارد نقض قانون اساسی است. نهادهایی که در این جریان ساخته شد از همان اول پی این بودند که دولت سایه یک حاکمیتی موازی‌بخش انتخابی ایجاد کند یعنی با نظارت استصوابی عملاً مجلس و ریاست‌جمهوری و خبرگان رهبری از حالت مردمی افتاد. جمله خوبی گفتند آقای صادقی که ما عصاره فضیلت شورای نگهبانیم نه عصاره فضیلت مردم ایران. الان مجلس ضعیف داریم، درست است چند نماینده داریم که حرف مردم را می‌زنند مثل خانم سلحشوری و آقای صادقی، ولی مجلس به‌عنوان یک مجلس ملی نیست. مجلس ملی الان در انگلیس است که سر مسئله برگزیت اختلاف دارد. اگر یک روز نخست‌وزیر می‌خواهد که دیکتاتوری کند آن‌چنان او را مقید می‌کنند که نتواند قانون را نقض کند. در این سی سال اخیر آقایان خیلی کار کردند و لایه‌لایه‌هایی به وجود آوردند که قانون اساسی را عملاً حذف کرده‌اند. این اتفاقی که در آبان ۹۸ افتاد این هشدار را می‌دهد آن حرفی را که ستارگان جامعه ما در دهه ۶۰ می‌گفتند گوش نکردند، آن حرفی را که قشر متوسط شهری از ۷۶ تا ۸۸ می‌گفت گوش نکردند؛ حالا بخشی به میدان آمده که عظیم و ته مخروط جامعه‌شناسی است و خودشان می‌گویند ۶۰ میلیون نفر به یارانه

امنیتی هستند می‌گفتند این قانون اساسی سند برانداز است. این دیگر خیلی نابسامانی است که آن‌هایی مسئول امنیت ما و در رأس هستند بگویند این قانون، قانون برانداز است. اینجاست که یک دولت نامرئی و یک فضای امنیتی نظامی به‌وجود می‌آید و همین‌طور یک فضای سیاسی قانونی. این دو مدام در حال کشتی با یکدیگرند. ما مرتب انتخابات رفراندوم‌گونه داشتیم، مرتب هم رأی ایشان به کرسی نمی‌نشیند و هرچه آرای مردم بیشتر بود، همان‌هایی که رأی نمی‌آوردند بیشتر در مقامات انتصابی قرار می‌گرفتند. شاید ۹۶ یکی از برخوردهایی بود که بین این دو جریان بود، راست افراطی و پایداری‌ها دیگر صبرشان لبریز شد و دیگر نمی‌توانستند قانون‌گرایی را تحمل کنند و از دستشان دررفت و به کل نظام سرایت کرد. همین‌طور وقایع اخیر آبان و توییتی که آقای آشنا کرد و گفت این توطئه راست افراطی است و دیگر از دستشان خارج شد. جامعه‌شناسان ما بعد از ۸۸ پیش‌بینی کردند که اگر ۸۸ که با شعار اجرای بدون تنازل قانون اساسی است سرکوب شود آبی‌ها خواهند آمد (یعنی مخرب‌ها). پیش‌بینی کرده بودند ۲ میلیون مخرب در جامعه ما وجود دارد که ۵ هزارتای آن را آقای همدانی سازمان‌دهی می‌کرد. مهم این است که هم شورش مشهد در سال ۷۲ و اراک و اسلامشهر هم این شورش‌های اخیر در کانون‌های مستضعفین نظام انجام شده است؛ زنبیه اصفهان، ملک‌شهر و اسلام‌شهر. در قلعه‌حسن‌خان امسال روز قدس این قدر مردم بیرون آمده بودند که امام‌جمعه نماز را دو بار خوانده است. به نظر من اگر نیروی خارجی بوده، بر مبنای زمینه داخلی می‌آید و کار می‌کند. چرا قشر فرهیخته در این قضیه نبودند. راه‌حل مشخص است بازگشت به اجرای بدون تنازل قانون اساسی، سند وفاق ملی، تولید اشتغال‌محور، گفت‌وگوی ملی، آشتی ملی و... در شرایط فعلی که تحریم‌های حداکثری بر ما وجود دارد و خیلی فشار روی جامعه است بازگشت به قانون باعث می‌شود همه مالیات بدهند و تحقیق و تفحص در همه‌جا انجام شود. این مسئله باعث می‌شود قدرتمان زیاد شود و به اتکای همین قدرت مذاکره و چانه‌زنی هم داشته باشیم، ترسیم. خود ترامپ می‌گوید ایرانی‌ها همیشه در مذاکره برنده هستند؛ یعنی باید با زور با آن‌ها برخورد کرد.

رفیعی: الان شرایط طوری است که آقایان برای اینکه قانون اساسی را دور بزنند یک دوره سی ساله کار کردند، هم مبانی حقوقی آن را فراهم کردند، هم تشکیلات و ساختارهای قدرت را ایجاد کردند به‌طوری‌که در دولت آقای روحانی بعضی چیزها گفته شد. مثلاً گفت یک سوم بودجه در اختیار من است و اصلاً نمی‌توانم به دوسوم بودجه دست بزنم یا مثلاً ۴۰ درصد نهادهای اقتصادی مالیات نمی‌دهند یا نمی‌توان از این‌ها مالیات گرفت یا اینکه واردات کالاهای قاچاق دست نهادها و

آقای روحانی آمد گفت حقوقدانم، سرهنگ نیستم؛ اخیراً که ایشان از سرهنگ‌ها بدتر شده بود. من در زندان که بودم از آقای ظریف که در خارج بودند مصاحبه‌ای نقل شد که گفته بودند هیچ کس در ایران به خاطر عقیده‌اش در زندان نیست. من نامه‌ای از زندان برای ایشان نوشتم و گفتم شما که دیپلمات فعال و موفق هستید چرا دروغ می‌گویید که جوانان را ناامید کنید. اصلاً چرا چنین چیزی می‌گویید. دیگران می‌گویند، اما اگلاً شما یک امیدی برای جوانان بگذارید. جوان‌ها قبلاً یک امیدی به خاتمی و موسوی و کروبی داشتند قبل‌تر به مهندس سبحانی به مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی داشتند، این‌ها که الان نیستند. حالا از درون نظام یک فرد توانمندی مثل آقای ظریف سرکار آمده چرا چیزی می‌گوید که جوانان ناامید شوند. این دفعه هم آقای روحانی که همیشه در سخن گفتن دقت می‌کرد، شمشیر را از رو بست و با زبانی خشن که خشونت تولید می‌کند صحبت کرد. ببینید تمام مسائل ملی ما پیوند خورده به سیاست خارجی امریکا در منطقه، با سیاست خارجی اسرائیل در منطقه یا سیاست خارجی عربستان و امارات در منطقه. ده بار آقای ظریف به عربستان نامه نوشته که ما حاضریم مذاکره کنیم اما جوابی نمی‌دهند، ولی در زمان احمدی‌نژاد وزیر خارجه عربستان به تصریح آقای دکتر صالحی چند بار درخواست مذاکره با ایران را داشت و ایران نمی‌پذیرفت. شما الان ادبیات ترامپ را می‌بینید. چند روز پیش رویترز گزارشی نوشته است که پهپادهایی که به آرامکو حمله کردند ایرانی‌ها طراحی کردند، چهار نفر بودند، پنج جلسه گذاشتند، تصمیم گرفتند و پهپادها را طوری هدایت کردند که حرکت دایره‌ای داشتند که رادارها را گنج کنند و بعد گفتند که سازمان ملل متحد به‌زودی گزارش خواهد داد. اگر گزارش سازمان ملل هم مانند گزارش رویترز باشد ما به فصل هفتم شورای امنیت خواهیم رفت، یعنی کشوری می‌شویم که امنیت جهان را به خطر انداخته است. این اتفاق را در کنار اتفاق دیگری ببینید. اتفاقی که گفتمان سیاسی را به خارج منتقل کردند، آن قدر که فضای داخل را بستند. همین روزنامه‌نگارانی که تلویزیون‌های خارجی را اداره می‌کنند این‌ها در ایران کار می‌کردند، ولی آن‌چنان آن‌ها تحت فشار گذاشتند و پرونده‌سازی کردند که به خارج فرار کردند و الان آنجا مشغول‌اند. بعد به خانواده‌ها فشار می‌آورند که به فرزندان‌تان بگویید با فلان تلویزیون خارجی همکاری نکنند. همه چیز را که با مسائل امنیتی و تهدید و سرکوب نمی‌توان پیش برد. الان به مرحله‌ای رسیدیم که این جنبش

”
پیش‌بینی کرده بودند
۲ میلیون مخرب در
جامعه ما وجود دارد که
۵ هزارتای آن را آقای
همدانی سازمان‌دهی
می‌کرد

اخیر یا شورش اخیر جان‌برکفانی هستند که شب وقتی به خانه می‌روند بیخچالشان خالی است. راه‌حل همان راه‌حلی است که شما می‌گویید، ولی کدام درایت و گذشت و جسارتی وجود دارد مثل پادشاه جوان مراکش که می‌گوید پدر من ۴۲ سال دیکتاتوری کرده و آدم کشته است و من نمی‌خواهم آن را ادامه دهم و می‌خواهم از شما مردم اعاده حیثیت کنم، یک هیئت ملی را انتخاب می‌کنم که این هیئت به شکایت‌ها رسیدگی کند، یک موزه هم درست خواهیم کرد که آثار ۴۲ سال دیکتاتوری پدرم در آن باشد و برای همیشه مایه عبرت باشد. در بهار عربی دیدیم که مراکش آرام بود و او اختیاراتی که پدرش غضب کرده بود به مجلس بازگرداند. ما الان در این مرحله هستیم. این‌ها به هم گره خورده و درهم‌تنیده است. شما در چشم‌انداز سی‌وهشت سال است شعاع قانون اساسی می‌دهید ولی روزبه‌روز قانون اساسی کم‌رنگ‌تر شده و به سایه رفته است. الان به این مرحله رسیدیم. گفتمان سیاسی به خارج منتقل شده یعنی خارجی‌ها شورای گذار تشکیل می‌دهند، حزب مشروطه تشکیل می‌دهند. در این مملکت نگذاشتند ما بگوییم که درست است رضاشاه راه ساخته، دانشگاه ساخته، ولی مأموریت اصلی او متوقف کردن انقلاب مشروطه بوده است. مثل این می‌ماند که شما کسی را دعوت می‌کنید و غذاهای خوشمزه و خوش‌بو آماده می‌کنید اما همه غذا را آلوده به سم سیانور می‌کنید. رضاشاه روند حرکت مشروطه را متوقف کرده است. حالا سال ۲۰ شده، رضاشاه رفته و جنبش ملی به‌وجود آمده است. مصدقی سرکار آمده که باز روند قانون اساسی را زنده و قدرت ملی را زنده کند، یعنی احیای انقلاب مشروطه. مصدق کسی بود که دوران قاجاریه را دیده بود، دوره رضاشاه را دیده بود، رضاشاه چه کار کرد؟ همین مصدق و مدرس را تبعید کرد، مدرس را کشت و مصدق به دلیل یک اتفاق کشته نشد. بعد همه دلسوزان مملکت را کشت، باز پسرش هم به کمک امریکایی‌ها و انگلیسی‌ها آمد. بله توسعه اقتصادی داشته، اما غذاهای مسموم را هم جلوی ما گذاشته است. چند عامل به هم گره خورده است: عامل اول آقای خامنه‌ای می‌گویند مگس روی زخم می‌نشیند خب کاملاً حرف درستی است، ولی زخم‌ها کجا هستند، چرا زخم‌ها التیام پیدا نمی‌کند. بعد می‌بینیم بلافاصله آقای رئیسی می‌گویند من با اجرای این قانون مخالف بودم گفتم پنج ساله اجرا بشود، رئیس جمهور می‌گوید من که کاره‌ای نبودم به وزیر کشور گفتم شما انجام بدهید. تشتت قدرت، سرگردانی قدرت به این شکل است. من یک اراده روشنی

که بخواهد از این تشتت و بلبشویی و گرفتاری ما را نجات دهد نمی‌بینم. ما کشور فقیری نیستیم، قدرتمند هستیم. چطور محمدرضاشاه می‌تواند بعد از کودتا دوازده سال تولید ناخالص ملی را با رشد سالانه دورقمی پیش ببرد. انقلاب نمی‌توانست این کار را بکند؟
مظهری: پس چطور شوروی توانست. خانم جون رایبسون، اقتصاددان انگلیسی، می‌گوید انباشت سرمایه‌ای که شوروی در بیست سال داشت برابر انباشت سرمایه دویست سال غرب بود.
رفیعی: مهندس سبحانی همیشه این را می‌گفت. می‌گفت کارهایی که استالین در سی سال کرد غرب در سیصد سال کرد. چین هم همین‌طور. ۱۹۱۷ روسیه مانند همه انقلاب‌های دیگر از جنبه سیاسی قابل نقد است، اما در صحنه اقتصاد خوب عمل کرد. این انقلاب الگوی برنامه‌ریزی و صنایع سنگین را ارائه داد که برای رشد و توسعه خیلی از کشورها در دوره بعد از جنگ جهانی دوم مدل شد. رشد و پیشرفت‌های اقتصادی چین و هند تا حد زیادی مدیون این الگو می‌باشند.
رفیعی: انقلاب ما انرژی آزاد کرد. انقلاب ما علاوه بر اینکه یک انقلاب علیه دیکتاتوری، استبداد، غرب و استعمار بود انگیزه مذهبی داشت. مردم به انقلاب کمک می‌کردند و حقوق نمی‌گرفتند.
میثمی: بعضی مسائل مانند اعتیاد است. قبلاً می‌گفتند اعتیاد جرم است اما الان می‌گویند یک مریضی است و می‌گویند وقتی معتاد می‌خواهد نجات پیدا کند تنها راهش استیصال است. خب ما هم معتاد به نفت بودیم. خاتمی می‌گفت مشکل ایران مرض مزمن اعتیاد به درآمد نفت است. حالا خوشبختانه این اعتیاد دارد به استیصال تبدیل می‌شود. خب اگر بخواهیم در استیصال نجاتی ببینیم یا باید تسلیم شویم یا باید نجات پیدا کنیم که با این نجات‌رنسانس می‌شود و باید این اقتصاد نفتی را کنار بگذاریم و تولید اشتغال‌محور را راه بیندازیم. برای توسعه حتماً نیاز به قانون است. قانون نباید تبعیض داشته باشد، مثلاً یک نهادی تحقیق و تفحص شود یک نهاد دیگر نشود، یک نهادی مالیات بدهد یک نهادی مالیات ندهد. اگر همین کارها انجام شود، ما می‌توانیم خودگردان شویم. من نقطه امید را این می‌بینم که یک حداقل‌گرایی به قانون به‌وجود بیاید و بعد حداکثری شود. بعد هم قدرتی که مردم پیدا می‌کنند در سایه اینکه همه نیروها فراگیر شوند و همه نیروها به چرخه دموکراسی وارد شوند خب قدرتی خواهد شد. ما با همین قدرت کم توانستیم برجام را به دست بیاوریم. ترامپ می‌گفت ایرانی‌ها در مذاکره هیچ‌گاه ضرر نمی‌کنند.
رفیعی: برجام یکی از بهترین دستاوردهای ما بود.



رضامظاهری

که مردم در انتخاب اخیر به خاطر بدعهدی این حزب آن را تنبیه می کنند و به او رأی نمی دهند. بیند دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی یعنی همین، باید پاسخگویی باشد. من با نظر آقای مهندس موافقم. حتماً شما خوانده اید که نخست وزیر عراق به عربستان رفته و آنجا خبرنگارها از ایشان در مورد ایران هم پرسیدند که نخست وزیر عراق گفت از من خواستند که واسطه شوم، اماراتی ها هم اخیراً چند دور مذاکره با ایران داشتند، یعنی ها هم اخیراً دو مرحله مذاکره مستقیم با عربستان انجام داده اند.

رفیعی: بله عربستان تصمیم گرفته بدون دخالت ایران و به صورت مستقیم مشککش را با یمنی ها حل کند.

مظاهری: من فکر می کنم ایران در پی یک دولت مستقل با آرای عموم در یمن است. این ها اخبار خوبی است من فکر می کنم هر دو طرف به یک عقلانیتی رسیده اند که به جای عملیات نظامی به طرف چانه زنی سیاسی حرکت کنند. حتی اخیراً اگر دیده باشید در صداوسیما ایران کمتر به عربستان حمله می شود، در عربستان هم به همین صورت است. این موضع حتی به نفع امریکا هم هست چون امریکا خیلی تلاش کرد ایران را پای میز مذاکره بکشاند تا برگ برنده ای برای ترامپ در انتخابات باشد.

رفیعی: من یک درخواست از حاکمیت ایران دارم و آن این است که بگذارند گفت و گوی سیاسی در سطح ملی صورت گیرد، این همه کانال تلویزیونی دارند یکی را بگذارند برای گفت و گو، همه بیابند و حرف هایشان را بزنند.

مظاهری: البته این گفت و گو سیاسی و اقتصادی باشد و هر چیزی که به مصلحت مردم هست بگذارند خود مردم تصمیم بگیرند.

رفیعی: اول بگذارند گفت و گو بین نخبگان و حاکمیت شکل بگیرد.

مظاهری: خوب وقتی می گوئیم مردم انتخاب کنند یعنی باید گفت و گو بین نظریه پردازان شکل

اساسی شده به جای خودش برگردد. اگر این کار را کردیم به آن دموکراسی اقتصادی و سیاسی نزدیک شدیم و سمت و سوی سوسیال دموکراسی اخلاقی که زیربنای آن توحید است، پیدا خواهیم کرد. موقعی که تونی بلر، نخست وزیر انگلیس بود همسر او مدل موهایش را عوض کرد، حزبش او را به محاکمه کشاند و برای پول این تغییر مدل، که احتمالاً گران بود، از او بازخواست کرد. به او گفتند یا به اموال دولتی دست بردی یا با هزینه حزب این انجام گرفته است. او مجبور شد توضیح دهد این تغییر مدل مو همسرش از پول خودشان بوده است. مگر این مسائل در صدر اسلام نبوده، مگر یک فرد عادی جلوی عمر، خلیفه دوم را نگرفت که پیراهن شما بلند است و آنچه از بیت المال سهم شما می شود این قدر نیست که تو پیراهن بدوزی و او را متهم کرد به بی عدالتی. خلیفه مجبور شد برای رفع اتهام از عبدالله پسرش به عنوان شاهد کمک بگیرد. او توضیح داد چون پدرم قدش بلند بود و پارچه ای که از بیت المال به او رسیده بود برای پیراهن او کافی نبود و من سهم خودم را به پدرم دادم. این گونه پرمسان در صدر اسلام خیلی رواج داشت. یا وقتی پیامبر دید جامعه مدینه طبقاتی شده و بین انصار و مهاجرین شکاف زیادی وجود دارد پیوند برادری را ایجاد کرد. به قول امام علی (ع) پیامبر شکاف های اجتماعی را به وحدت و اصلاح و فاصله ها را به هم پیوند می داد. در اوایل انقلاب اصل «از کجا آوردی» مطرح بود، ولی بعد از سیاست تعدیل این مهم به محاق رفت. در انگلیس برای برگزیت به آرای عمومی مراجعه می کنند یا در هلند وقتی می خواهند یارانه را نقدی کنند به آرای عمومی مراجعه می کنند و مردم می گویند نه. در یونان هم حزب سوسیالیست با پشتوانه بالا سرکار می آید و می گویند بیاید رأی بدیم آیا باید ریاضت اقتصادی را اجرا کنیم یا خیر و مردم هم رأی می دهند اما تحت فشار سرمایه داری مالی اروپا مجبور است رأی مردم را اجرا نکند

میشمی: تازه با نیروهای کم.

رفیعی: یعنی شش کشور بزرگ دنیا کشور ما را به رسمیت شناختند و با ما مذاکره کردند و امتیازاتی دادند، البته امتیازاتی هم گرفتند. بالاخره مذاکره همین است. بعد برجام هنوز امضا نشده در داخل شروع کردند به آتش زدن و بعد یکی گفت من موافق نبودم، یکی گفت من از اول می دانستم. بعد که روحانی گفت ما باید برویم برجام ۲ و ۳ را امضا کنیم گفتند نه و هرچه به دهن کیهان آمد نوشت. خوب این امکان هم از بین رفت.

میشمی: شاید درسی در این قضیه باشد. مقام رهبری وقتی می گویند ما موافق برجام هستیم، فقط روی انرژی اتمی هم مذاکره شود چرا روزنامه کیهان که ایشان صاحب امتیاز آن هستند یک مدیرمسئول دارد که شدیداً به طوری بنیادی با این مسئله مخالف است. شاید این تحولات هم انجام شود.

مظاهری: ببینید کیهان یک جریان است شبیه به همان جریان هیئتی که توضیح داده شد. در بحث قانون اساسی که شما و دکتر رفیعی گفتید بله خیلی از این گروه ها گفتند بازگشت به قانون اساسی، اما مشکلی که وجود دارد این است که آن ها فقط بر جنبه های دموکراسی سیاسی و اخلاقی و آزادی های اجتماعی آن تکیه می کنند. آن ها بعد هیچ انتقادی به تعدیل اقتصادی، یا اصلاح اصل ۴۴ قانون اساسی ندارند. همان طوری که بحث شد دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی در هم تنیده اند و بدون یکی دیگری را نمی توانی داشته باشی. به قول شریعتی در جامعه ای که اکثریت مردم از حداقل ها محروم هستند و رأی خود را به یک آگوشتم می فروشند چگونه می توان حکومت از دل گفت و گو را تشکیل داد. در روزنامه شرق خواندم که دکتر عارف گفته بود در انتخابات مجلس از نامزدهای اصلاح طلبان خواسته بودیم ۵۰ یا ۱۰۰ میلیون تومان (مبلغ دقیق را شک دارم) بیاورند. مطمئناً خیلی از افراد در تهران صلاحیت نامزد شدن را داشتند، ولی این مبلغ پول را نداشتند و نتیجه آن شد بعضی از کسانی که در فهرست اصلاح طلبان برای ورود به مجلس قرار گرفتند فقط پول داشتند. در دوره احمدی نژاد هم معاون اولش فهرست بلند بالایی را افشا کرد که آن فرد متعلق به یک درصدی ها چه پول کلانی برای تبلیغات نماینده ها داده بود که این نماینده ها از طرف قوه قضائیه صلاحیت برای نامزدی انتخابات مجدد را ندارند. در گلستان شنیده شده یکی از کاندیدا برای انتخابات اسفندماه ۲ میلیارد کنار گذاشته است. چند نفر در گلستان این میزان پول دارند برای خرج در انتخابات مجلس، فقط یک درصد مردم. وقتی می گوئیم بازگشت به قانون اساسی یعنی آن عدولی که از جنبه سیاسی به قانون اساسی شده به جای خود برگردد، عدولی که از جنبه اقتصادی از قانون

بگیرد و مردم هم گوش کنند و بهترین را انتخاب کنند.

میثمی: به نظر آقای موسویان که دیپلمات ارشد بودند موضع فعلی عربستان این است که ایران تحت فشار حداکثری به استیصال برسد و وارد مذاکره با ایران نشود.

مظهری: اما علائم فعلی نشان می‌دهد که در مذاکره نفع عربستان و آمریکا هم وجود دارد. میثمی: علائم ظاهری نشان می‌دهند که می‌خواهند ایران و یمن دست از عملیات بردارند اما سیاست بنیادین آن‌ها فشار و تضعیف ایران است.

مظهری: ببینید ایران وقتی پهباد را زد امارات انتظار داشت آمریکا دخالت کند، اما آمریکا نیامد. وقتی به آرامکو حمله شد عربستان و دیگر عوامل آمریکا در منطقه، به ویژه اسرائیل، انتظار داشتند آمریکا بیاید و حمایت کند، اما نیامد. عربستان انتظار داشت بخشی از سهام آرامکو را به قیمت ۲ هزار میلیارد دلار بفروشد اما بعد از حمله به آرامکو ارزش آن به ۱/۱۴ هزار میلیارد کاهش یافت که هنوز هم توانسته در همین قیمت این سهام را بفروشد. من فکر می‌کنم بعد از این وقایع عربستان تا حدودی فهمید که دستش خالی است و پیش پوتین رفتند و پوتین هم دارد کارهایی انجام می‌دهد. آمریکا نمی‌خواهد دیگر خارج از خاک خودش هزینه کند، چون اقتصاد آمریکا به خاطر هزینه‌های نظامی خود نسبت به چین و

اروپا عقب افتاده است، این سیاست هم در دوره اوپاما و هم در دوره ترامپ وجود داشته و دارد. اروپایی‌ها بعد از اینکه روسیه جزیره کریمه که در سال ۲۰۱۴ ضمیمه خاک خود کرد از آمریکا انتظار داشتند با روسیه برخورد شدیدی بکنند که آمریکا فقط با تحریم‌های سبک و مانور نظامی ناتو بسنده کرد.

رفیعی: آمریکا می‌گوید من حاضرم برای شما خرج کنم، اما پولش را عربستان باید بدهد.

مظهری: پس چرا عربستان رفته برای رادارهایش از کره جنوبی کمک بگیرد؟ بعد هم رفتند مسکو تا از پوتین کمک بگیرند. با وجود فشار آمریکا برای اینکه این سفر صورت نگیرد. الان ترامپ فشار آورده بر ترکیه که اس ۴۰۰ را شما نباید بگیرید.

میثمی: نه آنجا که موفق نشد.

مظهری: بله این‌ها نشان می‌دهد که آمریکا

از نظر تکنولوژی و اقتصاد دیگر آن آمریکای یک‌ه‌تاز بعد از جنگ جهانی دوم نیست و در این چند دهه گذشته از نظر پیشرفت اقتصادی از اروپا و چین عقب افتاده است. ببینید در جنگ اوستیای جنوبی که بین گرجستان و روسیه در گرفت روسیه توانست سیستم موشکی گرجستان را که توسط آمریکایی‌ها اداره می‌شد قفل کند؛ البته آمریکایی‌ها بعداً اعلام کردند نیروهای نظامی ما برای آن آموزش آن دسته از سربازان گرجی که طبق برنامه قرار است به عراق اعزام شوند، در گرجستان بوده‌اند.

رفیعی: نه این‌طور نیست.

مظهری: شما این را قبول دارید که آمریکا نمی‌خواهد در خارج از مرزهایش هزینه کند؟

رفیعی: ببینید منطقه خاورمیانه منطقه بزرگی است، پول دارد، نفت دارد، ترامپ که رسماً می‌گوید من حاضرم نیرو به منطقه اعزام کنم اما خرجش را عربستان بدهد. مکررون چند وقت پیش می‌خواست مسئله ایران را حل کند ترامپ گفت این‌ها باید مدتی عذاب بکشند و آقای موسویان گفت یک نفر از عرب‌ها به من گفت که راه دوستی با تمام عرب‌های منطقه از عربستان می‌گذرد و راه دوستی با عربستان هم از آمریکا می‌گذرد.

میثمی: یک مورد را هم نگفت و آن اینکه راه آمریکا هم از اسرائیل می‌گذرد.

مظهری: اگر این راه بوده چطور رابطه قطر با عربستان به مشکل خورده است؟ و الان قطر با ایران رابطه تجاری نسبتاً خوبی دارد؟

رفیعی: این آقای امانوئل تاد یک نویسنده حوزه اقتصاد سیاسی است. پیش‌بینی کرده آمریکا تا سال ۲۰۵۰ دست از امپراتوری‌اش برمی‌دارد و به مرزهای خودش برمی‌گردد. ایشان می‌گویند آمریکا مشکلات داخلی دارد، ۶۰ میلیون زیرخط فقر دارد، کارتن‌خواب دارد و بحش این است که به تدریج از دنیا عقب‌نشینی می‌کند به سمت مرزهای ملی خودش؛ اما همین ترامپ می‌گوید من نفت را که رها نمی‌کنم. آن‌ها هنوز استراتژی مدیریت انرژی را دارند؛ و الان رفتار جمهوری اسلامی باعث شده آمریکا به نقطه‌ای برسد که دنبال فروپاشی جمهوری اسلامی و فروپاشی ایران باشد.

مظهری: آقای دکتر من از شما می‌پرسم اگر ایران می‌رفت با ترامپ مذاکره کند چه به‌دست می‌آورد و چه از دست می‌آید؟

رفیعی: ببینید آقای ظریف و روحانی بعد از برجام گفتند برویم دنبال برجام ۲ برای مسائل منطقه اعم از سوریه و اسرائیل و... اما این راه طی نشد و باعث وضع فعلی شد.

مظهری: به نظر می‌رسد ایران آمریکا و اسرائیل و عربستان را در منطقه ترسانده است تا موقعی که پروژه صدور انقلاب و کمک به حزب‌الله و سوریه و فلسطین، یمن و غیره را کنار نگذارد آمریکا دست از سر ایران بر نخواهد داشت؛ بنابراین این سه تلاش می‌کنند که اگر نتوانستند جایگزین مناسب خود برای ایران سرکار بیاورند اداره کشور را برای حاکمیت فعلی ایران بسیار پرهزینه کنند. مذاکره خوب است در صورتی که هر دو طرف مذاکره حاضر باشند هم امتیاز بدهند و هم امتیاز بگیرند و در غیر این صورت هیچ پیمانی پایدار نخواهد بود.

رفیعی: کمک مالی و انسانی نه اما جلوی کمک نظامی گرفته می‌شود. ببینید یک چیزهایی اصول دارد. ما می‌توانستیم در بودجه ملی مان یک‌رقمی برای کمک به سوریه یا لبنان بیاوریم و هیچ مشکلی هم نداشت اما ما می‌رویم در سوریه پایگاه می‌سازیم و می‌گوییم می‌خواهیم اسرائیل را نابود کنیم.

مظهری: آقای مهندس نظر شما در این زمینه چیست؟

میثمی: این سیاستی که آقای خامنه‌ای داشتند که نه جنگ نه مذاکره همان حرف ترامپ است؛ یعنی نه جنگ می‌کنیم نه مذاکره، یعنی صلح مسلح که در این شرایط نیروهای نظامی امنیتی در هر دو طرف تقویت می‌شوند و نیروهای سیاسی تضعیف، بعد نیروهای نظامی وقتی ببینند شرایط وارد مرحله خطر می‌شود باهم مذاکره می‌کنند؛ بنابراین پیشنهاد من این بود از این حالت بن‌بست خارج شویم و با تقویت میانجی‌هایی مثل ژاپن و فرانسه به سمت مذاکره پیش رویم. البته می‌دانید که این‌ها وقتی آمدند پیش مقام رهبری گفتند اگر شما مذاکره کنید آمریکا تحریم‌ها را لغو می‌کند. آیت‌الله خامنه‌ای گفت اگر دروغ گفتند چه؟ که این‌ها گفتند اروپایی‌ها را شاهد می‌گیریم که بعد ترامپ به جلسه در سازمان ملل نیامد و مقام رهبری مذاکره را مشروط به رفع تحریم‌ها کرد که این تصمیم خوبی بود. ولی خب ترامپ نیامد.

مظهری: آیا ترامپ قول‌هایی که به کره شمالی هم داده بود عمل کرد؟ من فکر می‌کنم ترامپ اهل مذاکره نیست، اگر بود که مشکل حل می‌شد.

میثمی: خب یک انعطافی هم که مقام رهبری نشان دادند در مورد یهودی‌ها و اینکه گفتند ما می‌خواهیم در فلسطین یهودی‌ها در کنار مسلمانان به‌صورت دموکراتیک زندگی کنند خیلی خوب بود و باید تکرار شود تا این تصور از بین برود که ما ضد یهود هستیم. ■

” منطقه خاورمیانه منطقه بزرگی است، پول دارد، نفت دارد، ترامپ که رسماً می‌گوید من حاضرم نیرو به منطقه اعزام کنم اما خرجش را عربستان بدهد. مکررون چند وقت پیش می‌خواست مسئله ایران را حل کند ترامپ گفت این‌ها باید مدتی عذاب بکشند و آقای موسویان گفت یک نفر از عرب‌ها به من گفت که راه دوستی با تمام عرب‌های منطقه از عربستان می‌گذرد و راه دوستی با عربستان هم از آمریکا می‌گذرد.

مالکیت اجتماعی در برابر مالکیت خصوصی

معرفی کتاب سرمایه و ایدئولوژی نوشته توماس پیکتی

ایرج سبحانی

او را کارل مارکس قرن ۲۱ می‌نامند. توماس پیکتی زاده ۱۹۷۱ در فرانسه است. اقتصاد خوانده است و دکترایش را از اکول نورمال سوپریور در اقتصاد گرفته است. مدارکی از مدرسه اقتصاد لندن اخذ کرده است و در دهه ۹۰ مدتی را به تدریس در موسسه تکنولوژی ماساچوست MIT گذرانده است. اکنون او به‌عنوان پژوهشگر در مرکز ملی تحقیقات علوم اجتماعی فرانسه به تحقیق و تدریس مشغول و مؤلف چندین کتاب در زمینه اقتصاد و چالش‌های سرمایه‌داری مدرن و جهانی شدن است. هفته پیش فرصتی داد که کتاب جدید را مطالعه کنم.

کتاب از چهار فصل تشکیل شده است. نویسنده در فصل اول و در ۲۴۰ صفحه به ریشه‌های تاریخی و مبادی رژیم‌های سیاسی و اقتصادی می‌پردازد که ترویج‌دهنده نابرابری اقتصادی فردی بوده‌اند. او با نگاه به نقاط مختلف جهان و ذکر مثال‌های متنوع از جوامع اروپایی، آمریکای شمالی و کشورهای آسیایی چون هند، ژاپن و چین دانش ما را درباره ریشه‌های تاریخی و مسیر تکوین آن به شکل جامعی افزایش می‌دهد.

فصل دوم ۲۵۰ صفحه است. پیکتی در این فصل به نقش استعمار و سلطه خارجی و تجاوز بیگانگان در نهادینه کردن نابرابری‌های بومی در کشورهای مستعمره با نگاه مشخص به هند در رابطه با امپراتوری انگلیس می‌پردازد.

در فصل سوم که ۳۷۰ صفحه است نویسنده به بحران مالکیت خصوصی و اجتماعی و تاریخچه مطالبات سوسیالیستی از قرن ۱۸ می‌پردازد. او معتقد است که روند این مطالبات در اواخر دهه ۸۰ و اوایل دهه ۹۰ و هم‌زمان با سقوط دیوار برلین دچار وقفه‌ای موقت شده است؛ البته او مدعی است دو دهه است که این روند بویایی جدیدی پیدا کرده است.

در فصل آخر پیکتی با طرح نزاع کنونی سیاسی-اقتصادی جهان معاصر و ابعاد آن در جوامع ثروتمند، می‌کوشد تا شاید چشم‌اندازی برای نوعی سوسیالیسم مشارکتی و عمومی در قرن حاضر پیشنهاد دهد.

در ادامه مطلب می‌کوشم مجملی از ایده‌های طرح‌شده در متن کتاب را برای آشنایی بیشتر علاقه‌مندان ارائه کنم.

پیکتی در این کتاب می‌کوشد که نشان دهد نابرابری، امری فطری نیست. به گمان او جلوه دادن اینکه نابرابری جبری است، اتفاقی جدید نیست و در واقع باوری تحمیل شده توسط ایدئولوژی‌های غالب است در توجیه ادامه وضع موجود. او معتقد است یک جابه‌جایی رخ داده است و به نوعی جبر تضاد طبقاتی جای خود را به جبر نزاع ایدئولوژیک داده است. به باور او و با همه تفاوت‌ها، وجه مشترک ایدئولوژی‌های امروز توجیه نابرابری‌ها و مشروع جلوه دادن آن است.

در مثال هند که او با جزئیات بیشتر و پرفصلی جداگانه به آن می‌پردازد، مدعایش این است که نشان دهد در جوامع سنتی چون هند هم تحت انگلیس است که طبقه‌بندی اقتصادی ایجاد شده است و گرچه طبقات در هند نه طبیعی هستند و نه ازلی. پس می‌توان این نابرابری‌ها را از بین برد یا تعدیل کرد.

یکی از ایده‌هایی که بسط می‌دهد، محدود کردن دارایی‌هایی است که به افراد به ارث می‌رسد. مثالی هم می‌زند و می‌گوید که اگر به هر کسی بیش از ۱۲۰ هزار یورو بیشتر ارث نرسد، باقی ثروت والدینش می‌تواند به صندوقی ملی (بیت‌المال) واریز شود تا صرف مخارج جمعی شود. بدین ترتیب نابرابری زمان حیات والدین به نسل بعدی منتقل نمی‌شود و یا از تشدید رشد طبیعی آن جلوگیری می‌شود.

البته در سیستم موردعلاقه او، امکان انباشت ثروت نیز در دوران حیات آسان نیست. مثلاً کسی ممکن نیست به ۱ میلیارد یورو ثروت برسد، زیرا انباشت ثروت نیز محدود شده و از ۱۰۰ میلیون یورو برای هر شخص حقیقی تجاوز نخواهد کرد. او آگاه است که این ایده‌ها موردانتقاد لیبرال‌ها و اولترالیبرال‌ها قرار گرفته است. یکی از این موارد، خطر محدودیت آزادی فعالیت اقتصادی است. او معتقد است از قرن هجدهم به این سو این انتقال یا انباشت ثروت سهل به دست آمده بوده که موتور تشدید نابرابری‌ها شده است و به لیبرال‌ها می‌گوید همان‌قدر که توزیع ثروت بدون برنامه در سطح توده‌ها از نظر اقتصادی کاری بیهوده یا حتی مضر است، همان‌قدر هم به ارث رسیدنش از والدین به فرزندان کاری پرضرر است و هر دو این رفتارها موجب کاهش بویایی اقتصادی و انفعال است؛ لذا از نظر او فضای تئوریک که به نام پاسداری از آزادی، قبول نابرابری میان انسان‌ها را مشروع می‌کند، برخلاف همه ادعاها و شعارهای ایدئولوژیک است؛ ایدئولوژی ناعدالتی و نابرابری. در پاسخ به منتقدینی که می‌گویند اگر چنین قوانین محدودکننده‌ای وضع شوند، سرمایه‌ها به خارج گریخته و مجموعه انسان‌های درون یک جامعه پس از فرار این ثروت‌ها فقیرتر خواهند شد، می‌گوید اولاً باید مشخص کرد که آیا شخصی که از ساختار آموزشی و تربیتی و امنیت در کشوری توانسته صاحب سرمایه شود تا چه اندازه‌ای خود به‌تنهایی می‌تواند راجع به انتقال آن ثروت به سرزمین دیگری تصمیم گیرد؟ ثانیاً، باید با هماهنگی کردن قوانین بین‌المللی دفاع از ثروت ملی کشورها بر حمایت از ثروت فردی اولویت پیدا کند. به همین دلیل است که او به‌شدت از قوانین بین‌المللی وضع‌شده در دهه ۷۰؛ میلادی انتقاد می‌کند. قوانینی که به گردش سرمایه در فراسوی مرزها، آزادی مطلق داده و تصمیم درباره آن را تنها درید اراده فرد یا نگاه‌های اقتصادی می‌داند و معتقد است محدودیت چرخش ثروت در سطح بین‌المللی باید گسترش یابد و هدف نهایی مقررات می‌بایست کاهش نابرابری‌ها باشد.

پیکتی خاطر نشان می‌کند با وضع مقررات موردنظرش مالکیت خصوصی تقدس خودش را حفظ می‌کند. او از شرکت At&B (شرکت متخصص به اشتراک گذاشتن خانه و آپارتمان به‌طور موقت که گونه‌ای از شبکه اجتماعی دارندگان و متقاضیان محل سکونت موقت است) مثال می‌آورد. این شرکت به برکت حمایت از سرمایه‌داری قدوسیت مالکیت خصوصی را خدشه‌دار کرده است؛ زیرا در واقع با در اختیار گرفتن ملک شما برای مدتی محدود، آن را به دیگری اجاره می‌دهد و از این طریق ثروتی کسب کرده و در صورتی که هیچ فعالیتی در جهت تولید ملک نمی‌کند. او فقط کمک به جابه‌جایی ثروت حاصل از ملک می‌کند.



توماس پیکتی

به عقیده پیکتی مالکیت خصوصی باید از همان انقلاب فرانسه یا شوروی تبدیل به این نوع جدید از مالکیت می شد که او آن را مالکیت جمعی می نامد. در تاریخ بشریت انباشت ثروت روند سرسام آوری داشته است. در قرن بیستم کشورهای متعددی سهم مالیات بر درآمد و ارث را تغییر داده اند تا بتوانند تا حدی از تراکم ثروت و انتقال آن از نسلی به نسل دیگر جلوگیری کنند به این امید که روند نابرابری کند شود. در ایالات متحده در دهه ۸۰ سهم مالیات بر سود کاهش یافت و به حدود ۳۰ درصد رسید، در صورتی که در اوایل قرن پیش این سهم حدوداً ۸۰ درصد بود. این اصلاح در قوانین رابطه معناداری با رشد نابرابری در جامعه امریکا داشته است (درآمد سرانه هر آمریکایی از ۲/۵ درصد به کمی بیشتر از ۱ درصد تنزل پیدا کرد در صورتی که ثروت های خصوصی رشد معکوسی داشتند). در پنجاه سال اخیر منطقه ای از دنیا که در آن ثروت های سرشاری جمع شده، خاورمیانه است. در عین حال طبق آمار سازمان ملل، خاورمیانه بالاترین اختلاف سطح درآمد میان شهروندان را از آن خود کرده است. به عبارت دیگر، خاورمیانه نابرابرترین منطقه در جهان تلقی می شود.

نویسنده معتقد است تراکم ثروت در دست چند نفر یا چند شرکت قابل پذیرش نیست. در فرانسه مثلاً سهم کارکنان در تصمیمات هیئت مدیره شرکت های خصوصی تنها یک کرسی است. در امریکا هیچ کرسی از آن کارکنان نیست، در حالی که در آلمان حدود یک سوم کارکنان می توانند در تعیین سرنوشت شرکت خود سهمی باشند. پیکتی معتقد است حق تصمیم گیری در مورد شرکت باید از آن همه کارکنان باشد و مؤسس شرکت پس از دوره ای نباید بیشتر از ۱۰ درصد از حق دخالت را داشته باشد. در یک کلام، مالکیت خصوصی با محدودیت جدی در زمان و در مکان مواجه خواهد بود.

او می گوید که خودش مبتکر هیچ کدام از این ایده ها نیست. او خود را میراث دار تفکری می داند که از اواخر قرن نوزدهم شروع شد و در ابتدای دهه ۸۰ متوقف شد، اما دوباره چرخ های مطالبات به راه است و این را می توان از کنش های صورت گرفته توسط سوسیالیست ها و فعالان زیست محیطی و احزاب سبز در همه جا دید.

در ادامه او به تاریخ توجیه نابرابری در جوامع می پردازد و می گوید نحوه برخورد این جوامع با موضوع نمایانگر چیزی است که او تاریخ توجیه نابرابری می داند. به نظر او حکومت پادشاهی قبل از انقلاب فرانسه برابرگراتر از رژیم برآمده از انقلاب بوده است. ابعاد نابرابری مدرن حاصل استعمار و تجاوز بوده. او با مقایسه رژیم های قدیم و جدید در فرانسه ادعا می کند که روندی از حرکت به سمت سوسیالیسم دموکراتیک از انقلاب فرانسه وجود داشته است که سقوط کمونیسم در شوروی آن

کشاورزی رخ نداد. اگر اصلاحات ارضی می شد و املاک در سطح ملی میان کشاورزان تقسیم می شد، شاید نابرابری موجود در قبل از انقلاب کمتر شده و باعث ایجاد پویایی اقتصادی نوینی می شد. در طول قرن بیستم در تقریباً اکثر کشورهای اروپایی و در ژاپن یا کره اصلاحات ارضی رخ داد به طوری که آن هایی که مقدار محدودی ملک خصوصی داشتند می توانستند آن را حفظ کرده و آن هایی که از حدی زمین بیشتر دارند باید زمین ها را در اختیار عموم قرار دهند. به عبارت دیگر دولت ها با خرید زمین ها و اهدای آن ها به کشاورزان پایه گذار پویایی اقتصادی شدند که هم ثروت تولید کند و هم نابرابری را کمتر کند و همین مسئله در کل اقتصاد باعث کمتر شدن نابرابری شده است. در امریکای دهه ۵۰ نیز مالیات تصاعدی بر درآمد، حتی به ۸۲ درصد می رسید، با وجود این (ثروت متوسط فردی) نصف زمانی است (یعنی در دهه ۱۹۸۰) که این مالیات تصاعدی بر درآمد به نصف کاهش یافته است. این مثال دیگری در رد اسطوره ایدئولوژیک طبیعی بودن نابرابری است.

بعد از جنگ جهانی دوم کشورهای ژاپن و کره یا آلمان توانستند کل خسارت های برآمده از جنگ را با تلاش عمومی ترمیم کرده و فروض خود را بپردازند. این نیز مثال دیگری است که در صورت لزوم، تلاش عمومی و ایجاد ثروت به نفع عموم، با حفظ پویایی اقتصادی امکان پذیر است؛ البته این اصلاحات باید در درازمدت و در سطح بین المللی معنی پیدا کنند؛ یعنی باید جابه جایی ثروت تحت مقررات انجام شود.

پایان کلام اینکه او تنها راه کاهش نابرابری اقتصادی را در محدودیت انباشت ثروت و برتری دادن به مالکیت اجتماعی در مقابل مالکیت خصوصی می داند و معتقد است تسلط بر توزیع ثروت باید در اختیار عموم و نه فرد باشد. مجلس های نماینده اراده مردم می تواند مقررات و سقف تراکم ثروت را تعریف و تنظیم کند.

ضمناً با توجه به اینکه دو چالش اساسی قرن ما نابرابری ها و خطرات زیست محیطی هستند، باید برون رفتی یافت که هر دو را در نظر بگیرد. باید به مدل کشورهای سوسیالیست شمال اروپا رسید که از تقدیس مالکیت خصوصی یا فردی به ستایش مالکیت عمومی یا جمعی گذار کرده و به یمن همین نگرش و با کمک سرمایه های حاصل از این مالکیت عمومی، توجه و سرمایه گذاری های بیشتری در جهت حفظ و پاسداری از محیط زیست ممکن شده است. ■

سرمایه و ایدئولوژی

تاریخ انتشار: سپتامبر ۲۰۱۹

۱۲۳۸ صفحه به زبان فرانسه

انتشارات: سویلی

پی نوشت:

۱. SEUIL

را متوقف کرده است، اما می گوید که سیستم در شرف تغییر است و چاره ای جز حرکت از مالکیت خصوصی فردی به مالکیت اجتماعی نیست. پیکتی از سرمایه داری جاری انتقاد می کند که اگرچه توانسته خود را حفظ کند، اما کمترین شباهتی با سرمایه داری قرن نوزدهمی ندارد و تنها دستاوردش را کمک تحکیم ایدئولوژی نابرابری می داند. سپس او به انتقاد از مکانیسم های توزیع ثروت در فرانسه (و به زعم من قابل تسری به بسیاری از کشورها) پرداخته و نشان می دهد چگونه ایدئولوژی و قدرت غالب ثروتی را که می بایست صرف کاهش نابرابری ها شود، ابزاری برای افزایش آن می کند. به عنوان مثال در پی شورش های خیابانی سه دهه پیش در حومه های پاریس که مطالبه اصلی اش کاهش ناعدالتی بود، دولت وقت قانونی را وضع کرد که مناطق بی بضاعت بتوانند از بودجه آموزشی بیشتری برخوردار شوند. در نگاهی خوش بینانه ظاهراً می بایست این قانون ظرف یک دهه به کاهش شکاف فاحش سطح میان دانش آموزان مدارس محروم و مناطق مرفه منجر می شد، اما پس از بیش از دو دهه درآمد یک معلم در منطقه محروم از درآمد هماتیش در منطقه مرفه کمتر و امنیت شغلی اش پایین تر است، به حدی که فقط معلمان کم تجربه در سال های اول تدریس خود به این مناطق رفته و باتجربه ترها در اوج شکوفایی حرفه ای خود جذب مدارس ممتازتر و در مناطق مرفه تر می شوند. مزایای سابقه کار و پاداش هایی که به علت موفقیت دانش آموزان در امتحانات پایان دوره دبیرستان و ورودی مهم ترین دانشگاه ها داده می شود خود علت مضاعفی است که معلم را محیط متمول تر را دارای امکانات مادی بیشتر می کند. مثال بالا نمونه ای از توجیهاتی است که برای طبیعی جلوه دادن نابرابری آورده می شود. توجیهاتی که با حذف فاکتورهای مؤثر تنها به برجسته کردن یک فاکتور با نگاهی ایدئولوژیک، سعی در قلب واقعیت می کند. (در فرانسه کنونی، ثروت متوسط محفوظ هر فرانسوی حدوداً ۲۰۰ هزار یورو است و میانگین آن ۱۰۰ هزار یورو به ازای هر فرانسوی است.) پس از انقلاب فرانسه، املاک روحانیت مصادره شد، اما اصلاحات اساسی در مهم ترین زمینه اقتصادی یعنی

قصه پر غصه گازسوز کردن خودروهای عمومی

چرا قیمت سوخت به صورت تدریجی افزایش نیافت؟



رسول اژنیان

گازسوز کردن اتوبوس‌های شهری اگرچه باعث کاهش مقدار زیادی از آلاینده‌های زیست‌محیطی نسبت به سوخت بنزین و گازوئیل می‌شود، اما راه‌حل اساسی و بهتر بهبود کیفیت هوا استفاده از اتومبیل‌های برقی و هیبریدی در ترافیک کلان‌شهرها به‌خصوص تهران محاصره‌شده بین بلندی کوه‌ها اطراف خواهد بود. گاز مایع (LNG) ترکیبی از متان (CH₄) و اتان (C₂H₆) و گاز فشرده (CNG) است.

متان از پاک‌ترین سوخت‌های فسیلی شناخته‌شده است و از ترکیب کربن و هیدروژن آن در پیستون اتومبیل‌ها با اکسیژن هوا گازهای گلخانه‌ای CO₂ و بخار آب تولید می‌شود که البته آن‌ها هم عامل گرم شدن زمین‌اند، اما به دلیل خلوص بیشتر این گازها نسبت به بنزین و گازوئیل و همچنین فشار و دمای بالاتر احتراق در موتورهای گازوئیلی، در موتورهای بنزینی و گازوئیلی ترکیبات آلاینده بیشتری مانند اکسیدهای ازت NO و NO₂ و NO₃ تولید می‌شود که آلودگی زیست‌محیطی بیشتری را ایجاد می‌کنند. لذا گازسوز کردن وسایل نقلیه عمومی درون‌شهری برای اغلب مناطق کم‌شیب قدم مؤثری برای کاهش آلاینده‌ها و سالم‌تر کردن محیط‌زیست مردم است؛ اما سؤال این است که چرا این اقدام مهم سال‌هاست با سدهای غیراصولی مواجه بوده است.

پرده اول: رساندن تدریجی قیمت بنزین به فوب خلیج فارس و ممنوعیت شماره‌گذاری اتوبوس‌های گازوئیلی در دولت هشتم
دولت هشتم به‌منظور بهبود کیفیت هوای بلاد کبیره تهران و کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی دو اقدام مهم را در پیش داشت: ۱- جلوگیری از

شماره‌گذاری اتوبوس‌های گازوئیلی درون‌شهری از سال ۱۳۸۲

۲- برای حراست از ذخایر هیدروکربنی بین‌نسلی، توزیع عادلانه ثروت ملی، مبارزه منطقی با قاچاق سوخت، کاهش مصرف بی‌رویه فرآورده‌های نفتی و در نتیجه کاهش آلاینده‌های بیماری‌زا مانند سرطان لایحه تعدیل تدریجی قیمت سوخت تا نرخ فوب خلیج‌فارس را تقدیم مجلس کرد.

پرده دوم: مخالفت نیروهای ارزشی با هر دو اقدام

اما در مهرماه ۱۳۸۲ شهردار جدید و آبادگر تهران با زیر پا گذاردن مصوبه دولت وقت و در اقدامی پوپولیستی انقلابی‌نمایانه نابسامانی ترافیکی شروع سال تحصیلی را بهانه کرده و ۶۰۰ اتوبوس دیزلی شماره‌گذاری نشده را وارد ناوگان حمل‌ونقل شهری تهران کرد. کاری که با ممانعت راهنمایی و رانندگی از تردد اتوبوس‌های شماره‌گذاری نشده برای اجرای مصوبه هیئت دولت از یک طرف و اصرار قاطعانه شهردار از طرف دیگر روبه‌رو شد. در این شرایط دولت مستقر برای ختم غائله و حفظ آبروی نظام مجبور شد مجوز شماره‌گذاری این خودروها را صادر کند.

مدیرعامل شرکت پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی (آقای صادق‌آبادی) میزان صرفه‌جویی در اثر گازسوز کردن حدود ۱ میلیون و ۴۰۰ هزار خودروی عمومی در روز را حدود ۱۰ میلیون لیتر بنزین (احتمالاً با گازوئیل) برآورده کرده است که سهمیه ۶۰۰ اتوبوس دیزلی حدود ۸۵ لیتر در روز می‌شود. با میانگین ۴۰۰ دلار برای گازسوز کردن هر خودرو (به قیمت امروز) تمام این هزینه گازسوز

کردن ظرف دو ماه با فروش گازوئیل صرفه‌جویی شده به نرخ فوب خلیج‌فارس (۰/۵ دلار) بازگشت داده شده و سلامت انسان‌ها هم با کاهش آلاینده‌های محیط‌زیست بهتر تأمین شده و از افزایش بیماری‌های مرتبط هم جلوگیری می‌شد. اگر سهم خسارت‌های جانی و مالی و هزینه‌های درمان بیماران سرطانی طی این ۱۶ سال گذشته را با برآورد آقای صادق‌آبادی محاسبه کنیم زیان‌های وارده سر به فلک می‌کشد. آیا آقای احمدی‌نژاد و یارانش گناه این خسارت سلب آسایش مردم را به گردن گرفته و استغفار می‌کنند؟
اما این تنها اقدام مغایر با سالم‌سازی هوای ابرشهر تهران توسط گروه آبادگران در دوران ۲ ساله شهرداری و ۸ ساله ریاست جمهوری دکتر احمدی‌نژاد نبود، بلکه موارد دیگری که باعث افزایش آلاینده‌ها و خسارت مالی و اقتصادی به کشور شده هم قابل ذکر است.

۱- دولت احمدی‌نژاد به‌منظور صرفه‌جویی در هزینه‌های دولتی سرویس ادارات را حذف کرد؛ که در نتیجه مصرف سرانه کیلومتر-نفر سوخت فسیلی برای رفت‌وبرگشت به محل کار کارمندان (هر بار ۲۰ کیلومتر) افزایش یافت. اگر مصرف بنزین یا گازوئیل برای ۲۰۰ روز کاری در سال را حداکثر ۲۰۰ لیتر با سرویس اتوبوس و مینی‌بوس و حدود ۲۰۰۰ لیتر با اتومبیل شخصی در نظر بگیریم، سهم سرانه اضافه هر کارمند سالیانه حدود ۱۸۰۰ لیتر است که از محل این صرفه‌جویی دولت می‌توانست چندین برابر هزینه سرویس ادارات جبران شده و از آلودگی هوا هم جلوگیری شود. با توجه به نرخ ۰/۴۷ دلار سوخت در فوب خلیج‌فارس (و ۰/۷ دلار در آن سال‌ها) صرفه‌جویی ۸۵۰ دلار (۱۳۰۰ با ۰/۷ دلار) از فروش این سوخت به ازای هر کارمند عاید دولت دوات می‌شد.

۲- در نتیجه روی‌آوری مردم به اتومبیل‌های با فناوری قدیمی و مصرف زیاد و همچنین تحریم دولت‌های خارجی دولت احمدی‌نژاد مبادرت به عرضه سوخت پتروشیمی حاوی ترکیبات حلقوی و بنزن سرطان‌زا کرد، که ابرآلودگی شدید بیشتر شهرها افزوده شد.

۳- دولت نهم و دهم با حدود ۸۰۰ میلیارد دلار درآمد نفتی به‌جای حمایت از توسعه حمل‌ونقل عمومی حتی آر پرداخت ۲ میلیارد دلار مصوبه مجلس همسو با خود از محل صندوق ذخیره ارزی به شهرداری‌ها برای توسعه مترو ظفره رفت. عدم کمک آن دولت در دوران (۸ ساله چاقی) برای اصلاح زیرساخت‌های حمل‌ونقل عمومی با وجود درآمدهای افسانه‌ای باعث وضعیت اسف‌بار فعلی (فروسدگی حدود ۸۰ درصد) ناوگان اتوبوس‌رانی تهران و تعویق توسعه مترو شده است. امید است که این کم‌لطفی‌ها که دود آن عمدتاً به چشم مردم کم‌برخوردار می‌رود، به خاطر اختلاف‌سلیقه سیاسی رئیس دولت وقت با شهردار هم‌حزبی‌اش (سردار قالیباف) و یا مدیرعامل وقت مترو (محسن هاشمی رفسنجانی) نبوده باشد که نه خدا می‌پسندد و نه خلق خدا.

افزون بر هزینه مالی مرتبط با حذف سرویس‌های ادارات و عدم توسعه و نوسازی حمل‌ونقل عمومی و از دست رفتن ارزش افزوده در اثر آتش زدن بی‌رویه مقدار زیادی از هیدروکربن‌هایی با ارزش فسیلی، باید خسارت‌های ناشی از توقف فعالیت‌های علمی و صنعتی کشور با تعطیلی مراکز آموزشی با افزایش آلاینده‌ها و بیماری‌های قلبی و عروقی و ازکارافتادگی زودرس را هم در نظر گرفت.

بازار جهانی نفت خام

برونداها، تهدیدها و فرصت‌ها



اگر بپذیریم که برحسب قانون اساسی هرکس موظف به جبران خسارت‌های وارده به اموال عمومی و جان و مال مردم است، سؤال این است که چرا عاملین آلودگی هوا که باعث سونامی سرطان در کشور شده‌اند حتی مورد مواخذه هم قرار نمی‌گیرند؟

نکته بعدی برخورد وکلای مجلس هفتم با لایحه دولت هشتم برای افزایش تدریجی قیمت سوخت تا فوب خلیج فارس بود که به همت اقتصاددانان و رئیس وقت مجلس از تصویب آن جلوگیری شد. حال اگر این لایه در آن زمان تصویب شده بود، دولت‌ها می‌توانستند قیمت سوخت را با شیب ملایمی افزایش داده و از شوک ۴ برابر کردن بنزین سهمیه‌ای و ۷ برابر کردن قیمت آزاد آن در سال ۱۳۸۹ و ۱/۵ برابر بنزین سهمیه‌ای و ۳ برابر کردن بنزین آزاد و حوادث زیان‌بار مرتبط با آن جلوگیری کنند.

کافی است مسئولین از آن زمان تا به حال فقط قاچاق سوخت را، که در اثر مزیت قیمتی روزانه حدود ۵ میلیون لیتر آن طی ۱۵ سال گذشته از مرزهای خارج می‌شود را در نظر گرفته و زیان‌های مالی، هزینه انتظامی مبارزه با قاچاق و خسارت‌های جانی و مالی به مرزبانان و کولبران را محاسبه کرده و از خود بپرسند که آیا جوابگوی این تصمیم غلط و خسارت آفرین هستند؟

برده سوم: تصمیم دولت دوازدهم در گازسوز کردن خودروهای عمومی

به‌تازگی مدیرعامل فعلی شرکت پالایش و پخش فرآورده‌های نفتی اعلام کرده که با گازسوز کردن حدود ۱/۴ میلیون خودروی عمومی روزانه حدود ۱۰ میلیون لیتر بنزین (احتمالاً با گازوئیل) صرفه‌جویی می‌شود؛ اما برای محاسبه دقیق صرفه‌جویی ۱۰ میلیون لیتری بنزین و گازوئیل بهتر بود که به میزان گاز مصرفی معادل گازوئیل هم اشاره می‌شد. اگرچه برای بهبود کیفیت سوخت بسیار دیر اقدام شده است، اما با توجه به ضرب‌المثل جلوی ضرر را هر موقع بگیریم منفعت است، باید در شرایط فعلی هم گازسوز کردن وسایل نقلیه عمومی را به فال نیک گرفته و از آن استقبال کرد؛ و البته امیدوار بود این بار خودروسازان به صورتی هماهنگ عمل کرده و در جهت برقی و هیبریدی کردن موتورسیکلت‌ها و اتومبیل‌ها اقدام کنند.

آقای صادق‌آبادی هزینه گازسوز کردن هر خودرو را بین ۳۳۰ تا ۴۴۰ دلار و در مجموع برای ۱/۴ میلیون خودروی عمومی حدود ۶۵۰۰ میلیارد تومان برآورده کرده‌اند که تماماً از طرف وزارت نفت پرداخت خواهد شد. به گفته ایشان دولت می‌تواند با فروش این ۱۰ میلیون لیتر بنزین به نرخ فوب خلیج فارس روزانه ۵ میلیون دلار و سالیانه بیش از ۱/۸ میلیارد دلار یا ۲۰ هزار میلیارد تومان درآمد کسب کند. (با دلار حدود ۱۱۰۰۰ تومانی) یعنی هزینه گازسوز کردن ۱/۴ میلیون خودروی عمومی از حدود سه ماه فروش گازوئیل صرفه‌جویی شده تأمین می‌شود.

در این محاسبه از کاهش بیماری‌های قلبی و عروقی و سرطان‌ها در اثر کاهش آلاندها و هزینه درمان سالیانه ۱۰۰ هزار بیماری که به گفته معاون وزیر بهداشت برای هرکدام از آن‌ها به‌طور میانگین سالیانه ۱۰۰ میلیون تومان بودجه نیاز است سخنی گفته نشده است.

افزون بر درد و رنج بیماران و وابستگان آن‌ها، از اتلاف وقت در ترافیک فلج‌کننده، مصرف زیاد بنزین و گازوئیل در اثر حرکت خزنه در یابان‌های قتل‌شده (Stop and go)، فشارها و استرس‌های عصبی و روانی و تنفس هوای آلوده هم حرفی به میان نیامده است.

و یک سؤال اساسی چه می‌شد اگر این طرح ۱۶ سال پیش اجرا می‌شد؟ ■

محمد آقایی در این مقاله آشکارا نشان می‌دهد در این سال‌ها هرچه ایک به رهبری عربستان تولید نفت را به بهانه افزایش قیمت هر بشکه کاهش می‌دهد، بی‌درنگ جای کاهش تولید را امریکا پر می‌کند و اجازه نمی‌دهد قیمت نفت از میزانی که برای تولید نفت شیل اقتصادی به نظر می‌رسد، کاهش یابد؛ بنابراین طراحان سیاسی-راهبردی باید بدانند به فرض که تحریم‌های نفتی لغو گردد ما قادر نیستیم به میزان قبل از تحریم‌ها نفت را صادر کنیم مگر با قیمت‌شکنی شدید، این امر افکار عمومی را از ما دور خواهد کرد، بنابراین وقت آن رسیده که با عزم ملی، اقتصاد خودمان را از اعتیاد مزمن به درآمد نفت رها کنیم و با آشتی ملی و ایجاد اعتماد متقابل، اقتصاد مقاومتی یعنی تولید اشتغال محور را افزایش دهیم.

محمد آقایی در عرصه بازار جهانی نفت خام، چند مقوله به‌صورت زنجیره به‌هم پیوسته و در طول

یکدیگر اثرسازی و خودنمایی می‌کنند. این مقولات عبارت‌اند از: عرضه و تقاضای جهانی نفت خام و فرآورده‌های نفتی و هیدروکربوری، عرضه و تقاضای نفت خام اوپک و نفت خام غیرمتعارف شیل، عرضه و تقاضای انرژی‌های تجدیدپذیر، ذخایر جهانی روی زمینی نفت خام، قیمت‌های نفت خام و فرآورده‌های آن، فناوری‌های تولید و استخراج نفت خام به‌خصوص نفت خام‌های شیل، سرمایه‌گذاری‌های در جریان روی افزایش تولید نفت خام اعم از سرمایه‌گذاری‌های توسعه‌ای و سرمایه‌گذاری‌های فناورانه به‌خصوص در افزایش تولید نفت شیل، وضعیت اقتصاد تولید و توسعه نفت خام و انرژی مخصوصاً نفت خام شیل و انرژی‌های تجدیدپذیر و توجهات فنی اقتصادی و زیست‌محیطی آن‌ها، آثار زیست‌محیطی تولیدات حامل‌های مختلف انرژی، وضعیت ژئوپلیتیک انرژی و نفت خام در مناطق مختلف جهان، تعاملات سیاسی تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان به‌خصوص تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان عمده.

این زنجیره به‌هم پیوسته در تعاملات و اثرگذاری‌های متقابل، به ترتیب ابتدا بر پایه عرضه و تقاضای نفت خام شروع و تا تعاملات سیاسی عنوان شده، پهنای آن در طول محور زنجیره و با اثرات طولی تا انتهای زنجیره ادامه دارد. در این زنجیره گسترده تعاملات، قیمت‌ها مستمراً شکل گرفته و سامان می‌یابند. در این بحث گسترده، بر پایه آمارهای سازمان اوپک و مؤسسه مطالعات بین‌المللی انرژی، ابتدا از عرضه و تقاضا و در بادی امر از تقاضا آغاز نموده و به حلقه‌های دیگر این زنجیره نیز متعاقباً می‌پردازیم و به تناسب در هر قسمت به ذکر اهم مطالب و اختصار بسنده می‌شود به‌طوری که بتوان با ترسیم وضعیت و آثار آن‌ها در نهایت، به برونداها و تهدیدها و فرصت‌ها و نتیجه‌گیری‌های منطقی و متناسب دست یافت.

تقاضای جهانی نفت خام

سطح تقاضای نفت خام جهانی در سال ۲۰۱۸ میزان ۹۸/۸۲ میلیون بشکه

و در ۲۰۱۹ به میزان ۹۹/۸ میلیون بشکه در روز بوده که میزان ۰/۹۸ میلیون بشکه در روز افزایش را نشان داده است. این تقاضا در ۲۰۲۰ به میزان ۱۰۰/۸۸ میلیون بشکه در روز برآورد شده که نسبت به ۲۰۱۹ به میزان ۱/۰۸ میلیون بشکه در روز افزایش را نشان می‌دهد. سهم اوپک از این تقاضا، در سال ۲۰۱۸ میزان ۳۱/۵۹ میلیون بشکه و در ۲۰۱۹ به میزان ۳۰/۷۱ میلیون بشکه در روز بود که نسبت به سال ۲۰۱۸ به میزان ۰/۸۸ میلیون بشکه کمتر بوده و در سال ۲۰۲۰ به میزان ۲۹/۵۸ میلیون بشکه گرفته شده که نسبت به سال ۲۰۱۹ به میزان ۱/۱۲ میلیون بشکه در روز کمتر می‌شود. معنای این اعداد و آمار این است که با وجود افزایش تقاضای جهانی به میزان ۲/۰۶ میلیون بشکه در روز بین سال‌های ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۰، تقاضا برای اوپک در بین سال‌های مذکور به میزان ۲/۰۱ میلیون بشکه در روز کاهش یافته است. این افزایش تقاضای جهانی و کاهش تقاضا برای اوپک و حتی تشابه عددی آن‌ها گویای مطلب مهمی است که پاسخ آن در تغییرات عرضه جهانی نفت خام در مناطق عرضه قابل مشاهده است.

عرضه جهانی نفت خام

عرضه نفت خام در جهان در سال ۲۰۱۸ میزان ۹۹/۱۰ میلیون بشکه و در سه‌ماهه سوم سال ۲۰۱۹ میزان ۹۸/۳۶ میلیون بشکه در روز بوده و در سال ۲۰۲۰ میزان ۱۰۰/۸۶ میلیون بشکه در روز است که تقریباً معادل تقاضای سال ۲۰۲۰ است. میزان عرضه و تولید از سال ۲۰۱۸ تا سال ۲۰۲۰ افزایش به میزان ۱/۷۶ میلیون بشکه در روز را نشان می‌دهد. برای آنکه مشخص گردد که این اضافه عرضه از کجا و کدام مناطق تأمین می‌شود نظری به تولیدکنندگان می‌اندازیم.

تولید اوپک در ۲۰۱۸ به میزان ۳۱/۸۶ و در سه‌ماهه سوم ۲۰۱۹ به میزان ۲۹/۳۹ میلیون بشکه در روز بوده است و در سال ۲۰۲۰ میزان آن ۲۹/۵۷ میلیون بشکه در روز خواهد بود. این به این معناست که تولید اوپک در این سه سال از ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۰ با وجود افزایش تقاضای جهانی به میزان ۲/۲۹

میلیون بشکه در روز کاهش داشته است. تولید نفت اوپک در سپتامبر ۲۰۱۶ به میزان ۳۳ میلیون بشکه در روز و در سپتامبر ۲۰۱۹ به ۲۸/۷ و در آخر دسامبر ۲۰۱۹ در سطح حدود ۲۹/۶ میلیون بشکه قرار داشت، به طوری که در سال ۲۰۱۹ از میزان ۳۰/۸ میلیون بشکه در روز در ژانویه ۲۰۱۹ آغاز و در انتهای سال به عدد عنوان شده ۲۹/۶ میلیون بشکه در روز رسید. با بررسی‌های

بعدی در این گزارش، به این مطلب لازم است پرداخته شود که این تغییرات در فواصل زمانی مطرح شده ناشی از چه اتفاقاتی بوده است. در سازمان اوپک بزرگ‌ترین تولیدکننده عربستان سعودی است که با نوسانات، حول و حوش اعداد حداکثر ۱۰ میلیون بشکه در روز در این مدت تولید کرده است.

در مقابل عرضه غیر اوپک اعم از نفت متعارف و نفت شیل و مایعات و میعانات گازی این کشورها و مایعات و میعانات گازی اوپک و نیز نفت غیر متعارف غیر شیل اوپک (به میزان حدود ۴/۸ میلیون بشکه در روز که در میزان عرضه نفت خام اوپک، به دلیل تفاوت منظور نمی‌گردد) در ۲۰۱۸ در مجموع ۶۷/۲۳ میلیون بشکه در روز بوده است. از این میزان حدود ۴/۸ میلیون بشکه در روز مایعات و میعانات گازی اوپک و نفت خام غیر شیلی اوپک در ۲۰۱۹ است، که اگر فقط عرضه غیر اوپک اعم از نفت خام متعارف و نفت شیل و مایعات و میعانات گازی را در نظر بگیریم، در سال ۲۰۱۸ میزان آن ۶۲/۴۷ و در سال ۲۰۱۹ به میزان ۶۴/۳۰ میلیون بشکه در روز بوده است و در سال ۲۰۲۰ میزان آن را ۶۶/۴۶ میلیون بشکه در روز ارزیابی کرده‌اند. این بدان معناست که علی‌رغم میزان ۲/۲۹ میلیون بشکه در روز کاهش در میزان تولید اوپک در این سه سال از ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۰، میزان تولید غیر اوپک بر اساس آمار و برآوردهای عنوان شده در روز سه سال مذکور، حدود ۴ میلیون بشکه در روز افزایش در تولید را نشان می‌دهد که کاسته شدن از میزان تولید اوپک را کاملاً پرکرده و پوشش داده است.

حال به این امر می‌بایستی با دقت پرداخت که این افزایش تولید غیر اوپک در این سال‌ها از کجاها حاصل گردیده است و در مقابل کاهش تولید اوپک از کجاها ایجاد شده و رابطه این دو چیست؟ در نوامبر ۲۰۱۹، از مجموع حدود ۴۶/۶ میلیون بشکه در روز تولید کنونی نفت خام متعارف و نفت شیل غیر اوپک در جهان (به غیر از مایعات و میعانات گازی غیر اوپک)، میزان ۱۲/۷۶ میلیون بشکه در روز آن مربوط به آمریکا و ۱۰/۷۶ آن مربوط به روسیه و مابقی مربوط به تعداد کثیری کشورهای دیگر غیر اوپک است که سهم آمریکا در بین کشورهای غیر اوپک و نیز در بین کلیه کشورهای جهان در عرضه جهانی بالاترین میزان است.

تولید نفت شیل اساساً در آمریکا صورت می‌گیرد که در ژانویه ۲۰۱۷ و در شروع دولت ترامپ به میزان ۴/۶ میلیون بشکه در روز رسیده و

از حدود یک سال قبل از آن رشد آن متوقف مانده بود، در ژانویه ۲۰۱۸ و در پایان اولین سال ریاست جمهوری ترامپ به ۵/۸ میلیون بشکه و در ژانویه ۲۰۱۹ به میزان ۷/۲ میلیون بشکه و در نوامبر ۲۰۱۹ تا مرز ۸/۱ میلیون بشکه در روز رسید که روندی پرشتاب در سال‌های اخیر را نشان می‌دهد. این میزان حدود ۸/۱ میلیون بشکه در روز تولید نفت شیل آمریکا وجه غالب تولید حدود ۱۲/۷۶ میلیون بشکه در روز آمریکا را تشکیل می‌دهد.

آنچه در مورد تولید نفت شیل در آمریکا و در سال‌های اخیر مطرح شد نشان می‌دهد که از ژانویه ۲۰۱۷ تا نوامبر ۲۰۱۹، میزان این افزایش تولید نفت شیل آمریکا به میزان ۳/۵ میلیون بشکه در روز بوده است، به طوری که مجموع تولید نفت متعارف و نفت شیل و مایعات و میعانات گازی آمریکا را از ۱۴/۴۰ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۱۷، به ۱۶/۷۱ میلیون بشکه در سال ۲۰۱۸ (با ۲/۳۱ میلیون بشکه در روز افزایش نسبت به سال ۲۰۱۷) و ۱۸/۳۳ میلیون بشکه در سال ۲۰۱۹ (با ۱/۶۲ میلیون بشکه در روز افزایش نسبت به سال ۲۰۱۸) رسانده است و در نظر دارند آن را در ۲۰۲۰ به حدود ۱۹/۸۴ میلیون بشکه (با ۱/۵ میلیون بشکه در روز افزایش نسبت به سال ۲۰۱۹) برسانند.

این اعداد نشان می‌دهد که میزان متوسط افزایش تولید کل نفت خام متعارف و نفت شیلی آمریکا در سه سال بین سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹ به میزان ۳/۹۳ میلیون بشکه در روز بوده که سهم افزایش تولید نفت شیل در درون آن همان‌طور که گفته شد به میزان ۳/۵ میلیون بشکه در روز است. همچنین مشخص می‌شود که سهم اصلی و غالب در افزایش تولید نفت آمریکا مربوط به افزایش تولید نفت شیل است. معادل ۳/۹۳ میلیون بشکه از افزایش در مجموع ۴ میلیون بشکه در روز برشمرده شده در تولید غیر اوپک در سه سال گذشته، مربوط به افزایش تولید آمریکا و عمدتاً ناشی از افزایش تولید نفت شیل آن کشور است.

در وضعیت تولید در دیگر کشور تولیدکننده بعدی مهم در بین کشورهای غیر اوپک یعنی روسیه، در این سال‌ها شاهد تغییرات چشمگیر و فاحش تولید نبوده‌ایم و حول و حوش حداکثر ۱۱ میلیون بشکه در روز در سه سال اخیر تولید کرده است.

در مقابل افزایش تولید نفت آمریکا و نفت شیل آن در سال‌های مذکور، شاهد کاهش تولید نفت اوپک و عمدتاً ناشی از اعمال تحریم‌های نفتی آمریکا بر صادرات نفت ایران و ونزوئلا به‌ویژه در تحریم گسترده نفت ایران هستیم. به طوری که عمده کاهش تولید نفت در اوپک به میزان ۲/۲۹ میلیون بشکه در روز در سال‌های مذکور مربوط به تحریم‌های نفتی ایران و ونزوئلا است.

”
**علی‌رغم میزان ۲/۲۹
 میلیون بشکه در روز
 کاهش در میزان تولید
 اوپک در این سه سال از
 ۲۰۱۸ تا ۲۰۲۰، میزان
 تولید غیر اوپک بر
 اساس آمار و برآوردهای
 عنوان شده در سه سال
 مذکور، حدود ۴ میلیون
 بشکه در روز افزایش در
 تولید را نشان می‌دهد**

هدف و راهبرد انرژی و عرضه نفت خام آمریکا در پیوند با سیاست‌های کلان آن کشور

قبل از روی کار آمدن دولت ترامپ در آمریکا در سال ۲۰۱۷، در دولت اوباما طی سال‌ها هدف و راهبرد انرژی و عرضه نفت خام در آمریکا عمدتاً بر رفتن به طرف خودکفایی انرژی آن کشور و رفع کمبود انرژی صرفاً از قاره آمریکا برنامه‌ریزی شده بود. اساس کار به توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر و توسعه نفت و گاز شیل متمرکز شد و بر روی موضوعات زیست‌محیطی حساسیت به خرج داده می‌شد. در سال‌های پایانی دولت اوباما با کاهش سنگین قیمت نفت، اقتصاد تولیدات شیل با مشکلات اقتصادی مواجه گردید و رشد آن بسیار کند شد و در سطح ۴/۶ میلیون بشکه در روز باقی ماند. این زنگ خطری برای توسعه نفت و گاز شیل و رسیدن به خودکفایی انرژی بود. اضافه بر آن با سطح فناوری شکست مولکولی در تولیدات شیل، مشکلات سنگین زیست‌محیطی این تولیدات نیز مانعی برای توسعه آن‌ها محسوب می‌شد. آمریکا وارد پیمان جهانی زیست‌محیطی پاریس شده بود و بر این مبنای تولید و گسترش تولیدات شیل با سطح فناوری آن، آلاینده جدی آب‌ها و محیط‌زیست بود. همچنین گسترش تولید زغال‌سنگ را به دلیل مشکلات زیست‌محیطی متوقف کرده بود. لیکن با وجود این‌ها برای راهبرد افزایش تولید نفت شیل و رسیدن به مرزهای خودکفایی خود کاملاً بر توسعه نفت شیل در حد امکان اقتصاد

تولید آن و در سطح فناوری کشور تا آن زمان، سخت متمرکز بود. به‌طوری‌که افزایش تولید نفت شیل را حربه‌ای برای تحریم ایران و کاهش صادرات آن ناشی از تحریم‌های ظالمانه قرار داده بود. گسترده‌ترین تحریم‌های اولیه و ثانویه علیه ایران توسط دولت اوباما در آن زمان شکل گرفت که با شروع برجام مصوبه لغو تحریم‌های ایران توسط شورای امنیت سست و کند شد.

پس از روی کار آمدن دولت ترامپ، راهبردهای انرژی و نفت خام و گاز آمریکا و کلاً سیاست‌های آمریکا تغییر کرد و زمینه‌سازی و فشار برای افزایش قیمت نفت خام مبنای قرار گرفت و حداکثر امکان برای افزایش تولید اقتصادی نفت و گاز شیل دنبال شد. توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر از اهمیت سابق افتاد و توسعه زغال‌سنگ پیگیری شد. این کشور به دلیل مسائل زیست‌محیطی که توسعه تولیدات شیل و توسعه تولید زغال‌سنگ به دنبال داشت،

از پیمان زیست‌محیطی پاریس علیرغم مخالفت کشورهای اروپایی و دیگر کشورها خارج شد. برای الزامات توسعه نفت شیل خود و برای جلوگیری از کاهش قیمت نفت که مانع اقتصاد تولید نفت شیل و افزایش تولید نفت شیل بود، با وجود مخالفت تمامی کشورها به‌جز عربستان و اسرائیل و معدودی کشورهای نفت‌خیز اوپک دنباله‌روی آمریکا و عربستان، از برجام به‌طور کاملاً غیرقانونی خارج شد تا تحریم ایران را به‌عنوان ابزاری برای کاهش صادرات نفت ایران و توسعه نفت شیل آمریکا قرار دهد و این یکی از اهداف اساسی آمریکا از خروج از برجام و تحریم ایران بود. البته سیاست و راهبردهای انرژی و نفت آمریکا بخشی از راهبردهای جدید آمریکا قرار گرفت. ترامپ بر خوردهای یک‌جانبه‌گرایی و زمینه‌سازی توسعه هژمونی اقتصادی و توسعه هژمونی‌های ضعیف شده سیاسی نظامی آمریکا را با سیاست آمریکا اول، آن‌چنان گستاخانه و برخلاف قواعد و قوانین و عرف بین‌المللی به پیش برده است که غیر از خروج از دو پیمان یادشده از تعداد قابل ملاحظه‌ای از پیمان‌های بین‌المللی امضا شده توسط آمریکا نیز با وجود مخالفت‌های بین‌المللی خارج شد و آن‌ها را زیر پا گذاشت. این کشور در راستای افزایش تولید نفت شیل خود، فشار بر حامیانش در اوپک را بی‌محابا، اضافه بر فشارهای تحریمی و تحمیلی بر صادرات نفت ایران مستمراً ادامه داد تا عربستان و دیگر حامیان محدودش در اوپک را وادار به کاهش مستمر تولید نماید تا با قرار گرفتن قیمت نفت خام حول و حوش ۶۰ تا ۷۰ دلار در این سال‌ها و بر پایه این قیمت‌ها و بالابردن فناوری تولیدات شیل، این تولیدات را اقتصادی کرده و سرپا نگاه‌داشته و تولید را اضافه کند. این امر باعث شده است که در این سه سال ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹ تولید اوپک از ۳۳ میلیون بشکه در روز به ۲۹/۶ سقوط کند و به همین میزان تولید نفت شیل افزایش یابد و قیمت‌ها هم در همان حول و حوش مطروحه مورد انتظار آمریکا باقی بماند. البته این موضوع افزایش تولیدات نفت شیل به

مناسبت این تحمیل‌ها، باعث توسعه اشتغال بیش از یک میلیون شغل در آمریکا نیز شد. آمریکا با این تحمیلات و سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه و زمینه‌سازی برقراری توسعه هژمونی خود، امنیت انرژی و امنیت خود را کاملاً مدنظر داشت، به‌طوری‌که به‌تدریج دیگر به تولیدات نفت و گاز خارج از قاره آمریکا وابسته نباشد و از این بابت وابستگی به نفت

از یک میلیون شغل در آمریکا نیز شد. آمریکا با این تحمیلات و سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه و زمینه‌سازی برقراری توسعه هژمونی خود، امنیت انرژی و امنیت خود را کاملاً مدنظر داشت، به‌طوری‌که به‌تدریج دیگر به تولیدات نفت و گاز خارج از قاره آمریکا وابسته نباشد و از این بابت وابستگی به نفت

خاورمیانه و جنوب غربی آسیا نداشته و از این نظر دستش برای بحران‌سازی‌های ژئوپلیتیکی به‌ویژه در این بخش از جهان کاملاً باز باشد و بحران‌سازی در منطقه را برای اهداف اقتصادی و ژئوپلیتیک خود و به‌عنوان نقطه اتکایی برای برخورد با رقبای به‌ویژه ایران و چین نیز مستمراً دنبال کند.

امریکا با کنار گذاشتن الزامات پیمان زیست‌محیطی پاریس، گذر از همه محدودیت‌های ناشی از الزامات زیست‌محیطی در توسعه و مصرف انرژی را کاملاً زیر پا گذاشت و افزایش تولیدات شیل و زغال‌سنگ را مبنای قرار داد، به‌طوری‌که حدود ۶۰ درصد آلودگی‌های زیست‌محیطی ناشی از گازهای گلخانه‌ای در جهان مربوط به دو کشور آمریکا و چین است. آمریکا از تعهدات کاهش آن خارج شده و در چین نیز همچنان شدت انرژی و آلودگی‌های زیست‌محیطی زیاد است.

میزان مصرف نفت و فرآورده‌های هیدروکربوری در حال حاضر در آمریکا ۲۱ میلیون بشکه در روز و در چین ۱۴ میلیون، در هند ۵/۵ میلیون و در ژاپن ۴ میلیون، عربستان سعودی ۴ و در روسیه ۳/۵ میلیون و در کره جنوبی ۳ میلیون بشکه در روز است. ۳۶ درصد از مصرف چین، ۶۱ درصد مصرف هند، ۷۸ درصد از مصرف ژاپن، ۶۳ درصد از مصرف کره جنوبی و ۱۷ درصد از مصرف آمریکا از خلیج‌فارس تأمین می‌شود و به این جهت امنیت تأمین انرژی چهار کشور آسیایی چین، هند، ژاپن و کره جنوبی و به‌ویژه چین به امنیت منطقه خلیج‌فارس وابسته است. آمریکا با زمینه‌سازی در برقراری هژمونی سیاسی امنیتی نظامی در خلیج‌فارس با کمک و حمایت کامل وابستگان و هم‌پیمانان عربستانی و اماراتی خود در منطقه، دائماً منطقه را در بحران‌های ژئوپلیتیکی قرار داده است. فروش بسیار گسترده تسلیحات در منطقه به‌ویژه به عربستان و امارات و کویت و بحرین، توأم با عقد قراردادهای و تفاهات نظامی امنیتی با آنان برای پیشبرد سیاست در بحران‌نگه‌داشتن منطقه و فروش عظیم تسلیحات وجه دیگر این سیاست‌های کلان آمریکا است که در این میان عربستان سعودی نقش جدی در این حمایت‌ها را به عهده دارد. این وضعیت را در بحران‌های دهه ۵۰ خورشیدی از ناحیه رژیم کاملاً وابسته شاه ایران نسبت به آمریکا شاهد بودیم به‌طوری‌که رژیم شاه نقش مهمی در حمایت از آمریکا داشت و به‌عنوان دست‌نشانده‌ترین رژیم منطقه، برای زمینه‌سازی سازی تحقق نیاز آمریکا در افزایش قیمت نفت در بحران اول نفتی جهانی در سال ۱۹۷۳ میلادی (۱۳۵۲)، تلاش می‌کرد تا با هماهنگ شدن با آمریکا در افزایش قیمت نفت، تولید نفت خیلی سنگین آمریکا اقتصادی شود.

”
از برجام به‌طور کاملاً غیرقانونی خارج شد تا تحریم ایران را به‌عنوان ابزاری برای کاهش صادرات نفت ایران و توسعه نفت شیل آمریکا قرار دهد و این یکی از اهداف اساسی آمریکا از خروج از برجام و تحریم ایران بود



در هر صورت، بحران‌های ژئوپلیتیکی و تشنج آفرینی‌های منطقه‌ای آمریکا و متحدان منطقه‌ای‌اش دائماً تهدید امنیت تأمین انرژی چهار کشور چین و هند و کره جنوبی و ژاپن به‌ویژه چین است. به این جهت چین دائماً نگران تأمین امنیت انرژی از منطقه خلیج فارس در ارتباط با سوخت موتور توسعه کشورش است؛ و تنش آفرینی‌ها در منطقه به‌ویژه از ناحیه آمریکا را دائماً تهدیدی علیه امنیت خود می‌داند و روی آن حساسیت متناسب را نشان می‌دهد. هدف آمریکا در این میان توسعه تولید نفت شیل و توسعه نظامیگری و فروش اسلحه با به خطر انداختن دائمی و در خطر جلوه دادن منطقه و زمینه‌سازی توسعه حضور مستمر خود و حمایت کامل تقویت اشغالگری سیستم صهیونیستی است که این اشغالگری بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین بحران آمریکایی صهیونیستی در این منطقه است.

ذخایر روی زمینی نفت خام

در ماه نوامبر ۲۰۱۹ میزان ذخایر تجاری نفت خام کشورهای «ای سی دی» شامل آمریکا، بلغر ۲۹۰۰ میلیون بشکه بود که حدود نیمی از آن نفت خام و نیمی دیگر فرآورده‌های نفتی و در مجموع برای حدود ۶۰ روز آن‌هاست. این میزان، از ذخایر ماه‌های مشابه ۳ سال گذشته بالاتر و از متوسط ۵ سال گذشته بالاتر است. میزان ذخایر نفت خام تجاری آمریکا از این میزان، حدود ۴۴۰ میلیون بشکه در حال حاضر است. مجموع ذخایر تجاری و استراتژیک هیدروکربوری جهان در حال حاضر (روز نگارش این مقاله در آخرین روزهای سال ۲۰۱۹) به میزان حدود ۹۰۰۰ میلیون بشکه است.

قیمت نفت خام

قیمت نفت سبک اوپک در دسامبر ۲۰۱۹ حدود ۶۸ دلار در هر بشکه و متوسط سالیانه آن در سال‌های ۲۰۱۵ و ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ به ترتیب ۴۹/۵ و ۴۰/۷ و ۵۲/۴ و ۶۹/۷ و ۶۳/۹ دلار در هر بشکه بوده است. سطح قیمت در بادی امر تابعی از عرضه و تقاضا و سطح ذخیره‌سازی‌ها و سطح قیمت بنزین به‌ویژه در آمریکا است.

نیاز به افزایش تولید نفت شیل ایجاب می‌کرد تا همان‌طور که قبلاً مطرح شد قیمت‌ها در حد ۶۰ تا ۷۰ دلار بماند تا هم تولید نفت شیل به‌ویژه با توسعه فناوری‌ها افزایش یابد و افزایش آن همچنان قابل توجیه اقتصادی باشد و هم سطح قیمت بنزین، تغییرات جدی در آمریکا نیابد، زیرا افزایش قیمت بنزین روی روانشناسی اجتماعی مردم آمریکا و نارضایتی آن‌ها بسیار مؤثر و در نگاهشان به دولت و میزان حمایت از آن به‌ویژه در سال انتخابات، بسیار اثرگذار است. نفت همچنان تا سال ۲۰۴۰ نیاز تولید فرآورده‌های نفتی به‌ویژه بنزین و گازوئیل برای حمل و نقل در جهان بوده و چه غالب سوخت حمل و نقل از این طریق تأمین

می‌شود و حامل‌های انرژی جایگزین، جای این حامل‌های اصلی را اصلاً پر نمی‌کنند.

بر این اساس افزایش تولید نفت شیل، الزام به کاهش متناظر را به‌طور تحمیلی برای اوپک ایجاب می‌کرد تا این افزایش، باعث افزایش عرضه و کاهش قیمت غیرقابل انتظار نگردیده و اقتصاد تولید نفت شیل ضربه نبیند.

از اجلاس ۱۷۱ اوپک در پایان نوامبر ۲۰۱۶ تا اجلاس ۱۷۷ در نوامبر ۲۰۱۹، دائماً مواجه با تصمیمات کاهش تولید اوپک و همراهی غیر اوپکی‌ها با آن‌ها برای جلوگیری از کاهش قیمت و به نفع افزایش تحمیلی تولید نفت شیل آمریکا بوده‌ایم. این امر را آمریکا مرتباً بر اوپک (و عمدتاً عربستان) و غیر اوپکی‌ها (و عمدتاً روسیه) اضافه بر تحریم‌های غیرقانونی و ظالمانه و یک‌جانبه اولیه و ثانویه به‌ویژه در مورد ایران (به‌عنوان عضو مؤثر اوپک) در این سال‌های متصادی در دولت‌های اوباما و ترامپ تحمیل کرده است. هیچ‌گاه آمریکا در این سال‌ها تولید نفت شیل خود را برای موازنه بازار و جلوگیری از کاهش قیمت، کاهش نداده است و تحمیل‌های کاهش تولید، برای فزون‌طلبی و سلطه‌طلبی همیشه بر دیگر کشورها و از ناحیه آمریکا است.

قیمت نفت روی تغییرات محدود عرضه و ذخیره‌سازی جهانی و مسائل ژئوپلیتیک مناطق تولید نفت کاملاً حساس است و روی آن اثرگذار است.

نتیجه‌گیری

آنچه بر سر نوشت بازار نفت در جهان و منطقه و اوپک و غیر اوپک در سال‌های اخیر گذشته، گویای این مطلب است که با استمرار این روند بازار و نیز شرایط منطقه‌ای و جهانی و سیاست‌های کلان مشابه در دولت‌های متفاوت

آمریکا، استمرار روند تحمیل تحریم‌ها ادامه خواهد داشت.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین مطلبی که باید در کشور همگی به آن با وقوف کامل و روشن‌بینی بنگرند، برداشت عمیق از این شرایط جهانی و ژئوپلیتیک منطقه‌ای است که سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه آمریکایی-صهیونیستی به استمرار بخشی آن سخت نیاز دارند و دائماً آن را تعقیب می‌کنند و استمرار تهدیدهای تحریم‌های بی‌سابقه بازتاب آن است.

این مطلب با تکیه به روشن‌بینی و آینده‌نگری ایجاب می‌کند تا این تهدیدها را به‌طور حقیقی و اساسی با تبیین اهداف و راهبردهای کارا و اثربخش ضروری و با ایجاد یک رنسانس و اصلاحات کلیدی، تماماً تبدیل به فرصت کنیم و از کشور دور کنیم. بر این اساس مقتضی است از نیاز به درآمد‌های صادرات نفت برای بودجه جاری کشور را کاملاً برای تقویت استقلال اقتصادی کشور صرف‌نظر کرده و کنار گذاشت. این به این معناست که هراندازه درآمد نفت صادراتی آینده را باید صرفاً در سرمایه‌گذاری‌ها و ایجاد ارزش افزوده بیشتر و در امور توسعه‌ای و توسعه زیر بنایی به کار گرفت، امری که در سیاست‌ها و قوانین برنامه‌های پنجم و ششم توسعه به آن تأکید شده بود.

یکی از مهم‌ترین الزامات اقتصاد بدون وابستگی به نفت به شرح مطروحه، برقراری مکانیسم کسب‌وکار رقابتی و سالم بازار در تمامی عرصه‌های بااهمیت اقتصادی تحت الزامات و شاخص‌های حکمرانی خوب و قانون‌مداری است. ما در جمهوری اسلامی در مقطع مهمی از تاریخ کشورمان به سر می‌بریم و به این اصلاحات نیاز جدی داریم. به امید موفقیت ان‌شاءالله ■

چشم انداز جامعه



مسئله محوری بخش اجتماعی این شماره از چشم انداز ایران، مسئله به حاشیه پرتاب شدگان است. در شماره پیشین، به موضوع مسکن اجتماعی پرداخته شد، موضوعی که ناکامی در آن، سهم بالایی در بیرون راندن بخش بزرگی از جامعه از متن شهر دارد. مسکن امروز توانسته ساحت زندگی را در بخش بزرگی از شهروندان، موقتی‌سازی کند. در این بخش، سعی کردیم تا حدودی از رانده شدگان در شهرها بگوییم. نعمت‌الله فاضلی و حمیدرضا عریضی با دو رویکرد مختلف به تحلیل جامعه‌شناختی فیلم جوکر پرداختند، محسن گودرزی از نقدی گفته است که در آخرین روزهای حیات رژیم شاه، بر نوع توسعه آن دوران شده است، توسعه‌ای که انسان در آن مغفول ماند، زهرا محمدی نژاد عضو شورای محله امیرآباد از تلاشی که برای تقویت روح محله‌گرایی در آن محله انجام داده است گفته. همچنین بخشی دیگر از مقاله خواندنی محمد برقی در ستایش انقلاب را خواهید خواند.



دیوانه‌ای در شهر ویرانگر!

نعمت فاضلی



پنجره‌ای رو به امید!

زهرا محمدی نژاد





نقد شهر با مرگ و لبخند

نگاهی جامعه‌شناختی به فیلم جوکر در گفت‌وگو با نعمت‌الله فاضلی

جوکر، روایت انسان امروز است، آنجا که در شهری زندگی می‌کند که به‌مرور همه مناسبات انسانی نیز کالایی شده است. شهر جوکر، شهری برای همه نیست، بلکه با ابزار مختلف، شهر در اختیار عده‌ای اندک است و جوکر مانند بسیاری دیگر، به حاشیه رانده می‌شود. انسان در این فیلم، ابژه ساختار اجتماعی‌ای شریانه شده و پس از درهم شکسته شدن انواع مدل‌های مقاومت او در برابر آن ساختار، به جنونی ویرانگر روی می‌آورد. خصلت ویرانگری در این فیلم، ویژگی جوکر نیست، بلکه ویژگی شهری است که قرار بوده جایی برای زندگی او باشد و نبوده. از آنجا که این فیلم بحث‌های زیادی در میان روشنفکران برانگیخت، با نعمت‌الله فاضلی، دکترای انسان‌شناسی اجتماعی و استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی درباره این فیلم به گفت‌وگو نشستیم.

حرف‌هایی که جامعه اجازه بیان آن را نمی‌داد، آن حرف‌ها را می‌نوشتند و به دیوانگان نسبت می‌دادند. نصرالله پورجوادی در مقاله‌ای با عنوان «حکمت دیوانگان در منظومه‌های عطار» به روشنی اهمیت دیوانگی در ادبیات فارسی و نقش آن برای نقد اجتماعی را نشان می‌دهد.

شاید این شباهت میان جوکر و سنت ادبی مجازین العقلا در سنت ادبی ما بی‌تأثیر در گیرایی این فیلم برای بیننده ایرانی نباشد. قهرمان فیلم جوکر در واقعیت کارش به دیوانگی می‌کشد، اما بیننده می‌داند که کارگردان این روایت تخیلی را ساخته است تا حرف مگویی را بیان و آشکار سازد.

جوکر در سنت سینمایی غرب تلاش می‌کند تا با روایت کردن زندگی خودش، زندگی که به جنون کشیده می‌شود از مشکلات جامعه را نشان دهد. به‌صورتی که قهرمان جوکر که انسان بسیار مهربانی است سعی می‌کند زندگی انسانی و اخلاقی داشته باشد؛ اما این انسان مهربان در نتیجه مواجهه با جامعه‌ای نامتعادل و نابرابر و خشن، تبدیل به انسانی خشن و قاتل و جانی می‌شود. جوکر (آرتور) فقط به خاطر اینکه گاهی بی‌مورد می‌خندد و به‌نوعی دچار اختلال روانی است از جامعه و محیط کار و زندگی طرد می‌شود و به‌مرور تبدیل به قاتل و جنایتکار می‌شود.

این فیلم لایه‌های مختلفی دارد و همین هم باعث شده توجه منتقدان و بینندگان به آن جلب شود. این فیلم هم از منظر سینمایی هم روان‌شناختی و هم جامعه‌شناختی مورد توجه قرار گرفته است، اما لایه مهم آن نقدی است که این فیلم به جامعه شهری در جهان امروز ارائه می‌کند و موقعیت انسانی را نشان می‌دهد که بسیار آسیب‌پذیر است و همه بیماری‌های انسان مدرن را که این شهر به انسان تحمیل می‌کند اعم از فاصله طبقاتی، تحقیر، فقر و... را نشان می‌دهد. این فیلم روایتی است از موقعیت تنش‌زا و مسئله‌مند زندگی شهری مدرن. درجایی از فیلم نقل قولی دارد که بیان‌کننده روح اصلی نقد فیلم است. وقتی آرتور (قهرمان فیلم) می‌رود پیش مددکار برای اینکه از او کمک بگیرد، از مددکار می‌پرسد «آیا من دیوانه شدم یا همه مردم این شهر؟» این سخن آرتور روایتی است که جوکر از جامعه شهری امروز ارائه می‌کند. مسئله بنیادی این فیلم هم همین پرسش است. به‌واقع باید پرسید که آیا همه مردم شهر دیوانه شده‌اند؟

فیلم در سال ۲۰۱۹ ساخته شده است، اما روایت فیلم مربوط به دهه ۱۹۸۰ است که سیطره اقتصاد لیبرال و آزاد و سیطره شرکت‌های فراملیتی و سرمایه‌داری فراصنعتی بر طبقات متوسط و طبقات پایین‌تر از متوسط شهری است و زندگی را برای این‌ها به‌نوعی جنون تبدیل می‌کند و نوعی ناممکن بودن حیات

عده‌ای معتقدند فیلم جوکر، به‌نوعی روایت کسانی بود که با ساختار شهرهای مدرن و وضعیتی که ناشی از سیاست‌های نولیبرال در جهان است، به حاشیه رانده شده‌اند. نظر شما در این باره چیست؟

بله، این روایت و خوانش از فیلم جوکر روایتی قابل تأمل است؛ البته تحلیل و خوانش جوکر بستگی به رویکرد ما دارد. به اعتقاد من جوکر را می‌توان برای نقد ساختار شهری و آگاهی شهری کنونی در جهان نیز در نظر گرفت. از این دیدگاه می‌توانم روایت و خوانش خودم از این فیلم را توضیح دهم، اما اجازه دهید ابتدای صحبت‌م یادآوری کنم که تحلیل من از فیلم جوکر نوعی «تحلیل فرهنگی» است؛ یعنی تلاش می‌کنم بر اساس روایتی که از این فیلم ارائه می‌کنم تفسیری انتقادی از جامعه شهری ارائه کنم. فیلم را می‌توان از چشم‌اندازهای زیبایی‌شناسانه، تاریخی، نشانه‌شناسانه، روان‌کاوانه و نگاه‌های دیگر تحلیل کرد. فیلم جوکر در موقعیتی ساخته و از طریق اینترنت در دسترس ایرانی‌ها قرار گرفت که جامعه ما از دی‌ماه ۱۳۹۶ تاکنون درگیر چالش‌ها و اعتراضاتی است. بحران‌های ناشی از تحریم‌های اقتصادی هم در سال‌های اخیر فشار شدیدی بر مردم به‌ویژه گروه‌های نابرخوردار کرده است. در این موقعیت فیلم جوکر در برابر دیدگان ما قرار گرفت، فیلمی که سراسر بازنمایی از اعتراض است، اعتراض به خشونت‌ها، نابرابری‌ها و ناصح‌ها، ناانسانی‌های رایج در جامعه شهری. حداقل بسیاری از شهروندان طبقه متوسط فرهنگی ایران این فیلم را دیده‌اند. هم این فیلم و هم بینندگان آن موضوعات قائل توجیهی برای بحث و گفت‌وگو هستند. اجازه دهید با این چشم‌انداز صحبت‌م را شروع کنم. فیلم جوکر در مهرماه امسال یعنی ۲۰۱۹ اکران شد. در سنت سینمایی غرب، جوکر نوعی ژانر سینمایی است که با این فیلم شناخته می‌شود. در این ژانر قهرمان با دیوانگی خودش معضلات بخش‌های گوناگون جامعه را روایت می‌کند. این دیوانگی‌ها بیان انتقادی است از عقلانیت ابزاری و بازاری حاکم بر ساختارها و مناسبات سلطه در جامعه غربی و بهتر بگویم جامعه امروزی. قهرمانان این فیلم‌ها همان «مجازین العقلا» هستند. این ژانر سینمایی شباهت دارد با سنت ادبی دیرینه‌ای در زبان فارسی که با داستان‌های بهلول و ملا نصرالدین آن را می‌شناسیم. در این سنت ادبی و فرهنگی افراد تظاهر به جنون می‌کنند تا سخنان مگو را به زبان آورند. ما در تاریخمان بهلول‌های زیادی داریم؛ البته مردم همه آن‌ها را به نام بهلول می‌شناسند. کار این بهلول‌ها نقد جامعه بود. آن‌ها ناهنجاری‌ها و ظلم‌های جامعه و حاکمان را با رفتار دلقک‌وارشان تصویر می‌کردند و عینیت می‌بخشیدند. برخی شاعران مانند عطار نیشابوری برای بیان

برای این طبقات به وجود می آید به طوری که این فیلم برای آمریکا هم به نوعی خطر ایجاد می کند تا جایی که پلیس آمریکا هم پیش از اکران عمومی فیلم هشدار می دهد که پلیس آمادگی دارد با هر نوع آشوبی پس از اکران فیلم برخورد کند. دلیل این هشدار هم این است که چند سال قبل هنگامی که فیلم «سوالیه های تاریکی» اکران شد تیراندازی های مرگباری اتفاق افتاد. به همین دلیل در مورد امثال این فیلم ها که صدای



طبقات فرودست هست حساسیت امنیتی وجود دارد.

این گونه فیلم ها فقط روایتی از نابرابری در کشورهای غربی نیستند. فیلم هایی مثل جوکر تصویری از وضعیت اسفناک درد و رنج گروه های سرکوب شده و فرودست در تمام دنیا است. روایت این فیلم از زندگی مردم فرودست روایتی از فرودستی در جهان امروز است. وقتی به جامعه خودمان می رسیم این موضوع پیچیده تر می شود؛ از یک سو جامعه ما تحت فشارهای سرمایه داری جهانی است؛ از طرف دیگر ما متأثر از تنش ها و چالش های داخلی هستیم که به نظام حکمرانی کشور برمی گردد؛ یعنی چالش های ناکارآمدی حکومت و دولت، چالش هایی که در ابعاد وسیعی خودش را نشان می دهد.

از این رو گمان می کنم فیلم جوکر تا حدودی و به نوعی بیان هنری و سینمایی است برای آشنایی زدایی از موقعیت سیاسی و فکری و اجتماعی جامعه شهری ما و طبقات فرودست آن. طبقات فرودست شهری فقط گروه های فقیر و فرودست اقتصادی نیستند، بلکه تمام اقشار فرودست اعم از فرودست سیاسی و فرودست اجتماعی و فرهنگی جامعه شهری را دربر می گیرد. گاهی در فضای عمومی ایران فرودستی به فرودستان اقتصادی تقلیل می یابد. در حالی که برخی از گروه های ثروتمند و پولدار هم بخشی از فرودستان هستند. فرودستی ناشی از توزیع به شدت نابرابر گونه های متعدد سرمایه های فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است.

در هر حال در جامعه ایران فرودستی واقعیتی همگانی و همه جایی است. ما به هر حال هر روز، اخبار منفی از وضعیت جامعه ایران می خوانیم و می شنویم و می بینیم. برای مثال، طبق آمارهای بین المللی در رتبه ۱۱۹ شاخص رفاه اجتماعی در بین ۱۶۷ کشور جهان هستیم. در حوزه آزادی های فردی نیز رتبه ۱۶۳ از ۱۶۷ کشور را داریم یا در مورد ایمنی و امنیت ۱۳۱ هستیم، فضای مشارکت ۱۲۹، سرمایه اجتماعی ۱۲۶ و محیط زیست ۱۵۲. همچنین اخیراً در خصوص شاخص های افسردگی وزیر بهداشت هشدار داد که در وضعیت بسیار خطرناکی هستیم. یا مؤسسه گالوپ که در سه

سال گذشته ایران را عصبی ترین کشور دنیا در پژوهش هایش نشان داده است. یا اگر به انواع خشونت هایی که در خیابان و خانه رخ می دهد نگاه کنیم متوجه می شویم که موقعیت جامعه ایران و بحران هایی که دارد فقط به مناطق فقیرنشین شهری محدود نمی شود و نوعی ناراضی و نفرت عمیق در تمام سطوح گروه های اجتماعی شکل گرفته است.

نکته دیگر اینکه این فیلم فقط بیان تنش های بین فردی نیست و تنش های ساختاری زندگی شهری را در یک شهر پست مدرن که کاملاً پیشرفته و لوکس در آمریکا قرار دارد نشان می دهد و از نظر سرمایه های فیزیکی، شهر محکم و توسعه یافته ای است، اما حیات ذهنی انسان ها در این شهر با ویرانی ها و تنش های جدی روبه روست. این تقابل

بین جسم با جان شهر بسیار مهم است. ما هم در جامعه خودمان با چنین تقابلی روبه رو هستیم؛ یعنی بعد از دوره ناصرالدین شاه و برداشته شدن خندق ها و دروازه های تهران و گسترش شهر با الگوگیری که ناصرالدین شاه از پاریس در سفری که به فرانسه داشت، کرده بود این تضاد همیشه وجود داشته است. در تمام این دوران از عصر ناصری تا پهلوی و تا همین امروز تمام دستاورد ما در شهرها همین ساختمان ها و بزرگراه ها و پارک ها و خیابان ها و پل ها بوده است؛ یعنی ما تمام منابع و محیط زیست و نیروی انسانی مان را صرف ساخت و ساز کردیم، اما این ساخت و سازها و برنامه های عمرانی فاقد وجه انسانی بوده است؛ یعنی گفتمان عمران و آبادانی در ایران بدون ملاحظه وجه انسانی شکل گرفت و حاصل این وضعیت بعد از ۱۵۰ سال این شد که شهرهایی داریم به لحاظ کالبدی بزرگ و حتی دیدنی، اما با سرمایه فرهنگی و انسانی پایین. یکی از تعاریف بانک جهانی برای توسعه می گوید توسعه زمانی در شهرها شکل می گیرد که نسبت سرمایه انسانی و اجتماعی و فرهنگی به سرمایه فیزیکی و کالبدی هفتاد به سی باشد، اما در جامعه ایران این نسبت کاملاً برعکس است.

معنای این دیدگاه بانک جهانی این است که شهر توسعه یافته، شهری است که در آن شور و نشاط و برابری و انواع قابلیت های انسانی و اجتماعی

ارتقا پیدا بکند. چنین شهری حتی اگر وضعیت ساختمان ها و خیابان ها هم در آن چندان به چشم نیاید باز هم شهر توسعه یافته ای است. شهرها با روابط انسانی، باشکوه می شوند نه با برج های سر به فلک کشیده.

فیلم جوکر از این حیث هم قابل توجه است. مجموعه ای از این روابط در زندگی آرتور فلک و مادرش در فیلم جوکر را می بینیم که محصول زندگی شهری است. ساختار شهر گاتهام فلاکت را به آن ها تحمیل می کند.

آرتور فلک در ابتدای فیلم فردی است مهربان؛ اما هر قدر تلاش می کند مهربان بودن خود را حفظ کند نمی تواند. این به دلیل ساختار شهری تباه، سرکوبگر و غیر انسانی است که او را وادار می سازد که او به جز انسان بودن هر چیز دیگری نباشد؛ یک مجنون، یک قاتل، یک انسان پوچ؛ یعنی شهر گاتهام مهر تباهی را بر شهروندان خودش می زند. به بیان دیگر فیلم جوکر به ما نشان می دهد که شهر صرفاً جغرافیا و مکان نیست؛ بلکه شهر فضا است. فضا با مکان تفاوت بنیادین دارد. شهر فضایی است که از درهم تنیده شدن تکنولوژی ها، قوانین حقوقی، تاریخ، زبان، ایدئولوژی ها، سیستم های اقتصادی، انسان ها و ساختمان ها با هم ساخته می شوند.

جوکر نشان می دهد که شهر برای ما آدم ها تنها زمانی موضوعیت دارد که ببینیم چه نسبت و پیوندی با ما آدم ها برقرار می کند. گاتهام نسبتی که با شهروندانش برقرار می کند و در زندگی آرتور و مادرش روایت می شود نسبت تباهی و استثمار است. اینجا مسئله تنها امر روان شناسانه نیست. به همین دلیل در این فیلم می بینیم در واقع کاری از مددکار اجتماعی بر نمی آید. در گفت و گوهایی که جوکر با مددکارش دارد و باز گفت و گوهایی که او با مادرش دارد این را می بینیم که چقدر این ها یعنی مددکار و سیستم درمانی درمانده هستند. این درماندگی روان شناس و روان کاو در گاتهام در واقع درماندگی ناشی از واقعیت بسیار مهم و بزرگی است. آن هم اینکه وقتی که ما به طور انبوه تولید بیماری می کنیم و به طور انبوه نابرابری یا تبعیض یا فساد یا فقر را تولید می کنیم؛ واقعاً نمی توانیم به طور فردی از راه درمان چیزی را حل کنیم.

این بحران درباره جامعه ما هم صدق می کند. وقتی که ما به طور ساختاری و سیستمی مناسباتی را شکل می دهیم که به تولید انبوه ناراضی و تنش و تبعیض در جامعه می انجامد، در این موقعیت، از راه موعظه گرای و روان شناسی گرای نمی توانیم چالش ها و بحران ها و بیماری های شهروندان را حل کنیم. در این فیلم مددکار از ناتوانی خودش صحبت می کند. متأسفانه نهاد مددکاری و روان شناسی در جامعه ما از ناتوانی خودش صحبت نمی کند. این نهاد تلاش می کند با ظاهری

انسان دوستانه تظاهر کند که می‌خواهد به مردم کمک کند؛ اما در واقعیت این‌طور نیست. چون نهاد روان‌شناسی در ایران به شکل کسب‌وکار به بیماری‌های اجتماعی و بیماران آن نگاه می‌کند. می‌بینیم که در سال‌های اخیر حضور مددکاران، مشاوران اخلاقی و روان‌کاو و روان‌شناس روزبه‌روز بیشتر فراگیر شده است. مدارس و برنامه‌های رادیو و تلویزیون و حتی مطبوعات پر شده است از مشاوران و کارشناسانی که آدم‌ها را نصیحت می‌کنند، نسخه می‌پیچند و درمان می‌کنند.

فیلم جوکر به نوعی نشان می‌دهد که وقتی شهر به ماشین‌ویرانگری تبدیل می‌شود ما باید فکری برای شهر بکنیم. این فکر از طریق روان‌شناسی و مشاوره و موعظه و پند نیست. فکری برای شهر این است که شهر را باید با علوم بهداشتی پیش ببریم نه علوم کلینیکی؛ یعنی باید کاری کنیم که ساختار شهر بیمار نشود نه اینکه شهر بیمار در درمان کنیم. برای جلوگیری از بیمار شدن شهر ما نیاز به جامعه‌شناس و اقتصاددان و انسان‌شناس و مردم‌شناس و محقق اجتماعی و نظریه‌پرداز و فیلسوف داریم. شهرهایی مثل گاتهام را مهندسان و تکنیسین‌ها و دانشمندان علوم طبیعی و سیاستمداران ساخته‌اند. این بحران که فضای کالبدی خوب است، اما جان شهر بیمار است؛ بیان‌کننده این واقعیت است که وقتی شهر

را جامعه‌شناسی و معماری و اقتصاد و فلسفه و تاریخ نمی‌سازد، ما کالبد شیک و بزرگ، اما جان نحیف و آسیب‌دیده‌ای خواهیم داشت. همچنین این فیلم فقط روایت این نیست که وضعیت گروه‌های فقیر چگونه است. گروه‌های فقیر وضع بدی دارند اما گروه‌هایی که وضع بهتری دارند می‌بینیم آنجا هم با فروپاشی خانواده با اعتیاد با انواع خشونت‌های نامدین با نارضایتی‌های جمعی و

ساختاری روبه‌رو هستیم. جامعه عصبی فقط شهروندان فقیرش را عصبی نمی‌کند، بلکه همه مردم عصبی می‌شوند. در جامعه ایران هم با این نوع بحران روبه‌رو هستیم که متأسفانه در تمام هشتاد نود سال گذشته نوعی تکنولوژی‌زدگی و سیطره گفتمان مهندسی و گفتمان تکنیک‌گرایی بر سیستم و ساختار جامعه شهری ما حاکم بوده و میدان برای جامعه‌شناسان و اقتصاددانان و فیلسوفان و مردم‌شناسان و مورخان بسیار تنگ و محدود بوده است.

چیزی که جامعه را می‌سازد فرم‌های دانش است. فرم دانش غالب در جامعه ما فرم دانش‌های انسانی نبوده است. روزبه‌روز هم دانش‌های انسانی بیشتر به حاشیه رانده شده‌اند. دانش‌های انسانی هرکدامشان بخشی از وجود انسان را روایت می‌کنند. شهر

معاصر ایران مثل گاتهام ساخته شده است. به این معنا که این شهر را بناها و مهندسان و بنگاه‌های بسازبفروش به‌علاوه بورکرات‌ها و تکنوکرات‌های نظام مدیریت شهری دست در دست هم داده و ساخته‌اند. مردم‌شناسی که بتواند فرهنگ را در شهر تعبیه کند، مورخی که بتواند سنت و تاریخ و زبان را در شهر تعبیه کند، زبان‌شناس و فیلسوف و حتی محقق الهیاتی که بتواند دین و عواطف و تجربه و حافظه را در شهر تعبیه کند، این‌ها همه در شهر معاصر ایرانی به حاشیه رانده شده‌اند. حالا ما با وضعیتی روبه‌رو هستیم که احساس می‌کنیم که ناراحتیم یا به تعبیر سید محمد بهشتی حال جامعه ما خوب نیست یا ناخوش احوالیم. حال همه ما کم‌ویش خوب نیست، چه پول داشته باشیم چه نداشته باشیم. چه صاحب کارخانه باشیم چه کارگر کارخانه باشیم همه ناخوش احوالیم. این ناخوشی، ناخوشی روان‌شناختی نیست، بلکه این ناخوشی جامعه‌شناختی است. به این معنا که تجربه جمعی ما در دوره معاصر ما را به اینجا رسانده است. به حاشیه راندن دانش‌های انسانی و اجتماعی در فرآیند ساخت‌یابی جامعه شهری تنش‌های ما را زیاد کرده است. همان‌طور که ابتدای صحبتم عرض کردم در این زمینه مسئله ما مسئله سیاست و حکمروایی هم هست؛ یعنی ناکارآمدی‌های نظام حکمرانی عمیقاً خودش را نشان می‌دهد. با وجود این، تحلیل واقع‌بینانه‌ای نخواهد بود اگر ما همه‌چیز را به سیاست تقلیل دهیم. همان‌طور که تحلیل روان‌شناختی فاجعه بزرگی است برای فهم موقعیت جامعه ما؛ به همان اندازه تقلیل سیاسی هم فاجعه بزرگی است. من فیلم جوکر را راهنمایی از شهر بیماری می‌دانم که در آن شهر وجود خارجی ندارد و ما فقط استعاره‌ای از آن می‌سازیم تا

درباره خودمان، تجربه تجدد و همه ساحت‌ها و ساختارهای جمعی‌مان تأمل کنیم.

شما به آمارهای مؤسسه گالوپ اشاره کردید. نکته‌ای که در این شاخص‌ها بود گویی جهان هم مرفه‌تر و هم نابرابرتر و هم بیمارتر شده برای زندگی. ساختار شهری که در این فیلم تصور شده شبیه اتفاقی است که نابرابری و بیماری عمومی و فقر عمومی در این شهر دیده می‌شود. گویی ساختار کلان بزرگی وجود دارد که این ساختار خارج از چارچوب شهرسازی در فضای آن شهر حاکم است. یک ساختاری که ریشه‌های آن در اقتصاد و غیره است. اینکه شما می‌فرمایید سرمایه

فرهنگی نیاز است آیا امکان دارد این سرمایه فرهنگی در این ساختار نابرابری شکل بگیرد. مردمی که در فیلم ارزش‌هایشان واژگونه شده و به قدری از ارزش‌های حاکم بر خود نفرت پیدا کرده‌اند که به جنون روی می‌آورند و از آن استقبال می‌کنند. آیا می‌توانیم بگوییم عنصر فرادست‌تر از عنصر شهری مثل نابرابری باعث تمام این منجلاب شده یا فضای حاکم بر آن شهر.

«تمایل عمومی جامعه فعلی ما این است که همه چیز را به نابرابری تقلیل دهیم. اگرچه نابرابری از ویرانگرترین تضادهای جامعه جهانی و جامعه ما هست؛ و اگرچه هر قدر راجع به نابرابری و تبعیض صحبت کنیم کم است؛ اما وضعیت پیچیده جامعه امروزی جهان را نمی‌توان فقط و فقط با مؤلفه نابرابری توضیح داد. این فیلم هم اتفاقاً فقط نابرابری را توضیح نمی‌دهد.

شهر گاتهام شهر استعاری است که نشان می‌دهد حتی وقتی می‌خواهید بخندید نمی‌توانید. حرفه‌ای که این دلک می‌خواهد دنبال کند که خندانان مردم است چطور به ضد خودش تبدیل می‌شود. نکته دیگر اینکه اندیشمندان قرن ۱۹ یا اوایل قرن ۲۰ این آگاهی را داشتند که اگر وضع دنیای معاصر یا مدرن این‌طور پیش برود به تدریج انسان به حاشیه رانده می‌شود. مسئله در اینجا به حاشیه راندن انسان است و مسئله فقط نابرابری نیست. چطور این اتفاق می‌افتد؟

در جوامعی مثل آمریکا یا جوامع توسعه‌یافته این از طریق سیستم اقتصادی اتفاق می‌افتد. چیزی که ما بر ماس به آن می‌گویید استثمار زیست جهان توسط سیستم؛ یعنی سیطره عقلانیت ابزاری یا بازاری بر تمام ابعاد وجودی و ساختاری جامعه به طوری که همه چیز به روابط تولید تقلیل پیدا می‌کند. چیزی که ماکس وبر، تئوری پرداز دنیای جدید هم از آن به‌عنوان قفس آهنین نام می‌برد. این عقلانیت ابزاری قفس آهنینی می‌سازد که اسیران آن انسان‌ها هستند. این نکته را جورج زیمل تحت عنوان تراژدی فرهنگ مدرن می‌نامد. او زیمل می‌گفت در شهر مدرن و کلانشهر وجوه عینی ملموس یا همان کالبد شهر بر وجوه ذهنی آن سیطره می‌یابد. چیزهایی که اختراع و ابداع می‌شوند علم و حتی هنر گسترده می‌شوند، اما آن‌ها با محتوای خود فاصله می‌گیرند و بیگانه می‌شوند. منظور او از محتوای نیازهای ضروری و واقعی شهروندان بود؛ یعنی علوم، دانش‌ها، هنرها، فناوری‌ها، دستاوردهای مادی و عینی فرهنگ مدرن دیگر نیازهای وجودی آدم‌ها را پاسخ نمی‌دهند. می‌شود پول برای پول، تکنولوژی برای تکنولوژی، ساختمان برای ساختمان و نهایتاً شهر برای شهر. این‌ها هیچ کدام دیگر برای انسان و در خدمت تأمین نیازهای واقعی انسان نیستند.

شهر گاتهام شهر استعاری است که نشان می‌دهد حتی وقتی می‌خواهید بخندید نمی‌توانید. حرفه‌ای که این دلک می‌خواهد دنبال کند که خندانان مردم است چطور به ضد خودش تبدیل می‌شود



تظاهرات در شبلی با نقاب جوکر

شده، جوکر به عنوان نقش اول فیلم کنش خشونت آمیز دارد و مورد اقبال عمومی قرار می گیرد و به نوعی جامعه تبدیل به جوکر می شود.

«» بله. به خصوص اینکه نیمه دوم فیلم بسیار خشن می شود.

آن خشم تبدیل به خشم عمومی و یک عصیان می شود. در واقع این کنش را چطور باید در ساختار امروز تبیین کرد؟ این خشم جزئی از روزمره است یا پدیده ای جداست؟

«» همان طور که گفتیم شهر گاتهام انسان زدایی می کند. معنای این حرف این است که فضای نمادین شهر و روابط میان آدمها و ساختار حقوقی گاتهام به گونه ای نیست که نیازهای افراد را تأمین کند. طبیعتاً وقتی از جامعه انسان زدایی شود، ساکنان آن انسان نیستند، بلکه موجوداتی هستند که تابع غرایز می شوند و مدنیت یا شهر فروکش می کنند. کتاب نوربرت الیاس به نام فرآیند تمدن سازی یکی از شاهکارهای بزرگ مدنی-اجتماعی در قرن بیستم است. ایده اصلی نوربرت الیاس، جامعه شناس، فیلسوف و شاعر آلمانی، فرآیند مدنیت توسعه تکاملی خویشنداری است. خویشنداری یعنی وقتی عصبانی شدیم جلو عصبیت خودمان را بگیریم. اگر تحریک جنسی شدیم آن را بروز ندهیم و اگر حتی می خواهیم غذا بخوریم با متانت و آرامش غذا بخوریم. توصیه خویشنداری شاخص اصلی تمدن است که دیگران هم روی آن کار کرده اند و روی آن اجماع وجود دارد. گاتهام شهری است که مدنیت ندارد؛ یعنی آدمهای این شهر خویشندار نیستند. جامعه ایران هم همین طور است. اشاره کردم ما عصبی ترین کشور جهان طبق نظر مؤسسه گالوپ شده ایم. این عصبی شدن جمعی، بیان کننده این است که شاخص خویشنداری در جامعه ایران پایین آمده و رو به افول است. چیزی که خطرناک است همین پایین بودن خویشنداری است.

آدمها اگر خویشندار نباشند از هر سلاح یا حیوانی خطرناک ترند. چون آدمها از هوششان

سیاست های فرهنگی موجود هم می بینیم که چطور این سیاست ها به اشکال مختلفی انسان را به حاشیه می رانند. مثلاً نظام آموزشی ما. در آموزش و پرورش و آموزش عالی، هنر طرد شده است. طرد هنر به معنای طرد انسان است. ما آدمها از طریق هنر هست که تجربه های عاطفی و اصیل خود و نیازهای خود را تحقق می بخشیم. نظام آموزشی ما با هنر مشکل پیدا کرده است. هنر رقیب دین تلقی شده است. همچنین در زمینه شیوه زندگی و سبک های زندگی نیز ما درگیر نوعی انسان زدایی شده ایم. نظام سیاسی و فرهنگی ما آن بی طرفی لازم در جامعه را ندارد؛ یعنی حاکمیت داور نسبتاً بی طرف در میان گروه های اجتماعی نیست. نظام سیاسی ما به اشکال مختلفی دست به گزینش می زند، طرفدار گروه هایی است و با دیگر گروه ها به شدت مخالف است. با یک سری سبک های زندگی یا هنرها و دانش ها با دین ها با مجموعه چیزهایی که فرهنگ را می سازد به شیوه ای گزینشی و نقض بی طرفی عمل می کند. شهروندان زمانی خود را در نظام سیاسی شهروند برابر احساس می کنند که سیاست ها و سیاست گذاری ها همه را با یک چشم، بی طرفانه و برابر ببیند و در نظر بگیرد؛ اما حداقل همه شهروندان این احساس را ندارند. این را من نقض بی طرفی می نامم. این نقض بی طرفی سیاست های فرهنگی باعث به حاشیه راندن انسان ها می شود. انسان ها تحقیر می شوند. فیلم جوکر هم فقط بیان کننده این نیست که تنها آدمهای فقیر در شهر گاتهام دچار جنون شده اند، بلکه همه شهروندان جنون دارند. این جنون، همان انسان زدایی ناشی از موقعیت شهری انسان زداست. در امریکا این انسان زدایی و حاشیه ای شدن انسان با میناجی گری اقتصاد و پول انجام می شود، در جامعه ما هم بحران های سرمایه داری و سودسالاری و سوداگری بیمار را داریم هم تنش های ناشی از نقض بی طرفی در سیاست ها و سیاست گذاری ها را.

نکته دیگری که در فیلم جوکر است این است که در ارزش های واژگون شده فیلم که گویا جامعه به نوعی عوض

از این رو گمان می کنم نباید تحت تأثیر آموزه های سوسیالیستی و چپ، جهان را یک سویه ببینیم و بگوییم همه چالش ها در مقوله یا مسئله نابرابری خلاصه می شود. به خصوص که در جامعه ما هم این تنش ها به وجود آمده بیشتر می خواهیم از این کلمه نابرابری استفاده کنیم. ولی واقعیت این است که مسئله مهم تر برای ما به حاشیه رانده شدن انسان است.

میشل فوکو از مرگ سوژه یا در واقع همین انسان صحبت می کرد. فوکو نشان می داد که درست است که آزادی هست اما در انتهای این مسیر مدرنیته آزادی نخواهد بود و جای چندان بازی برای عاملیت انسان باقی نخواهد ماند. در همین فیلم آرتور قهرمان داستان چطور نابود می شود؟ آرتور احساس می کند می تواند دلکچ باشد و از راه هنر خودش کوفایی کند و حس رضایت داشته باشد. او می خواهد به بودن و شدنش تحقق ببخشد. می خواهد با کمپانی که این کار را انجام می دهد همکاری کند و همه چیز به سر او می زند و نمی گذارد این کار را انجام دهد. چرا نمی تواند این کار را انجام دهد؟ مسئله این نیست که هنر او ضعیف است، بلکه مسئله این است که آن کمپانی مسئله هنر را ندارد و دغدغه اش فقط پول است. می خواهم بگویم چیزی که زمیل در کتاب فلسفه پول و نوشته های دیگرش می گوید و پیامدهای پرابلماتیک آن را شرح می دهد در این فیلم و در شهر گاتهام دیده می شود. زمیل در سال های ۱۹۰۰ فهمیده بود که سیطره پول می تواند تراژدی فرهنگ مدرن را شکل دهد.

جامعه ما هم با همین بحران روبه رو خواهد شد منتهی ما به شکل خاص خودمان این تراژدی را تجربه می کنیم. در جامعه غرب به دلیل اینکه بالاخره آن قفس آهنین را دارد و حکمروایی قانون شکل گرفته است و در عین حال حجم سرمایه اقتصادی در این جامعه به حدی هست که می تواند تا حدودی تنش ها و بحران های خودش را مدیریت کند. داشتن حکمروایی قوی، دولت قوی، سامان سیاسی، توسعه اقتصادی، تکنولوژی پیشرفته به جامعه غربی کمک می کند تا حدودی بحران های بزرگ خود را مدیریت کند؛ اما جوامعی مثل ایران نه آن تکنولوژی پیشرفته، نه آن حکمروایی قوی و نه آن ثروت بسیار را ندارد تا بتوانیم بحران هایمان را اگر قادر به حل کردنشان نیستیم حداقل به نحو مناسبی کنترل و مدیریت کنیم.

مسئله ما به ویژه در این دهه های اخیر این شده است که انسان ها روز به روز بیشتر به حاشیه رانده شده اند. حالا مهم نیست انسان پولدار یا فقیر. هر دو به حاشیه رانده شده اند. از این رو می گویم بحران جامعه ما فقط نابرابری نیست، اگرچه نابرابری هم هست؛ بحران بزرگ تر ما گفتمان انسان زدایی است که در نتیجه تلاقی اقتصادگرایی جهانی به علاوه سیاست ها و گفتمان های سیاسی و سیاست های فرهنگی موجود است. ببینید در

برای تخریب استفاده می‌کنند. به همین دلیل این انسان هوشمند اگر خویشتن‌دار نباشد مثل بمب اتم عمل می‌کند. اتفاقی که در گاتهام رخ می‌دهد این است که قهرمان فیلم، آرثور فلک و اطرافیانش خویشتن‌دار نیستند؛ چه نسبت به شهوات چه نسبت به امیال و بیماری‌ها و خنده و شوخی و بیماری‌هایشان. در سکناس‌های مختلف هم می‌بینیم که مردم گاتهام خویشتن‌دار نیستند. نوربرت الیاس ۹۳ سال عمر کرد و در سال ۱۹۹۰ از دنیا رفت. در یکی از مصاحبه‌ها از او می‌پرسند با توجه به تحولاتی که رخ داده است فکر می‌کنید جهان به طرف تمدن بیشتر می‌رود و خویشتن‌داری رشد می‌کند؟ الیاس جواب می‌دهد تردید دارم جهان به طرف خویشتن‌داری بیشتری حرکت کند. البته این نکته را هم باید بیان کنم که آن قدر نسبت به کل جهان بدبین نیستم. استیون پینکر، متخصص علوم شناختی در دانشگاه هاروارد، در سال ۲۰۱۸ کتابی به نام اینک روشنگری^۱ را منتشر کرد و نشان داد در جوامع توسعه‌یافته مثل اروپای غربی و امریکا، خویشتن‌داری در مقایسه با گذشته رشد کرده است و شاخص‌های جرم و جنایت در چشم‌انداز تاریخی در این جوامع نسبت به گذشته شدیداً پایین آمده و تحولات مثبت زیادی در این جوامع رخ داده است. این سخن درباره ایران هم صادق است. اگر به شیوه‌های مجازات و

شکنجه در دوره‌های گذشته در ایران نگاه کنیم، یا اگر به قحطی‌ها و خشکسالی‌ها و بیماری‌های فراگیر در ایران در دوره قاجار یا دوره‌های دیگر توجه کنیم به‌وضوح می‌بینیم که رنج انسان‌ها در این زمینه‌ها بسیار کاهش یافته است. واقعیت این است که شهر معاصر پدیده پیچیده‌ای است و نمی‌توان آن را یکسره تباهی و سیاهی یا یکسره سعادت و خوشبختی دانست. به همین دلیل نمی‌خواهم ادعا کنم همه جوامع و گروه‌ها و شهرها مثل گاتهام هستند. ما در تمام جوامع به‌ویژه در ایران با وضعیت پیچیده و ژانوسی روبه‌رو هستیم که هر دو سویه نابرداری و بردباری را می‌توانیم در جهان ببینیم. نکته مهم پرهیز از سیاه دیدن همه چیز است. اینکه بر نکات مسئله‌مند گاتهام و شهر ایرانی تکیه و توجه می‌کنم برای سیاه نشان دادن همه چیز و انکار بسیاری از بهبودها و سازندگی‌ها در جامعه نیستم. شاید نقدی که بشود به این فیلم کرد همین است که

گاتهام بیش از اندازه یکپارچه سیاه می‌بیند. منظور من برداشت سیاست‌مداران از سیاه‌نمایی نیست. از منظر آکادمیک نگاه کنیم نه با سفیدنمایی روبه‌رو هستیم نه با سیاه‌نمایی، بلکه با موقعیتی ژانوسی روبه‌رو هستیم که شهر معاصر هردو را با هم دارد. جامعه ایران هم همین‌طور است. شهرهای ما هم شادمانی شهری دارند و هم تراژدی‌ها و تنش‌ها و نابرداری‌ها. آدم‌ها در شبانه‌روز زندگی دائم گرمی و سردی شدید را تجربه می‌کنند. لحظاتی را در اوج خشم و ناراحتی و لحظاتی را در اوج لذت و شادی هستند. این در مورد همه گروه‌ها از فقیر و متوسط و مرفه صادق است. نکته مهم فهم‌پذیر کردن این پیچیدگی است. می‌توان شهر را از مهم‌ترین منابع امید اجتماعی در جامعه امروزی دانست.

امیدی که برای جامعه انسانی و شهری وجود دارد در همین پیچیدگی نهفته است. این که بعضی‌ها برای اهداف کنش‌گری و انسان‌دوستانه مایل هستند یک‌سویه را برجسته کنند تا یک چیزی را پیش ببرند و دیگران را تحریک کنند؛ اما زمانی هم هست که فارغ از این مسائل می‌خواهیم واقعیت را ببینیم. واقعیت همان‌طور که اشاره کردم این است که جامعه شهری تنش‌های وسیعی را تولید می‌کند و در عین حال مزیت‌ها و بهروزی‌هایی را هم برای انسان امروزی به وجود می‌آورد. این واقعیت است که در ایران سال

”
ما به درک عالمانه‌ای نیاز داریم که دورویه فرهنگ معاصر را نشان دهد. جامعه ما از روستایی به شهری و سپس کلان‌شهری تحول پیدا کرده است. این تغییر پرشتاب جامعه ما مجموعه وسیعی از تنش‌ها را با خود شکل داده است. ما باید از این تنش‌ها آگاه باشیم و خویشتن‌داری که از آن به‌عنوان مؤلفه مدنیت صحبت کردم از درون گفت‌وگوی انتقادی همین تغییرات پرشتاب حاصل می‌شود

۱۳۰۰ امید به زندگی کمتر از ۴۰ سال بود اما الان ۷۶ سال است؛ جامعه ایران در آن زمان کمتر از ۵ درصد باسواد داشت و امروز بیشتر از ۸۵ درصد باسواد است. یرواند آبراهامیان در کتاب «تاریخ ایران مدرن» نشان می‌دهد چه اتفاقاتی در ایران معاصر افتاده و ما چه تجربیات سازنده زیادی از لحاظ کالبدی، اجتماعی و فرهنگی در این سال‌ها داشته‌ایم. به همین دلیل ما نمی‌توانیم جامعه ایران را بر اساس تصویر گاتهام بفهمیم. در عین حال هم نمی‌توانیم از استعاره گاتهام دور شویم؛ چون یک‌رویه تراژدی و ژانوسی فرهنگ مدرن ماست که با آن درگیر هستیم. اگرچه خوش‌بین نیستم اما امیدوارم تری ایلکلتون نظریه‌پرداز ادبی مشهور کتابی دارد با عنوان «امید بدون خوش‌بینی».

در مواجهه با جامعه شهری‌شده امروزی ما باید واقع‌گرایانه تفسیر کنیم و امید بدون خوش‌بینی داشته باشیم. هنوز ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل

زیادی در جامعه ما هست برای اینکه بتواند خودش را بسازد، بیافریند و ابداع کند و حرکت خود را به جلو شکل بدهد. در عین حال خوش‌بین هم نیستیم، چون تنش‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در ایران به نقطه انفجار رسیده است. کاری که در این فضا می‌توان کرد این است که خوب است فیلم‌هایی مثل جوکر را ببینیم، اما این فیلم‌ها را به‌عنوان متن تفسیر کنیم و مثل استعاره با بازاندیشی خلاقانه در مورد جامعه خودمان به کار ببریم. اگر این فیلم‌ها تبدیل به بمب برای انفجار ما تبدیل بشوند کمک واقعی به ما نخواهند کرد. تردید دارم تهییج مردم برای خشونت بیشتر بتواند در حرکت تاریخی ما به‌سوی آرمان‌های انسانی و پیشرفت جامعه خودمان کمک کنیم.

ما به درک عالمانه‌ای نیاز داریم که دورویه فرهنگ معاصر را نشان دهد. جامعه ما از روستایی به شهری و سپس کلان‌شهری تحول پیدا کرده است. این تغییر پرشتاب جامعه ما مجموعه وسیعی از تنش‌ها را با خود شکل داده است. ما باید از این تنش‌ها آگاه باشیم و خویشتن‌داری که از آن به‌عنوان مؤلفه مدنیت صحبت کردم از درون گفت‌وگوی انتقادی و آگاهی تاریخی نسبت به همین تغییرات پرشتاب ما حاصل می‌شود.

فیلم جوکر نکته بسیار مهمی دارد: شهر گاتهام مهم‌ترین چیزی که فرصت آن را از انسان می‌گیرد مهربانی است. ما نیازمند تأمل جدی درباره شهر مهربان هستیم. ممکن است این روایت و سخن من جنبه تجویزی و هنجاری دارد. قطعاً وقتی به شهر مهربان اشاره می‌کنیم با این پرسش جدی روبه‌رو می‌شویم که در موقعیت ساختاری که ساختارهای مادی و معنوی جامعه شهری ما را به رقابت، روابط پولی، مادی‌گرایی افراطی، نفی ارزش‌های انسانی و خشونت سوق می‌دهد سخن گفتن از شهر انسانی یا شهر مهربان، سخنی شاعرانه و رمانتیک است. با این نقد موافقم. قطعاً دعوت کردن به شهر مهربان، دعوتی شاعرانه است؛ اما مگر ما راه دیگری هم داریم؟ ما نمی‌توانیم تسلیم منفعلانه واقعیت‌های خشن و زمخت جامعه شهری موجود شویم. فیلم جوکر و همه فیلم‌ها و بازنمایی‌های هنری دیگر از این نوع هم برای این است که ما را دعوت و ترغیب به گفت‌وگو انتقادی در زمینه موقعیت غیرانسانی و انسان‌زادی خودمان کند. ما نمی‌توانیم از ایده صلح دست برداریم، حتی اگر این ایده شاعرانه باشد. جوکر هم شاعرانه نیست، بلکه از موقعیت‌های ناصح موجود در شهر آشنایی زیادی می‌کند. مواجهه فعال و اخلاقی با موقعیت‌های ناصح همین است که این موقعیت را در آینه هنر به رخ بکشیم، آن‌ها را به تصویر درآوریم. این‌ها می‌توانند آگاهی شهری ما را ارتقا دهند. جوکر و همه بازنمایی‌های هنری فلسفی، ادبی و هنری و رسانه‌ای انتقادی که از موقعیت جنگ، خشونت و تبعیض و نابرابری و به‌طور کلی موقعیت‌های ناصح روایت می‌کنند، تلاش‌های

مهم و ارزشمندی هستند که ما را به ارزش‌های والای انسانی فرامی‌خوانند. موقعیت‌های ناصح، موقعیت‌هایی هستند که نه تنها از سیاست‌های خشونت‌بار بلکه از کنش‌های رفتاری و گرفتاری تمام شهروندان در همه موقعیت‌های زندگی روزمره ما ساخته می‌شوند. فیلم جوکر این واقعیت را به نحو موفقیت‌آمیزی بازنما و برجسته می‌سازد. جوکر ما را دعوت می‌کند به مراقبت از شهر، از ارزش‌های انسانی و از تمام باورها و نگرش‌هایی که ما انسان‌ها لاجرم به آن‌ها نیازمندیم.

در جامعه‌ای مثل جامعه ما هم باید تلاش کنیم و شناخت ژرف و عمیق از تاریخ و تحولات خودمان پیدا کنیم و به این برسیم که از انسان و انسانیت مراقبت کنیم. همان‌طور که توضیح دادم تحول ما در مسیر شهری شدن نوعی تحول انسان زدایی و به حاشیه راندن انسان بوده است؛ یعنی بعد از این باید شهر، کلان‌شهر و شهری شدنمان را با محوریت معنای انسان پیش ببریم. مهربانی فقط عاطفه و احساس نیست، بلکه معنای عینی آن «اخلاق مراقبت» است. در همین فیلم انسان‌ها از هم مراقبت نمی‌کنند و نکته اصلی که می‌بینیم همین است. خشونت فقط کتک زدن و کشتن نیست، بلکه بخشی از آن توجه نکردن و مراقبت نکردن از همدیگر است. شهر اگر بخواهد مهربان باشد باید مراقب ارزش‌های انسانی و نیازهای انسانی باشد. شهر می‌تواند برج‌های کوتاه‌تری داشته باشد و دسترسی به کالاهای محدودتر باشد،

اما مهربان باشد. جامعه‌شناسان در تحقیقات دو دهه اخیر نشان دادند پیوند بین مهربانی و شهر کجاست.

جیمز فلاور و نیکلاس کریستاکیس دو محقق از دانشگاه هاروارد در گزارش پژوهشی که در ۲۰۰۸ منتشر کردند نشان دادند خوبی‌ها و مهربانی‌های کوچک تأثیر عمیق و گسترده‌ای بر رفتار افراد در اطراف ما می‌گذارند. این گزارش نشان می‌دهد ما مهربانی را از هم یاد می‌گیریم و در روابط اجتماعی به هم منتقل می‌کنیم. اگر در روابط اجتماعی اخلاق مراقبت

داشته باشیم و قواعد جامعه مبتنی بر همین مراقبت باشد، مهربانی خودش را بازتولید و تکثیر خواهد کرد. نمی‌خواهم ساختن شهر انسانی را به امری روان‌شناختی و اخلاقی تقلیل دهم؛ اما در موقعیتی که نهاد سیاست در جامعه ما صداها را نمی‌شنود و بحران‌های زیست‌محیطی، چالش‌های مصرف‌گرایی، فقر، بی‌کاری، بحران‌های نظامی، تنش‌های بین‌المللی، افسردگی و خشونت‌های گوناگون در جامعه ما به مرز خطرناکی رسیده

است، تنها راهی که فعلاً وجود دارد این است که حداقل به عاملیت‌ها، کنشگری‌ها، آگاهی‌ها و نگرش‌های انتقادی و انسانی توجه جدی کنیم. ضمن اینکه می‌توان مهربانی را نه صرفاً کنشی فردی بلکه همچون الگوی فرهنگی در نظر گرفت که بتواند در ساختن شهر و مراقبت از محیط‌زیست، روابط همسایگی و دیگر قلمروهای جمعی به کار گرفته شود. همان‌طور که می‌شود مفهوم صلح را مفهوم انتقادی دانست که به کمک آن از موقعیت‌های ناصح‌آشنایی‌زدایی کنیم، مفهوم مراقبت، مهربانی و امثال این‌ها را هم می‌شود مفاهیم بازاندیشانه‌ای دانست تا از شهر نامهربان، جامعه نالانسانی و ناشهر آشنایی‌زدایی کرد.

گاتهام فیلم جوکر شهر نامهربانی است، اما شهر مهربان چطور شهری است و ما برای مهربان شدن شهر چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ یکی از نکات مهم همین است که به قول زمیل «حیات ذهنی کلان‌شهر» را بشناسیم و اقتضانات آن را بدانیم. چون جامعه ما به کلان‌شهری شدن پرتاب شده، دچار جنون شده است. ما در فاصله کمتر از ۱۰۰ سال از زندگی ایلی با سابقه هزارساله به زندگی کلان‌شهری پرتاب شدیم. طبیعتاً در چنین فضایی خویشتن‌داری دشوار و ناممکن می‌شود. در عین حال در این فضای کلان‌شهری ظرفیت‌های زیادی نهفته برای مهربانی کردن و مراقبت وجود دارد. یک راه همین راه‌های ارتباطی جدیدی است که مناسب گفت‌وگو است.

به قول مایکل اپل یکی از محققان مطالعات آموزش، انبوهی از «خرده‌فضاها» وجود دارد که در آنجا می‌توانیم گفت‌وگو کنیم. خود گفت‌وگو کردن و به سراغ «دیگری» رفتن و او را به رسمیت شناختن و با او حرف زدن شکلی از مهربانی در فضای کلان‌شهری است. در شهرها اقوام، ادیان، سبک‌های متفاوت زندگی، گروه‌های فقیر، زبان‌ها و مهاجران از سرزمین‌های گوناگون زندگی می‌کنند. ما به‌ویژه طبقه متوسط فرهنگی باید ضرورت گسترش روحیه مدارا و تسامح و زیست‌چندفرهنگی را در جامعه ایران به‌صورت رسالت و آرمانی اخلاقی و انسانی ترویج کنیم. تماشای فیلم‌ها و نقد و بررسی آن‌ها می‌تواند فرصتی باشد برای تمرین در همین زمینه‌ها. متأسفانه به نظرم طبقه متوسط فرهنگی امروز ما به حد کافی این مسئولیت اجتماعی بزرگ برای گسترش روحیه و فضاهای مدارا و تسامح و زیست‌چندفرهنگی را پذیرا نشده است. در نتیجه تغییرات وسیعی که در تاریخ معاصر ما رخ داده است، ما درگیر موقعیت

گاتهام فیلم جوکر شهر نامهربانی است، اما شهر مهربان چطور شهری است و ما برای مهربان شدن شهر چه کاری می‌توانیم بکنیم؟ یکی از نکات مهم همین است که به قول زمیل «حیات ذهنی کلان‌شهر» را بشناسیم و اقتضانات آن را بدانیم

پیچیده‌ای شده‌ایم. گفتمان تغییر در جامعه امروز ما مجموعه زیادی در روابط سلطه را ایجاد کرده است. این روابط سلطه در حال تشدید شدن و ویران کردن بنیادهای انسانی و اخلاقی جامعه است. همه آن‌ها که توانایی و آمادگی تماشای فیلم، رفتن به تئاتر، خواندن و نوشتن رمان، بحث و گفت‌وگو و اجتماعی و فرهنگی دارند، باید از این فرصت‌ها برای گسترش و ترویج فرهنگ و فضای مدارا، تسامح، زیست‌چندفرهنگی و به رسمیت بخشیدن دیگری‌ها استفاده کنند. سرمایه‌های فرهنگی افراد در جامعه امروز اگر افزایش یابند ولی بیش از اینکه زمینه زیست‌انسانی را فراهم کند موجب شکاف‌ها و نابرابری‌های بیشتر شود، در عمل فرهنگ به

سلاحی برای سرکوب، نابرابری، تبعیض و خشونت می‌شود. بورديو این واقعیت را به‌خوبی نشان داد که امروزه تنش‌ها، منازعات اجتماعی و سرکوب و خشونت‌ها دیگر صرفاً جنبه مادی ندارند، بلکه این هنرها و سرمایه‌های فرهنگی هستند که به تولید و بازتولید خشونت نمادین در جامعه می‌انجامند. فضای کلان‌شهری مستلزم این است که ما از ظرفیت‌های فرهنگی و هنری خودمان استفاده کنیم. در شهرهایی مثل اصفهان، مشهد و تهران و امثال این‌ها فرهنگسراها و سالن موسیقی و رادیو و تلویزیون و شبکه و غیره است. به هر حال کسانی که نسبت به جامعه احساس مسئولیت می‌کنند باید به «بسیج منابع فرهنگی» بپردازند تا افراد بیشتری به میدان گفت‌وگو بیایند. وقتی آدم‌ها به میدان گفت‌وگو بیایند، دیده می‌شوند و به آن‌ها توجه می‌شود. هیچ خشونتی بالاتر از بی‌توجهی نیست. جان دیویی زمانی گفته بود دموکراسی یعنی توجه کردن و استبداد یعنی بی‌توجهی. عشق یعنی توجه کردن و نفرت یعنی بی‌توجهی. در این فیلم هم همه این‌ها را می‌بینیم.

صحبت‌م را اجازه دهید با بیان این نکته به آخر ببرم که جامعه ما ماهیت ژانوسی خودش را بیشتر آشکار خواهد کرد و باید هر دو روی این سکه را با هم ببینیم و با هم بفهمیم. کسانی که ناامید می‌شوند خودشان به عنصر خشونت تبدیل خواهند شد. دانشی که ناامیدی را توسعه می‌دهد دانش خشونت است. بیهوده است اگر بر طبل ناامیدی بزنی و به آن آگاهی انتقادی بگویم و آن را انسان‌دوستی بنامیم چون عین خشونت است. ما می‌توانیم خوش‌بین نباشیم و جامعه را نقد کنیم اما باید روی دیگر جامعه را ببینیم که پر از ظرفیت و استعداد و سرمایه‌گذاری است. حتی سرمایه‌گذاری فیزیکی و کالبدی اگر بازخوانی انتقادی شود و مسیر احیای جامعه و انسان قرار بگیرد خود امید شهری است. من در مقاله مفصلی انواع امید را شرح داده‌ام. خوانش از جوکر اگر به تهییج و نابردبار کردن جامعه بینجامد می‌تواند به ترویج خشونت و ویرانگری جامعه برسد. ■

پی‌نوشت:

مردی که می‌خندد؛ نمادی از احمق نشان دادن مبارزه با سرمایه‌داری

چهارده نکته کلیدی



حمیدرضا عربضی

«این جوکر است»

باب یین نویسنده سی دی کامیکس

فیلم جوکر، استفاده نظام سرمایه‌داری از آخرین پیشرفت‌های فناوری در عرصه فیلم است، به گونه‌ای که بدبینی قشرهای پایین علیه این نظام را زاییده پارانویا و سوءظن قلمداد کند. در نقد این فیلم در مورد ستایش از بازی خواکین فونیکس بازیگر توانای نقش اول فیلم، کارگردان متبحر تاد فیلیپس یا استفاده بسیار مناسب از حرکت دوربین، زاویه دوربین و رنگ زیاد نوشته شده است. جوکر در متن بتمن و به‌عنوان آنتی‌تز او نقش شخصیت شرور را داراست. بتمن قهرمان طبقه محروم جامعه و مدافع آن‌هاست، اما جوکر در صدد حفظ نظم موجود ظالمانه در مقابل او قرار دارد که در فیلم جوکر فیلیپس که آخرین ساخته از این داستان است جوکر اما در مقابل جوکرهای قبلی ظاهراً از نظام سرمایه‌داری انتقام می‌گیرد و نماد این نظام که شهردار شهری است که تجسم عینی این نظام است مورد سوءظن قهرمان شرور فیلم قرار می‌گیرد. این سوءظن جنبه پارانویک داشته و کاملاً از واقعیت دور است، این جوکر اما همدلی شدید تظاهرکنندگانی از قبیل اعتراض کنندگان در هنگ کنگ را برانگیخته است. این اعتراض کنندگان در واقع خواهان پیوستن به جریان سرمایه‌داری جهانی و ضد چین هستند؛ بنابراین پیام فیلم را به‌خوبی درک کرده‌اند. اسلوی ژیزک فیلسوف مارکسیست نیز به این فیلم واکنش منفی نشان داده است، اما به پارانویایی قهرمان فیلم اشاره‌ای نکرده است. این فیلم شالوده‌شکنی کامل مفهوم اعتراض و جنبش اجتماعی است و آن را به وندالیسم فرومی‌کاهد. رفتار جوکر همان‌طور که بعضی منتقدین اشاره کرده‌اند ضدیت با هرگونه اعتراض واقعی است. اظهارنظرهای مضحکی از قبیل اینکه این

فیلم علیه نظام سرمایه‌داری است، هر نوجوانی باید این فیلم را ببیند، قهرمان اثر شخصیتی ضد اجتماعی است که نظام سرمایه‌داری از ترس محبوبیت او ناگزیر شد ابتدا حکومت نظامی اعلام کند تا بتواند فیلم را به نمایش درآورد و نظایر آن نویسنده این سطور را واداشت که در این زمینه توضیحات بیشتری بدهد و البته با توجه به محدود بودن صفحات این مجله برای این نقد سعی شده این توضیحات قَل و دَل باشد. فیلم به‌طور کامل در مقابل نظام سرمایه‌داری نبوده و در جهت آن است. فیلم مربوط به رده سنی R است که بالاتر از ۱۷ سال را شامل می‌شود و بنابراین در خود امریکا دیدن آن برای نوجوانان مضر دانسته شده است. با وجود اینکه فیلم در این رده طبقه‌بندی شده و بنابراین تعدادی زیادی از تماشاگران بالقوه خود را از دست داده است در صدر فروش قرار گرفته، جوایز مهمی از قبیل جشنواره ونیز و گلدن گلوب را گرفته و منتظر جایزه اسکار است. قهرمان یا ضدقهرمان اثر ضد اجتماعی نیست بلکه دچار پارانویای مشترک است و حکومت نظامی زاییده ذهن منتقد محترم است. با توجه به اهمیت اقتباس این اثر از رومان ویکتور هوگو، مردی که می‌خندد، نخست این جنبه اقتباسی را مدنظر قرار دهیم، سپس به استحاله این شخصیت در فیلم جوکر پردازیم و در نهایت موقعیت این فیلم در دفاع از نظام سرمایه‌داری جهانی را بررسی خواهیم کرد.

۱- ژان والژان، کازیمودو، ژوئین پلین^۲ و یک مرد گمنام به ترتیب شخصیت اول چهار رمان محوری ویکتور هوگو یعنی بینوایان، گوژپشت تردام، مردی که می‌خندد و آخرین روز یک محکوم است. در داستان ویکتور هوگو مردی که می‌خندد، جیمز دوم پادشاه انگلیس برخلاف سه پادشاه قبل از خود، کاتولیکی مؤمن بود و فرزند دشمن خود لرد کلانچارلی را توسط جراحی به شکلی درآورد که هنگام سخن گفتن به

شکل عصبی می‌خندید. این پسر جوئین پلین نام دارد و از کودکی قربانی جراحی شده و اطلاعاتی از آن ندارد. او بعداً از این رویداد آگاهی می‌یابد و به املاک پدرش دست می‌یابد و ثروتمند می‌شود. سه خالق اولیه بتمن یعنی جری رابینسون، باب کین و بیل فینگر^۳ از طریق کتابی که فیلموگرانی کنراد ویت^۴ بود با فیلمی که او در نقش ژوئین پلین بازی کرده بود آشنا شدند و تصمیم گرفتند که در کتاب کارتونی خود این شخصیت را وارد کنند. نام شخصیت در آثار کارتونی آن‌ها جوکر است و تصویر آن کاملاً از صورت کنراد ویت کپی شده است. رابینسون در مصاحبه‌ای گفته است، بعد از آنکه باب کین سیمای کنراد ویت را به او نشان داد گفت: «این جوکر است.»^۵

۲- بزرگ‌ترین تلاش نظام سرمایه‌داری این بوده که کارگران به او اعتماد کنند. مارکس بیش از هر کس دیگر این اعتماد را تخریب کرد. اگر سرمایه‌داری بتواند این اعتماد را بازسازی کند دوام خود را تضمین کرده است. جنبش یک درصدی در امریکا و جنبش جلیقه زردها در فرانسه توانسته‌اند این اعتماد را خدشه‌دار کنند. تلاش امریکا در بازسازی این اعتماد در دو عرصه علم و هنر برای تغییر جهت از این بی‌اعتمادی به اعتماد را می‌توان در مباحث علمی (از قبیل سرمایه اجتماعی) و مباحث هنری (از قبیل فیلم جوکر) یافت. نگارنده این سطور در مقاله‌ای طولانی (پنج‌جاه صفحه، رفاه اجتماعی، شماره ۶۹، ۱۳۹۷) قبلاً نشان داده بود که منظور از سرمایه اجتماعی (بیشتر) مهم‌ترین مؤلفه آن برای نظام سرمایه‌داری یعنی اعتماد بوده است. پوتام که خود مشاور کلیتون بود با استعانت از نظریه بازی‌ها سعی داشت نشان دهد که

اگر طرفین بازی به هم اعتماد داشته باشند هر دو سود بیشتری می‌برند. همه تلاش نظام سرمایه‌داری این بوده که نشان دهد بی‌اعتمادی به آن نوعی پارانوآ (سوءظن) است. متأسفانه در دوره ریاست‌جمهوری اصلاحات به‌جای آن که نظریه‌های مهمی چون نظریه عدالت رالز مرجع قرار گیرد به این نوع نظریه‌ها پرداخته شد که سرمایه‌داری و آزادی را به‌عنوان مکمل هم تبلیغ می‌کرد.^۶ پارانوآ یا سوءظن بیماری است که فرد را از واقعیت جدا می‌کند و

مبلغین نظام سرمایه‌داری، مخالفان خود را به آن متهم می‌کنند. قهرمان فیلم جوکر، بهترین مثال ایده‌آلی برای این منظور خلق شده است. افکار پارانوئیک او که توسط مادرش به او القا شده است در او این گمان را پدید آورده که او فرزند شهردار شهر است. شهردار شهر خیالی سرمایه‌دار و استعاره از نظام سرمایه‌داری است. این افکار پارانوئیک منجر به چندین قتل می‌شود. پیام نهایی فیلم این است مخالفان نظام سرمایه‌داری توسط پارانوآیی مشترک مسموم شده‌اند. این پارانوآ سعی در سقوط نظام سرمایه‌داری دارد. فوکو نشان داده بود که علم حاصل مناسبات قدرت و نه حقیقت است و خود نیز توسط همین مناسبات ایجاد می‌شود. او در آخرین سخنرانی که قبل از مرگ ناپهنگام خود در دانشگاه کالیفرنیا انجام داد نشان داد که حقیقت نیز نه یک امر واقعی که ساخته همین مناسبات قدرت است. شاید به همین دلیل است که نسل ما همه سرمایه‌داری را منفی در عصر چه گوارائیسیم می‌دانستیم و اینک نسل جدید نگرش خود را به آن مثبت کرده است. این نگرش مثبت در فیلم‌هایی از قبیل جوکر از طریق نیابتی ایجاد می‌کنند تا بینم نگرش منفی به این نظام فقط سوءتفاهم است. ایجاد خود چه گوارا به‌صورت یک مُد بر روی لباس‌های جوانان شیفته این نظام سرمایه‌داری مصرف می‌شود. پیکاسو اعتقاد داشت که دروغ خیال‌انگیز و هنرآفرین است؛ بنابراین باید مراقب پیام پنهان در متن این آثار هنری باشیم. در اثر هوگو، ژوئین پلین واقعاً فرزند یک بورژواست، اما در اثر جوکر این یک دروغ است که سوءظن جوکر، زاینده آن است. مبارزه با نظام سرمایه‌داری از جایی شروع می‌شود که داعیه فرد محروم برای شریک شدن در ثروت شهردار شهر رد می‌شود و این داعیه هم پارانوآست.

۳- کنرادویت در فیلم دکتر کالیگاری^۷ (۱۹۱۹) قبل از آن در نقش پارانوئیک مشابهی بازی داشت. این فیلم که اوج هنر اکسپرسیونیستی در سینماست، بعداً الهام‌بخش سینمای روماتیک هالیوود شد و توسط رابرت وینه^۸ ساخته شده بود. این فیلم نمایش دیدگاهی پارانوئیک است که در آخرین سکانس فیلم رمزگشایی می‌شود. قتل‌هایی رخ می‌دهد و در فیلم به این گونه

القا می‌شود که همه این قتل‌ها تحت هدایت دکتر کالیگاری پزشکی است که از زندان و از طریق تله‌پاتی بیرون خود را ترغیب می‌کند که قتل‌ها را انجام دهند. در آخرین سکانس از فیلم معلوم می‌شود که دکتر کالیگاری زاینده ذهن یک بیمار روان‌پریش است. کالیگاری واقعیت خارجی نداشته و زاینده هذیان بیمار روان‌پریش است. دکتر کالیگاری هرچند از نظر هنری فیلم مهمی است و اکسپرسیونیسم در سینما با آن متولد شد (تولد آن در هنر نقاشی توسط ون‌گوگ قبلاً صورت گرفته بود و ادوارد مونش آن را به کمال رسانده بود)، اما اثری است که علاوه بر رؤیا، هذیان را نیز به سینما اضافه می‌کرد. این هذیان دکتر کالیگاری است که ویژگی بیماران روان‌پریش است. بیمارانی که مرزی بین واقعیت و خیال قرار نمی‌دهند. خواکین فونیکس (بازیگر نقش جوکر) با رقص خود این مرز را نشانه‌گذاری می‌کند و هرگاه به این هذیان فرومی‌رود با استعاره رقص این شروع هذیانی را به نمایش درمی‌آورد. او رابطه نزدیکی در ذهن خود با زنی می‌سازد که او را به انتقام‌گیری تشجیع می‌کند. در آخر فیلم متوجه می‌شویم که زن اصلاً او را نمی‌شناسد و همه چیز در خیال جوکر گذشته است. ما فیلمی را می‌بینیم که رویدادهای آن اکثراً هذیان جوکر است و برخلاف بتمن که بر علیه نظام سرمایه‌داری می‌کوشد و طرفدار فقر است، جوکر که در فیلم‌های قبلی در مقابل او شخصیت شرور بود، اینک مبارزه با نظام سرمایه‌داری را استحاله می‌کند. آنچه انگیزه او در مقابل این نظام سرمایه‌داری است از یک امر شخصی ریشه می‌گیرد که دروغی است که فردی که ظاهراً مادر اوست به وی گفته است. در پایان با مراجعه به پرونده بیماری مادرش در می‌یابد که هذیان، خودبزرگ‌بینی و پارانوآ که از مادر به او سرایت کرده و زمینه یک پارانوآیی مشترک است سبب‌ساز مبارزه‌ای است بسیار شبیه به جنبش یک‌درصدها در امریکا که به این شکل هجو شده است.

۴- یکی از مشکلات جوکر که آرتور فلک در دفترچه خاطرات خود نوشته است این است که: «چرا همه باید هنجار باشند و بیماران روانی باید به‌گونه‌ای که دیگران از آن‌ها انتظار دارند رفتار کنند یعنی مانند افرادی عمل کنند که با ملاک‌های جامعه دارای سلامت روانی هستند.» یکی از دلایل موفقیت درمان Act این است که فرد باید احساسات خود را بپذیرد و نه اینکه آن‌ها را انکار کند. مثلاً اگر دارای اضطراب است در درمان Act تلاشی برای کاهش آن نمی‌شود،

” بزرگ‌ترین تلاش نظام سرمایه‌داری این بوده که کارگران به او اعتماد کنند. تلاش امریکا در بازسازی این اعتماد در دو عرصه علم و هنر برای تغییر جهت از این بی‌اعتمادی به اعتماد را می‌توان در مباحث علمی (از قبیل سرمایه اجتماعی) و مباحث هنری (از قبیل فیلم جوکر) یافت

برعکس با پذیرش اضطراب بدون تلاش در جهت کاهش آن برای درمان تلاش می‌شود. ۵- درمان روان‌شناختی که فلک دریافت می‌کند درمان فرمان داده‌شده توسط دادگاه^{۱۰} (COT) نام دارد. بیشترین مواردی که افراد طبق فرمان دادگاه باید به روان‌شناس برای درمان مراجعه کنند سوءاستفاده در دوران کودکی و پارانوایست که فلک به هر دو مورد دچار است، اما نکته عجیب این است که هر دو بیماری او توسط مادرش بر او تحمیل شده است و بنابراین مراجعه تنها به دادگاه مشکلی را حل نمی‌کند یا به‌اندازه کافی مؤثر نیست. هنگامی که بودجه این درمان حذف می‌شود و آرتور دیگر امکان مراجعه به روان‌شناس را ندارد جنایت‌های خود را آغاز می‌کند. آیا فیلم دارای این پیام نیست که روان‌شناسان باید پیام جنایت را از جامعه بزدايند؟ در واقع پیام پنهانی فیلم روان درمانی فقر است که توسط فریبکارانی چون مارکس این هذیان پارانوئیک را دارند که سرمایه‌داری حقوق آن‌ها را ضایع کرده است، اما در جامعه سرمایه‌داری نیز همین روان‌شناسان باید به‌خوبی آموزش ببینند درمان فرمان داده‌شده توسط دادگاه معمولاً توسط روان‌شناسان قانونی صورت می‌گیرد که به‌خوبی آموزش دیده‌اند. در ایران حتی روان‌شناسان خانواده متأسفانه آموزش خوبی ندارند. ابراهیم فیاض، جامعه‌شناس، یک بار گفت در افزایش طلاق در جامعه روان‌شناسان بیش از همه مقصرند. برای تحقیق در مورد ادعای او، نویسنده این سطور مجموعه‌ای از سناریوها که جهان زیسته یک روان‌شناس بسیار موفق بود را در معرض قضاوت این روان‌شناسان قرار داد و حدود ۹۰ درصد طلاق را توصیه کردند. ظاهراً ابراهیم فیاض بیراه نمی‌گفت.

۶- تاشا رایبسون (۲۰۱۹) منتقد فیلم نوشته است آرتور فلک به مقابله با اضطراب خود از طریق استفاده از رسانه‌ها و به‌خصوص تلویزیون می‌پردازد. در منزل اول که با نورهای بسیار تاریک افق اضطراب‌آلود فلک را تصویر می‌کنند. تلویزیون همواره روشن است. تلویزیون گاهی در مقابله با اضطراب آن چنان مفید است که واژه مقابله از طریق رسانه^{۱۱} (CVM) به یک مفهوم بسیار آشنا در درمان تبدیل شده است (مثلاً شرام و کوهن^{۱۲}، ۲۰۱۷). با این حال به دلیل ماهیت پرخاشگرانه فیلم‌های تلویزیون، این موضوع نه‌تنها به او

کمکی نمی‌کند بلکه فانتزی‌های پرخاشگرانه او را افزایش می‌دهد.

۷- رقص علاوه بر استعاره شروع تخیل، در عین حال در مقابل گریستن نماد مقابله با قانون در مقابل تبعیت از آن است. رقص از طرف دیگر با آفرینش فانتزی پرخاشگرانه یکی از چهار شکل معروف همانندسازی فروید یعنی همانندسازی با پرخاشگر است. به همین دلیل در صحنه‌هایی که رقص شروع می‌شود خوابین فونیکس با حرکت تیلست دوربین از زاویه پایین فیلم‌برداری شده است؛ یعنی احساس قدرت به او می‌دهد. حرکت تیلست بعدی که با رسیدن پلیس در پایین پله‌هاست کاملاً برعکس بوده و او را در زاویه بالا یعنی نقطه ضعف قرار می‌دهد. رقص نماد گسستن از واقعیت و پلیس نماد بازگشت به واقعیت است. قهرمان در خیال خود قوی است و اگر به واقعیت بازنگردد، باید با پلیس روبه‌رو شود که نظام سرمایه‌داری را حفظ می‌کند و در آن صورت در موقعیت ضعف خواهد بود.

۸- باید از هنر زیبای فیلم تقدیر کنیم. این فیلم به‌لحاظ بازی خوابین فونیکس در نقش اول بسیار برجسته است. او بازیگر نقش مقابل راسل کرو در فیلم گلا دیاتور هم بود که در ایران بسیار دیده شده است. در آن فیلم او نقش فرزند اورلیوس حکیم را بازی می‌کرد که بزرگ‌ترین امپراتور روم و تجسم رؤیای افلاطون در حاکم حکیم بود. این فرزند کمودوس نام داشت که برخلاف پدر بسیار کوتاه‌بین بود. او نبرد گلا دیاتورها که بر شیرها غلبه می‌کردند را با ضعیف کردن گلا دیاتور با سم مهلك ادامه می‌داد تا نزد مردم به صورت یک

قهرمان دروغین خود را نمایش دهد. در این فیلم نیز او نقشی مشابه را به عهده دارد. سبک مبالغه‌آمیز و سوژه‌های تاریک^{۱۳} در این فیلم از اکسپرسیونیسم و به‌خصوص مطب دکتر

کالیگاری گرفته شده است. ۹- کنراد ویت پس از بازی در فیلم مطب دکتر کالیگاری، اولین بار نقش ژوئین پلین (۱۸۶۹) را در فیلمی از پائول لنی^{۱۴} ۱۹۲۸ بازی کرد و همان نقش بعداً الهام‌بخش جری رایبسون، بیل فینگر و باب کین در سری کتاب‌های کمیک بتمن شد. نقش جوکر قبلاً توسط هیث لجر^{۱۵} و جک نیکلسون^{۱۶} بازی شده بود. در آن فیلم‌ها جوکر تسجیم قدرت شر است؛ اما در فیلم فیلیس او به مفیستوفلس شیطان گوته بسیار نزدیک می‌شود کسی که نیت

خیر دارد، اما شر عمل می‌کند. همین کمک کرده است تا تماشاگران به او همانندسازی کنند؛ اما باید به‌شدت مراقبت جنبه‌های بسیار مخرب فیلم بود. فیلم هم سرشار از خشونت است و هم به شکل نیابتی به خشونت پاداش می‌دهد. قبل از اینکه به تاریخ جوکر در متن فیلم‌ها پردازیم اجازه بدهید آن را در متن تاریخ قرار دهیم. بتمن اولین بار در قسمت بیست‌وهفتم مجموعه Detective Comics که به اختصار DC خوانده می‌شود در خرداد ۱۳۱۸ چاپ شد نویسندگان و طراحان کارتون این مجموعه جوکر را از همان اول به عنوان یک شخصیت شرور فقط برای یک شماره طراحی کرده بودند اما سردبیر مجموعه ویتنی السورث تصمیم گرفت به او عمر طولانی‌تر بدهد و اینک اهمیت او حتی بیشتر از بتمن شده است و شاید به‌طور نمادین نشان دهد که عمر شر طولانی است.

دو جوکر قبلی به ترتیب توسط دو کارگردان بسیار بزرگ سینما یعنی کریستوفر نولان و تیم برتون ساخته شده بودند و مرگ هیث لجر بازیگر نقش جوکر در فیلم نولان در سی سالگی شهرت جوکر را بسیار افزایش داد. او در مقام نقش دوم جایزه اسکار را گرفت و تا به حال تأثیرگذارترین جوکر تاریخ سینما بوده است تا جایی که فیلیس تصمیم گرفت این نقش مکمل را به نقش اصلی در سری فیلم‌های بتمن تبدیل کند. جوکر در این فیلم با هذیان پارانوئیک خود الهام‌بخش اعتراضات مخالفان نظام سرمایه‌داری در قالب هجو جنبش یک درصد است. اطلاق هذیان پارانوئیک در مخالفان نظام سرمایه‌داری است که جنبه استعاری دارد، از آنجا که استعاره‌ها در شکل‌دهی به شناخت ما بسیار مؤثرند و زیرآستانه‌ای^{۱۷} عمل می‌کنند بسیار هم تأثیرگذارند؛ یعنی تصور می‌کنیم سرمایه‌داری معصوم و مبری از خطاست؛ البته جوکر در این فیلم نمایانگر یک شخصیت بیمار است که سرمایه‌داری رهبری جنبش اجتماعی بر ضد خود را از طریق جوکر به اعمال ویرانگر یک شخصیت عمیقاً بیمار نسبت می‌دهد. نباید از یاد ببریم که قهرمان جنبش‌های اجتماعی معمولاً در جریان جنبش تحول مثبت پیدا می‌کنند در حالی که در این فیلم قهرمان جنبش اجتماعی فردی است که از تحول منفی به رهبری نائل می‌شود تحولی که او را از یک فرد عادی به یک فرد قاتل تبدیل کرده است و این موفقیتی است که نظام سرمایه‌داری با حجم اعتراضات اجتماعی انجام داده است البته جوکر قبلاً در نقش فردی با شخصیت دوگانه یعنی دکتر جکیل و هایدگونه در فیلمی در ۱۹۵۱ ظاهر شده بود و این زمان

جوکر در این فیلم با هذیان پارانوئیک خود الهام‌بخش اعتراضات مخالفان نظام سرمایه‌داری در قالب هجو جنبش یک درصد است

اوج جنگ سرد است که سرمایه‌داری در مقابل نظام عمیقاً کمونیست قرار دارد. اینک دشمن سرمایه‌داری جنبش‌های اجتماعی عدالت‌خواهانه از قبیل جلیقه‌زدها می‌باشد. بیماری روانی جوکر تغییر کرده و او به یک فرد و با بیماری پارانویا تبدیل شده است که جهت آن بر علیه نظام سرمایه‌داری است.

۱۰- منتقدین فیلم هم به آن نمرات مثبت بالا (به‌خصوص مارک کرمود^{۱۸} از مجله آزرور و جیم وودا^{۱۹}) و هم نمرات ضعیف داده‌اند. این منتقدین فیلم را از جنبه‌های هنری قضاوت کرده‌اند؛ اما تقریباً همه منتقدین خشونت زیاد در این فیلم را تقبیح کرده‌اند. این فیلم در درجه‌بندی از نظر نمایش در سینمای امریکا درجه R گرفته است. توضیح این که انجمن تصاویر متحرک امریکا^{۲۰} در ۴ رده عمومی (G)، تصمیم‌گیری با والدین^{۲۱} (parental Guidance Suggested)، احتیاط اکید والدین (PG-۱۳) و محدود شدن برای زیر ۱۷ سال^{۲۲} (R) فیلم‌ها را دسته‌بندی می‌کند که به دلیل سطح خشونت این فیلم که پرخشگری را افزایش می‌دهد برای نوجوانان مناسب دانسته نشده است. برخی از افراد که به نقد فیلم‌ها می‌پردازند متأسفانه این فیلم‌ها را توصیه می‌کنند، در حالی که متأسفانه صلاحیت نقد فیلم‌ها را ندارند و از نکات فنی فیلم‌ها بی‌اطلاع‌اند. درواقع حتی اگر این فیلم قابل توصیه باشد برای افراد زیر ۱۷ سال نباید توصیه شود.

۱۱- نکته مهم این فیلم رابطه جوکر با روان‌پزشکش می‌باشد. در همه داستان‌های قبلی سری بتمن، این رابطه با روان‌پزشک تصویر شده است. روان‌پزشک او هارلی کین^{۲۳} است که تغییر شکل یافته کلمه Harlequin در کمدی ادل‌آرته است. تصویر هم سطح او با روان‌پزشک در جلسات اول فیلم به تصویر با زاویه پایین (سوژه یا جوکر در پایین تصویر قرار دارد) به تدریج تبدیل می‌شود که نماد قدرت و تسلط روان‌پزشک با او به خصوص از هنگامی است که نظام بیمه درمانی قطع می‌شود. یک پیام فیلم ادامه کنترل پزشکی بر روی این بیماران است که به شورش اجتماعی دامن می‌زند. درواقع از این طریق روان‌پزشکی علمی است که با کمک داروها، دیگری (و به‌خصوص دیگری که الهام‌بخش شورش در صورت عدم

کنترل توسط داروهاست) را کنترل می‌کند.

۱۲- شهر گاتهام که شهر اصلی بتمن است شهری سیاه و جنایت‌خیز است. فرانک میلر^{۲۴} طراح مشهور کتاب‌های کمیک آن را همان شهر نیویورک در شب دانسته است. آنتون فرست^{۲۵} که جایزه اسکار بهترین طراحی برای شهر گاتهام را برای فیلم تیم برتون (۱۹۸۹) گرفت، سعی کرد این شهر را بسیار زشت و بسیار تاریک و بر اصول زیبایی‌شناسی زشتی (امبرتو اکو) بسازد. برای شخصیت‌های دیگر کارتون‌های هم شهر متروپلیس برای سوپرمن قبلاً طراحی شده بود. این شهر نباید یک شهر مشهور در نظام سرمایه‌داری باشد. یک شهر المثنی است که اگر قشر پایین با پارانویای خود بر آن مسلط شوند ساخته خواهد شد.

۱۳- به نظر تنها نکته قابل دفاع فیلم، بازگشت به نظریه اول فروید یعنی اغوای کودکی^{۲۶} است، به‌عبارت دیگر بیماری روانی مبنای سوءاستفاده از کودک است. می‌دانیم که فروید مورد انتقاد شدید به دلیل این نظریه قرار گرفت و ناگزیر شد که این سوءاستفاده را زائیده تخیلات بیماران خود بداند که در مصاحبه‌های خود به صورت گذشته‌نگر به آن ارجاع می‌کردند. نظریه اغوای کودکی در عصر ویکتوریا به این دلیل مورد نقد قرارگرفت که نمی‌توانست تحمل کند زیر پوست نظام سرمایه‌داری، جامعه‌ای خطاکار است. بعداً در نامه‌های ساندور فرنزی و فروید معلوم شد که او همواره سوءاستفاده به کودکان از ناحیه والدین را واقعی می‌دانست مادر آرتور اجازه می‌داد که آرتور مورد سوءاستفاده قرار گیرد و این دلیل کشتن اوست و نه القاء هذیان.

۱۴- پنی فلک^{۲۷} (که نقش او را فرانسیس کانروی^{۲۸} بازی می‌کند) به فرزند خود آرتور (جوکر) می‌گوید که قرار است او شادی را برای دنیا به ارمغان آورد و حتی او را شادی می‌نامد؛ اما اسلحه‌ای که یک همکار به آرتور می‌دهد تا از خود دفاع کند، شروع خشونت است که از یک قتل اتفاقی در قطار آغاز می‌شود. اخراج او از کار به دلیل آشکار شدن اسلحه‌ای است که او نباید به بیمارستان کودکان می‌برد. چگونه فردی که قرار است شادی بیافریند خداوندگار خشونت می‌شود؟ آیا این خود زائیده جامعه سرمایه‌داری نیست؟ در فصول

پی‌نوشت:

۱. l'homme quit rit
۲. Gwyn plaine
۳. Jerry Robinson & Bill Finger
- ۴ Conrad Veidt
۵. Here's the Joker
۶. دو روزنامه مهم و پرمحتوی دنیای اقتصاد و سازندگی از جمله روزنامه‌هایی هستند که در دوره روحانی این مهم را دنبال می‌کنند.
۷. Das Kabinett des Dr. Calipari
۸. Robert wient
۹. The worst part of having a metal illness is people expect you to behave as is you don't
۱۰. Court order Therapy
۱۱. Tasha Rabinson
۱۲. Schramm & cohen
۱۳. exaggerated styling & dark subject matter
۱۴. Paul leni
۱۵. Heath ledger
۱۶. Jack Nicholson
۱۷. Subliminal
۱۸. Mark Kermode
۱۹. Jim Vevoda
۲۰. Motion Picture association of America film system
۲۱. Parent Guidance suggested
۲۲. Restricted - Under ۱۷
۲۳. Harley Quinn
۲۴. Frank Miller
۲۵. Anton Furst
۲۶. Seduction Theory
۲۷. Penny Fleck
۲۸. Frances Conroy
۲۹. Monopoly capital
۳۰. Paul Sweezy

”
در نبرد اخلاقی این سرمایه‌داری است که پیروز است، چون سرمایه‌داری است که حقیقت را بیان می‌کند و تصورات جوکر همگی دروغ‌ها است، اما این دروغ‌ها با نیروی توده‌ای قوی شده و انقلابی راه انداخته‌اند“

پرسش روزگار ما چیست؟



محسن گودرزی*

در گزارش‌های کارشناسی سال‌های میانی دهه ۵۰، دو تلقی از روند تغییرات کشور وجود داشت که در تناقض با یکدیگرند. یک گرایش بر این باور بود که ایران با اجرای پنج برنامه عمرانی، به رشد و توسعه همه‌جانبه‌ای دست یافته و بنیان‌های ضروری برای ورود ایران به «مرحله تمدن پیشرو صنعتی» فراهم شده است. در پیشگفتار برنامه ششم عمرانی این گرایش به روشنی در این کلمات بازتاب می‌یابد:

«طی این دوران که در تاریخ کهنسال ایران، دوره‌ای کوتاه ولی بس درخشان و پرثمر به حساب خواهد آمد، مجموعه‌ای از موانع و کمبودهای اساسی خاص جوامع کم‌رشد از میان برداشته شد و در پرتو هدف‌های والای برنامه‌ریزی اقتصاد ملی، جامعه ایران در مسیر تلاش و سازندگی و دستیابی به رفاه مادی و معنوی، بنیان‌های استواری برای ورود به مرحله تمدن پیشرو صنعتی خویش فراهم و آماده ساخت»

در سطور بعدی پیشگفتار این چنین آمده است: «در واقع برنامه عمرانی پنجم چون حلقه‌ای ایران را از مرحله خیز اقتصادی یعنی انتقال بین توسعه‌نیافتگی و پیشرفت، حرکت داد و به سوی جامعه‌ای صنعتی برخوردار از رفاه انسانی گسیل داشت. مرحله‌ای که خود سرآغاز سیر و سفر به سوی «تمدن مابعد صنعت» محسوب می‌گردد».

این گرایش چنان‌که پیداست مشکلات را نمی‌بیند یا اگر می‌بیند برای آن چندان اهمیتی قائل نیست و معتقد است که رشد اقتصادی سرانجام بر آن فائق خواهد آمد.

در مقابل، گرایشی دیگر در فضای کارشناسی وجود داشت که در همین سند و اسناد مشابه دیگر طنین یافته است. این گرایش به چنین تصویری از آینده ایران باور ندارد و بحران‌ها و تنش‌های ناشی از اجرای این برنامه‌ها را برجسته می‌کند. این گزارش به «بی‌تعادلی»، نابرابری‌های فزاینده بین طبقات و مناطق

کشور و شکاف‌های اجتماعی و توسعه نامتوازن تأکید می‌کند. برخلاف گرایش اول که با شیفتگی به رشد اقتصادی می‌نگرد، گرایش دوم با نگرانی به تنش‌هایی که برنامه‌های رشد اقتصادی ایجاد کرده‌اند، می‌نگرد. در بخشی از متن «استراتژی آمایش سرزمین (برنامه عمرانی ششم و برنامه‌های درازمدت) درباره «رشد خیلی سریع و دارای شتاب» آمده است که «تأیج کلی گرچه قابل توجه هستند، اما به هر حال بی‌تعادلی‌ها و تنش‌هایی همراه‌اند که اهمیت خطراتشان فزاینده است».

«تأکید از من است». در متن‌هایی مثل اینکه چنین گرایشی را بیان می‌کنند، واژه‌هایی مثل مهار سرعت رشد، شکاف‌های اجتماعی اقتصادی، قربانیان رشد اقتصادی، عدم توازن، تنش، توسعه انفجاری، خطر و مانند آن مفاهیم مرکزی و اصلی‌اند. دو گرایش که یکی شیفتگی و خوش‌بینی و چشم‌پوشی بر مشکلات را بازتاب می‌کند و دیگری که تنش‌ها و خطرات فزاینده و بر هم خوردن شرایط را در پی تغییرات سریع و نامتوازن می‌بیند، فضای کارشناسی زمانه را شکل بخشیده‌اند. این فضایی است که کم و بیش از در دهه‌های میانی ۵۰ متون و مباحث کارشناسی وجود دارد. در مقدمه کتاب صدایی که شنیده نشد گفت‌وگوی این دو گرایش در کنفرانس شیراز ارائه شده است. در کتاب تهران ۵۶ نیز می‌توان این دو گرایش را دید. متن‌های این دوره را می‌توان در چنین چارچوبی تفسیر کرد.

رشد اقتصادی شتابان و بی‌اعتنایی به زمینه‌های اجتماعی، واکنش بخش‌های مختلف جامعه را نسبت به این تغییرات برانگیخت. «امر اجتماعی» را نمی‌توان نادیده گرفت و سرانجام خود را آشکار خواهد ساخت. گرایش‌های رسمی آن زمان قادر به درک خصلت عینی و استقلال امر اجتماعی نبودند و آن را به تبلیغات رسانه‌ای و سیاسی تقلیل می‌دادند. به همین علت، از شدت واکنش امر اجتماعی شگفت‌زده شدند. هر چه میزان نادیده گرفتن امر اجتماعی بیشتر باشد، با شدتی بیشتر خود را آشکار می‌کند. فضای کارشناسی دهه ۵۰ و گفت‌وگوی این دو گرایش را می‌توان در این بند از متن استراتژی آمایش سرزمین دید: «دگرگونی‌های شگفت‌انگیزی که ملت ایران را تحت تأثیر می‌گیرد، تابع گرایش‌های سنگینی است که همانا عبارت‌اند از تحول اقتصادی، توسعه شهری و مهاجرت‌ها. این گرایش‌ها برای خود هم نیرو دارند و هم منطبق؛ و از آنجا که به‌طورکلی با یکدیگر ترکیب می‌شوند، بیشتر خود را تحمیل می‌کنند و بدین سان این گرایش‌ها اجتناب‌ناپذیر می‌شوند و چنان می‌نمایند که تنها آن‌ها هستند که باید آینده ایران را ترسیم کنند. اگر این گرایش‌ها در جهت پیشرفت اجتماعی حرکت می‌کردند و تابع توزیع منابع و فعالیت‌ها بودند همه چیز روبه‌راه بود. حال آنکه پس از بررسی و دقت این فکر پیش می‌آید که این گرایش‌های نیرومند و منطقی باید با نیروهای متقابلی مهار شوند. این ملاحظات تنها در



زمینه‌های فنی نیستند بلکه در زمینه‌های فلسفی هم وجود دارند و می‌توان آن‌ها را در این فکر ساده خلاصه کرد که در ورای الزام‌های رشد، این انسان‌ها هستند که در این کشور زندگی می‌کنند و آن‌ها هستند که باید از این رشد سود بگیرند و نه اینکه قربانی تغییرات سریع و رشد اقتصادی شوند». (ص ۱۰- تأکید از متن اصلی است)

تهران ۵۶ هم در چنین فضایی نوشته شده است. اهمیت تهران ۵۶ در این است که خود را در نسبت با مسئله آن روزگار تعریف می‌کند. از این‌رو، می‌توان بخشی از شرایط زمانه و دغدغه آن روزگار را در این گزارش یافت یا دست‌کم می‌توان گفت مواد و محتوایی دارد که می‌توانیم شرایط زمانه را در آن بیابیم. اجازه دهید تجربه‌ای را از پیمایش «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» مطرح کنم تا بر اساس آن‌ها نتیجه‌ای کلی درباره «تهران ۹۸» بگیرم. وقتی گزارش پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌ها منتشر شد، حتی یک کلمه در توصیف و تحلیل یافته‌ها نوشته نشد. یک پیشگفتار و مقدمه در شرح چگونگی

و ضرورت پیمایش داشت و مابقی صفحات جدول یافته‌ها بود. چرا این گزارش این قدر

دیده شد و مورد توجه قرار گرفت؟ برای اینکه به پرسش آن زمان پاسخ می‌داد. انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۷۶ همه را شگفت‌زده کرد، از هر دو گروه پیروز و بازنده گرفته تا گروه‌های اجتماعی مختلف هیچ‌یک چنین نتیجه‌ای را پیش‌بینی نمی‌کردند. جامعه از دیدن خود حیرت کرده بود. در آن زمان این سؤال مهم مطرح شد که چه اتفاق مهمی در زیرپوست جامعه رخ داده است که از آن غفلت کرده‌ایم و اکنون با دیدن آن شگفت‌زده شده‌ایم؟ پیمایش «ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» به این پرسش آن سال‌ها پاسخ می‌داد. یافته‌هایی به دست می‌داد تا بدانیم مردم درباره خود، جهان اجتماعی و آینده‌شان چگونه فکر می‌کنند. پیمایش اطلاعاتی از جریان‌های زیرپوست جامعه و روندهای مهم آن می‌داد. به همین دلیل دیده شد و به همین دلیل هم اهمیت پیدا کرد.

بر مبنای این دو تجربه می‌خواهم این نکته را طرح کنم که تهیه هر متن یا پژوهشی هنگامی طنین مناسب خواهد یافت که با پرسش مهم روزگار خود پیوند برقرار کند.

این پرسش، سؤالات متعارف روز نیست که ممکن است از امروز تا فردا تغییر کنند. بلکه

تهیه هر متن یا پژوهشی هنگامی طنین مناسب خواهد یافت که با پرسش مهم روزگار خود پیوند برقرار کند. این پرسش، سؤالات متعارف روز نیست که ممکن است از امروز تا فردا تغییر کنند. بلکه پرسش‌هایی اساسی است و به روندهای بنیادین یا وضعیت آینده و یا شیوه سازمان یافتن مجدد جامعه و موضوعاتی از این قبیل مربوط است

پرسش‌هایی اساسی است و به روندهای بنیادین یا وضعیت آینده و یا شیوه سازمان یافتن مجدد جامعه و موضوعاتی از این قبیل مربوط است. گمان می‌کنم ما در شرایطی قرار گرفته‌ایم که با روش‌ها و سیاست‌های پیشین قادر به حل مشکلات نیستیم. مشکلات ما همچنان تداوم می‌یابند و گویی چیزی حل نمی‌شود. مثلاً در مورد شهر تهران سالیان متمادی است مشکلاتی مثل آلودگی هوا وجود دارد و حل نشده است، چنان‌که منابع پایدار مالی برای اداره شهر هنوز حل نشده است. کماکان راه‌حل‌ها از جنس شهرفروشی‌اند. اگر بنا بود شهرفروشی مشکلی را حل کند، امروز تهران در اینجا نبود که اکنون قرار دارد. تقریباً اکثریت گروه‌های اجتماعی به معنای وسیع آن به این نتیجه رسیده‌اند که سیاست‌ها و مسیرهای گذشته نمی‌تواند مشکلی را حل کند. ما با یک سؤال مهم‌تر مواجه شده‌ایم: جامعه چگونه و بر اساس کدام ارزش‌ها و ایده‌آل‌ها باید سازمان پیدا کند تا بتواند مشکلات خود را پشت سر بگذارد؟ اینجاست که نیاز به یک افق و چشم‌انداز داریم. چشم‌انداز نه به معنای آنکه انشاء بنویسیم و آرزوهایمان را ردیف کنیم، بلکه به این معنا که به نحو باورپذیری بگوییم چگونه این آرزوها محقق خواهند شد.

گمان می‌کنم در شرایط حاضر به لحاظ دانش فنی و کارشناسی تهیه گزارش‌هایی مثل «تهران ۹۸» فراهم است، ولی چنین گزارشی زمانی می‌تواند اثربخش باشد که امکان اندیشیدن به آینده تهران و چگونگی تحقق آن را فراهم کند.

دغدغه اصلی چنین گزارشی بیش از هر چیز باید صورت‌بندی مسئله اصلی دوران ما باشد. ■
*جامعه‌شناس، پژوهشگر و روزنامه‌نگار

در ستایش انقلاب

بخش سوم

این دگرگونه شدن چنان همت حکومت شد که شکل و شمایل مردم نیز باید عوض می‌شد. لباس‌های بومی نشان عقب‌ماندگی شد که باید جایش را به کت‌وشلوار و شاپو بدهد. چادر چنان نشان عقب‌ماندگی شد که حکومت با سرسختی و خشونت بسیار این نماد عقب‌ماندگی را پاره می‌کرد. این نفی سنت و نفرت از هویت تا بدانجا بود که حتی مخالفان حکومت چون ایرج میرزا، عارف و صادق هدایت هم همان ساز را می‌نواختند.

هدایت مردم را اراذل و اوباش می‌خواند. حاجی آقا را که عنوان محترمی نزد مردم بود نماد سودپرستی و شهوترانی و مال‌اندوزی معرفی می‌کرد. ایرج میرزا زن چادری را هم تراز فاحشه می‌دید. معارف از لنین می‌خواست تا بیاید و این ملت خر را مسخر کند.

حاصل کار چنان شد که لباس‌ها نو شد و جاده‌ها آسفالت و عمارات مدرن، ولسی در زیر این کلاه‌فرنگی و زلف آلاگارسن مردمی بی‌اعتماد به نفس بودند و شرم‌منده از هویت و فرهنگ خود. آنان به‌جای پیوستن به قافله تمدن پیادگان، روانه به دنبال کالسکه اربابان شدند. این روند که از رضاشاه سیاست دولت شد تا پایان دوره خاندان پهلوی ادامه یافت. در نتیجه ملت به خانه تجدد نرفت، بلکه غلام درگاه جهان متجدد غرب شد. تا جایی که نه تنها ساختن‌هایشان تقلید کورکورانه از اربابان شد، بلکه اعتراضاتشان نیز به شیوه نق و نق خدمتکار بی‌قدرت به ارباب نیرومند شد. هر کم و کاستی کار انگلیس‌ها بود و هر صاحب‌مقامی را دست‌نشانده غربیان می‌دانستند. بی‌جهت نبود که دایی جان ناپلئون ایرج پزشک‌زاد این همه شهرت و محبوبیت یافت.

این حقارت محدود به عوام نبود که کتاب‌هایی چون فراموشخانه و فراماسیونی در ایران اسماعیل راین هم نقل مجالس تحصیلکردگان شد که طبق آن حتی مصدق هم یک فراماسیون دست‌نشانده انگلیس بود. بگذریم از بقایای و مکی که برای ثبوت جاسوس بودنشان حاضر به خوردن قسم قرآن بودند. آیت‌الله کاشانی با تمام سابقه طولانی مبارزاتی‌اش مثل بیشتر آخوندها دست‌پرورده انگلیس‌ها شدند، حتی باور داشتند انگلیسی‌ها آیت‌الله خمینی را در نمک خوابانده بودند و آبا و اجدادش را از هند راهی ایران کرده بودند تا به‌موقع خود انقلاب کند. این خودکم‌بینی تا بدانجا بود که مهندس بازرگان، که معتقد بود اسلام سازنده انسان است، می‌گفت در حقیقت مردم کشورهای غربی مسلمان واقعی هستند، ما فقط مسلمان‌زاده‌ایم و این یک داستان تکراری است. همه‌جا زبردست باید باور کند که ارباب او ذاتاً

موجودی برتر است، و لذا به‌طور طبیعی او باید زبردست اربابش باشد به همین سبب حتی محمدرضاشاه خود چنان از غرب می‌هراسید که انور سادات طبق کتاب خاطراتش از آن‌همه حقارت او به خشم آمده بود. صدالبته وقتی هم او و هم پدرش با کمک غرب بر سر کار آمده بودند و زمانی هم که نخواستنشان از حکومت خلعتشان کردند باید که چنین بیندیشد و اکنون هم طبیعی است که فرزندش تمام افتخارش آن باشد که ترتیبی داده شد که



محمد برقی

در انقلاب مشروطه خواسته عموم جامعه، به‌جز اندکی، پیوستن به جهان روز، خانه‌تکانی و پاک کردن فرهنگ جامعه از گرد و غبار سنت بود و بر آن بود که در اثر سال‌ها بی‌تحریکی و خواب‌آلودگی، ایران خانه کهنه و ویرانی شده که باید نه تنها غبارتکانی بلکه بازسازی جدی شود.

این جو سبب شد که ملت به خروش آمده به دنبال تجددخواهان افراطی روان شوند، کسانی که خواستار نه ترمیم و نوسازی، بلکه خواستار ویرانی این بنا و ساختن عمارتی از نو بودند، عمارتی به سبک غرب، محکم و مهندسی شده و موفق. در چنین جوی تقی‌زاده بر آن بود که راه نجات ما در آن است که سراپا غربی شویم. از آن سوی هم غرب خواستار ایجاد حکومت‌های مقتدر مرکزی در منطقه بود؛ لذا در ایران رضاشاه به قدرت رسید و در ترکیه آتاتورک و رضاشاه که بر اریکه قدرت نشست با کمک روشنفکران غرب‌زده پیرامونش سیاست نوسازی ایران را دنبال کرد. سیاستی که هم‌نوایی با نظریه امثال تقی‌زاده داشت.

اولین گام به دور ریختن هویت سنتی موجود بود. نه تنها نظام آموزش و پرورش باید عوض می‌شد، ارتش دگرگونه می‌شد، قدرت روحانیت سرکوب می‌شد، مراسم دینی تعطیل می‌شد، بلکه آزادی‌های به‌دست آمده از مبارزات مشروطه هم باید در پای قدرت حاکم قربانی می‌شد، تا کسی به نقد قدرت نپردازد، حتی حرکت به سوی بازسازی و جامعه و نوسازی آن هم باید به شیوه‌ای صورت گیرد که پادشاه می‌خواست. سازمان‌های خودجوش زنان در مشروطه می‌بایست تعطیل شوند تا زنان به شکلی که حکومت می‌خواهد متجدد شوند. ادبا و روزنامه‌نگاران چون دهخدا و ملک‌الشعرا باید سیاست را ترک کنند و به دنبال تحقیقات ادبی خود بروند یا لبانشان چون فرخی یزدی دوخته می‌شود، عارف دیگر نغمه آزادی سر ندهد و صوراسرافیل از میان برود.

در نتیجه آن به‌جای نوشتن اندیشه‌ها و ذهن‌ها، راه‌ها و عمارات و ظواهر مادی جامعه نو شدند. به‌عبارتی مدرنیسم به‌جای مدرنیته غالب شد.



پس از انقلاب فیلم‌هایی تولید شده‌اند که پیچیده‌ترین روابط انسانی و اجتماعی را به بهترین شکل بیان می‌کنند

در رستوران نورا در شهر واشنگتن، با بیل کلینتون در سر راه رفتنش به دستشویی سلام و علیکی کرده است

کوتاه کلام آنکه با حکومت خاندان پهلوی ایران نوسازی شد؛ اما غروری که مشروطه برای ملت آورده بود لگدمال شد. غروری که پس از چند قرن استعمار و تسلط روس و انگلیس می‌رفت به جامعه بازگردد و اما چون هر انسانی باید برای خود افتخاراتی داشته باشد که با آن، حقارت موجودش را بتواند تحمل کند حکومت رضاشاه ایران باستان را بزرگ کرد و در موردش چنان خیال‌بافی‌ها شد که محمدرضاشاه جشن ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی را ترتیب داد تا خود را جانشین کوروش معرفی کند و بگوید سران اروپا باید بیایند و از من شیوه حکومتداری را بیاموزند. در حالی که نه تنها خود از سنفر و ژنرال‌های امریکایی حساب می‌برد، بلکه گاه یک سر جوخه امریکایی امیران ارتشش را تحقیر می‌کرد. عکس‌العمل به این حقارت و غرب‌زدگی نظریه بازگشت به خود بود، فرید و آل‌احمد و شریعتی پرچم‌دار این نهضت شدند. نهضتی که محدود به ایران نبود و عقده‌ای بود که گلوی بسیاری از مردم جهان سوم را گرفته بود و صدالبته که شیفتگان غرب بیکار نشستند و با زدن انگ غرب‌ستیزی سعی در بی‌اعتبار کردن و خفه کردن صدای آنان کردند. در این خصوصیت دشمنی عمیق با سنت تا بدانجا رفتند که داریوش شایگان را که همگان می‌دانند کمتر ایرانی‌ای غرب را به خوبی او می‌شناخت، همین که با شرق و عرفان هم سر سازگاری داشت با هوچیگری سعی به تخطئه‌اش کردند، که مگر می‌شود در شرق هم مطلب دندان‌گیری یافت و مگر بیرون از غرب هم سخن باارزشی هست. در مقابل از آرامش دوستدار استقبال کردند که سراسر کارهایش بیان حقارت ایرانیان در تمام طول تاریخ است

انقلاب با چنین شرایطی خشمگینانه و عکس‌العملی پیش آمد. مردم خسته از آن همه حقارت در برابر غرب، به انقلاب که ندای استقلال سر داده بود روی کردند. بی‌آنکه بدانند این بار رهبران آن از بخش سنت آمده‌اند.

انقلاب

اینکه چگونه سنتی‌ترین نیرو رهبریت انقلاب را گرفت و این موج سراسر خاورمیانه و بخش وسیعی از جهان را در بر گرفت، در نوشته دیگری بررسی خواهد شد؛ و اینجا به کوتاهی به چند ویژگی آن در ایران اشاره می‌کنم.

۱- چون سنت، و بخش اصلی آن مذهب، قدرت را به دست گرفت، جامعه را تا دورترین و فراموش‌شده‌ترین اقشارش به حرکت درآورد. از تحصیلکردگان شهری تا چوپان سرکوه، درحالی‌که پیش‌تر از شهرهای بزرگ که بیرون می‌رفتیم کمتر مردمی از مشروطه، چه

رسد به نهضت ملی شدن نفت، خبر داشتند، هنوز بسیاری از من مسافر فارسی زبان را قجر می‌خواندند. گویی حکومت قاجار بر سر کار است.

۲- چون این بار قدرت به تدریج در دست سنت افتاد، داستان مشروطه و سرکوب و طرد سنت ممکن نبود تا جامعه یک‌خطی شود اما اگر در مشروطه تجدد یک خواسته بود در این زمان یک امر جهانی ناگزیر است، سیل عظیمی که به هیچ عنوان نمی‌شود بر آن سد بست. عصر ارتباطات است و اینترنت مرزی در جهان باقی نگذاشته است. کشاورز پشت کوه هم از اتفاقی که در ژاپن پیش آید مطلع می‌شود. یک ملاً در یک ده دور یا یک راهب بودایی در دیری دو افتاده سخنی پرت و پلا می‌گوید جهانیان می‌شنوند و بر او و بلاهتش می‌خندند و اگر قبیله‌ای در آفریقا یا مغولستان و یا فعال سیاسی و اجتماعی‌ای در اروپا ابتکاری زده که خود یا جامعه‌اش از آن بهره‌مند شده‌اند روستاییان مثلاً ایلام هم از آن مطلع می‌شوند و آن را می‌خواهند.

بدین سان انقلاب همه جامعه را به حرکت در آورد، اما بر خلاف خواسته حاکمان سنتی آن، مردم در جنبه سنت اسیر نماندند، بلکه با شدت بیشتری از دوران مشروطه خواستار تجدد شدند.

از این‌رو چون هر دو نیروی سنت و تجدد با قدرت در جامعه فعال هستند، یکی با در دست داشتن ارکان قدرت و دیگری به نیروی عظیم عصر اطلاعات و جهانی شدن ارتباطات، جامعه اندک‌اندک راه خود را می‌یابد. راهی که بیشتر کشورهای توسعه‌یافته جهان رفته‌اند. راهی که بر مبنای تلفیق سنت و تجدد، نه طرد یکی به دست دیگری. راهی برای پذیرش دستاوردهای زمان ولی هماهنگ با فرهنگ و سنت جامعه. تجربه گذشته نشان داده بود این سخن تقی‌زاده‌ها که ما باید در ظاهر و باطن غربی شویم، چه سخن خام و ویرانگری بوده است. اگر در گذشته اطلاعات

نداشتیم، حال می‌دانیم چین و ژاپنی و هند و کره و مالزی و بیره‌ای آسیایی با موفقیت این راه را توانسته‌اند بروند؛ راه متجدد شدن با حفظ هویت فرهنگی. اینان به رشد بسیار سریع دست یافتند بی‌آنکه شرمنده از لباس خود باشند و با سنت برخورد ایدئولوژیک کنند و مدعی شوند که ما در طول تاریخ از تفکر کردن امتناع داشته‌ایم. یا به قول دیگری تمدن ایرانی هیچ دستاوردی برای جهان نداشته است و به قولی دیگری علت عقب‌ماندگی ما آن است که بیش از هزار سال با یونان و روم جنگیدیم، و بعد از اسلام هم همین ستیز را شامل عقل‌گرایی تمدن یونانی کردیم و غرب‌ستیز شدیم. البته از اینان باید پرسید اگر بر فرض این ادعاهای شما درست باشد، چگونه انتظار دارید این ملت خود را بسازد، به‌جز این خیال ناشدنی، که چون کارگاه ریخته‌گری ایرانیان را ذوب کرده و در قالب مورد نظر آنان ریخت.

نگاهی به سرنوشت و یولون و کمانچه تمام این ماجرا را نشان می‌دهد. از زمان رضاشاه کمانچه به‌عنوان سازی دهاتی و عقب‌مانده کم‌کم مطرود شد. کمانچه‌نوازان و یولون به دست گرفتند و صدالبته استادانی چون تجویدی و یاحقی ظهور کردند. در دهه ۵۰ که موج روی کرد به سنت، در ستیز با حکومت غر بگرا، بالا گرفت، اهل موسیقی چنان و یولون را طرد کردند که در موارد بسیاری و یولون در ارکستر نمی‌آمد، اما پس از انقلاب است که سنت و تجدد ناگزیر به زیست در کنار یکدیگر شدند، دیگر نه کمانچه ساز عقب‌ماندگان است نه یولون ساز غرب‌زدگان.

به‌اختصار نمونه‌هایی بیاورم که چگونه در هم‌زیستی سنت و تجدد جامعه رشدی گران کرد. رشدی که نه مهارش و نه جهش در اختیار حاکمان است، بلکه این خود مردم‌اند که با بایر کردن و اصلاح تعامل سازنده با دنیا را می‌یابند و همین باعث تجلیل و ستایش من از انقلاب است.

هنر: با ورود وسیع توده‌ها به میدان شاهد رشد سریع و اعجاب‌برانگیز بسیاری از هنرها شده‌ایم. انتظار می‌رود سینما، تئاتر، موسیقی، و رمان‌نویسی در نظام سکولار شاه رشد کند نه در نظامی که مخالف آن‌هاست. سینمای زمان شاه بیشتر سینمای تفریحی و بی‌مایه بود و حول محور کافه‌ها و داش‌مشدی‌ها و فواحش، تا بدان حد که فیلم‌های باارزش و دارای پیام اجتماعی آن هم عموماً با محوریت همین قشر بود قیصر و رضا موتوری و گوزن‌ها و در وجه بهترش انتقام‌گیری زائر محمد در تنگسیر یا داش آکل. درحالی‌که پس از انقلاب فیلم‌هایی تولید شده‌اند که پیچیده‌ترین روابط انسانی و اجتماعی را به بهترین شکل بیان می‌کنند. در حدی که تحسین جهانیان را برانگیخته است و بالاترین جوایز را در معتبرترین فستیوال‌های جهانی را به دست آورده‌اند؛ و فیلم‌های ایرانی با ژانر خاص خود در جهان شناخته شده‌اند. فیلم‌سازان ایرانی نشان دادند هزاران حرف برای زدن در سطح جهانی دارند. کیارستمی، فرهادی، مجیدی و حاتمی‌کیا ستاره‌هایی چند در این آسمان پر از ستاره هستند در زمینه رمان زنان گوی سبقت را از مردان ربوده‌اند و نشان داده‌اند چه بسیار سخن‌ها بر لب داشتند، که سنت و سانسور میدان عرضه را بر آن‌ها بسته بود.

سی سال پیش از استاد حسین علیزاده پرسیدم با این نظام دشمن موسیقی آیا ممکن امثال شما پیدا شوند. گفت حتماً و بس بهتر. گفتم چگونه ممکن است. گفت تا پیش از انقلاب حداکثر یکی دو هزار نفر تار می‌نواختند، اما با برکنار رفتن سد مذهب، حالا شاید چند صد هزار نفر تار می‌نوازند. بسیاری از آنانی که خود یا خانواده‌هایشان نوازندگی تار را خلاف می‌دانستند.

و بالاتر از آن موسیقی‌های محلی است با تنوع وسیع. اگر نوازندگان دوتار و تنبور پیش‌تر عاشقانی تنها بودند، حال در گروه‌های صدنفره و بیشتر از نوجوانان پرشور، تا پیران

زنده‌دل، از مردان حرفه‌ای تا زبانی که به حکم سنت کمتر اجازه هنرنمایی در جمع را داشتند. گردشگری: با پیروزی انقلاب و یافتن اعتماد به نفس، گویی ایرانیان تازه کشور خود را پیدا کرده‌اند، و زیبایی‌های آن را یکی پس از دیگری کشف می‌کنند. زیبایی‌ها که بود، اما نمی‌دیدند. پیش از انقلاب ژست خوردن قهوه در یک کافه در خیابان شانزده‌لیزه بود؛ و دیدنی‌هایی که دیدنش افتخار می‌آورد امثال لندن بود و رم و نیویورک؛

اما پس از انقلاب توده به میدان آمده و اعتماد به نفس یافته، دیدش تغییر بنیانی کرد. متوجه شد پیرامونش هزاران اثر جالب دیدنی است که چه بسیار از دیدنی‌های اروپایی برتر است. متوجه شد که با تغییر نگاهش به جهان چه بسیار خانه‌های قدیمی که کلنگی‌شان می‌انگاشت، بناهای زیبایی هستند که با مختصر تعمیری رستوران و هتل‌های مسحورکننده می‌شوند. متوجه شد طبیعت کشورش سرشار از مناظر زیبا و باشکوه است، با تنوع اقلیمی آن‌چنان‌که در تمام فصول سال محلی برای گردشگری دارد. امتیازی که کمتر کشوری در جهان دارد. از کویر سوزان تا جنگل‌های مازندران، از سواحل وحشی و بکر و داغ خلیج فارس تا کوهساران باشکوه زاگرس.

هنرهای دستی: جالب‌تر آنکه در هر گوشه این کهن دیار هنری بومی وجود دارد به قدمت سده‌ها و هزاره‌ها. گلیم‌ها و قالی‌های گوناگون، سفال‌سازی توسعه‌یافته در درازنای هزاران سال، قلم‌زنی، منجوق‌کاری، ترمه‌بافی، دست‌دوزی‌های بی‌نظیر. تنوعی چنان گسترده که برای دیدنشان باید به ده‌ها کشور سفر کرد و مسافر دیگر لازم نبود با آوردن شوکولات اطریشی؟ دل‌ربایی کند، که حال بسیاری از شهرها خوشمزه‌ترین غذاها و شیرینی‌ها را ارائه می‌کنند؛ و جالب‌تر آنکه تولیدکنندگان سنت خود را با استفاده از دانش روز، هم از نظر کیفیت بهتر کرده، و هم در ارائه آن بسیار نوآوری‌ها می‌کنند.

کوتاه کلام ایرانیان گویی تازه زیبایی‌های کشور خود را شناخته و از آن لذت می‌برند. **خودشناسی:** پس از انقلاب و اعتماد به نفسی که ملت یافت، عموم مردم دیگر دایمی جان ناپلئونی نمی‌اندیشند، و بر آن نیستند که دست‌های مرموز ما را به هر جا که می‌خواهد می‌برد. هرچند این‌بدان معنی نیست که هنوز جمعی، به‌ویژه مسن‌ترها یا کسانی که تمام امیدشان به حمایت خارجی‌هاست، چنین نمی‌اندیشند. از این روی مردم به خود می‌نگرند و راز عدم موفقیت‌هایشان را در درون خود جامعه می‌جویند. ضرب‌المثل‌هایی چون «از ماست که بر ماست» و یا «از کوزه همان برون تراود که در اوست» جایگزین «هرچه هست کار انگلیسی‌هاست» شده است و این آغاز رشد هر جامعه است، و انگیزه نوشتن مقالات و کتب بسیار و سخنرانی‌های ارزنده فراوانی شده است.

ورزش: اگر در رشته‌هایی چون فوتبال و اسکی و ژیمناستیک نیازمند مربی خارجی و آموختن از دیگران هستیم، در ورزش‌هایی چون کشتی و

وزنه‌برداری ما خود از بهترین‌ها در دنیا هستیم. توجه به تجربه عظیم در زورخانه‌ها، و بهره‌گیری از سنت‌های محلی هزاران ساله، چون کشتی در گیلان و خراسان و لرستان و ترکمن صحرا، سبب شده که کشتی ما در سطح جهانی رشد بی‌سابقه‌ای کند. بهره‌گیری از دستاوردهای علمی و تلفیق آن با سنت دیرپای این ورزش‌ها، سبب شده تیم‌های وزنه‌برداری و کشتی و ورزش‌های متأثر از آن، چون تکواندو و جودو. در میدان‌ها جهانی در حد چشمگیری بدرخشند

آشنایی حوزه و دانشگاه: چه بسیار تحصیل‌کردگان دانشگاه‌ها به فراگیری درس حوزوی رفتند و چه بسیاری از اهل حوزه برای تحصیل به دانشگاه‌های داخل و خارج از کشور رفتند. از میان هر دو گروه چهره‌های شاخصی جلوه کردند. اینان از سویی تغییراتی بنیانی در حوزه‌ها ایجاد کردند و هوای تازه به آن فضاهای عقب‌مانده و متحجر در قرون وارد کردند. هوای تازه‌ای که این گوشه‌گیران در حجره‌های حوزوی را با جهان آشنا کرد و در نتیجه موجی جدیدی از حوزوی‌ها پروریده شدند که با دیده بازتری به جهان می‌نگرند، و با نواندیشی، خود در کار ایجاد تحولات بنیادی را در آن فضای در خود فرو رفته و ارتجاعی هستند.

از سوی دیگر بسیاری از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های داخل و خارج با ادبیات و دروس حوزوی کاملاً آشنا شده‌اند و به‌عنوان نواندیشان و دگراندیشان دینی در آموزش‌های دینی در همه زمینه‌ها نظر می‌دهند... نظراتی پخته که حوزوی‌ها به‌آسانی نمی‌توانند آن‌ها را رد کرده یا نادیده بینگارند. اینان با مطالعه ادیان دیگر با وسعت نظر و آزاداندیشی به اسلام می‌نگرند و غم ب‌روز کردن آن را دارند. از آن‌سوی نظرات آنان در میان سکولارها برای خود جای باز کرده، و راه تبادل نظر را بین آنان گشوده است. دیگر فضای پیش انقلاب نیست که این دو جمعیت کاملاً با هم بیگانه باشند به این دلایل بر آنم که انقلاب با همه عوارضش جامعه ایران را چنان رشد داده که فارغ از آنکه حکومت‌ها بمانند یا بروند، یا در آنچه تحولاتی صورت بگیرد این راه رشد و ترقی را ادامه خواهد داد. به‌ویژه اگر بهاری فرارسد و خشکسالی کنونی با ریزش بارانی به سر آید، این بار ملت ایران با این زیربنا یک‌شبه ره صدساله را خواهد پیمود. ■

پی‌نوشت:

۱. چشم‌انداز ایران: چهار نفر از مراجع بزرگ در نهضت ملی به قانون نه ماده‌ای قانون ملی شدن نفت در سراسر ایران فتوا دادند. آیت‌الله بروجردی که مرجع تامه بود چنین فتوایی نداد ولی از مصدق حمایت می‌کرد. قانون ۲۰ درصد او به نفع دهقانان آوازه روستاها شده بود و قانون بیمه‌های اجتماعی او مشمول همه کارگران می‌شد. مصدق علاوه بر نفت سیاست را ملی کرد. هرچند ارتش و فتوادال‌ها با او نبودند و دشمنی می‌ورزیدند مع‌هذا آن‌چنان بسیجی در توده‌های مردم آورده بود و ما در اوج آزادی استقلال و عدالت بودیم. ملی کردن شیلات باعث شد که ارزان‌ترین پروتئین به نام ماهی به دست همه شهروندان برسد.

پس از انقلاب توده به میدان آمده و اعتماد به نفس یافته، دیدش تغییر بنیانی کرد. متوجه شد پیرامونش هزاران اثر جالب دیدنی است که چه بسیار از دیدنی‌های اروپایی برتر است



پنجره‌ای رو به امید

فعالیت‌های محله‌محور اعضای شورایاری امیرآباد

در گفت‌وگو با زهرا محمدی نژاد

در رهگذر تغییرات اقتصادی و کالبدی شهری محلات دچار دگرگونی‌های بی‌شماری شده‌اند و شیوه تعامل افراد محله نیز از این تغییرات مصون نمانده است. زهرا محمدی نژاد در این گفت‌وگو درباره تلاش جایگاهی صحبت کرده که در محله امیرآباد با هدف تقویت و بهبود کیفیت فضای کالبدی محله و در راستای ارتقای تعاملات محله ای انجام شده است.

جایگاه شورایاری در مدیریت شهری چیست؟

چیزی که من در فعالیت اجتماعی متوجه شدم گاهی می‌بینم یک عده ناپدید می‌شوند. اوایل نمی‌دانستم چرا ناپدید می‌شوند اما الان میدانم. دوره افسردگی دارند. زمانی که بیرون می‌آیند خیلی فعال هستند و من فکر کنم که این‌ها آدم‌های فعالی هستند بعد می‌بینم نه و مشکلات پیچیده و بزرگی دارند. مردم یک نقاب بزرگ در چهره دارند اگر این نقاب را بردارند؛ یعنی اگر ما بتوانیم سیستمی را راه بیندازیم که مردم بتوانند خود واقعی‌شان باشند یک باری از دوششان برمی‌داریم و از اجباری که هر روز نقشی را بازی کنند راحت می‌شوند و چقدر در داخل زندگی‌هایشان و هم در زندگی‌های اجتماعی‌شان اتفاقات خوب میفتد.

ما یک خانواده بزرگ محله تعریف کردیم. البته در این خانواده، مشارکت زیادی نشد و چهل نفر عضو شدند، اما در خانواده بزرگ محله، ما تعریف می‌کنیم که یک فعال اجتماعی باید رابط بین مردم و مسئولان باشد و اعتماد بین این دو را برگرداند، هم اعتماد بین مردم و مردم و هم اعتماد بین مردم و مسئولان. اگر این‌ها به هم اعتماد کنند و آورده‌های کوچک را در یک صندوق بریزند و هیچ‌کس نگوید که من متولی نیستم و به من مربوط نیست و صندوقی که از این آورده‌های کوچک جمع شده بشود برای هر محله و جامعه‌ای از آن را خرج کرد بدون اینکه هیچ مسئولیتی پای دولت و مسئولان شهرداری باشد.

شما خانواده بزرگ محله را از محله‌های قدیم الهام گرفتید، مثلاً محله‌ای بوده که خودتان در آن زندگی می‌کردید یا شنیدید؟

«خانه پدری من به این شکل بود که در خانه‌هایمان همیشه باز بود و عمومی من در روستایی که بودیم کدخدا بود. در خانه‌شان باز بود هر موقع که سفره پهن می‌کردند هرکسی هر کاری انجام می‌داد و همه مشکلاتشان را به کدخدای ده می‌گفتند.

چطور یک خانه اگر آسیب داشته باشد تمام اعضای خانواده اذیت می‌شوند. شما این فرض را برای جامعه بزرگ‌تری مثل محله در نظر بگیرید. همیشه می‌گویم جامعه به ما ربطی ندارد. اگر جامعه ناسالم باشد فرزند شما قطعاً آسیب خواهد دید؛ بنابراین ما نمی‌توانیم نسبت به محیط پیرامونمان بی‌تفاوت باشیم. در خانواده بزرگ محله ما یک چرخه تعریف کردیم که بُرد من فقط برای من نیست؛ بلکه بُرد من، بُرد همه محله است. امروز ما به برند اعتمادسازی و اخلاق نیاز داریم. با اعتمادسازی کسانی همراه ما خواهند شد و از این اعتماد هم سود خواهند برد.

«تعداد زیادی از مردم اصلاً نمی‌دانند شورایاری یعنی چه؟ فکر می‌کنند شورایاری یعنی فردی دغدغه‌مند و دلسوز که در محل مشکلات را حل کند؛ یعنی من فرد دلسوزی هستم که اگر در محل جوی آبی گرفت باید سریعاً به شهرداری اطلاع دهم تا رفع خرابی شود. خیر، شورایاری باید فکر کند در غار است و می‌خواهد راه خودش را پیدا کند. باید شورایاری را آموزش داد تا نگاه او تغییر کند. ما نیامده‌ایم که به شهرداری دستور دهیم، ما آمده‌ایم که سهمی پیدا کنیم تا شهروند برای آن چیزی که به‌عنوان یک انسان در یک جامعه شهری وظیفه اوست با مدیران شهری و مسئولان به اشتراک بگذارد؛ اما من می‌بینم همه رفته‌اند پشت میز نشسته‌اند انگار که رئیس هستند. شهرداری کم بود ما الان ریاست شورایاری را هم داریم. مثلاً الان در برگزاری مناسبات در محلات، برای شورایاری جایگاهی در کنار مسئولان شهرداری ترتیب داده‌اند؛ اما مردم صندلی برای نشستن ندارند.

چطور می‌توان به شورایاران این مسئله را آموزش داد؟

«به نظر من، فعالان اجتماعی باید شورایاران را آگاه کنند. می‌توان عده‌ای از شورایاران را با آموزش آگاه کرد که حرف حساب یک فعال اجتماعی چیست. کسی اجازه ندارد بگوید یک نفر بالاتر بنشیند یا پایین‌تر. نه شما برتر از من هستید نه من برتر از شما. اگر باهم باشیم، حتماً اتفاق مثبتی خواهد افتاد.

اینکه یک شورایاری فعال داشته باشیم، نیاز به یک جامعه فعال یا یک محله فعال داریم. این محله فعال چطور به وجود می‌آید؟

«من در کنار عضویت در شورایاری، از سال‌ها پیش یک نهاد مدنی هم دارم. بیشتر کسانی که در این نهاد همکاری می‌کنند، هم‌سن خودم هستند. من بین این اعضا دنبال چهره‌سازی هستم. خیلی‌ها به من نقد می‌کنند و می‌گویند خودت باید از اول تا آخر کار باشی. من همچنان با این قضیه می‌جنگم. دوست دارم جای خودم چهره داشته باشم که اگر من نبودم کار ادامه داشته باشد. بیشتر افرادی که من روی آن‌ها سرمایه‌گذاری می‌کنم هم‌سن خودم هستند. آدم‌های گرم و سرد چشیده و فعال. جوان‌ها چند مشکل دارند؛ اعتماد به نفس ندارند، و آمار افسردگی در جامعه، به‌ویژه جوانان، زیاد است.

انتخابات شورایاری نشان داد در محله‌ها، انفعال نسبت به کار جمعی وجود دارد. ریشه این انفعال کجاست؟

«من فکر می‌کنم این مسئله ریشه در خانواده دارد. در خانواده آموزش ندیدیم. در مدارس هم تشویق به زندگی اجتماعی و کار گروهی نشدیم. به‌تازگی در آموزش و پرورش اتفاقاتی افتاده، اما در سطح است. زمانی می‌توانیم بگوییم که کار گروهی ما قوی خواهد شد که درد باشد و درمان عملیاتی و عینی شود. کار گروهی تبعاتی دارد و سخت است. کار را خراب انجام بدهیم، اما گروهی انجام بدهیم نفع دارد و کم کم یاد می‌گیریم. در جامعه کسانی که کار گروهی می‌کنند تشویق نمی‌شوند و ارزش نیست. برای کسی مهم نیست فردی یا گروهی کار انجام شود. می‌گوییم از ما کار خواسته شده و فردی هم می‌شود انجام داد و از کار گروهی گریزان هستیم. اگر بدانیم کار گروهی با همه سختی‌ها چه منافعی دارد به آن سمت می‌رویم.»

چه فعالیت‌هایی برای افزایش مشارکت‌پذیری در مردم محله خودتان داشتید؟

«ما بحث امنیت را اولین مسئله ورود برای ایجاد خانواده بزرگ محله دانستیم. اولویت‌های

بعدی را هم ایمنی و بهداشت شناسایی کردیم. دزدی و گوشی دزدی در محله ما زیاد است در عین حال سالمند و افسرده در این محل خیلی زیاد داریم. از یاد نبریم بسیاری از اتفاقات سال ۸۸ در این محله اتفاق افتاد و تأثیر زیادی روی مردم محله گذاشته است. این افراد به بچه‌هایشان هم ناامیدی را انتقال داده‌اند. برای امنیت، تصمیم گرفتیم نگهبان برای محله‌ها بگذاریم. علی‌رغم اعلام موافقت همسایگان هنگام مشارکت فقط سی نفر حاضر شدند مشارکت مالی

کنند. این یک فاجعه بود. تصور کردیم ۴۵۰ خانوار در دو کوچه نهم و دهم هستند که ۲۱ سال است من را که ساکن آنجا هستم می‌شناسند. بعد شبکه مدیران ساختمان هر کوچه را به تفکیک درست کردیم و با مدیران ارتباط برقرار کردیم. دیدیم بعضی از این مدیران موافق هستند و تعدادی نمی‌خواهند یا وقت ندارند. محدوده را کوچک کردیم و از خیابان پنجم تا پانزدهم امیرآباد را انتخاب کردیم. موقع اجرا دیدیم بازهم الگو بزرگ است. الگو را به خیابان پنجم تقلیل

دادیم که فقط چهار پلاک دارد و تعدادی از آن هم اداری یا خالی است. گفتند باید کوچه‌ای انتخاب شود که فعالیت بیشتری دارند. با مدیران ساختمان نشست گذاشتیم و باز هم همان کوچه پنجم انتخاب شد. از مبلغ مورد نیاز ما بخشی را یکی از سمن‌ها کمک کرد و بقیه را هم مردم جمع کردند. وقتی با مدیران ساختمان کوچه پنجم نشست گذاشتیم نزدیک چهار خانواده از این کوچه اعلام آمادگی کردند. این هم بسیار کم بود چون باید هزینه شبگردی را پایین نگه می‌داشتیم. فکر کردیم باید برای گرفتن مشارکت حتی در زمینه امنیت چیزی را حس و اعتماد کنند و پای کار بیایند. فکر کردیم کسبه را وارد بازی کنیم. با آن‌ها وارد صحبت شدیم که اگر بخواهیم شبگرد بگیریم کمک خواهند کرد؟ گفتند به ما ربطی ندارد. گفتیم این طور نمی‌شود و باید هر طور شده مشارکت کنند. از مغازه‌ها و حتی اداره‌هایی که در آن محل هست هم خواستیم مشارکت کنند. به مغازه‌ها گفتیم ۸ ساعت شما در محله نیستید اما در محله با ما شریک هستید. گفتیم اگر اهالی محله بیشتر از شما خرید کنند خوب است؟ گفتند اگر بیشتر معرفی بشوند و مردم بیشتر خرید کنند مشارکت می‌کنند. گفتیم گروهی به نام «همسایه چه کاره هستی» داریم و در آن شما را معرفی می‌کنیم تا از شما بیشتر خرید کنند؛

اما شما هم باید برای این خیابان که پایلوت است کاری کنید. حالا شما چه خدماتی به اهالی همین خیابان می‌دهید؟ یکی گفت ده درصد تخفیف می‌دهم. یکی گفت اینجا را پاتوق محله می‌کنم تا نشست داشته باشید. فهرست تهیه کردیم و گفتیم این کسبه این امکانات را در اختیار شما خواهند گذاشت. ما سایت حامیان رشد و بالندگی داشتیم و به طراح گفتیم در سایت یک جا برای بنگاه‌های اقتصادی و خدماتی بگذار. در سایت

هم یک بخش برای انتقادات و نظرات داریم تا اگر آن کسبه زیر قولش زد مردم بتوانند در همین سایت نظر بدهند. به کسبه هم گفتیم که این بخش در سایت فعال خواهد شد. از طرف دیگر هم مردم بودند که شاید توقع زیاد از این کسبه داشته باشند. قرار شد کسبه هم شکایاتشان را به انجمن محلی و شورایاریها ببرند. در سایت هم جایی برای نظر شورای حل اختلاف محله تعریف شود. از این محل هزینه ابتدایی شبگرد تأمین شد.

ممکن است به هر دلیل کسانی که قرار بود پول واریز کنند استعمار ندهند. برای این مشکل چه فکری کردید؟

«اولاً انجمن محلی تا الآن از دو نفر هشت میلیون تومان پرداخت کرده. در سایت هم صندوق تعریف شده و زیر نظر شرکتی است که به ثبت رسیده و متعلق به اهالی محله است و هفت نفر شدیم تا شرکت را به ثبت برسانیم. این کارها برای این است که بعداً به مشکل حقوقی برخورد نکنیم. آورده‌ها و خروجی‌ها آنجا ثبت می‌شوند. الآن پولی هست که اگر مردم پول پرداخت نکردند قرارداد با پلیس نگهبان امضا شود.»

بحث دیگر این است که چند مدیر اقتصادی را تعریف کردیم تا ضامن مسائل مالی باشند. مردم بدون شک با ایجاد امنیت به طرح روی مثبت نشان خواهند داد. مدل اقتصادی ما این است که بحث تفکیک زباله از مبدأ انجام شود و من زباله را از در خانه مردم بگیرم شهرداری نمی‌تواند نسبت به آن ادعایی داشته باشد. تمام بحث حقوقی این کار را پیگیری کرده‌ام و این حرف را که می‌زنم از شهرداری پرسیدم. با پیمانکار شهرداری صحبت کردم که از ما کیلویی هشتصد تومان این زباله را می‌خرد. شهرداری پای صحبت آمد و گفت آموزش می‌دهم. باید پلاک به پلاک آموزش بدهند و دو تا مخزن برای تفکیک زباله خشک و تر بگذارند. گفتیم پول زباله هر خیابان باید به خود محله تحویل شود. مردم هم در سایت می‌توانند دریافتی کوچه و تناژ زباله‌ای که فروخته شده را ببینند. با این کار از این طلای کثیف، درآمد به خود شهروند و خود محله تعلق دارد. اگر این طرح شبگرد محله در خیابان پنجم به ثمر نشست کوچه‌های بعدی تا پانزدهم وارد این طرح خواهند شد. بحث بعدی استند تبلیغاتی است که برای کسب و کارها ایجاد کردیم و هزینه آن صرف محله می‌شود.

شما با سازمان‌های مختلف قرارداد امضا می‌کنید آیا ممکن نیست با تغییر افراد این قراردادها لغو شود؟ ارگان‌ها و حتی بخش خصوصی که قول دادند چه تضمینی دادند؟ مثلاً کسبه شما برای این تخفیف کیفیت را پایین نیاورده؟

«ما سه ماه آزمایشی برای این طرح‌ها داریم. بحث کسبه مشتری بیشتر است. ضمن اینکه کل محله از این تخفیف‌ها برخوردار نمی‌شوند بلکه مردم یک خیابان هستند؛ بنابراین من بعید می‌دانم این اتفاق نیفتد! نتیجه این شد که با وجود اینکه فروشگاه شهروند در محله ما هست اما مردم از این کسبه بیشتر خرید می‌کنند. چون دوست ماست و در غم و خوشی ما هست. اگر

زمانی می‌توانیم بگوییم که کار گروهی ما قوی خواهد شد که درد باشد و درمان عملیاتی و عینی شود. کار گروهی تبعاتی دارد و سخت است. کار را خراب انجام بدهیم، اما گروهی انجام بدهیم نفع دارد و کم کم یاد می‌گیریم



فرض کنیم در بدینانه‌ترین حالت این اتفاق نشد. به چشم آزمون و خطا که می‌شود به آن نگاه کرد. در بدینانه‌ترین حالت این کار شکست نخورده بلکه نقاط ضعف پیدا می‌شود و کار بعدی ما تلاش برای رفع این نقطه‌ضعف‌هاست. در این برنامه اگر افرادی جذب شدند تا برای شروع به ما کمک کنند در مرحله بعد که کار کمی جلو برود و مردم این تلاش را ببینند افراد کارشناس‌تری هم جذب خواهند شد. شاید برنامه اقتصادی ما غلط باشد و کسی بیاید و برنامه اقتصادی ما را درست کند.

بحث من در مورد انجمن پذیر بودن نیست بلکه پیش‌بینی مشکلات و موانع مدنظر من است. مثلاً سه ماه آزمایشی را از کجا تعیین کردید؟ از کی شروع شده؟

«این سه ماه از زمان اعلام به مردم و کسبه شروع می‌شود. احتمالاً برای ما از ابتدای آذر شروع خواهد شد اما شاید هم وارد کار بشویم و ببینیم ایراد دارد.»

برای اینکه خوب انجام شود بهتر است مستند شود. روابط بین اجزا مستندسازی و قابل‌ردیابی بشود. نه اینکه به جایی برسید و ببینید یک سری مسائل اتفاق افتاده و اصلاً ندیدید.

«هر بخشی کارشناس خودش را نیاز دارد. امروز با دوستان آبی‌تی تماس گرفتم تا برای سایت یکی دو تا کار بکنند. به من گفتند باید به ما برنامه این کار را بدهید؛ یعنی باید بدانند من از او چه می‌خواهم و چه انتظاری دارم. تیم‌های زیادی داریم که با ما کار می‌کنند و هر کدام برنامه دارند. حتی با همسایگان هم صحبت کردیم که آیا برنامه‌ای برای آن روز دارند؟ هر کس باید با هر میزان که می‌تواند مشارکت کند؛ یعنی کل خیابان مشارکت کنند. من به این‌ها فکر کردم اما ادعا ندارم که اشتباه نکردم. سواد من محدود و مشخص است، اما انگیزه دارم و تلاش می‌کنم. کسی نمی‌تواند ادعا کند کار ما بلوف است و ما نمی‌توانیم کاری بکنیم. یا نمونه این کار جایی دیده شده است. باید آورده‌ها را روی دایره بریزیم تا قوی‌تر هم بشود. شاید این آغازی باشد برای شناسایی تیم‌هایی که توانایی دارند و استفاده نمی‌شدند.»

این کارها در شرایط انفعال فعلی که بیشتر مردم می‌گویند هیچ کاری نمی‌توان کرد، می‌گیرد؟

«یک کنشگر اجتماعی باید سرش برای کار کردن درد بکند! اگر من در محله‌ام سابقه نداشتم و امروز به یک‌باره در خانه مردم را می‌زدم کار سختی در پیش داشتم. یک‌عده این ویژگی در

می‌ترساند. محله خوب ساختنی است نه یافتنی و کار هم شدنی است. خیلی‌ها من را مسخره می‌کردند که نشستن و چای خوردن کار بزرگی نیست. درست است کار بزرگی نیست، اما با مردم ارتباط گرفتن هزینه دارد. امروز من ۳ هزار نفر دوست در همسایگانم دارم که این ارتباطات آسان به دست نیامده است. من همیشه به مردم اعتماد دارم تا آن‌ها هم به من اعتماد کنند. چون مردم همین‌جوری به من بدی نمی‌کنند.»

بالاخره طرح شبگرد را اجرا کردید؟

«بله. استفاده کردیم. روزی که پدر من فوت کرد شب اول کار ایشان بود و به من زنگ زدند که کجایی. گفتم در مراسم پدرم هستم. شب دوم رفتم ببینم این شبگرد چطور کار می‌کند. دیدم یک پسر جوان است که یک گوشه چمباتمه زده. پرسیدم تو نگهبان خیابان هستی. گفت بله. زنگ زد به شرکتی که قرارداد بسته بودیم و گفتم این فرد از من هم می‌ترسد و به درد من نمی‌خورد. گفتند مراسم شما که تمام شد دوباره صحبت می‌کنیم و یک نفر را برای شما می‌فرستیم.»

همسر شما با فعالیت‌هایتان مشکل ندارند؟

«اوایل کمی مشکل داشتیم، اما مشکل را حل کردیم. همسر من وقتی می‌دید من در این فعالیت خیلی هزینه دارم می‌گفت که نگران من است، اما الان می‌بیند تمام تلاش‌ها به ثمر نشسته و مردم خودشان برای منافعشان خرج می‌کنند. یک فعال اجتماعی بدون همکاری همسرش چه مرد چه زن نمی‌تواند به فعالیتش ادامه بدهد. اگر پشتیبانی عاطفی نداشته باشم، ذهن و جسمم متمرکز کارم نمی‌شود؛ حتی همسر مرا به این سمت برد که شورایار بشوم. حتی اگر راضی نباشد، اما خیلی همکاری می‌کند.»

خونشان است اما نمی‌دانند چطور باید این کار را بکنند. یا نمی‌دانند چطور این کار را وسعت بدهند. وطن‌خواهی و دوست داشتن مملکت را باید ترویج کنیم و فکر نکنیم که من چطور نفع می‌برم. شاید ما نتیجه و ثمر حرکت خودمان را هم نبینیم اما داریم تلاش می‌کنیم تا بعداً اثر مثبتی بگذاریم. کسانی که کنشگری را بلد نیستند هم باید یاد بگیرند. من آدم افسرده‌ای هستم و اگر کار را از من بگیرند ممکن است روزگار غمگینی را بگذرانم. راه درمان خودم را در نشستن و غصه خوردن نمی‌بینم و این‌طوری به زندگی ادامه می‌دهم. چیزی که ما مردم را منفعل کرده همین نداشتن امید است. من به فعالیتیم باور دارم. همسر من به من می‌گوید بابت کاری که می‌کنی حقوق هم می‌گیری که انقدر تلاش می‌کنی؟ حقوق من امید و باور من است.»

فکر می‌کنید فرد باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد تا بتواند جلب مشارکت کند.

«به نظر من مهم‌ترین ویژگی شناخت از خود است. بزرگ‌ترین مشکل را این می‌دانم که غیر از خودم مردم را هم نمی‌شناسم. همه ما ایراد داریم، من باید نقاط ضعفم را بشناسم تا بتوانم تبدیل به نقطه قوت کنم. دوم باور داشتن است. مردم باید باور کنند خودشان می‌توانند کوه را جابه‌جا کنند. مردم یاد گرفتند نگاهشان از پایین به بالا باشد یا برعکس. مردم یا خودشان را کوچک می‌دانند یا به‌زور بزرگ می‌کنند. درحالی‌که باید یاد بگیریم نگاه ما هم‌تراز و مشارکت‌طلبانه باشد.»

مائو داستانی دارد که کوهی عظیم در مسیر یک پیرمرد چینی بود و او به‌سختی دامش را از کوه عبور می‌داد؛ بنابراین تصمیم گرفت کوه را بکند و از سر راهش بردارد. به عظمت کوه نگاه نکرد و شروع به کار کرد. ما در اصطلاح می‌گوییم کار چشم را

«اروسیا» در آینه ویتگنشتاین

نگاهی به رمان «اروسیا» نوشته احمد هاشمی

علی بیاتی

لودویگ ویتگنشتاین، فیلسوف برجسته قرن بیستم، فیلسوفی دوران‌ساز بوده است که از اندیشه‌های وی تفسیرهای متفاوتی عرضه شده و مفسران اندیشه وی، فلسفه‌اش را به حوزه‌های متفاوتی بسط و توسعه داده‌اند و از تفکرات وی که در اصل در حوزه فلسفه منطقی و ریاضیات و اخلاق بوده، در حوزه‌های دیگری چون ادبیات و زیبایی‌شناسی بهره‌های فراوان برده‌اند. نگارنده نیز پس از مطالعه رمان اروسیا نوشته احمد هاشمی، به این فکر افتادم تا از منظر ویتگنشتاین متأخر این روایت را بکاوم؛ برای این کار از مفهوم «بازی زبانی» ویتگنشتاین بهره گرفته و پس از توضیح کوتاهی درباره نسبت اندیشه این فیلسوف با روایت هاشمی، به چند نکته اشاره خواهم کرد. اروسیا رمانی پر از تصویر است که با این مرور کوتاه و نقادانه، ممکن است خوانندگان این سطور را به مطالعه خویش فراخواند.

اندیشه ویتگنشتاین را که در طول عمر نسبتاً کوتاهش تغییرات فراوان یافته به دو یا حتی سه فلسفه متفاوت یا بعضاً متضاد تقسیم می‌کنند و از ویتگنشتاین یک، دو و سه نام می‌برند و آن‌ها را به کلی متفاوت قلمداد می‌کنند، اما نگارنده تمامی این تقسیم‌بندی‌ها را نه در عرض هم، بلکه در ادامه هم می‌داند و ویتگنشتاین متأخر را به خلاف برخی فلاسفه، ادامه ویتگنشتاین متقدم دانسته و افکارش را در ادامه هم می‌بیند، اما توضیح این مطلب برای این نوشته کوتاه، ما را از اصل ماجرا، یعنی نقد رمان اروسیا دور خواهد کرد و نگارنده توضیح این ماجرا را به مقالی دیگر واگذار خواهد کرد و تنها به ذکر این موضوع اساسی و مهم بسنده می‌کند که ویتگنشتاین متقدم در کتاب اولیه خود، رساله منطقی - فلسفی به نظریه تصویری زبان باور داشته است. نظریه‌ای که زبان را تصویرکننده جهان واقع دانسته و هر گزاره، تصویری از واقعیت امور در جهان را به ما می‌نمایاند.

ویتگنشتاین در دوره بعدی فلسفه‌ورزی خود، این نظریه را که به اتمیسم منطقی شهرت یافت، به کنار گذاشته و در کتاب بعدی خویش، پژوهش‌های فلسفی به نظر دیگری روی آورد. به‌طور خلاصه می‌توان چنین گفت که ویتگنشتاین متأخر به جای نظریه تصویری بودن زبان، به نظریه کاربردی بودن زبان روی آورد. نظریه‌ای که بیان می‌کند هر زبان قواعدی مخصوص به خود دارد که ویتگنشتاین از آن قواعد، با مفهوم بازی زبانی یاد می‌کند. در هر حوزه‌ای بازی زبانی خاصی وجود دارد و قواعدی خاص بر آن حوزه حکم فرماست. بازی زبانی ویتگنشتاینی، نظامی از زبان همراه با کنش مخصوص به خود است. ویتگنشتاین، خود در این باره می‌گوید: «ما چیزی را بازی زبانی می‌نامیم که نقش خاصی در زندگی انسانی مان ایفا کند.»

ویتگنشتاین همچنین در پژوهش‌های فلسفی مثال روشنگری در این باره بیان می‌کند، وی در بند دوم از بخش اول کتابش چنین می‌گوید: «آن مفهوم فلسفی معنا در اندیشه‌ای ابتدایی درباره طریقه کارکرد زبان

جای خود را دارد. اما همچنین می‌توان گفت این {نه اندیشه‌ای ابتدایی بلکه} درباره زبانی ابتدایی‌تر از زبان ماست.

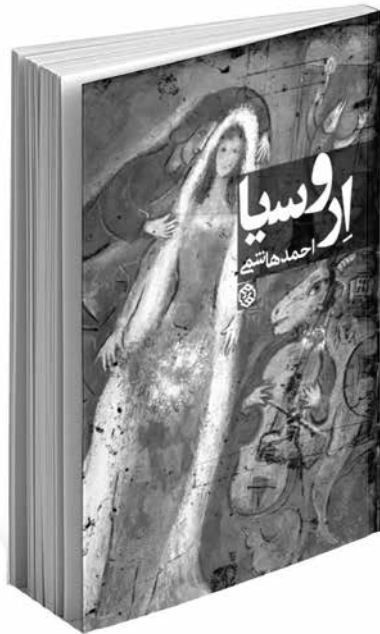
زبانی را فرض کنیم که برای آن توصیفی که اگوستین عرضه کرده درست باشد. قصد آن است که این زبان به کار ارتباط بین یک بنا که او را «الف» می‌نامیم و دستیارش «ب» بیاید. الف با چهار جور آجر کار می‌کند: درسته، راسته، تخت، و نیمه. ب باید آجرها را به الف برساند، البته به همان ترتیبی که او نیاز دارد. به این منظور از زبانی بهره می‌گیرند که شامل واژه‌های «درسته»، «راسته»، «تخت»، «نیمه» است. الف هر کدام را که می‌خواهد صدا می‌زند؛ - ب نوعی از آجر را که یاد گرفته با این یا آن صدا بیاورد می‌آورد. - فرض کنید این یک زبان ابتدایی کامل است.»

بابک احمدی معتقد است که میان این بحث ویتگنشتاین و مباحث هرمنوتیک مدرن شباهت‌هایی وجود دارد. وی در درسگفتارهایش درباره فلسفه هنر، در کتاب حقیقت و زیبایی چنین می‌گوید:

«شاید بتوان گفت که میان این بحث ویتگنشتاین و اساس بحث هرمنوتیک مدرن همانندی‌هایی وجود دارد. بنا به این دو دیدگاه هر یک از ما در رویارویی با زندگی واقعی، یا با اثر هنری تأویلی شخصی از آن‌ها ارائه می‌کنیم، تأویلی که حداقل اهمیتش این است که افق دلالت‌های زندگی و اثر را دقیق‌تر می‌نمایاند. تأویلی که نقش شخصی ماست در فرآیند آفرینش معنا و نه فقط پذیرش آن. حالا می‌توانیم به نکته‌ای مرکزی در **تعریف** بازی زبانی بازگردیم، به این تأکید ویتگنشتاین که باید بازی زبانی «نقش خاصی در زندگی ما ایفا کند». این تأکید بر نقش ویژه و کارکرد بازی زبانی خیلی مهم است. چون بازی زبانی را مرتبط می‌کند به زندگی ما. هر کس می‌تواند گونه‌ای بازی شخصی بسازد، تا **تجربه خویش یا تجربه درونی خود** را بیان کند.»

این موارد به‌وفور در اروسیا دیده می‌شود به‌طوری که مثلاً در جایی در ابتدای رمان درباره وضعیت مرگ جمال می‌خوانیم: «خدای من، موقع مردن هم همان‌طور یک لامپی مرده است» در شرح وضعیت چشمان جمال و جنازه عیان شده وی از زیر کفن؛ یا در جایی دیگر: «زن قدک‌تازه آچمز شده است» یا «همه با صدای بلند اعتراف کردند که هیچ خرده‌برده‌ای با جمال ندارند.» یا «کلمه دکتر را در جمع‌های خودمائی و وقتی مشتری تپل وارد دفتر شود به کار می‌بریم.»

از نظر معرفت‌شناسانه هر حوزه معرفتی قواعد خاص خود، یعنی بازی زبانی مخصوص به خود دارد و بنابراین هر زبان، بر مبنای قواعد بازی خویش، بیانگر حقیقتی است و بر مبنای همان قواعد مخصوصش مورد قضاوت قرار می‌گیرد. در بازی زبانی دین، قواعدی خاص حکم فرماست و در بازی زبانی ادبیات، علوم تجربی و دیگر علوم هم قواعدی خاص حکم فرماست و بر اساس همان قواعد باید در آن حوزه به قضاوت و ارزیابی پرداخت. پس در نتیجه در فلسفه ویتگنشتاین فهم هر حوزه‌ای از



جهان اندیشه، همچون علم تجربی، ریاضیات، هنر اعم از ادبیات و دیگر هنرها به این نیازمند است که ابتدا بازی زبانی آن حوزه را دریابیم و بفهمیم و سپس قواعد آن را دریابیم و رعایت کنیم و در پایان در آن بازی زبانی مهارت یافته و به ارزیابی و قضاوت درست پردازیم. در حوزه زیبایی‌شناسی و نقد ادبی هم بازی زبانی مخصوصی برقرار است که ابتدا باید آن را بفهمیم و سپس در آن بازی زبانی به فعالیت پردازیم. این موضوع درباره رمان اروسیا هم بالطبع برقرار است.

اروسیا رمانی طنز است که در عین حال راوی گوشه‌ای از تصویر تلخ واقعیت جامعه ایران است. جامعه‌ای که مردم آن در پی آرامش، رفاه، روابط دوستانه سالم، شغل و شاید مهم‌تر از همه عشق هستند؛ اما معمولاً در بیشتر مواقع ناکام می‌مانند. مردمی که در تلخ‌ترین شرایط هم حرفی برای گفتن دارند، مانند کاراکتر «مریخی» در رمان، که مدام در هر شرایطی می‌گوید: «فقط مرگه که درمون نداره» حتی موقعی که قاصدان مرگ دم در منتظرند تا در باز شود. بازی زبانی اروسیا، بازی‌ای جاری در این روزهای شهرهای ایران زمین است که اعتیاد در آن مثل خون در رگ انسان جاری شده و

از فقر و غنی، زن و مرد و حتی زنده و مرده جریان دارد و روزبه‌روز تقویت می‌شود. اروسیا این وضعیت را در میانه رئالیسم و طنز ادبی به روایت درآورده و الحق از پس این کار به‌خوبی برآمده است. این روزها که در هر گوشه‌ای وقایع دنیا به طنز بیشتر می‌مانند تا واقعیت، اروسیا هم مانند اکثر امور جدی دنیا طنزآلود است و از آدم‌هایی می‌گوید که در پی یافتن زندگی‌ای آرام درگیر وقایع عجیب و غریبی می‌شوند.

رمان از مراسم ختم آقاجمال می‌آغازد، کسی که به دلیل ناخالصی مواد مصرفی‌اش دچار اوردوز شده و کاراکترهای رمان از اطرافیان وی هستند. از همان جمله اول لحن طنزآلود نویسنده کاملاً عیان است، چراکه آقا جمال که متخصص امور نشئگی بوده بر اثر ناخالصی مواد مصرفی‌اش اوردوز می‌کند و همچون خیاط در

یک دفتر همسریابی کار می‌کند، تلاش می‌کند تا با پیوند دادن افراد مجرد، خود نیز به نوایی برسد، اما از قضاوت روزگار، در این کار هم توفیق چندانی نمی‌یابد؛ چنانچه خود نیز می‌گوید: «شپش ته جیبم معلق می‌زنه. نشستم اینجا بلکه دو تا جوون را به هم پیوند بدم دوزار گیرم بیاد.» این به کار بردن اصطلاحات عامیانه در ادبیات، باعث نزدیکی بیشتر نویسنده به مخاطب می‌شود و از شیوه‌هایی است که افرادی مانند نیما یوشیج در شعر خود و محمدعلی جمال‌زاده و مسعود بهنود در قصه‌نویسی خود به کار برده و موفق بوده‌اند؛ اما اگر از حد خود تجاوز کند قاعدتاً به عکس عمل خواهد کرد و خواننده را زده خواهد کرد، موضوعی که نویسنده اروسیا به آن توجه داشته و البته در بعضی از موارد نیز زیاده‌روی‌هایی کرده است. به طوری که در جاهایی از داستان خواننده احساس می‌کند که به جای قصه، در حال خواندن فیلمنامه‌ای است که قرار است به فیلم تبدیل شود یا در جاهایی به ادبیات وسترن و پلیسی غربی پهلوی می‌زند و خواننده با صحنه‌هایی اکشن روبه‌روست. البته ممکن است که این نوع از روایت برای بعضی خوانندگان جذاب‌تر به نظر برسد.

در عین حال، در مقام نقد محتوا، از گفتن این نکته نمی‌توان چشم‌پوشی کرد که نویسنده می‌توانست جنبه‌های دیگری از روایت را نیز مدنظر قرار دهد. این رمان کوتاه که به نظر نگارنده این سطور جزء دسته ادبیات ژانر دسته‌بندی می‌شود را می‌توان در ادامه کار نویسندگانی چون محمدعلی جمال‌زاده و حتی جلال آل احمد دانست که تلاش داشتند حوزه ادبیات مدرن و داستانی را وارد زندگانی مردم عادی کرده و از این راه در تعالی ادبیات و اذهان مخاطبان خویش بکوشند. به همین دلیل هاشمی نیز می‌توانست در این روایتگری خود، اشاره‌های گذرا به مسائل تاریخی، اجتماعی و سیاسی را بیشتر بسط دهد.

اروسیا رمانی است که از قلم یک نویسنده جوان تراویده و قصه دوم اوست که با توجه به رمان قبلی‌اش، آفتاب دار نشر پخته‌تری را داراست و به نظر می‌رسد که در آینده از احمد هاشمی، قصه‌های دیگر و آثار دیگری را شاهد خواهیم بود که همگان را درباره قضاوت درباره آثارش روشن‌تر خواهد ساخت. تا اینجا که این دو قصه هاشمی، یعنی آفتاب دار و اروسیا، نشان از قابلیت‌های نویسندگی وی دارد و بنده به‌زعم خود، خواندن این روایت طنز را به دوستداران ادبیات پیشنهاد کرده و برای این نویسنده گرمای تجربیات گران‌بهایی را آرزومندم. ■

رمان اروسیا

احمد هاشمی، ۱۳۹۸

نشر روزنه: rowzanehnashr.com

کوزه می‌افتد؛ اما حضور سنگین آقاجمال یا روح وی، تا انتهای رمان با خواننده همراهی می‌کند و در هر واقعه‌ای حضور دارد ولی حضوری ناپیدا.

رمان با جلسه ختم جمال شروع می‌شود و کم‌کم نویسنده کاراکترهای خود را به خواننده می‌شناساند و در این میان هم وضعیت

درهم‌وبرهم محله و همسایگان جمال را به تصویر می‌کشد. محله‌ای که در آن کارشناسانی در حین پاک کردن سبزی به تحلیل وقایع می‌پردازند و از قضا و قدر و سرنوشت تاریخی گرفته تا امور سیاسی و اجتماعی را در کوچه‌ها به بحث می‌گذارند. بازی زبانی رمان، زبان کوچه و بازار پایین‌شهر تهران است که در آن هر واژه و کلامی معنایی دیگر به خود می‌گیرد. کاراکتر اصلی که نامش رحیم است و شاعری پیشه اوست و دغدغه آن را در خلوت خود دارد، در موقعی «مرتکب» شعر می‌شود یا به عبارت دیگر درحالی که شغلش را چیزی دیگر انتخاب کرده اما علاقه‌اش ادبیات است. این امر در ایران امروز به‌وفور یافت می‌شود که افرادی علاقه به کاری دارند اما برای امرارمعاش و گذران زندگی کاری دیگر می‌کنند.

این جوان شاعرپیشه ما که در

اروسیا رمانی طنز است که در عین حال راوی گوشه‌ای از تصویر تلخ واقعیت جامعه ایران است. جامعه‌ای که مردم آن در پی آرامش، رفاه، روابط دوستانه سالم، شغل و شاید مهم‌تر از همه عشق هستند؛ اما معمولاً در بیشتر مواقع ناکام می‌مانند. مردمی که در تلخ‌ترین شرایط هم حرفی برای گفتن دارند، مانند کاراکتر «مریخی» در رمان، که مدام در هر شرایطی می‌گوید: «فقط مرگه که درمون نداره» حتی موقعی که قاصدان مرگ دم در منتظرند تا در باز شود

رویکرد اجتماعی به تاریخ غرب

معرفی کتاب «شهروندان و اربابان»

مهدی ملیحی

عنوان کتاب: شهروندان و اربابان، تاریخ اجتماعی اندیشه سیاسی غرب از دوران باستان تا قرون وسطای متأخر

نویسنده: الن میک‌سنیز وود

ترجمه: یوسف صفاری

۳۱۹ صفحه، ۱۰۰۰ نسخه، نشر لاهیتا



اغلب کتاب‌هایی که در حوزه اندیشه سیاسی غرب به فارسی ترجمه یا نوشته شده‌اند، عنایتی به تاریخ اجتماعی اندیشه سیاسی نداشته‌اند. به تازگی نشر لاهیتا کتابی منتشر کرده با عنوان «شهروندان و اربابان، تاریخ اجتماعی اندیشه سیاسی غرب از دوران باستان تا قرون وسطای متأخر». این کتاب بدون شک یکی از ارزشمندترین و مهم‌ترین آثار پژوهشی در زمینه تاریخ اجتماعی اندیشه سیاسی است.

نویسنده کتاب الن میک‌سنیز وود از تاریخ‌نگاران مارکسیست مشهور امریکایی است که قبلاً از او کتاب‌های: امپراتوری سرمایه (نشر نیکا)، خاستگاه سرمایه‌داری (نشر ثالث) و دموکراسی در برابر سرمایه‌داری، تجدید حیات ماتریالیسم تاریخی (نشر بازتاب‌نگار) منتشر شده بود.

میک‌سنیز وود متولد سال ۱۹۴۲ در نیویورک از خانواده‌ای لیتوانیایی است که پس از ظهور فاشیسم هیتلری به امریکا پناهنده سیاسی شده بودند. او از سال ۱۹۸۴ تا ۱۹۳۳ عضو هیئت تحریریه مجله انگلیسی نیولفت ریویو^۱ بود.

در سال ۱۹۸۸ کتاب او با نام عقب‌نشینی از طبقه جایزه یادبود ایزاک دوپچر را از آن خود کرد.

از سال ۱۹۷۷ تا ۲۰۰۰ همراه با هری گلداف و پل سوئیژی از اعضای هیئت تحریریه مجله سوسیالیستی مستقل ماتلتی ریویو^۲ بود. در سال ۱۹۹۶ در مقام دانش‌پژوهی برجسته به عضویت انجمن سلطنتی کانادا پذیرفته شد.

میک‌سنیز وود در سال ۲۰۱۶ پس از عمری فعالیت پر بار علمی چشم از جهان فرو بست.

بسیاری از مقالات و کتاب‌های او با همکاری همسرش نیل وود به رشته تحریر درآمده‌اند، از جمله همین کتاب شهروندان و اربابان که نویسنده، ایده اصلی کتاب را از او می‌داند.

میک‌سنیز وود در سال‌های پایانی عمرش به‌طور جدی و از زاویه‌ای نو به بررسی تحول اندیشه سیاسی عهد باستان تا دوران مدرن مبادرت کرد که شماره‌اش در نهایت همین کتاب و جلد دوم آن مالکیت و آزادی، تاریخ اجتماعی تفکر سیاسی غرب از رنسانس تا روشنگری محصول سال ۲۰۰۸ بود.

البته این اثر قرار بود جلد سومی هم داشته باشد و به بررسی تاریخ اجتماعی اندیشه سیاسی از روشنگری تا قرن حاضر اختصاص یابد که متأسفانه بیماری و مرگ مجال تکمیل آن را از میک‌سنیز وود گرفت.

تلاش نویسنده در این کتاب دوجلدی بررسی اندیشه متفکران مهم هر دوره در بستر اجتماعی و به‌طور خاص طبقاتی‌شان است.

در فصل اول: تاریخ اجتماعی نظریه سیاسی، نویسنده بنیان‌های روش‌شناسی کتاب را به‌طور کامل بررسی می‌کند. در همان چند صفحه اول این فصل شخص می‌شود که هدف از نوشتن کتاب نقدی جدی بر روش تاریخ‌نگاری مکتب کمبریج به‌خصوص نماینده شاخص آن «کوئنتین اسکینر» و همچنین متن‌گرایی محافظه‌کارانه «لئو اشتراوس» و شاگردانش است.

نویسنده ابتدای این فصل فضای کلی حاکم بر علوم سیاسی دانشگاه‌های

امریکا را در میانه قرن بیستم شرح می‌دهد: «متخصصان دانشگاهی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ یعنی دوره احیای مطالعه نظریه سیاسی - بحث‌ها بی‌پایانی درباره ماهیت و سرنوشت رشته خود داشتند، اما به‌طور کلی از نظریه‌پردازان سیاسی به‌ویژه در دانشگاه‌های امریکا انتظار می‌رفت که تقسیم مطالعات سیاسی به «تجربی» و «هنجاری» را بپذیرند. در یک سو علم سیاست واقعی قرار می‌گرفت که مدعی برخورد علمی با واقعیات زندگی سیاسی، چنان‌که هستند بود و در سوی دیگر «نظریه» که در برج عاج فلسفه سیاسی نشسته و درباره آنچه باید باشد و نه درباره آنچه هست، می‌اندیشید.

در صفحه ۲۷ فصل اول می‌خوانیم:

«تلقی تاریخ اجتماعی نظریه سیاسی از زمینه‌های تاریخی ریشه در پیش‌گزاره‌های بنیادین معینی دارد که به سنت «ماتریالیسم تاریخی» تعلق دارند: انسان‌ها وارد مناسباتی با یکدیگر و با طبیعت می‌شوند تا بقا و بازتولید اجتماعی‌شان را تضمین کنند. برای شناخت رویه‌های اجتماعی و آفریده‌های فرهنگی هر زمان و مکانی نیازمند آگاهی درباره این شرایط بقا و بازتولید اجتماعی درباره شیوه‌های معین دسترسی مردم، شرایط مادی زندگی، درباره این که چگونه برخی مردمان نیروی کار دیگران را به چنگ می‌آورند، درباره مناسبات بین کسانی که تولید می‌کنند و آنان که تولیدات دیگران را تصاحب می‌کنند. درباره صورت‌های مالکیت که برآمده از این مناسبات هستند و درباره این که چگونه این مناسبات در شکل سلطه سیاسی و نیز مبارزه و مقاومت بروز می‌یابند، هستیم.»

انتشار کتاب شهروندان و اربابان اتفاق بسیاری مهمی در حوزه پژوهشی علوم سیاسی و اجتماعی است. این کتاب با ترجمه خوب و روان یوسف صفاری در ۳۱۹ صفحه و تعداد ۱۰۰۰ نسخه در نشر لاهیتا منتشر شده است. ■

پی‌نوشت:

۱. New left review

۲. Monthly review

حشم انداز تلخ



در بخش تاریخ این شماره نشریه، ادامه خاطرات آقای دکتر غصنفرپور را می خوانید. خاطرات ایشان ما را به شرایط قبل از پیروزی می برد که برای بازخوانی گذشته و یافتن راه آینده مفید خواهد بود. همچنین گفت و گویی با آقای دکتر سعیدی از اساتید دانشگاه داریم که شرایط اقتصادی رژیم گذشته را از یک زاویه خاص به تصویر کشیده اند. بررسی اسناد کنفرانس گوادلوپ و کارکرد دول خارجی در مقطع انقلاب در راستای شناخت شرایط پیروزی انقلاب مفید خواهد بود. مطلب دیگری با عنوان حکمرانی به شیوه پهلوی پیش روی شماسست که با گذشت چند دهه و از یاد رفتن شرایط گذشته، خواننده را با مبنای حکومت پهلوی آشنا می کند. همه مطالب این شماره در جهت بازشناسی و تجربه اندوزی از سقوط رژیم گذشته و شکل گیری انقلاب اسلامی ایران است که امیدواریم با برخورد نقادانه و پرسشگرانه خوانندگان عزیز نتایج بهتر و جامع تری حاصل شود.

ورود امام خمینی به پاریس؛

احمد غصنفرپور



کنفرانس گوادلوپ؛

حسین پور خصالیان



ورود امام خمینی به پاریس

بخش سوم

همان گونه که بسیاری افراد در سنین بالا دچار فراموشی شده و گذشته خود را از یاد می‌برند، ملت‌ها نیز با گذشت زمان و رسیدن اتفاقات و تحولات جدید، سیری که بر آنان رفته را از یاد می‌برند. اینکه از کجا به کجا رسیده‌اند در ذهن‌ها نمی‌ماند و چه بسا روایت‌های دیگری جایگزین شود. خاطرات افراد دست‌اندرکار گذشته، از عواملی است که یاد گذشته را آنچنان که بوده در اذهان زنده کرده و چه بسا نگاه ما را اصلاح کند. سومین بخش خاطرات دکتر احمد غضنفرپور به شرایط پاریس در زمان هجرت امام خمینی به آنجا اختصاص دارد.

و گاردین^۱ به چاپ رسید و مورد بحث محافل سیاسی و روشنفکری قرار گرفت. خبرنگار شرح مفصلی از نحوه زندگی، برخورد با مسائل، موضع‌گیری‌های امام نسبت به رژیم شاه و قدرت‌های خارجی، مختصری از برنامه آینده و همچنین مسائل خصوصی از جمله ساده‌زیستی و آرامش درونی، معرفت و معنویت آیت‌الله ارائه داده بود. از جمله مسائلی که برای جامعه غرب تازگی داشت این بود که نوشته بود، ایشان از ابتدا تا انتهای مصاحبه با خونسردی کامل راجع به یک‌یک موضوعات به‌طور دقیق پاسخ می‌داد، حتی در موضوعات حساس مانند درگذشت فرزندش سید مصطفی خمینی اندک تغییری در چهره و گفتارش مشاهده نشد، آرام، محکم و مستدل به پرسش‌ها پاسخ می‌داد.

این نحوه برخورد همه را به حیرت واداشت و امام خمینی را در مقام و موقعیت مردان نادر تاریخ و اهل معرفت مانند جنید بغدادی یا سید ابوالحسن مدینه‌ای که در مرگ فرزندان‌شان با خونسردی تمام برخورد کرده بودند قرار داد.

انتشار این مصاحبه هیجان‌انگیز با توجه به زمینه‌های مساعد قبلی که شرحش آمد، در شناسایی رهبر انقلاب به مردم غرب و شرق بسیار مؤثر واقع شد.

ورود امام خمینی به پاریس

شرح کامل خروج امام خمینی از نجف و ورود به پاریس در خاطرات آقای دکتر یزدی آمده، که در اینجا از تکرار آن خودداری می‌شود، ولی خلاصه‌ای از آن برای روشن شدن مسائل بعدی ضروری است که اشاره می‌شود.

آقای خمینی به عراقی‌ها گفته بودند که به هیچ وجه به نجف بر نخواهند گشت. از بصره به کویت و از آنجا به دمشق خواهند رفت و به همین دلیل در هواپیمایی که بعداً ظهر همان روز از بصره به بغداد پرواز می‌کرد برای پنج نفر جا پیش‌بینی کرده بودند.

بعد از آنکه آقای خمینی پیشنهاد سفر به پاریس را پذیرفتند، در مورد جو سیاسی ایرانیان مقیم پاریس صحبت شد. ایشان نگرانی خود را از اختلافات گروه‌ها و اشخاص در پاریس ابراز داشتند و شرط گذاشتند که در پاریس به این دسته‌بندی‌ها و گروه‌بندی‌ها کشیده نشوند.

اولین شرط این بود که ایشان در پاریس به منزل هیچ کس وارد نخواهد شد؛ بنابراین، باید ترتیبی داده می‌شد که مکان مستقلی برای اقامت

در قسمت دوم گفته شد که اعتصاب غذای کلیسای سن‌مری پایان یافت، ولیکن کشمکش‌ها ادامه پیدا کرد و روزه‌روز بر ابعاد آن افزوده می‌شد. وقتی زمزمه خروج امام از عراق و آمدن احتمالی به پاریس مطرح شد ما نگران بودیم که با این اختلافات که میان روشنفکران مذهبی به وجود آمده و به جای هم‌افزایی، همدیگر را خنثی می‌کنیم چه باید کرد؟ متأسفانه این پیش‌بینی بعد از ورود امام به پاریس تحقق پذیرفت و سرنوشت انقلاب اسلامی را به گونه دیگری رقم خورد. در بخش‌های آینده مفصلاً بدین موضوع خواهیم پرداخت.

قبل از ورود امام خمینی به پاریس واقعه‌ای تکان‌دهنده رخ داد که به مناسبت اهمیت تاریخی به آن اشاره می‌شود. تقریباً یک ماه قبل از ورود امام به پاریس یکی از خبرنگاران فرانسوی برای مصاحبه و فیلم‌برداری از امام اجازه ملاقات گرفت و به نجف رفت. بعد از ملاقات در حال بازگشت به پاریس بود که توسط پلیس عراق بازداشت شد و حلقه فیلم مصاحبه با امام را از او گرفتند.

در اروپا سروصدای زیادی برپا شد. اعتراض‌هایی از ناحیه سازمان‌های بین‌المللی (حقوق بشر، سازمان عفو بین‌الملل...) صورت گرفت. سرانجام دولت عراق مجبور شد پس از چند روز او را آزاد کند. پس از بازگشت او به پاریس معلوم شد خبرنگار قبلاً پیش‌بینی چنین برخوردی را کرده بود و کپی فیلم را به‌طور مخفیانه به پاریس فرستاده بود.

متن مصاحبه تکان‌دهنده او بلافاصله در روزنامه‌های معتبر مانند لوموند یا فیگارو



احمد غضنفرپور



ایشان اجاره شود و اجاره آن را شخصاً خود خواهند پرداخت، به طوری که هیچ کس نتواند از حضورشان در پاریس بهره‌برداری گروهی و یا شخصی نماید. سپس درباره وضع غذا و خوراک از جهت انطباق با مقررات شرعی سؤالاتی کردند. توضیح دادم که در پاریس اقلیت بزرگی از مسلمان، خصوصاً الجزایری‌ها هستند که مغازه‌های قصابی و خواربارفروشی و حتی نانوبی‌های خودشان را دارند و برای تهیه گوشت طبق ذبح شرعی و دیگر مواد غذایی مشکلی نخواهد داشت. به هر حال ایشان گفتند که مرا متشعر می‌دانند و مسئولیت شرعی آن را بر عهده من وامی‌گذارند.^۲

در این قسمت از سخنان آقای دکتر نکات قابل توجهی وجود دارد که ضروری است به پاره‌ای از آن‌ها اشاره شود:

نکنه اول اینکه امام خمینی که تا این زمان از وجود دسته‌بندی‌ها و اختلافات جناح‌های روشنفکری مذهبی بی‌اطلاع یا کم‌اطلاع بودند، قبل از آمدن به پاریس در جریان قرار گرفتند و همین امر باعث شد بعد از ورود و قرار گرفتن در متن اختلاف‌ها، تدریجاً از اعتماد اولیه‌شان نسبت به روشنفکران مذهبی کاسته شود و رو به سردی گراید.^۳ از این رو بود که آقای بنی‌صدر تمایل چندانی برای ورود ایشان به پاریس نداشت، زیرا ماجراهای بعدی را از قبل پیش‌بینی کرده بود.

نکنه دوم اینکه روحیه انحصارطلبی

آقای دکتر یزدی باعث شده بود روحانیون همراه امام از ایشان دل خوشی نداشته باشند و از اول خود را برای ستیزهای بعدی آماده کرده بودند. روزی حجت‌الاسلام فردوسی‌پور می‌گفت وقتی از نجف خارج شدیم، حاج احمد آقا به ما گفت مواظب باشید کلاه سرتان نرود. آقای دکتر یزدی و دیگر روشنفکران از ماجراهای نهایی غافل و تنها به اختلاف‌های درون‌گروهی خود متمرکز شده بودند و شده بودیم.

سرانجام روز موعود فرارسید. یک روز قبل از ورود امام به پاریس خبردار شدیم ایشان فردا حرکت می‌کنند و باید مکان مستقلاً برایشان در نظر گرفت، زیرا همان‌طور که آقای دکتر یزدی گفتند ایشان چند شرط گذاشته بودند که

یکی از آن‌ها این بود که حتماً باید منزل مستقل باشد. این موضوع ما در مصیقه سختی قرار داد. در این زمان کوتاه پیدا کردن منزل در پاریس کار آسانی نبود (در شهر پاریس همیشه مشکل می‌توان منزل و خانه مناسب پیدا کرد). به چند بنگاه مراجعه کردیم، ولی منزل مناسبی پیدا نشد. آقای بنی‌صدر پیشنهاد کرد منزلی که ما چند روزی از اقامتمان نگذشته بود و هنوز کسی از آن اطلاع نداشت را در اختیار امام قرار دهیم. با سرعت به جمع‌آوری وسایل که تازه نظم داده شده بود، مشغول شدیم. پلاک منزل را برداشتیم و به نام امام خمینی نوشتیم.

محل آماده شد و همگی آماده پذیرایی شدیم. فردای آن روز خبر دادند که امام و همراهان

راهی پاریس شده‌اند. قرار بر این بود که به‌جز چند نفر از خودی‌ها، فعلاً کسی از ورود امام مطلع نگردد. به‌اتفاق آقای بنی‌صدر، سودابه سُدیفی و چند نفر از دوستان مانند آقایان دکتر مهدی عسگری، دکتر احمد سلامتیان، دکتر عروجی (جراح)، مهندس رضا بنی‌صدر، فائق بی‌ریا آیت‌اللهی و ایرج غضنفرپور به فرودگاه رفتیم.

آقایان دکتر حسن حبیبی و صادق قطب‌زاده جداگانه با کویت و نجف در تماس بودند و قاعدتاً باید در فرودگاه حاضر می‌بودند، اما از آنان خبری نبود. ما فکر کردیم در ساعت حرکت و یا محل فرودگاه اشتباه شده است، لذا از همان فرودگاه با نجف تماس گرفتیم. سید حسین خمینی فرزند آقا

مصطفی گوشه‌ی تلفن را برداشت و گفت امام و همراهان حرکت کرده‌اند، شاید در فرودگاه دیگری به زمین ننشسته باشند. بلافاصله به فرودگاه شارل دوگل رفتیم. مسئول فرودگاه گفت یک هواپیما ساعتی قبل به زمین نشست که چند نفر روحانی پیاده شدند و رفتند. ما فکر کردیم امام و همراهان بودند. دوباره به فرودگاه اورلی بازگشتیم. حضرات همه جمع شده بودند. نزدیک ظهر هواپیما به زمین نشست. امام و سید احمد آقا، دکتر یزدی و آقایان دعایی و فردوسی‌پور پیاده شدند و به سالن فرودگاه آمدند.

آقای دکتر یزدی بلیت‌ها را به پلیس نشان داد و پس از مُهر شدن آن‌ها به طرف ما آمدند. آقای قطب‌زاده قبل از همه جلو رفت و مصافحه‌ای صورت گرفت. امام لبخند رضایت‌بخشی زد و احوالپرسی گرمی کرد. پس از او آقای بنی‌صدر رفت و دیده‌بوسی کرد، اما با احوالپرسی مختصر، ولی نه به گرمی آنچه با قطب‌زاده انجام شده بود. سپس آقایان دکتر حبیبی، دکتر عسگری، دکتر سلامتیان، دکتر عروجی و بقیه افراد یکی‌یکی با امام دیدار کردیم.

امام جز دو نفر اول، دیگران را برای اولین بار بود که می‌دید و شناخت زیادی نداشت؛ اما همان‌طور که آقای دکتر یزدی در خاطراتشان اشاره کردند، ایشان در مسیر راه از وجود دسته‌بندی‌ها و اختلاف‌ها آگاه شدند. از خبرنگاران و فیلم‌برداران خبری نبود. قرار بود اطلاعی داده نشود، فقط دو نفر از دوستان برای عکس گرفتن آمده بودند که دوربین یکی از آن‌ها فیلم نداشت و درب دوربین دیگری بسته بود و لذا هیچ عکس و فیلمی از آن لحظات به‌جای نماند.

موقع ورود به سالن فرودگاه، لحظه‌ای بود تماشایی. امام با چهره مصمم و جدی، مانند کسی که با لباس رزم وارد میدان کارزار شده باشد قدم برمی‌داشت؛ کاملاً هوشیار و آماده ستیز و «هر چه بادا باد»

”
قبل از ورود امام خمینی به پاریس واقعه‌ای تکان‌دهنده رخ داد که به مناسبت اهمیت تاریخی به آن اشاره می‌شود. تقریباً یک ماه قبل از ورود امام به پاریس یکی از خبرنگاران فرانسوی برای مصاحبه و فیلم‌برداری از امام اجازه ملاقات گرفت و به نجف رفت. بعد از ملاقات در حال بازگشت به پاریس بود که توسط پلیس عراق بازداشت شد و حلقه فیلم مصاحبه با امام را از او گرفتند“

ورود ایشان و چند نفر روحانی در فرودگاه برای مردم آن دیار جالب و تماشایی بود (مردم فرانسه عموماً طرفدار موضوعات تازه و بدیع هستند) در دو طرف امام آقایان قطب زاده و یزدی حرکت می کردند، طوری که مجالی برای نزدیک شدن دیگران نبود. گاه گاهی هم آهسته مطالبی ردوبدل می شد. امام اما کاملاً ساکت بود و با هوشیاری خاصی که داشت به سخنان آنان گوش می داد. (قبلاً گفته شد ایشان از وجود اختلافها و دسته بندیها مطلع شده بودند) آقای بنی صدر و دیگر همراهان دور از آنان حرکت می کردند. حاج سید احمد پشت سر ایشان و گاهی اگر فرصت دست می داد در کنار ایشان قرار می گرفت.

از پلکان پایین آمدیم. به جلو در که رسیدیم، آقای قطب زاده که فکر می کرد زمینه مساعد را آماده کرده به امام گفت منزل برایتان آماده شده بفرمایید. امام کمی مکث کرد. آقای بنی صدر به امام نزدیک شد و گفت ما منزل تهیه کرده ایم. امام بلافاصله پیشنهاد بنی صدر را پذیرفت. درست به یاد ندارم ولی مثل اینکه قبلاً در این باره با حاج احمد صحبت شده بود و آنها نسبت به آقای بنی صدر اعتماد بیشتری داشتند. این موضوع را از آن جهت می گویم که چند روز بعد در جلسه ای حاج سید احمد به ما گفت آقای بنی صدر را از خود می دانیم. بعد از آنکه امام پیشنهاد را پذیرفت، آقای فائق

بی ریا اتومبیلش را به طرف در فرودگاه آورد. امام، آقای دکتر یزدی، آقای بنی صدر و سودابه شُدیفی در اتومبیل نشستند و به طرف منزل ما حرکت کردند. آقای قطب زاده و حاج سید احمد و دکتر حبیبی در اتومبیل قطب زاده سوار شدند. آقای قطب زاده به من گفت شما هم می توانید با ما بیایید. یک نفر از وکلا که از دوستان قطب زاده بود هم سوار اتومبیل شد و حرکت کردیم. بین راه دوست فرانسوی قطب زاده از نحوه برخورد شک برانگیز حاج سید احمد خوشش نیامد و پیاده شد. سید احمد آقا بلافاصله بعد از پیاده شدن او گفت: راحت شدیم، یکی از آجوج و معجوجها کم شدند!

همگی از به کار بردن این الفاظ زننده تعجب کردیم. سکوتی معنی دار فضا را دربرگرفت. آقای قطب زاده بلافاصله ما را معرفی کرد و

شروع کرد به تعریف کردن از دکتر حبیبی، ضمناً می خواست در ضمن معرفی بگوید این دو نفر مورد اعتماد هستند، اما آقای دکتر حبیبی به ایشان نزدیک تر است. حاج احمد کاملاً خسته به نظر می رسید، گفت از آن محیط گرم و گرفته نجف کلافه شده ایم. چنانچه در حوالی پاریس باغی و فضای بازی بتوان تهیه کرد بهتر از آپارتمان دربسته است. بلافاصله به فکرم رسید نوفل لوشاتو که متعلق به همسر دکتر مهدی عسگری را در نظر بگیریم.

وقتی به منزل رسیدیم، امام و همراهان وارد شده بودند. همگی خوشحال به نظر می رسیدند. پذیرایی صورت گرفت. مقداری شوخی علمایی بین حضار ردوبدل شد. امام با چهره ای جدی نشست. ما که در غرب زندگی کرده بودیم با این طرز برخوردها نا آشنا بودیم و برایمان تازگی داشت. به ایشان گفتم اجازه می دهید پرده های اتاق کشیده شود، ممکن است از روبه رو خطری صورت گیرد؟ ناگهان چهره درهم کشیده او باز شد و با خنده خاصی گفتند: اجازه ما دست شماست، هر طور صلاح می دانید. کمی تعجب کردم. تا آن موقع فکر می کردم ایشان با حالت جدی که دارند اهل لبخند و مزاح نیستند. از این رو این حالت جدی و آن لبخند مرا به تعجب واداشت. همان روز اول مقداری با روحیات ایشان آشنا شدم.

بعد از ظهر، دانشجویان و ایرانیان که از آمدن امام خبردار شده بودند با شور و هیجان وصف ناپذیری به سوی منزل روانه شدند. هیچ نیرویی قادر به کنترل کردن آنها نبود. فوج فوج از راه می رسیدند، آن هم در یک ساختمان کوچک که دارای یک سالن و یک اتاق بود. درون اتاقها و راهروها جای سوزن انداختن نبود. پله ها مملو از جمعیت و تا داخل خیابان مردم صف کشیده بودند. همسایه ها وحشت زده از خانه ها سرک می کشیدند، مانند کسانی که به آنها شوک وارد شده باشد، همگی با حالت اضطراب و ناراحتی نظاره می کردند. پس از اندکی

تأمل بنای ناسازگاری و فریاد بلند شد. بنگاهدار خبردار شد و سراسیمه وارد شد. به هر زبانی بود ساکتشان کردیم. به آنان قول دادیم که جمعیت به زودی اینجا را ترک می کنند. بلافاصله با آقای

دکتر عسگری تماس گرفتیم و راجع به ویلای نوفل لوشاتو که متعلق به همسرشان بود، صحبت کردیم. ایشان موافقت کردند. فردای آن روز سودابه به اتفاق همسر دکتر (madam colet) برای آماده کردن ویلا به نوفل لوشاتو رفتند.

وقتی هجوم جمعیت افزایش یافت، پلیس فرانسه وارد عمل شد و مرا احضار کرد و جویای قضیه شد. موضوع را به طور مفصل برایشان شرح دادم. رفت و فردا با نامه ای از رئیس پلیس فرانسه بازگشت. در آن نامه نوشته شده بود آقای خمینی یا باید خاک فرانسه را ترک کند یا از فعالیت سیاسی خودداری نماید. همراه آقای قطب زاده نزد امام رفتیم و متن نامه را ترجمه کردیم. ایشان در کمال آرامش مثل اینکه هیچ مسئله مهمی اتفاق نیفتاده، پاسخ داد: بگوئید من دست از فعالیت علیه این رژیم فاسد بر نمی دارم و خاک فرانسه را ترک می کنم، ولی بدانید فرودگاه به فرودگاه می روم و علیه این رژیم مبارزه می کنم. پیغام به پلیس داده شد، ولی بلافاصله همگی وارد عمل شدیم. قطب زاده بلافاصله با مسئولان فرانسوی، خبرنگاران و وکلا و آشنایان خود تماس گرفت و دولت فرانسه را به تکاپو واداشت. آقای سلامتیان که با رهبر سوسیالیست های فرانسه، آقای میتران و بعضی از معاونان او در ارتباط بود، از آن طریق وارد عمل شد. دیگران هم به نوبه خود مشغول شدند، این تلاشها نتیجه بخش بود. بالاخره دولت فرانسه کوتاه آمد.

دولت فرانسه بعد از این استقبال بی نظیر و آن اطلاعات دقیق که توسط دوستان ما دریافت کرد، انقلاب اسلامی ایران را جدی گرفت و پیروزی آن را حتمی دانست و به این نتیجه رسید که باید برای حفظ منافع آینده خود به تدارک و زمینه چینی و ارتباطات جدید سیاسی دست زند.

وقتی مطمئن شدیم پلیس برای حفظ نظم و امنیت وارد عمل شده به سازمان دهی مشغول شدیم. ■

پی نوشت:

۱. توضیح اینکه در آستانه نوروز ۵۷ اعتصاب غذای گسترده ۲۹ روزه ای در بندهای زندان قصر انجام شد که در نتیجه آن وضعیت غذا و ملاقات و کتاب و روزنامه بهتر شد. در همین راستا بود که روزنامه گاردین به درون زندان آمد و گفت وگویی امام خمینی با لوموند به فارسی ترجمه شد و در اختیار زندانیان قرار گرفت. واکنش های جناح های مختلف زندان به این مصاحبه مطلب مستقلی می طلبد. شخصی که در جریان این گفت وگو حاضر بوده می گفت وقتی امام به سؤال های خبرنگار لوموند جواب می داد قطب زاده که مترجم این گفت وگو بوده دانم لغت بارک الله را تکرار می کرده؛ یعنی تصور نمی کرده که امام به بهترین وجه جواب بدهد.
۲. شصت سال صبوری و شکوری، دکتر ابراهیم یزدی، ج. ۳، ص. ۱۱۸ روز در نوفل لوشاتو.
۳. در بخش های بعدی به طور مفصل شرح داده خواهد شد.

وقتی هجوم جمعیت افزایش یافت، پلیس فرانسه وارد عمل شد و مرا احضار کرد و جویای قضیه شد. موضوع را به طور مفصل برایشان شرح دادم. رفت و فردا با نامه ای از رئیس پلیس فرانسه بازگشت. در آن نامه نوشته شده بود آقای خمینی یا باید خاک فرانسه را ترک کند و یا از فعالیت سیاسی خودداری نماید

صنعتگران جدید در دوره پهلوی

گفت‌وگو با علی اصغر سعیدی



بخش اول

علی اصغر سعیدی در سال ۱۳۳۶ در تهران به دنیا آمد. گواهی نامه کارشناسی علوم اجتماعی را در سال ۱۳۶۸ از دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران و گواهی نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی را در سال ۷۱ از همان دانشگاه دریافت کرد و دوره دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی را در سال ۱۳۷۸ در دانشگاه لندن به پایان رساند. آثار متعددی در قالب تألیف و ترجمه در حوزه‌های سیاست‌گذاری اجتماعی، جامعه‌شناسی اقتصادی و تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران از ایشان منتشر شده است. سعیدی در حال حاضر دانشیار گروه برنامه‌ریزی اجتماعی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران است.

برسد، بلکه تحقیق او ناظر به دوره‌های خاص است. تحقیق مهم اشرف پژوهشی است که درباره موقعیت کارگران در زمان انقلاب انجام داده است. مقاله مهمی هم درباره طبقات در دوره پهلوی دارد که از طبقه جدید صنعتگر با عنوان گروه‌هایی با خاستگاه بازاری نام می‌برد. این نکته، کار ایشان را از کار یرواند آبراهامیان، فرد هالیدی و محمدرضا سوداگر متمایز می‌کند که معتقدند خاستگاه طبقه نوپدید-یعنی بورژوازی تجاری و صنعتی- زمین‌داری است. هالیدی از سه طبقه یاد می‌کند: زمین‌داران، بازاری‌ها و دولتی‌ها. آبراهامیان، سوداگر و هالیدی نسبت به اقتصاد دوره پهلوی رویکردی کل‌نگر دارند و می‌توان از تحلیل ایشان با عنوان تحلیل طبقاتی یاد کرد. درست است که نخستین کارآفرینان ایران گروهی بودند که از عرصه تجارت برخاستند و از این‌رو نظریه آقای اشرف را تا اندازه‌ای می‌توان قبول کرد، اما در بین همین کارآفرینان جدید، گروه‌های مختلفی هم از تحصیلکرده‌های رشته‌های مهندسی بودند. به نظر من، این نکته بسیار مهمی است که مورد غفلت قرار گرفته است. تعدادی از این مهندسی‌ن محصول برنامه‌های آموزشی دوره رضاشاه بودند. دولت وقت گروهی از جوانان را برای تحصیل به آلمان و فرانسه و بلژیک و مخصوصاً به فرانسه اعزام کرد. قدیمی‌ترین کارخانه‌ای که در ایران درست شد کارخانه وطن بود. شخصی که این کارخانه را درست کرد بازاری نبود، بلکه مهندسی بود که رفته بود هندوستان و به کمک پدرخانم خود که آلمانی بود ماشین‌آلاتی را به ایران آورد. بعداً محمدحسین کازرونی این ماشین‌آلات را گرفت و در اراضی هفت دست اصفهان کارخانه وطن را درست کرد. این مهندس، شخص نابغه‌ای بود، ولی تجارت نمی‌دانست. کارخانه وطن را همه به اسم محمدحسین کازرونی می‌شناسند، ولی به نظر من اگر آن مهندس نبود کارخانه وطن درست نمی‌شد؛ البته تجار پتانسیل ورود به صنعت را داشتند، اما تلنگر اولیه را مهندسی‌ن زدند. به‌عنوان نمونه بعد از سال ۱۳۱۶ مهندس خلیل ارجمند -بنیان‌گذار کارخانه ارج- استاد دانشکده فنی دانشگاه تهران بود و فعالیت صنعتی را از یک کارگاه کوچک آهنگری شروع کرد. از هم‌دوره‌ای‌های ایشان مهندس بازرگان ابتدا در زمینه‌های آموزشی و دولتی مشغول شد، ولی بعد از اخراج از دانشگاه، سراغ فعالیت‌های صنعتی رفت و شرکت یاد را درست کرد. اگر ایشان مشغولیت سیاسی نداشت، شاید صنعتگر موفقی می‌شد. یکی دیگر

آیا از منظر جامعه‌شناختی، اختیارکردن رویکردی کلان برای تبیین تاریخ اقتصاد ایران ممکن و سودمند است؟ اگر آری با چه مفهومی می‌توان به تبیین اقتصاد ایران دوره سلطنت پهلوی پرداخت؟

«من ابتدا از منظر جامعه‌شناسی اقتصادی به اقتصاد دوره پهلوی پرداختم، اما در ضمن مطالعاتی که داشتم به نظرم آمد که آنچه مشغول انجام آن هستم تقریباً یک رهیافت مقایسه‌ای-تاریخی است. به نظر من بر اساس همین رهیافت مقایسه‌ای-تاریخی نمی‌توان در مورد تاریخ اجتماعی-اقتصادی ایران در دوره پهلوی یک نظریه کلی داد. اطلاعات یا داده‌های فعلی ما چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد، ولی در مورد نیروهای مؤثر در اقتصاد می‌توان سخن گفت. من هم به‌نوبه خود از میان این نیروها به کارآفرینان پرداخته‌ام. مفهوم کارآفرین را به‌عنوان بدیل مفهوم سرمایه‌دار به کار می‌برند تا از پیش‌زمینه‌ها و دلالت‌های تئوریک آن دوری کنند و گرفتار ذهنیت منفی درباره مفهوم سرمایه‌دار نشوند. تحقیقاتی که من انجام داده‌ام عمدتاً بر دوره پهلوی دوم متمرکز است. گو اینکه من تقسیم‌بندی دوره پهلوی به اول و دوم را درست نمی‌دانم. به کسانی هم که این تقسیم‌بندی را به کار می‌برند می‌گویم که دوره رضاشاه با دوره محمدرضا شاه فرق دارد و تقسیم‌بندی دوره پهلوی، به اول و دوم این تفاوت را به‌خوبی نشان نمی‌دهد؛ بلکه می‌تواند دلالت بر همگن بودن و تداوم بین این دو دوره داشته باشد.

در ذهن من سه رهیافت به اقتصاد دوره پهلوی وجود داشت. یکی از آن سه، رهیافت احمد اشرف بود. اشرف در مورد اصناف و بنگاه‌های خانوادگی به‌طور مفصل سخن می‌گوید. بنا بر رهیافتی که او در کتاب موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران اختیار می‌کند ماهیت اصناف، مانع اصلی انباشت سرمایه در ایران است. او به نقش دولت در این زمینه توجهی ندارد. درست برعکس، همایون کاتوزیان به دولت توجه می‌کند و معتقد است که در تاریخ ایران مانع انباشت سرمایه دولت استبدادی بوده است؛ البته اگر از احمد اشرف بپرسید خواهد گفت که من دوره قاجار را تحلیل می‌کنم و دوره رضاشاه بیرون از حوزه مطالعه من است. استنباط من این است که کار او یک کار جامعه‌شناختی با سبک و سیاقی وبری است؛ بنابراین نمی‌خواهد به یک نظریه کلی درباره تاریخ ایران

از همین مهندسين مهندس خلیلی عراقی است که گروه صنعتی بوتان را تأسیس کرد. پدر ایشان قبل از سال ۱۳۳۲ در کار صنعت برق بود. در سال‌های بعد هم گروه‌های دیگری از مهندسين، هم در کارخانه‌های موجود ایفای نقش کردند و هم خود، کارخانه‌های دیگری را راه‌اندازی کردند. به نظر من این خیلی مسئله مهمی است که وقتی ما به خاستگاه صنعت در ایران می‌پردازیم توجه خود را منحصر به تجارت نکنیم.

بنابراین شما معتقدید که برخلاف نظریه احمد اشرف در شکل‌گیری صنعت جدید در ایران بخش‌هایی از طبقه متوسط جدید سهم اصلی را ایفا کردند؟

«نه کاملاً برخلاف. بلکه باید به نظریه دکتر اشرف این گروه را افزود. بله به نظر من در این زمینه مهندسين نقش مهمی داشتند.»

در مورد نظریه کاتوزیان چه؟ آیا نظریه ایشان درباره تاریخ اقتصادی دوره پهلوی از کفایت لازم برخوردار است؟

عرض کردم که آقای احمد اشرف از دادن یک نظریه کلی درباره این دو دوره اجتناب می‌کند، اما آقای کاتوزیان دوره پهلوی را با مفهوم شبه‌مدرنیسم تپی‌بن می‌کند، اما من فکر می‌کنم که می‌شود نظر آقای کاتوزیان را با برخی رویدادهای دوره رضاشاه تعدیل کرد. دوره رضاشاه دوره‌ای بود که سیاست دولت به شدت بر صنایع داخلی تمرکز داشت. در این دوره سه دسته کارخانه نساجی، سیمان و قند و شکر شکل گرفت؛ علاوه بر اینکه به نهادسازی هم توجه شد. نهاد قضایی جدید در همین دوره شکل گرفت. پس هم از جهت نرم‌افزار توسعه و هم از حیث سخت‌افزار آن با دستاوردهایی مواجه بودیم. دولت وقت، مسیر توسعه خطی را پیش می‌برد و از کشاورزی به سمت صنعت می‌رفت؛ تأکید بر کشاورزی را در

برنامه اول توسعه ملاحظه می‌کنید که ایده‌اش در همان دوره رضاشاه شکل گرفت. این برنامه کشاورزی یک نوع برنامه برای ثبات سیاسی بود. تأکید بر کشاورزی در آن مقطع فی‌الواقع تأکید بر جلوگیری از تحرک عشایر کوچ‌نشین و تثبیت جمعیت بود. در زمینه صنعت هم حمایت از صنایع داخلی یا پروتکشنیسم محور اساسی سیاست‌ها در

دوره رضاشاه بود. برخی از کارخانه‌ها هم که بعداً ساخته شد ریشه‌اش به همین دوره برمی‌گردد. مثلاً درست است که کارخانه ذوب‌آهن، سال ۱۳۴۶ شکل گرفت، اما در دوره رضاشاه مکان‌یابی شده بود و برخی از ملزومات آن را هم سفارش داده بودند، ولی پیش آمدن جنگ جهانی، پروژه تأسیس کارخانه ذوب‌آهن را متوقف کرد، حتی می‌گفتند ملزومات موردنظر در حال حمل از آلمان به سمت ایران بود که جنگ شروع شد و ناچار شدند مقداری از وسایل را به مصر ببرند و نگه دارند که البته در آنجا از بین رفت. شواهدی از این قبیل نشان می‌دهد که نمی‌توان این دوره را با مفهوم شبه‌مدرنیسم تبیین کرد. یا مثلاً از دیگر تحلیل‌های آقای کاتوزیان این است که راه‌آهن یک پروژه ملی نبود، چون سه نقطه اقتصادی کشور را به همدیگر وصل نمی‌کرد و برای این ساخته شد که دسترسی رضاشاه را به زمین‌هایش تأمین کند یا برای اینکه حرکت کالای خارجی به بازارها را تسهیل نماید، ولی تفسیر دیگری هم از همین ساخت راه‌آهن هست که یک پژوهشگر ژاپنی ارائه داده و می‌گوید ساخت راه‌آهن برای دولت رضاشاه حکم حمایت از ساختار دولت-ملت را داشت. معمولاً حاکمانی که در حال دولت‌سازی هستند نیاز به این نوع زیربناها دارند. او مدعای خود را با ارائه مثال‌های مختلف از تجربه ساخت راه‌آهن در انگلستان، فرانسه و آلمان توضیح می‌دهد. به هر حال از این منظر هم باید

به مسئله نگاه کرد که سیاست در سطح کلان، اقتصاد را رهبری می‌کند و برای آن هدف‌گذاری می‌کند؛ بنابراین همه اقدامات دولت لزوماً نباید منطق اقتصادی داشته باشد. این می‌تواند جوابی باشد به آقای کاتوزیان، ولی در مورد شکل‌گیری بانک‌ها در دوره رضاشاه شاید سخن ایشان درست باشد؛ چون بانک‌ها هیچ موقع نتوانستند از دل شبکه پولی غیررسمی مثل صرافی‌ها بیرون بیایند و همیشه شکاف بین این دو وجود داشته است.

به نظر شما قاعده کلی شکل‌گیری نهادهای جدید این است که از

دل نهادهای قدیم بجوشند و تکامل پیدا کنند؟

«بله! اگر آرزوی مشروطه‌خواهان که داشتن یک بانک ملی بود در دوره رضاشاه محقق می‌شد که نشد می‌توانست جایگزین بانک شاهی بشود؛ البته در همین دوره، بانک سپه تأسیس شد، اما به‌طورکلی چون شبکه

پولی رسمی از دل شبکه صرافی بیرون نیامد، همیشه صراف‌ها - به سبب بهتر جواب دادن به خواسته‌های متقاضیان وام - می‌توانستند از آن‌ها جلوتر باشند. فرآیند اخذ تسهیلات از صراف‌ها و حتی نزول خوارها نسبت به شبکه بانکی در بدو کار، ساده‌تر بود. به نظر من - حتی زمانی که بانک‌ها تأسیس شدند و گسترش پیدا کردند - صراف‌ها نقش مهمی در بازار داشتند.

آیا دولت رضاشاه در دیگر زمینه‌ها سازگار با قاعده پیش‌گفته عمل کرد؟ یعنی نهادهای جدید با جذب و درونی‌سازی نهادهای قدیم شکل داده شد؟

به نظر من تمامی سیاست‌های اقتصادی، همگام با هم و کاملاً از درون نهادهای قدیم بیرون نیامد و سیاست‌های دوره رضاشاه به همین دلیل شاید لقب شبه‌مدرنیسم گرفت، اما برخی سیاست‌های اقتصادی و نهادسازی‌ها همگام بود؛ مثلاً قانون تجارت و قوانینی که برای حمایت اقتصاد یا حمایت از صنایع داخلی وضع شده بود به هر حال یک شهر صنعتی مانند اصفهان را به وجود آورد که اگر گرفتار جنبش کارگری دهه ۲۰ نشده بود، چه‌بسا نقش مهمی در توسعه اقتصادی ایران ایفا می‌کرد؛ اما برخی نهادسازی‌ها، همان‌طور که دکتر کاتوزیان و دیگر منتقدین اشاره می‌کنند همگام نبود.

در سال‌های بعد از شهریور ۲۰ دولت ضعیف شده بود. اتفاقات زیادی در آن سال‌ها افتاد که روی اقتصاد خیلی اثر منفی گذاشت. مثلاً در حالی که جنبش کارگری اصلاً در آن شرایط موضوعیت نداشت از طریق نیروهای چپ به‌ویژه حزب توده گسترش پیدا کرد. بعد از پایان جنگ دوم جهانی اتحادیه‌هایی که توسط حزب توده حمایت می‌شدند هم در اصفهان و هم در شهرهای دیگر مثل قزوین و تبریز دست بالا داشتند؛ در حالی که هنوز نیروهای شوروی از این مناطق بیرون نرفته بودند. فرضیه من این است که یکی از علل سقوط صنایع نساجی در آن مقطع تحرکات کارگری بود. سؤال‌های زیادی در زمینه فعالیت‌های صنفی کارگری در آن مقطع قابل طرح است. یکی از فعالان کارگری این دوره تقی فداکار است که به نمایندگی مجلس چهاردهم می‌رسد و بعد از یک دوره همکاری با حزب توده از آن جدا می‌شود و صرف‌نظر از ارزش‌گذاری درباره نیتش، خط‌مشی قابل قبولی نداشت. آقای حبیب لاجوردی به‌طور مفصل در کتاب خود^۲ نشان می‌دهد که چالش بزرگی در حوزه کارگری با دخالت خارجی‌ها و مشخصاً انگلیسی‌ها و حتی سازمان بین‌المللی کار به‌وجود آمده بود. اول، اتحادیه‌های کارگری طرفدار حزب توده به کارفرماها فشار می‌آوردند و نهایتاً کارخانه‌ها

” تحلیل‌های آقای کاتوزیان این بود که راه‌آهن یک پروژه ملی نبود، چون سه نقطه اقتصادی کشور را به همدیگر وصل نمی‌کرد و برای این ساخته شد که دسترسی رضاشاه را به زمین‌هایش تأمین کند یا برای اینکه حرکت کالای خارجی به بازارها را تسهیل نماید



علینقی عالیخانی

را می‌خواستند، بعد در چنین وضعیتی اتحادیه دیگری تشکیل می‌شد که سفارت انگلیس و نیروهای وابسته به آن در آن خیلی نقش داشتند. استنباط من این است که ورود انگلیس به ماجرا با قدرت گرفتن حزب کارگر در آن کشور مرتبط بود. حزب کارگر به فعالیت صنفی کارگران اهمیت می‌داد. یک دیدگاه این است که ترویج این خط‌مشی که حقوق کارگرها را باید به رسمیت شناخت، شاید تا اندازه زیادی به‌خاطر وجود بعضی از سیاستمداران انگلیسی در سازمان بین‌المللی کار و اعمال فشار آن‌ها بر دولت ایران بوده است. دیدگاه دیگری هم هست که اهتمام دولت وقت به حقوق کارگران را به‌خاطر جلوگیری از تشکیل اتحادیه‌هایی می‌داند که به حزب توده مربوط بودند. به هر حال از نقش برجسته حزب توده و نیروهای بیرونی در تحولات کارگری آن دوران نمی‌توان غفلت کرد. تحولات کارگری تا ۱۳۲۷ ادامه داشت و تبعات آن را در شکل‌گیری قانون کار و اقدامات دولت دکتر مصدق در زمینه حقوق کار می‌توانیم ببینیم؛ البته اگر بخواهیم به موانع توسعه صنعت در آن مقطع بپردازیم هم باید به عوامل بیرونی توجه کنیم و هم به عوامل درونی. شکست اقتصادی واحدهای صنعتی را نمی‌توان صرفاً به عواملی مثل چگونگی دولت و اصناف و فعالیت‌های کارگری و فعالیت‌های فراملی نسبت داد، بلکه باید به ساختار درونی بنگاه‌ها هم توجه کرد. من در جریان نگارش زندگینامه خسروشاهی^۳ با اشاره به یک مورد خاص - یعنی کارخانه پارچه‌بافی آذربایجان که در قزوین بود - به موانع درونی توسعه پرداخته‌ام. مثلاً بی‌تجربگی شرکا و نداشتن دانش لازم برای چگونگی همکاری مشترک، بر روند کار واحدهای صنعتی تأثیر منفی داشت؛ بنابراین ساختارهای خانوادگی هم از دیگر موانع توسعه است.

وقتی وارد دهه ۱۳۳۰ می‌شویم ما یک دهه‌ای داریم که به‌خاطر امنیتی که به‌وجود می‌آید، تقریباً عصر امتیازات است. تمام شرکت‌ها وارد اولین مرحله تجاری می‌شوند؛ یعنی گرفتن امتیاز فروش کالاها خارجی که تا انقلاب ادامه پیدا می‌کند، ولی این روند به‌تدریج در پایان دهه ۳۰ در بعضی از صنایع تغییر می‌کند. به‌طور مثال در بسیاری از کارخانه‌ها مثل کفش ملی و بیشتر صنایع مصرفی مثل پارچه و کالاهای بادوام مثل لوازم‌خانگی سرمایه‌دارها به جایگزین کردن واردات می‌پردازند. در این مقطع نقش کار ایرانی حداقل است. مثلاً در صنایع ماشین‌سازی، فرآیند تولید به‌صورت سوار کردن قطعات کاملاً منفصل یا سسی کی دی^۴ بود. شاید این روش، ارزش‌افزوده‌ای ایجاد نمی‌کرد و نمی‌توانست ارزشی خود را کاهش دهد. علینقی عالیخانی

هم وقتی در بهمن ۱۳۴۱ به وزارت اقتصاد رسید این روال را بر هم زد و گفت این اسمش موتناژ نیست. یا به تعبیر بهتر، موتناژی نیست که محرک تولید داخلی باشد و آن را رونق دهد. به نظر من اگر بخواهیم طرح یک تئوری کلی برای دوره پهلوی را رد نکنیم، می‌توانیم از حد فاصل اواخر سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۸ سخن بگوییم که طی آن یک دولت کاملاً تکنوکرات بر سر کار بود. اگر بخواهیم اسمی از دولت توسعه‌گرا ببریم به نظر می‌رسد همین دولت است؛ دولتی که بخش خصوصی را به‌شدت تقویت کرد.

روی کار آمدن عالیخانی با ماجرای اصلاحات ارضی و پروژه موسوم به انقلاب شاه و مردم ارتباطی نداشت؟

می‌توان گفت تقریباً بی‌ارتباط بود؛ البته برنامه اصلاحات ارضی روی نتیجه سیاست‌های جایگزینی واردات و توسعه صادرات که عالیخانی پیگیری می‌کرد مؤثر بود، ولی به روی کار آمدن عده‌ای از تکنوکرات‌ها با برنامه اصلاحات ارضی مرتبط نبود. دوره نخست‌وزیری علی‌امینی واقع از لحاظ اقتصادی دوره کمرشکنی بود. از لحاظ اقتصادی امینی ریاضت اقتصادی را توصیه می‌کرد، اما وقتی شاه از شر امینی راحت شد، به قول اسدالله علم دنبال یک دکتر شاخ^۵ می‌گشت! که وضعیت اقتصادی را از بحران دریاورد. وقتی که وزارت اقتصاد به عالیخانی پیشنهاد می‌شود، عالیخانی برنامه خود را اعلام می‌کند و شاه هم برنامه او را می‌پذیرد. می‌شود گفت تا سال ۱۳۴۶ شاه دخالت چندانی نمی‌کند؛ یعنی تمام سیاست‌های اقتصادی را یک‌عده تکنوکرات در سازمان برنامه و بانک مرکزی و به‌ویژه وزارت اقتصاد پیش می‌برند. وزارت اقتصاد هم در آن مقطع از دارایی جدا می‌شود. بازرگانی و گمرک هم زیرمجموعه وزارت اقتصاد بود. نتیجه برنامه عالیخانی - در صورتی که ادامه پیدا می‌کرد - صنعتی کردن کشور بود. کم‌اینکه میزان رشد

اقتصادی تا سال ۱۳۴۶ بالای ۱۰ درصد بود و تورم کمتر از ۳ درصد. به‌طور متوسط از سال ۱۳۴۲ تا ۵۰ رشد اقتصادی ایران ۱۰ درصد بود و تورم حدود ۳ درصد. این دوره را که همه از آن عنوان دوره طلایی اقتصاد ایران نام می‌برند می‌توان عصر تکنوکراسی خواند، اما به‌محض اینکه از دوره رکود امینی بیرون می‌آیم شاه خیالش راحت می‌شود، اما با یک امینی دیگر مواجه می‌شود که همین عالیخانی بود و به همین جهت شاه او را برکنار می‌کند. به نظر من برکنار کردن عالیخانی از سوی شاه پایان دوره کوتاه‌حاکمیت تکنوکرات‌ها در ایران بود؛ البته بعدها همچنان تکنوکرات‌ها در سیستم حضور داشتند، ولی به قول آقای نیازمند اشخاصی مانند هوشنگ انصاری و عبدالمجید مجیدی بودند که تکنوکرات‌های جسوری نبودند. این دسته اخیر نقششان عمدتاً جلوبردن برنامه‌های شاه بود. از همین مقطع به بعد، یعنی با پایان گرفتن عصر تکنوکراسی، نفت نقشی محوری در اقتصاد ایران پیدا می‌کند. دولت رانتیر در دهه ۵۰ و به‌ویژه با افزایش سریع درآمدهای نفتی در سال ۱۳۵۲ شکل گرفت. از آن مقطع به بعد ما دیگر دولت توسعه‌گرا نداشتیم و دولت رانتیر جای آن را گرفت. در همین دهه ۱۳۵۰ با رشد شرکت‌های صنعتی مواجه بودیم که احیاناً کارکنان دولت هم در آن درگیر بودند.

رابطه صنعتگران جدید با دولت وقت چگونه بود؟ آیا از چنان ظرفیتی برخوردار بودند که بتوانند بر سیاست‌گذاری متولیان امور مؤثر باشند؟

من به این سؤال در چارچوب تعامل بین عاملیت^۶ و ساختار پاسخ می‌دهم. اگر شما دولت را به‌عنوان ساختار در نظر بگیرید، تعامل عاملان اقتصادی با ساختار در عصر پهلوی در دوره‌های مختلف، متفاوت بود. اگر شما دهه ۱۳۲۰ را بررسی کنید، ساختار - یعنی دولت -

ضعیف بوده و عاملیت امکان ظهور و بروز زیادی داشته است. مثلاً اتاق‌های بازرگانی در دهه ۱۳۲۰ خیلی قوی بودند. اقتدار شخصی مانند عبدالحسین نیک‌پور اصلاً قابل تصور نیست. من با نوه نیک‌پور صحبت می‌کردم، می‌گفت وقتی ما در یک میهمانی نشستیم، جمع بود. پیشخدمت آمد به آقای نیک‌پور گفت: آقای نیک‌پور! از دربار تماس گرفته‌اند. نیک‌پور هم گفت: امروز جمعه است، میهمان‌هایم هستند، بگو من فردا با ایشان تماس می‌گیرم؛ شبیه همان نحو برخوردی که قوام با شاه داشت. به نظر من، نقش عاملیت خیلی مهم است. من عاملیت را هم در برخی اشخاص می‌بینم و هم در گروه‌هایی که با هم متشکل می‌شوند. مثلاً در اسناد دولتی روایت شده که بهایی‌ها در آن دوران نقش خیلی زیادی بازی کردند و توانستند روی سیاست‌ها خیلی جاها تأثیر بگذارند. یا مثلاً برخی سندیکاها مانند سندیکای فلزکاران خیلی قدرت پیدا کرده بودند و می‌توانستند جاهای مختلف نفوذ کنند. اعضای این سندیکا همه مهندس بودند و یک بازاری هم در میان آن‌ها نبود. آقای محسن اشتهدریان یا محسن آزمایش - مالک کارخانه آزمایش - هم ابتدا کارگر بود و خاستگاه بازاری نداشت.

سال ۱۳۴۲ جمعی از صنعتگران، اتاق صنایع را درست کردند و بر سیاست‌های دولت مؤثر بودند. حتی در بیرون کردن بازرگانان از اتاق بازرگانی هم نقش داشتند. تا سال ۱۳۴۲ اتاق بازرگانی بیشتر از بازاری‌ها تشکیل می‌شد و آن‌ها نقش خیلی بالایی در رابطه با دولت داشتند، ولی پس از آغاز فرآیند صنعتی شدن و پدید آمدن صنعتگرهای متفاوتی در دهه ۳۰، سال ۱۳۴۲ اتاق صنعت شکل گرفت. سال ۱۳۴۸

این اتاق در اتاق بازرگانی ادغام شد، با این حال بازرگانان در اتاق منزوی شده بودند. شما یک بازرگان هم نمی‌بینید که در این دوره در هیئت‌رئیس اتاق بازرگانی و صنایع معادن باشد.

این دسته از سرمایه‌داران نسبت به پدیده انقلاب چه واکنشی داشتند؟

«جلیل خسروشاهی اصلاً باورش نمی‌شد که بعد از انقلاب کارخانه او را مصادره کنند. او با آقای عالی‌نسب روابطی داشت، با مرحوم صفارهرندی، پدر سردبیر سابق کیهان که وزیر ارشاد آقای احمدی‌نژاد شد، هم روابطی داشت. یا آقای ایروانی از طرف آقای شالچیان به دیدن

امام رفته بودند تا کمک‌های بازاری‌ها را تحویل امام در پاریس بدهند. برخی از ایشان فکر نمی‌کردند اموالشان مصادره شود؛ برای همین بسیاری از ایشان در ایران ماندند و تلاش کردند اموال خود را حفظ کنند. قطعاً کسانی که می‌گویند انقلاب شده بود و سرمایه‌داران فرار کردند حرف کاملاً نادرستی است، چون رهبران اتاق بازرگانی ورود امام را به مملکت خوش آمد گفتند و امام هم پاسخ آن‌ها را دادند. آقای نیازمند از حاجی برخوردار خاطره‌ای را نقل می‌کرد. می‌گفت وقتی ما لندن بودیم همدیگر را می‌دیدیم. دیدیم حاجی برخوردار یک هفته نیست. بعد از یک هفته آمد. گفتیم حاج‌آقا کجا بودی؟ گفته بود: رفتم آقا را در فرانسه ببینیم یک چکی هم نوشتیم، گفتیم: آقا این هم کمک ما. گذاشتیم زیر تشک. می‌گفت اصلاً امام هیچ توجهی نکرد. بعدها من خودم با آقای ابراهیم یزدی صحبت می‌کردم به ایشان گفتم چه کسانی از بازرگانان آمدند نوفل‌لوشاتو و کمک می‌کردند گفت: نمی‌دانم. البته نمی‌خواست به من بگوید. پسر آقای احمد لاجوردی می‌گفت: آقای به نام خادم که در کابینه بختیار وزیر مسکن بود و الان جزو اپوزیسیون مقیم خارج است در مصاحبه‌ای می‌خواست پدر من را خراب بکند و به همین جهت گفت احمد لاجوردی در جریان انقلاب ۵۰ میلیون تومان به آیه الله خمینی کمک کرد. پسر مرحوم احمد لاجوردی به من می‌گفت:

«بابای من یک قران هم به آقای خمینی کمک نکرد. منظورم این است که بگویم برخی کمک می‌کردند و برخی کمک نمی‌کردند؛ اما بسیاری از این‌ها هیچ فکر نمی‌کردند با آمدن انقلاب موقعیت خودشان را از دست بدهند. احمد لاجوردی اصلاً در ایران بود و توسط گروه فرقان ترور شد. در

حقیقت آن‌ها هم مانند دیگران خود را محتاج عدالت می‌دانستند.

آیا می‌توان گفت با بررسی دستاوردهای صنعتگران در یک دوره و روحیات و توانمندی‌های آن‌ها ساختار اقتصادی را تبیین کرده‌ایم؟ آیا با این سنخ بررسی، از تحلیل جامعه‌شناختی به تحلیل روان‌شناختی نزدیک نمی‌شویم؟ به نظر می‌رسد اگر بخواهیم زندگی اقتصادی در دوره پهلوی را از منظر جامعه‌شناختی تبیین کنیم، باید به پیامدهای ناخواسته کنش بپردازیم. گواينکه

تبیین جامعه‌شناختی، خصوصیات و شرایط دیگری هم دارد.

«اتفاقاً من از تحلیل روان‌شناختی اجتناب می‌کنم. کسانی که با رویکرد روان‌شناختی تحلیل می‌کنند فقط به نیروهای خود فرد توجه می‌کنند؛ اما تحلیل من از این قبیل نیست. درست است که این صنعتگران نهادی مثل اتاق را درست می‌کردند ولی عمدتاً متکی به خانواده‌های خود بودند. اگر شما به نقش خانواده توجه کنید از تحلیل روان‌شناختی دور می‌شوید. من یکی دو مورد مقاله هم در این زمینه آماده کردم و در برخی سمینارها ارائه کردم.»

به نظر من باید بر نقش بنگاه‌های خانوادگی بزرگ در رشد سرمایه‌داری در ایران تأکید کرد. ما نزدیک ۶۰ الی ۷۰ خانواده بزرگ در این دوران داریم. حدود ۶۰ نفر بودند ولی هرکدام چهار پنج نفر از خانواده را در کنار خود داشتند. بسیاری از کارآفرینان در دوره پهلوی در قالب خانواده فعالیت می‌کردند. البته به آن مرحله نرسیده بودند که مالکیت از مدیریت خانوادگی جدا شده باشد. برای آن‌ها خانواده جایگزین اتاق بازرگانی و حتی نهادهایی مثل سندیکا شده بود. گواينکه بعضی مواقع هم از طریق سندیکاها کار خود را جلو می‌بردند. این‌ها در چارچوب روابط خانوادگی اعتماد بیشتری به هم داشتند؛ اما اگر یک نفر را از میان خود به اتاق بازرگانی می‌فرستادند موفق‌تر بودند. همه این خانواده‌ها یک موقعیت تأثیرگذاری در اتاق بازرگانی داشتند؛ نه اینکه اتاق بازرگانی را برای رشد بخش خصوصی درست کنند بلکه آن را برای منافع خود می‌خواستند. من این نکته را از آقای خسروشاهی شنیدم و در کتاب هم نوشتم. البته همان‌طور که پیش از این اشاره کردم ساختار خانوادگی می‌تواند نقش منفی هم ایفا کند. معمولاً عوامل بازدارنده رشد اقتصادی را عوامل بیرونی مانند وضع اقتصادی، قوانین و نهادها می‌دانند؛ اما یکی از موانع رشد اقتصادی می‌تواند تأکید بر خانواده باشد. درست است که در خانواده اعتماد زیادی به وجود می‌آید، ولی همین اعتماد ممکن است خانواده را از نسل اول به نسل دوم تداوم ندهد و احتمال وقوع آسیب‌های اخلاقی را زیاد کند. در دوره پهلوی خیلی از خانواده‌ها بودند، موفق بودند اما خیلی از خانواده‌ها مانند اخوان‌ها موفق نبودند. اخوان‌ها بزرگ‌ترین خانواده در ایران بودند، ولی چون به قول آقای حبیب لاجوردی از اطلاعات خاص یا غیرعمومی استفاده می‌کردند اعضای خانواده از هم جدا شدند و فعالیت مشترک ایشان به نسل دوم نرسید.

وقتی ما از موفقیت یک عامل اقتصادی

سخن می‌گوییم دقیقاً چه معنایی را اراده می‌کنیم؟ اگر بخواهیم موفقیت را از منظر فرد تحلیل کنیم واضح است که موفقیت یک فرد به‌عنوان عامل اقتصادی در گروهی حداکثر کردن سود و حداقل کردن هزینه‌هاست. اگر رفتار برخی از این صنعتگران جدید را در چارچوب تحلیل هزینه-فایده تحلیل کنیم، می‌توان پذیرفت که آن‌ها تا حدودی موفق بودند، اما اگر موفقیت را از منظر اجتماعی و کلان مطرح کنیم آیا می‌توان پذیرفت که آن‌ها به فرآیند توسعه در مقیاس کلان مَدَد رساندند؟



حاج محمدتقی برخوردار (۱۳۰۳-۱۳۹۰) معروف به «حاجی برخوردار»

« بررسی‌هایی که من انجام دادم نشان از این ندارد که آن‌ها تنها دنبال سود خود بودند. به نظر بسیاری از این‌ها از نسل مشروطه بودند که می‌خواستند توسعه و ترقی در مملکت انجام دهند و گرنه راه‌های کسب سود فراهم بود. مثلاً تقریباً آن‌ها به معامله روی زمین و مستغلات روی نیاوردند؛ درحالی‌که به‌مراتب سودش بیشتر بود. خیلی تلاش می‌کردند خودشان را به سطح کشورهایی که از آنجا ماشین وارد می‌کردند برسانند. این اتفاق را با تأسیس برخی صنایع مانند صنایع پلی‌اکریل، مشارکت با نستله و غیره می‌توان مشاهده کرد. تعداد صنعتی که در سال‌های اول دهه ۱۳۵۰ ما را به سمت یک کشور نیمه‌پیرامونی و حتی هسته‌ای نزدیک می‌کرد بسیار زیاد بود. حداقل در خاورمیانه در رتبه اول می‌ایستادیم. در زمینه تولید داخلی در خودروسازی و کامیون‌سازی می‌توانستیم توسعه پیدا کنیم. این را با بررسی دقیق زندگی برادران خیامی و اصغر قندچی و بسیاری از صنعتگران دیگر که از محیط‌های صنعتی کوچک مانند خیابان قزوین و کارگاه‌های کوچک بیرون آمده بودند و یا مهندسی‌نی مانند برادران ارجمند و دیگران می‌توان نشان داد.

نیست و می‌توان از به ارث رسیدن شبکه‌ای از روابط -چه در سطح سیاسی و چه در سطح اجتماعی و صنفی- سخن گفت.

من کارآفرینی را صرفاً به عناصر مدرن تقلیل نمی‌دهم. علاوه بر این، قبول دارم که بخشی از آموزش لازم برای کسب‌وکار از نسل‌های قبل به کارآفرینان جدید به ارث می‌رسید.

همان‌طور که گفتم شبکه خانوادگی از عوامل موفقیت صنعتگرانی است که از ایشان سخن گفتم. یک آدم معمولی ممکن است در کسب‌وکار فردی خود از شبکه ضعیف دوستانش استفاده کند که شاید آموزش باکیفیتی هم به او ندهد، ولی صنعتگرانی مثل ایروانی و احمد لاجوردی چون بنگاه داشتند می‌توانستند اطلاعات ارزشمندی را به داخل بنگاه بیاورند. احمد لاجوردی ۳۰ نفر مدیر حرفه‌ای داشت و به مدیران خود سهام می‌داد؛ تا زمانی که انقلاب شد و دیگر سرانجامش مشخص نشد. صاحبان شرکت ویتانا چهار برادر بودند. صاحبان جنرال الکتریک سه برادر بودند که بعدها برخی از ایشان از هم جدا شدند. آقای ایروانی و امثال او که خاستگاه بازاری داشتند، یکی از عوامل موفقیتشان آموزشی بود که از طریق شبکه خانوادگی به آن‌ها می‌رسید؛ بنابراین نقش آموزش رسمی و غیررسمی و شبکه روابط خویشاوندی و دوستی را نمی‌توان انکار کرد.

ارباب قلم یا آن‌ها که خاستگاه بازاری نداشتند، گرچه بعضاً در خانواده‌های سنتی رشد کردند، اما نتوانستند شبکه‌های روابط جدیدی را متمایز از شبکه‌های سنتی پدید آورند. من دیگر عامل موفقیت گروه جدید کارآفرین‌ها را -صرف‌نظر از شبکه روابط و آموزش‌هایی که درونی می‌شود- در جهان‌دیدگی آن‌ها می‌بینم. در میان ایشان، اکثر آن‌ها که جهان‌دیده که بودند موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

موفق‌تر بودند.

خود را با قدیم گسسته بودند؟ مثلاً آیا همان شبکه خویشاوندی سنتی، شکل مدرن پیدا نکرد؟

« برخی از کارآفرینان جدید وارد شبکه خویشاوندی بازاریان شدند، اما به‌لحاظ سرمایه به آن‌ها وابسته نبودند. مثلاً مهندس رهنما از خانواده تاجر بازاری زن گرفت، ولی سرمایه‌اش را از او نگرفت. به نظر من این تاجر بازاری بود که به او و امثال او احتیاج داشت. حتی او ارتباطاتی با خانواده قاجار داشت. به هر حال ما در دوران رضاشاه وارد دوره‌ای می‌شویم که طبقات جدید و به تعبیر احمد اشرف ارباب قلم شکل می‌گیرند؛ طبقه جدیدی که من تردید دارم به سنت وابسته باشند. اکثر آن‌ها تحصیل کرده خارج بودند، یا در کالج‌های خارجی داخل کشور تحصیل کرده بودند، مثل مدرسه ادب یا البرز. این‌ها اول کالج بودند و لیسانس می‌دادند. من بعید می‌دانم که بتوانیم این‌ها را در چارچوب سنت طبقه‌بندی کنیم و لذا نمی‌توانم آن‌ها را جزء جماعت سنتی‌ها بدانم. به‌نظر می‌رسد حداقل گروهی از این صنعتگران جدید -صرف‌نظر از قضاوت ارزشی ما- دانشی را که نسل اندر نسل به ایشان منتقل شده بود، در شرایط جدید به کار می‌بستند. البته این میراث منحصر به دانش

”
برخی از کارآفرینان جدید وارد شبکه خویشاوندی بازاریان شدند، اما به‌لحاظ سرمایه به آن‌ها وابسته نبودند. مثلاً مهندس رهنما از خانواده تاجر بازاری زن گرفت، ولی سرمایه‌اش را از او نگرفت. به نظر من این تاجر بازاری بود که به او و امثال او احتیاج داشت. حتی او ارتباطاتی با خانواده قاجار داشت

تردیدی نیست که این گروه صنعتگران جدید گروهی جدید بودند، اما حد و اندازه این جدید بودن چقدر است؟ آیا آن‌ها به‌طور کامل رشته‌های پیوند

بخش دوم این گفت‌وگورا در شماره آینده می‌خوانید ■

پی‌نوشت:

1. Protectionism
 2. لاجوردی، اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۹.
 3. سعیدی، موقعیت صاحبان صنایع در ایران عصر پهلوی: زندگی و کارنامه علی خسروشاهی، نشر نی، تهران، ۱۳۹۴.
 4. CKD: Complete Knocked Down
 5. یالمار شاخت وزیر اقتصاد رایش آلمان نازی
 6. Agency
 7. The Power Of Family Capitalism During The Pahlavi Period 1940s -1970s, Paper For Presenting At The 5th International Conference Of IIEA, Amsterdam, The Netherlands, March 8-9, 2018
- مقاله دیگری با همین مضمون به کنفرانس دوسالانه مطالعات ایرانی در وین اتریش ارائه شد.

در گوادلوپ چه گذشت؟

ناگفته‌هایی در مورد موضع قدرت‌های خارجی در برابر انقلاب ایران

حسین پورخصالیان

در مورد کنفرانس گوادلوپ که بین روزهای چهارم تا هفتم ژانویه ۱۹۷۹ برگزار شده بود، تاکنون بسیار نوشته و گفته شده است. اغلب چنین وانمود شده است که هدف اصلی برگزاری آن کنفرانس تصمیم‌گیری در موارد دیگری بود تا مورد ایران، از جمله روابط غرب با چین کمونیست و حساسیتی که شوروی و شخص برژنف نشان می‌داد که هرگونه کمک نظامی به چین، مذاکرات خلع سلاح اتمی را به عقب خواهد انداخت. گویا این امر آن چنان مهم بود که مورد ایران بسیار ناچیز به نظر می‌رسید، مذاکرات کمتری شد و شرکت‌کنندگان در آن کنفرانس به نتایج یکسانی هم نرسیدند. اینکه مورد ایران باید بفرنج‌ترین و مهم‌ترین مورد مذاکره بوده باشد و به نتایج مشترکی هم در این زمینه رسیدند، می‌توان از پنهان نگه داشتن آن فهمید. در اولین گزارش جامعی که یک هفته بعد از پایان مذاکرات گوادلوپ منتشر شد، در نشریه هفتگی دی سایت (Die Zeit) آمده بود که در آنجا از هر دری سخن رفت، مگر مورد ایران که فقط یک اشاره ناچیز در آن دیده می‌شد (نشریه دی سایت وابسته به جناح چپ لیبرال، تاریخ انتشار ۱۲/۱/۱۹۷۹) هرچند در این بین نوشته‌های زیادی منتشر و اسرار نهفته آشکار شده است (خاطرات سران شرکت‌کنندگان و سایر مسئولان ارشد آن‌ها)، ولی اکثراً گفته می‌شود که کنفرانس بدون یک اعلامیه مشترک کار خود را به پایان رسانید.

حتی در نوشته، «همنشین بهار»، یکی از نوشته‌هایی که اطلاعات بیشتری به خواننده می‌دهد، لیست بلندبالایی از موضوعات مذاکره شده آورده می‌شود، بدون آنکه بتوان مورد ایران را در آن لیست مشاهده کرد. در ادامه آن لیست آمده است:

«بخش ناچیزی از نشست گوادلوپ به ایران اختصاص داشت. موضوع ایران بخش ناچیزی از نشست مزبور بود و اشتباه است تصور کنیم خروج شاه اولین بار در گوادلوپ مطرح شده است. نخستین بار شخص اعلیحضرت در صحبت با ویلیام سولیبوان سفیر آمریکا در ایران، خودش موضوع رفتن از ایران را پیش می‌کشد، آن هم زمانی که نه گوادلوپ تشکیل شده و نه هاینز به ایران آمده است.»

ویژگی‌های کنفرانس

با این وجود آنچه را اینک پس از بررسی‌های بسیار می‌توانم بگویم چنین است: دعوت‌کننده آن کنفرانس شخص رئیس‌جمهور فرانسه، والرئ ژیسکار دیستن بود. همچنین او نگران آینده ایران بود که اگر شاه برود یک نظام اسلامی رادیکال جایگزین آن خواهد شد و این می‌تواند همان تعادل سیاسی ناچیزی که در خاورمیانه موجود بود، به هم بریزد، ولی اینکه چرا او به فکر برپایی یک کنفرانس افتاد، می‌توان دلایل زیر را آورد:

• پیش از او کارتر پیشنهاد برگزاری چنین نشستی را داده بود ولی به نظر می‌رسد که ژیسکار دیستن می‌خواست پیش‌دستی کند تا اینکه مدیریت کنفرانس را خودش به عهده بگیرد.

• فرانسه نقش خود را در سیاست بین‌المللی از دست می‌داد. با از دست دادن مستعمراتی در شمال آفریقا (الجزایر و تونس) می‌بایست در ویتنام شکست دین بین فو را و فرصت‌طلبی امریکا را تجربه کرد که گذاشت تا فرانسه شکست خورده خود را از ویتنام کنار بکشد (مارس ۱۹۵۴) و سپس خودش جای فرانسه را در آنجا بگیرد. کناره‌گیری فرانسه از پیمان نظامی ناتو توسط ژنرال دوگل، از سال ۱۹۶۶، جدایی فرانسه از بازار سیاسی جهان را سبب شده بود (بازگشت فرانسه به ناتو در سال ۲۰۰۹ صورت گرفت)، به طوری که در آن سال‌های ۱۹۷۹ کسی دیگر از فرانسه به‌عنوان یک «گراند‌ناسیون» یاد نمی‌کرد.

• اینکه سلطنت در ایران به بحران کشیده می‌شد و خاصه آنکه فرانسه میزبان آیت‌الله خمینی، میزبان یک مهمان پردردسر برای فرانسه شده بود، فرصتی دست داد که شاید فرانسه بتواند نقش تعیین‌کننده در مورد ایران و از این راه در سیاست جهانی را به دست بیاورد.

اینکه فرانسه به آیت‌الله خمینی اجازه ورود داده بود، می‌توانست فرصتی باشد برای فرانسه که نقشی در سیاست‌های جهانی بازی کند. به همین دلیل ژیسکار دیستن از سران آلمان، انگلستان و امریکا دعوت کرد تا بین روزهای چهار تا هفتم ژانویه ۱۹۷۹ در یک بخش از مستعمرات خود در کارائیب به مذاکره بنشینند.

رئیس‌جمهور فرانسه ژیسکار دیستن، با اخباری که توسط سفارت فرانسه از اوضاع ایران به او می‌داد، مطمئن شده بود که شاه و دولت او فاقد حمایت مردمی می‌باشند و بحران اقتصادی زمانی پایان می‌پذیرد که شاه به خارج از کشور خودش پناهنده بشود و آیت‌الله خمینی به کشور خود بازگردد.

«ژیسکار دیستن آن گونه که در خاطرات خود می‌گوید هنوز باور نداشت که کار شاه به پایان رسیده است. او گزارش‌های ارسالی «رائول دلای» سفیر فرانسه در تهران را که تأکید می‌کرد راهی جز خروج شاه از کشور وجود ندارد «بدینانه» خوانده و به همین دلیل برای آگاهی از اوضاع ایران «میشل پونیاوسکی» فرستاده ویژه خود را که دوست شاه نیز بود، به تهران اعزام کرده بود» (قدرت و زندگی، والرئ ژیسکار دیستن، پیک نشر، ۱۳۶۸، ص ۱۰۱)

«جالب اینکه تا پیش از آمدن آیت‌الله خمینی به پاریس، ژیسکار نمی‌دانست آیت‌الله خمینی کیست، خواسته‌ها و نقش او در تظاهرات و اعتصابات مردم ایران کدام است. دولت فرانسه در همان روزهای اول ورود آیت‌الله خمینی به پاریس با پیامی به او هشدار داد به شرطی او اجازه اقامت دریافت می‌کند که از هرگونه عملی که موجب خشونت در ایران بشود، خودداری کند؛ البته این هشدارها مؤثر واقع نشد و آیت‌الله خمینی بدون وقفه نوار سخنرانی به ایران می‌فرستاد با شعارهایی که پایان سلطنت را طلب می‌کرد.

«گفتند که ما تعهداتی با دولت ایران داریم، من گفتم که خوب، ولی ما هم تعهداتی با اسلام و با ملت ایران داریم، من هم نمی‌توانم از تعهدات خودم دست بردارم» (ندای حق، پیام‌ها و سخنرانی‌های امام خمینی در پاریس، ص ۱۵۱)



از راست به چپ کالاهان، ژیسکار دستن، کارتر و اشمیت در کنفرانس گوادلوپ

ژیسکار دیستن وزیر خارجه خود را موظف کرد، وسایلی فراهم کند که آیت الله خمینی به الجزیره منتقل شود، ضمن اینکه شاه پس از اطلاع و نظرخواهی از او گفته بود که تصمیمات لازم در مورد خمینی باید به عهده دولت فرانسه باشد. این خبر فشار بر فرانسه را کاهش داد و ژیسکار ضرورتی ندید که با خارج کردن آیت الله خمینی بلوایی به پا کند. رئیس جمهور فرانسه برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد اوضاع ایران آقای میشل پونیا توفسکی را به تهران نزد شاه می فرستد. او در روز ۲۷ دسامبر ۷۸، پس از ملاقات با شاه خبر داد که شاه خسته، ناامید و بیمار می باشد و راه چاره ای نمی داند، ضمن اینکه نمی خواهد ارتش به روی مردم تیراندازی کند» (ویکی پدیا به زبان آلمانی)

ژیسکار دیستن دولت امریکا را مقصر می دانست، چراکه از سال های بعد از کودتا علیه دکتر مصدق، این امریکایی ها بودند که سیاست خارجی و داخلی ایران را مدیریت می کردند و به همین خاطر حالا آن ها باید مسئول وضع موجود باشند. این هم می تواند دلیلی بوده باشد که فرانسه بتواند نقشی را بازی کند.

● «برحسب اطلاعاتی که ژیسکار به دست آورده بود، هم سفارت امریکا و هم سایر مؤسسات آن کشور در ایران خودشان را از حمایت شاه کنار کشیده بودند و می کوشیدند روش نوینی در رابطه با ایران و فرماندهان ارتش ایران پیدا کنند»^۱ علاوه بر ایران، «اوضاع عراق نیز برای غرب نگران کننده شده بود. هرچند صدام حسین مخالف شاه بود، ولی از فرانسوی ها انتظار داشت در نگهداری شاه در ایران بکوشند»^۲

مهمانان ژیسکار در گوادلوپ

یکی از مهمانان ژیسکار نخست وزیر بریتانیا، **جیمس کالاهان** James Callaghan بود که ضمن نگرانی از لرزان شدن موقعیت شاه، این خطر بزرگ را با واقع بینی بیشتری مورد توجه قرار می داد تا ژیسکار دیستن. کالاهان می دید که یک اسلام استقلال طلب به پا خواسته است و می ترسید که این اسلام مردمان زیر سلطه **شیوخ عرب را به حرکت درآورد و در نتیجه موقعیت غرب، من جمله انگلستان در منطقه را به خطر بیندازد.**

مهمان دیگر او **هلموت شمیت، Helmut Schmidt** صدراعظم آلمان بود که شرکت در کنفرانس گوادلوپ را فرصتی بسیار ممتاز می دانست. نماینده کشوری که بازنده جنگ جهانی بود و تا آن زمان کسی از آلمان نمی خواست که در مسائل جهانی ورود کند. تا چه اندازه شرکت او در این کنفرانس برای آلمان ابهت فراهم می کرد و بیشتر به همین علت اهمیت داشت، می توان در نظریه او مشاهده کرد: **«نگرانی آلمان این است که بحران در ایران باعث از دست دادن منافع**

اقتصادی شده است، ولی به اندازهای که هنوز برای اقتصاد آلمان قابل تحمل است»^۳

شرکت در کنفرانس گوادلوپ برای **رئیس جمهور امریکا، جیمی کارتر**، چند اهمیت ویژه داشت:

امریکا پس از شکست در ویتنام خود را قادر نمی دانست به تهنایی سینه سپر کند و دیدیم که از آن پس تاکنون در هر یک از ماجراجویی های نظامی، سایر کشورها را به کمک می طلبد. شرکت در کنفرانس گوادلوپ این فرصت را می داد که اگر برای حل بحران در ایران نیازی به عملیات نظامی یا رودر روی با شوروی پیش بیاید، امریکا تنها نماند و یارانی را در کنار خود داشته باشد.

از این گذشته جیمی کارتر برای انتخاباتی که در سالی دیگر برگزار می شد، به شرطی می توانست برای دومین بار انتخاب شود که موفقیتی به مردم امریکا نشان می داد؛ چنانچه می توانست انتظاراتش را برآورده کند و بحران ایران را به نفع امریکا به پایان برساند، می توانست به پیروزی خود امیدوار باشد.

جیمی کارتر نقشه ای دیگری را هم در سر داشت. او که تا همین اواخر از شاه دفاع و ایران را مهد تعادل سیاسی معرفی می کرد، نمی توانست به سادگی تغییر عقیده بدهد و چهره خود را ببازد. کنفرانس گوادلوپ می توانست به او فرصت این بهانه را بدهد که پس از مذاکرات با یارانی نظیر کالاهان، هلموت شمیت و ژیسکار، سیاست جدیدی در مورد شاه پیش می گیرد. اخباری که بعدها و پس از انتشار اسناد مخفی به دست آمد، این نقش جیمی کارتر را به خوبی نشان می دهد:

«یک روز پیش از آغاز کنفرانس گوادلوپ جیمی کارتر اعضای شورای عالی دفاع را دعوت کرد تا یک تصمیم همگانی گرفته شود. نتیجه این شد که تمام اعضای شورای عالی دفاع هم عقیده بودند که شاه را نمی توان نگه داشت. با این وجود برژینسکی قبل از پرواز به سوی گوادلوپ

به خبرنگاران گفت که سیاست حمایتی امریکا از شاه کماکان باقی است. نه تنها برژینسکی، که کارتر هم پیش از شروع مذاکرات در یک تلگرام به شاه حمایت خود را از رژیم ایران و از نخست وزیر بختیار بیان کرده بود، ضمن اینکه اظهار داشت که امریکا می تواند میزبان خوبی برای شاه باشد، اگر او خواسته باشد ایران را ترک کند. او به شاه اطمینان داد که در غیاب او، امریکا به خوبی می تواند ارتش ایران را حفظ کند» (ترجمه برحسب معنی از ویکی پدیا آلمانی)

ملاحظه می شود که هرچند سران آن کشورها محتوای اصلی کنفرانس گوادلوپ را و نقشه های خود در مورد ایران را در آن روزها پنهان نگه می داشتند، ولی در مورد ایران هم عمیق و هم با وسعت به گفت و گو می پرداختند و هم به نتیجه واحدی رسیدند، هرچند اعلامیه خاصی بیرون ندادند، ولی هر چهار کشور توافق کردند که شاه باید برود تا اینکه آیت الله خمینی بتواند به کشورش بازگردد با این انتظار که بین روحانیت و ارتش توافق به وجود بیاید تا اینکه ارتش دست نخورده بماند.

«جیمی کارتر ما را در گوادلوپ به تعجب انداخت. او که حامی شاه بوده است، حالا می گفت که رژیم شاه را نمی توان نگه داشت، ضمن اینکه باور ما این بود که بدون کمک امریکا رژیم شاه ساقط می شود. من (ژیسکار) به یاد گفته های میشل پونی توفسکی، فرستاده خودم به تهران افتادم که شاه را در یک حالت ناتوانی یافته بود، خسته و ناامید و افسرده. او مطمئن بود که امریکا با این وجود بازم از شاه پشتیبانی خواهد کرد، ولی در عرض یک هفته ورق برگشت. حالا کارتر مطمئن بود که ارتش می تواند نظم را برقرار کند، زیرا که ژنرال های ارتش ایران تربیت شده امریکا می باشند»

(خاطرات ژیسکار دیستن در کتاب *Le Pouvoir et La Vie* خود در مورد این کنفرانس گوادلوپ) آنچه مورد توافق هر چهار نفر قرار گرفت: شاه اگر هم نخواهد استعفا بدهد، باید ایران را ترک

کند و خمینی و یارانش از یک سو و بختیار و ارتش از سوی دیگر باید یکدیگر را تحمل کنند. این پیش‌بینی خوش‌بینانه، چند هفته‌ای پیش از کنفرانس گوادلوپ، از سوی سالیوان مهندسی می‌شد.

«در این میان ویلیام سولیوان نظریات جالبی در مورد ایران ذکر می‌کرد. او که سفیر امریکا در ایران بود در تاریخ ۹ نوامبر ۷۸ تلگرامی به واشنگتن زد تحت این عنوان که بیایم برای یک مورد غیر انتظار، چاره‌ای پیدا کنیم. به باور او روحانیت در یک مورد با ارتش شاه باید هماهنگ باشند، در مورد مخالفت آنان با کمونیسم. اگر بتوانیم بین این دو رابطه برقرار کنیم، خمینی می‌تواند به ایران برگردد و نقش ماهاتما گاندی را بازی کند. سالیوان مطمئن بود که آیت‌الله خمینی یک سیاستمداری را نخست‌وزیر خواهد کرد که کیفیت شهروندی را داشته باشد. در این صورت ارتش نیز چنین نخست‌وزیری را تحمل خواهد کرد. در این صورت مجلس مؤسسانی به وجود خواهد آمد و قانون اساسی نوشته خواهد شد که هم اصول‌گرایی رادیکال را و هم کمونیسم را نفی خواهد کرد.»^۴

هرچند میان کارتر و سالیوان عدم تفاهم پیش آمد، ولی جانشین او، وارن زیمرمن W. Zimmermann طرح او را به کارتر و کارتر به شرکت کنندگان کنفرانس منتقل کرد. فراموش نکنیم که شاه با آن سرعتی که کارتر می‌خواست، ایران را ترک نکرد و تا ده روز پس از پایان کنفرانس، شاید امروز و فردا می‌کرد، فراموش نکنیم که ارتش، آن ارتشی نبود که سالیوان، وارن زیمرمن و کارتر می‌پنداشتند که اگر در ۲۲ بهمن اعلان «بی‌طرفی» نمی‌کرد، سربازان و درجه‌داران آن را «برطرف»

می‌کردند، ولی آنچه بین سالیوان و روحانیت، نظیر بهشتی-مطهری و اردبیلی طرح‌ریزی شده بود، به وقوع پیوست:

دستور به نوشتن پیش‌نویس قانون اساسی و برپایی شورای انقلاب در همان روزهایی که آیت‌الله خمینی در پاریس به‌سر می‌برد، پس از ورود به ایران نخست‌وزیری بزرگان به‌مثابه یک شهروند لیبرال مداراگر برحسب رأی شورای انقلاب، انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی و نگارش قانون اساسی و سپس انتخابات ریاست جمهوری و مجلس. سؤالی را که در پایان برایم پیش می‌آید این است که اگر امام خمینی در مدت اقامت خود دستور نگارش پیش‌نویس قانون اساسی را

داده بود و اگر با توصیه او شورای انقلاب شکل گرفت، شورای انقلابی که هیچ‌یک از اعضایش از جناح اصول‌گرای رادیکال نبود، آیا ممکن است که این پروژه‌های زیربنایی را آیت‌الله خمینی زمانی به حرکت انداخت که در کنفرانس گوادلوپ رفتن شاه و بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران محرز شده بود؟

جمع‌بندی

در حقیقت کنفرانس گوادلوپ را نمی‌توان یک کنفرانس به معنای واقعی دانست. در زمانی آن نشست صورت گرفت که دوران تعطیلات سال نو بود. با در نظر گرفتن حجم انبوه مسئولیت‌های آن چهار نفر: شرکت در کابینه، شنیدن گزارش مشاورین و کارمندان ارشد، مصاحبه‌ها، وقت کافی برای آن‌ها نمی‌ماند، وقت برای استراحت، برای اندکی در کنار خانواده بودن «آب راحتی از گلو فروبردن». نشستی را که ژیسکار فراهم کرده بود، در فضای سبز و خرم گوادلوپ و با دعوت از بانوان، در کنار استراحت فقط می‌توانست امکان مذاکرات مشورت‌گونه را فراهم کند که اگر قرار بود یک کنفرانس واقعی باشد، برای موارد حادی که در آن زمان گریبانگیر سران کشورهای آلمان، امریکا، انگلستان و فرانسه

شده بود، باید کارمندان بیشتری را هم دعوت می‌کردند: کارشناسان امور افغانستان، افغانستانی که به زیر پنجه شوروی رفته بود، کارشناسانی در مورد چین که جهش برداشته بود تا در رقابت با شوروی، پا به میدان سیاست جهانی بگذارد، کارشناسانی در مورد خلع سلاح اتمی با شوروی. اگر در گوادلوپ پس از ختم مذاکرات اعلامیه‌ای نوشته نشده بود، نه به این خاطر که توافقی‌هایی صورت نگرفته بود، بلکه کارشناسان

مسائل مورد بحث شرکت نکرده بودند، بلکه کارشناسان حقوقی آن چهار کشور حضور نداشتند تا اعلامیه‌ای نوشته شود. از همه مهم‌تر اینکه از میان آن چهار نفر اطلاعات جیمی کارتر در مورد اوضاع ایران هرچند ناقص بود، ولی او بیشتر می‌دانست و بیشتر خود را آماده کرده بود: ژنرال هایزر را به ایران فرستادن، وظایف او را تعیین کردن که هم شاه را از ایران براند و هم ارتش ایران را تحت فرمان خود نگه دارد. همان‌گونه که در متن آمده است، اطلاعات ژیسکار دیستن در مورد ایران ناکافی بود. او خیلی دیر با اسم آیت‌الله خمینی و اهداف او آشنا شد. آیا جیمس کالاکان تا چه حد در مورد ایران

می‌دانست، در متن نیامده است، ولی از هلموت اشمیت می‌توانم بگویم که ژست دیپلماتیک او بیشتر بود تا اطلاعاتش:

«هنگامی که جیمی کارتر نظر مرا در مورد مذاکرات با شوروی پرسید، من اطلاعات کافی نداشتم، لذا به او گفتم که پیش از بیان نظر خود باید صبر بکنم تا ببینم که آن دو نفر دیگر (کالاکان و ژیسکار دیستن) چه نظریه‌ای دارند» (خاطرات هلموت شمیت، انسان‌ها و قدرتمندان، ص ۲۳۱)

اینکه جیمس کالاکان تا چه اندازه آمادگی برای مسائل مورد مذاکره داشت، هلموت شمیت در همان کتاب می‌آورد:

«برای من آشکار نشده بود که آیا جیمس کالاکان اطلاعات بیشتری می‌داشت. او هم در مقابل پرسش جیمی کارتر گفت که حتماً باید اقدامی کرد، ولی اول باید منتظر ماند تا تفاهم بین شوروی و امریکا بجایی برسد. (همان‌جا)

در مورد اطلاعات ناقص هلموت شمیت می‌توانم مثال دیگری بیاورم. در صفحه ۲۳۸ کتاب خاطرات خودش (انسان‌ها و قدرتمندان) کودتای ۲۸ مرداد را واژگونه بیان می‌کند: «شاه توانست به کمک سازمان مخفی امریکا بر مصدق چیره شود که علیه او کودتا کرده بود» (همان‌جا، ص ۲۳۸) ملاحظه می‌شود که جیمی کارتر توانست موافقت و همدوشی سه کشور دیگر در مورد ایران را به‌دست بیاورد که هرچند سران آن کشورها محتوای اصلی کنفرانس گوادلوپ را و نقشه‌های خود در مورد ایران را در آن روزها پنهان نگه می‌داشتند، ولی در مورد ایران هم عمیق و هم با وسعت به‌گفت‌وگو پرداختند و هم به نتیجه واحدی رسیدند، هرچند اعلامیه خاصی بیرون ندادند، ولی هر چهار کشور توافق کردند که شاه باید برود تا اینکه آیت‌الله خمینی بتواند به کشورش برگردد با این انتظار که بین روحانیت و ارتش توافق به وجود بیاید تا اینکه ارتش دست نخورده بماند، ضمن اینکه مطمئن شده بودند که ایران اسلامی سازشی با شوروی علیه منافع استراتژیکی غرب نخواهد کرد. ■

پی‌نوشت:

1. Gholam Reza Afkhami: *The life and times of the Shah*. University of California Press, Berkeley / Los Angeles 2009, P592
2. Michael Plotz, Tim Szatkowski (Hrsg.): *Akten zur Auswärtigen Politik der Bundesrepublik Deutschland 1979*. Band I: Januar bis 30. Juni 1979. R. Oldenbourg Verlag, München 2010, ISBN 978-3-486-59191-0, P224 (از ویکی‌پدیا به زبان آلمانی)
3. Garry Sick: *All Fall Down*. Random House, New York 1985, ISBN 0-394-54488-9. (Vorschau bei Google Bücher), P23
4. Garry Sick: *All Fall Down*. Random House, New York 1985, ISBN 0-394-54488-9. (Vorschau bei Google Bücher), P82

”
جیمی کارتر توانست موافقت و همدوشی سه کشور دیگر در مورد ایران را به‌دست بیاورد که هرچند سران آن کشورها محتوای اصلی کنفرانس گوادلوپ را و نقشه‌های خود در مورد ایران را در آن روزها پنهان نگه می‌داشتند

حکمرانی به شیوه پهلوی مستند بدون شرح!

پس از پیروزی انقلاب، درباره حکومت پهلوی سخن بسیار گفته شده، اما به نظر می‌آید هنوز بعد از گذشت چهار دهه، سیمای واقعی، به‌ویژه روش‌های حکمرانی آن دوران نیاز به بازشناسی و عبرت‌آموزی دارد. اینکه یک رژیم مقتدر به لحاظ نظامی و امنیتی و پشتیبانی بین‌المللی چگونه ساقط شد، می‌تواند برای ما و سایر ملت‌ها تأمل‌برانگیز باشد. در نوشتار زیر با استناد به شخصیت‌هایی که خود در آن دوران دست‌اندرکار بودند و نه منتقدان و مخالفان حکومت، نمایی از مدل حکومتی آن زمان ارائه شده است. بی‌تردید این مستندات تنها بخش‌هایی از سیستم را نشان می‌دهد که جنبه اساسی و بنیادی و تعیین‌کننده دارد.

مهدی غنی

۱- سیستم انتخابات مجلس مجلس تحت سلطه

محمدرضا شاه پهلوی: «از زمان تاج‌گذاری خود به این طرف پدر، مجلس شورای ملی را دائماً تحت سلطه خویش قرار داده بود. هر چند هرگز به انحلال آن اقدام ننمود...»^۱

دلسردی مردم از انتخابات

دکتر قاسم غنی (نماینده مجلس دوره ۱۳ و ۱۴، وزیر فرهنگ و بهداری، سفیر ایران در ترکیه، امریکا و مصر) در سال ۱۳۲۹: از حقایقی که با کمال تأسف در ایران مشاهده می‌شود این است که به جای آنکه در شئون اجتماعی تکامل و ترقی تدریجی پیدا شود و به طول زمان مردم و وکلای مجلس بیشتر و بهتر از وظائف و حقوق حکومت ملی و دموکراسی واقف شوند در هر دوره از دوره‌های مجلس آثار نکث و تهقیر بیشتر محسوس شده است... چندان که امروز مردم نوعاً از مشروعیت و آنچه حکومت ملی نامیده می‌شود (و البته به‌هیچ‌وجه من‌الوجه حکومت ملی نیست) دلسرد شده‌اند و با کمال خونسردی و عدم علاقه به آن می‌نگرند. فقط در هر شهری معدودی دلال و هنگامه‌جو در طبقات مختلف پیدا شده‌اند که برای یک دسته مردمی که وکالت را یک نوع حرفه و شغلی برای خود قرار داده‌اند می‌دوند و به انواع حلیه‌ها و خیانت‌کاری‌ها متوسل می‌شوند که آن عده معدود را به هر نحوی هست، صریح و آشکارا، برخلاف قانون و مقررات و عقل و منطق و علی‌رغم میل اکثریت عظیم مردم، به وکالت برسانند و در سایه آن وکلای دروغی مصنوعی به نوابی برسند و استفاده‌های نامشروع بکنند و به یک عده مردم فقیر و عربان زور بگویند. حالا برای این منظور که بدبختانه چند ماه در ایالات و ولایات طول می‌کشد چه بست‌وبندها می‌شود، چه پول‌های نامشروع به مصرف می‌رسد، چه سروصداهایی بلند می‌شود، چه خون‌هایی ریخته می‌شود، چه فریادهای دروغی به نام «قانون» و «ملت» و «مشروطیت» و امثال آن به گوش می‌رسد، چه وعده و وعیدهایی به میان می‌آید، چه صندوق‌ها عوض و سوخته می‌شود...»^۲

انتخابات دروغین

دکتر قاسم غنی: «وکیل می‌داند که نماینده آراء و تمایلات طبیعی مردم نیست (البته استثناً را باید کنار گذاشت و به حکم کلی ناظر بود). مردم هم می‌دانند که این وکیل محصول رأی و عقیده آن‌ها نیست. وزیر نیز به‌خوبی می‌داند که هویت اکثریتی که به او رأی اعتماد داده‌اند چیست و روی چه ترکیب و ترتیبی وزیر شده. این تشکیلات دروغ‌اندر دروغ وضعی پیش آورده که هم خنده‌آور است و هم مایه تألم و تأثر عمیق. از زیان‌های بسیار بزرگ که تدارک

جبران آن به این آسانی ممکن نیست انحطاط اخلاقی غریبی است که در مردم پیدا شده و روزبه‌روز بیشتر می‌شود، یعنی مردم و وکیل و وزیر همه در درون خود می‌دانند که اساس کارشان دروغ بوده و هست و همه هم با کمال وقاحت لغات و تعبیرات بدون واقعیتی از قبیل ملت، مملکت، دموکراسی، حکومت ملی، حقوق مردم، وطن، حق، شرافت، اسلام، پیغمبر و خدا به زبان می‌آورند...»^۳

مهندسی انتخابات

محمدرضا شاه پهلوی: قانون انتخابات ما تا قبل از انقلاب ششم بهمن قانونی بود که به‌هیچ‌وجه منافع طبقات زحمتکش یعنی اکثریت ملت ایران را تأمین نمی‌کرد. از جمله مواد این قانون این بود که انجمن‌های نظارت انتخابات فقط از اعیان و مالکین و ثروتمندان تشکیل می‌شد و طبیعی است که در چنین وضعی دست این عده باز بود که جریان انتخابات را به هر نحو که مقتضی بدانند، به نفع طبقه خود بگردانند و در صورتی که تمایل هر صندوقی را که ممکن بود با وجود پر کردن تقلبی به میل آن‌ها نباشد اساساً باطل کنند. از طرف دیگر به‌موجب مواد و مقررات مختلف همین قانون به کارگزاران حرفه‌ای امر انتخابات که همواره در خدمت متنفذان و مالکان و یا عمال مرئی یا نامرئی بیگانگان بودند، امکان همه‌گونه بندوبست و مداخله آشکارا یا پنهانی در کار رأی‌گیری و در امر قرائت آرا داده می‌شد...»^۴

به نام مردم، به کام ...

محمدرضا شاه پهلوی: «دیدیم که چطور بعد از رفتن پدرم مدتی مدید کارها در ظاهر به دست یک‌عده ایرانی ولی در عمل قسمتی به دست سفارت انگلستان و قسمت دیگر به دست سفارت روس انجام می‌گرفت، و به‌طوری که در کتاب مأموریت برای وطنم شرح داده‌ام، صبح مستشار سفارت انگلستان با یک لیست انتخاباتی به سراغ مراجع مربوطه می‌آمد و عصر همان روز کاردار سفارت روس با لیست دیگری می‌آمد... متأسفانه من بیست سال تمام از دوران سلطنت خودم با چنین مجلس‌هایی سروکار داشتم و همیشه می‌دیدم که در آن‌ها در برابر هر اقدام اصلاحی که متضمن نفع اکثریت ملت بود، ولی به نحوی از انحنای به منافع اقلیت حاکمه لطمه می‌زد سدی از مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها پدید می‌آمد که آن اقدام را خنثی و بی‌اثر می‌کرد... از نظر این متنفذان توسل به هرگونه وسیله‌ای برای حفظ موقعیت و نفوذ خود در مرکز مقننه کشور مشروع و مجاز بود. در نتیجه همواره انتخابات با انواع تقلب‌ها و سوءاستفاده‌ها و تهدیدها و تطمیع‌هایی همراه بود که نه فقط در جریان انتخابات انجام می‌گرفت، بلکه حتی امر قرائت آرا را نیز شامل می‌شد...»

در همه این انتخابات، توده‌های عظیم کشاورزان و کارگران آلت فعلی بیش

نمودند. آرای آن‌ها یا به عبارت بهتر آرای به نام آن‌ها، دسته‌دسته به صندوق ریخته می‌شد، درحالی‌که به اصطلاح معروف روح خود آن‌ها از ماهیت آن خبر نداشت»^۵

مداخله در انتخابات

اسدالله علم (نخست‌وزیر - وزیر دربار) (۵۲/۶/۱۷): دکتر محمد باهری معاون من که حسب‌الامر مبارک ملوکانه دانشگاه‌ها را بازرسی می‌کند، خلاصه‌ای از نتیجه بازرسی خود عرض کرد... از نکات مهمی که به عرض رساند وضعیت دانشجویی بود. با آنکه از همه تسهیلات و بورس‌ها استفاده می‌کنند، دل به کشور

ندارند. برای چه؟ واقعاً سؤال مهمی است. به عقیده من چون در هیچ چیز کشور، چه در محیط دانشگاه و چه در محیط خانواده و کشور احساس مشارکت نمی‌کنند، درست است که بعضی از آن‌ها تحت تأثیر عوامل خارجی ممکن است باشند و عده‌ای را هم دنبال خودشان بکشاند، ولی این بی‌تفاوتی عمومی فقط معلول این نمی‌تواند باشد. همه مردم که منحرف نمی‌توانند باشند. اگر ما بتوانیم بر همین یک عیب غلبه بکنیم، دیگر در این نقطه دنیا هیچ قدرتی به پای ما نخواهد رسید. شاهنشاه مطالب روشن و صریح و بسیار عالی و پر مغز بیان داشتند. ولی افسوس و هزار افسوس که دولت غافل است... دولت خود را در پناه این مرد بزرگ قرار می‌دهد و طرز رفتاری که با مردم دارد مثل دولت غالب به مردم کشور مغلوب است، بی‌اعتنا و گاهی هم خشونت‌آمیز. انتخابات را که مداخله می‌کند، حتی انتخابات ده و شهر را برای مردم و علاقه مردم چیزی باقی نمی‌ماند، همه بی‌تفاوت می‌شوند.^۶

عظمت تقلب

اسدالله علم (۵۲/۹/۱۹): باز هم باید عرض کنم که با دانشجویان اصلاً دیالوگ برقرار نیست. شاید هم با تمام مردم این‌طور باشد! فرمودند: چطور؟ عرض کردم ملاحظه می‌فرمایید برای انتخاب مرحوم سیدامامی، سناتور تبریز، پارسال حزب ایران نوین ۲۱۴ هزار رأی به صندوق‌ها ریخت. امسال برای انتخابات جانشین او که امر فرمودند انتخابات (بین اکثریت و اقلیت) آزاد باشد و کارت‌ها شناسایی شود، این حزب بیش از ۳۴ هزار کارت نتوانسته بگیرد و حزب مردم فقط با سروصدا در حدود ۲۰ هزار رأی داشته است. اولاً «عظمت تقلب را ملاحظه بفرمایید و ثانیاً عصبانیت مردم را که با آنکه حزب مردم هیچ فعالیتی نداشته، به این صورت از کار درآمده است. پس بلاشک مردم از وضع موجود راضی نیستند و برعکس ما با دروغ‌های ساختگی رضایت آن‌ها به صورت مختلف می‌خواهیم نشان بدهیم. مثلاً سال گذشته ۲۱۴ هزار رأی! از کجا؟ برای چه؟ این تقلبات برای چه؟ چه فایده دارد؟ فرمودند صحیح است. خدا به شاه عمر بدهد که اجازه حرف زدن به انسان می‌دهد.»^۷



مجلس فرمایشی

انتخابات استصوابی

پرویز ثابتی (معاون رئیس ساواک، رئیس اداره سوم ساواک): (انتخابات به معنی

اروپایی و امریکایی آن وجود نداشت. تا موقعی که احزاب میلیون و مردم یا ایران نوین و مردم، در صحنه بودند قبل از انتخابات مسئولان و احزاب، بحث و گفت‌وگو و گاه جلد صورت می‌گرفت، ولی نهایتاً توافق می‌شد چه حوزه‌هایی کاندیدای کدام حزب انتخاب شود و استانداران و بخشدارها نیز طبق آن عمل می‌کردند. در دوره‌هایی که هویدا، انتخابات را انجام می‌داد، همیشه بحشم با هویدا این بود که شما نکوید چه کسی انتخاب بشود! فقط بگویند چه کسی نشود! و بقیه را آزاد کنید؛ یعنی بگویم، کسانی که سابقه جزایی ندارند و مخالف رژیم نیستند، آزاد هستند و هرکس از صندوق بیرون آمد، یعنی برنده شده! ولی او دلش نمی‌خواست به این منوال باشد و شاه هم دلش نمی‌خواست که مبدا در آینده دردسری داشته باشند.)^۸

نمایندگان خفقان بگیرند

پرویز ثابتی: «در یک صبح خیلی زود، آقای هویدا نخست‌وزیر به من تلفن کرد و گفت: «آقای پرویز خان! تو که این پزشک‌پور را برای نمایندگی با نیم‌من چربی، به ما اماله کردی، حالا بیا و برو جواب ارباب را بده! گفتم ارباب چه فرموده‌اند؟ گفت فرموده‌اند از او سلب مصونیت شود. گفتم چرا؟ گفت از وزیر کشاورزی سؤال کرده است که صورت اسامی کسانی که از بانک توسعه کشاورزی وام گرفته‌اند را به مجلس، ارائه کند. گفتم مگر او صورت حساب‌های دربار و ساواک و ارتش را خواسته است؟ وکیل مجلس، حق ندارد چنین سؤالی را از وزیر کشاورزی بکند؟ گفت این سؤال را از من نکن، جواب ارباب را بده. پس از این بحث و گفت‌وگوی بیشتر، نخست‌وزیر از من خواست که پزشک‌پور را بخوام و به او تذکر بدهم دیگر از این کارها نکند و من او را خواستم و گفتم که بهتر است مدتی خفقان بگیرد.»^۹

۲- سیاست خارجی

نفوذ عوامل خارجی

ملکه تاج الملوک (مادر محمدرضاشاه): یک پدر سوخته دیگری بود به نام «شاپورچی» که با

پرویزی به محمدرضا می‌گفت من قبل از اینکه تبعه ایران باشم نوکر ملکه انگلستان هستم! ما از امثال این آدم‌ها که جاسوس و نوکر آشکار و یا پنهان انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها بودند دوروبرمان زیاد داشتیم... محمدرضا می‌گفت چه فایده‌ای بر اخراج آن‌ها مترتب است؟ این‌ها را اخراج کنم ده‌ها نفر دیگر را اطرافم قرار می‌دهند. بگذارید این‌ها باشند تا خیال دولت‌های خارجی از حسن انجام امور در ایران راحت باشد... امریکا برای دادن کمک‌های اقتصادی شرط می‌گذاشت که باید فلان شخص بشود رئیس سازمان برنامه و بودجه، اصلاً خدمت شما عرض کنم که این سازمان برنامه و بودجه در ایران وجود نداشت و امریکایی‌ها آن را درست کردند. مثلاً ارتش ایران احتیاج به توپ و تانک داشت می‌گفتند می‌دهم به شرط آن که فلان کس بشود رئیس ستاد ارتش.^{۱۰}

نفوذ دولت‌های خارجی

ملکه تاج الملوک: یک روز محمدرضا که خیلی ناراحت بود به من گفت: مادر جان! مرده‌شور این سلطنت را ببرد که من شاه و فرمانده کل قوا هستم و بدون اطلاع من هوایماها می‌ما را برده‌اند و یتنام. آن موقع جنگ و یتنام بود و امریکایی‌ها که از قدیم در ایران نیروی نظامی داشتند هر وقت احتیاج پیدا می‌کردند از پایگاه‌های ایران و امکانات ایران با صلاح‌دید خود استفاده می‌کردند و حتی اگر احتیاج داشتند از هوایماها و یدکی‌های ما استفاده می‌کردند برای پشتیبانی از نیروهای خودشان در یتنام. حالا بماند که چقدر سوخت مجانی می‌زدند و اصلاً کل بنزین هوایماها و سوخت کشتی‌هایشان را از ایران می‌بردند... همین آقای ارتشبد نعمت‌الله نصیری که ما به او می‌گفتیم نعمت خرگردن! و یک گردن‌گلفتی مثل خر داشت (۱) می‌آمد خدمت محمدرضا و گاهی من هم در این ملاقات‌ها بودم، می‌گفت امریکایی‌ها فلان پرونده و فلان پرونده و فلان اطلاعات را خواسته‌اند. محمدرضا می‌گفت بدهید.^{۱۱}

کشورگشایی، ناشنایی

پرویز ثابتی: شاه مصاحبه‌ای کرده بود و گفته بود اگر در شاخ افریقا بین سومالی و سودان جنگی در بگیرد، ما بی‌طرف نمی‌مانیم! ما هم گزارشی درست کردیم که در محافل سیاسی تهران، فرمایش اعلیحضرت را نقد می‌کنند که: «ما در شاخ افریقا چه منفعتی داریم که اگر جنگی بشود، ایران دخالت می‌کند». نصیری آمد و گفت که: اعلیحضرت خیلی عصبانی شده و گفته است: بگویند این آدم‌ها چه غلط‌هایی می‌کنند و این غلط‌ها به آن‌ها نیامده... به ثابتی چه مربوط است؟ این حرف‌ها چیست می‌نویسد؟ نصیری هم در پاسخ شاه گفته بود که: قربان، این گزارش برگرفته از سخنان محافل سیاسی تهران است و شاه هم پاسخ داده بود: محافل سیاسی تهران، چه گه‌می هستند؟^{۱۲}

۳- فساد حاکمیت

این همه دزد

ملکه تاج الملوک: گاهی اوقات جشن و

مراسم میهمانی و سوروساتی برقرار می شد و مثلاً شب نشینی بود یا میهمانی شام بود، به خاطر سالروز تولید ولعهد و یا میهمانی شام بود به خاطر ورود فلان پادشاه خارجی.

خب، شما می دانید که در این میهمانی ها رجال تراز اول دعوت داشتند. نخست وزیر، وزرا، وکلا و امرای درجه اول ارتش و صاحبان ثروت مثل حبیب آقای ثابت و یا علی آقای رضایی و امثالهم.

قاشق و چنگال و کارد و سبیل روی میز یا طلا و مطلا بودند یا نقره اصل. حالا من اگر بگویم که در هر میهمانی از این قبیل اغلب وسایل روی میز مفقود می شد چه می گویند؟!

این رجال که از مال دنیا غنی و بی نیاز و از افراد طبقه اول مملکت بودند موقع شام قاشق و کارد و چنگال را می دزدیدند!

یک دفعه من یک سپهبد ارتش را موقع گذاشتن قاشق و چنگال در جیبش گرفته بودند و او گفته بود به خاطر یادگاری جشن امشب تصمیم به این کار گرفته است!

شما ملاحظه بفرمایید بدبختی و ادبار ما چقدر زیاد بود. به یک آقای تیمسار خانه می دادند، اتومبیل امریکایی می دادند، حقوق بالا می دادند، مسافرت خارجی می فرستادند و تازه می رفت از جیره سربازها هم دزدی می کرد. وقتی ملاحظه شد میهمانان دستشان کج است، دربار دستور داد در میهمانی ها هرکدام از میهمانان که مایل هستند یادگاری داشته باشند از وسایل روی میز هرچه

مایل هستند بردارند!

حالا گناه هرچه تقصیرات در مملکت بوده را به گردن پسر عزیز من می اندازند. یک نفر آدم چه کار باید بکند با این همه دزد و ریاکار!^{۱۳}

دزدی می رفت، دزدی می آمد

تاج الملوک: من یک خانه در داخل شهر داشتم که گاهی اوقات برای دور بودن از تشریفات کاخ و برای دور بودن از محیط دربار به آنجا می رفتم و با دوستانم مثل آدم های معمولی نشست و برخاست می کردم.

یک دفعه این خانه را دزد زد و مقداری از اموال گران ها را برد. آن موقع سرهنگ بهزادی رئیس آگاهی بود. مدت ها از این قضیه گذشت و علی رغم فشار ما دزد پیدا نشد که نشد. یک شب در یک میهمانی یک خانم جوان خوش بروویی را دیدم که گردنبند به سرقت رفته مرا به گردن داشت! او را صدا کردم و در مورد گردنبند پرسیدم. معلوم شد از معشوق خودش سرهنگ بهزادی هدیه گرفته است!

آن شب چیزی نگفتم و اجازه ندادم مجلس سرد شود. فردا صبح قضیه را پیگیری کردم و معلوم شد رئیس آگاهی چند دزد را گرفته و دزدها برای

استخلاص خود رشوه های کلایی از جمله گردنبند مرا (که از ملک سعودی هدیه گرفته بودم) به رئیس آگاهی داده اند و رئیس آگاهی هم بدون آنکه متوجه شود این گردنبند همان گردنبند من است آن را به معشوقه خود هدیه داده بود!

همین امر باعث شد که رئیس آگاهی را دراز کنیم. البته چه فایده؟ یک دزد می رفت و یک دزد دیگر می آمد.^{۱۴}

اطرافیان و حامیان

شعبان جعفری: خدا بیامرز شاه رو، خدا بیامرز دش، دور و ورش به مشت آدمای ناجور و حسود بودن، خیلی بد بودن. به خدا نمی خوام حرف بزنم. آگه بخوام بگم انقد از خیانتای همینا میتونم برای شما تعریف کنم که نگو... اونم آگه بدبختش کردن همینا کردن، همین دور و ریاش کردن و به این روز سیاه نشوندنش و گرفتارش کردن... خودش آدم بدی نبود خانوم به خدا. آدم باگذشتی بود. آدم خوبی بود، محبت می کرد... ولی این دور و ریاش، هر کدومشون که شما فکر کتین، همه شون بد بودن. نمی داشتین که اون بیچاره کارشو بکنه. البته اونم جدی نبود، مثل رضاشاه خلدایامرز، اونجور مثل پدرش نبود، آدم مهربونی بود.^{۱۵}

اسدالله علم (۵۲/۶/۲۵): شب به احوالپرسی والا حضرت شاهدخت اشرف رفتم. ایشان مدتی با من مذاکره می کردند که چرا شاهنشاه بی مرحمت شده اند. عرض کردم نتیجه حرکات و اعمال خودتان است...^{۱۶}

اسدالله علم (۵۲/۹/۱۳): پسر آیت الله میلانی (میلانی در مشهد است) که عازم حج بود، در عراق گرفتار شده، چون در جیبش تریاک جسته اند و حالا ما باید اقدام کنیم آزاد شود. فرمودند، قطعاً این کار را بکنید. ولی در نظر داشته باشید که پرونده کار را محکم بکنید. چون این آخوندها دائماً زیر منتی که باید داشته باشند،

می زنند و مطلب را فراموش می کنند. بعد فرمودند که تعجب است یک آیت الله زاده خوب هم پیدا نشود، مگر پسر خوانساری. عرض کردم پسر بزرگ میلانی هم بد نیست. فرمودند به هر حال این ها هم که مرد خدایا، مثل پدرانشان نیستند، مرد سیاست هستند که دیگر حالا بازاری برای آن ها نیست.^{۱۷}

مبارزه با فساد یا سیاه نمایی!
پرویز ثابتی: وظیفه دستگاه ما علاوه بر مبارزه با مخالفان رژیم و کشور، مبارزه با فساد، فقر و بی عدالتی و از بین بردن زمینه های عدم رضایت بود. شاه، چون در سطح بزرگ و بالا برای پیشرفت کشور، کارهای عمده ای می کرد و موفقیت های

چشمگیری داشت، آماده نبود گزارش های ما را درباره فساد و نارضایی و کمبودها بشنود و چون لاقال در ۱۵ سال آخر، ارسال این گونه گزارش ها را از چشم من می دید، می گفت: «چرا ثابتی کارهای مثبت را نمی بیند و همه گزارش های او با عینک سیاه و منفی است؟».

یک بار در سال ۱۳۵۰ فردوست، که هنوز قائم مقام ساواک بود، من و سپهبد مقدم را خواست و گفت: اعلیحضرت فرموده اند درباره شما تحقیق کنم و ببینم از چه خانواده ای می آید و چه عقده ای دارید؟ این گزارش ها چیست که برای ما می فرستید؟ مقدم ساکت ماند، ولی من گفتم: دستور بفرمایید تحقیق کنند! من چه عقده ای می توانم داشته باشم؟ آجودان کشوری ایشان شده ام. پست و مقام بالایی هم دارم، چرا باید نظریات مرا ناشی از عقده تلقی کنند؟ و خطاب به فردوست افزودم: «در این زمینه با کمال معذرت، شما را مقصر می دانم... گفت: چرا؟ گفتم: «چون به اعلیحضرت توضیح نمی دهید که وظیفه ساواک، گزارش پیشرفت های کشور نیست، بلکه گزارش مشکلات است. ما پیشرفت های کشور را می بینیم و تحسین می کنیم، ولی قرار نیست آن ها را گزارش بدهیم. وزارتخانه ها و سازمان هایی که مسئولیت دارند، پیشرفت ها را دائماً گزارش می کنند و حتی گاهی هم غلو می کنند».

فردوست گفت: «نه اعلیحضرت می دانند که وظیفه ساواک چیست، مع هذا معتقدند گزارش های ساواک، واقع بینانه نیست».

گاهی هم من مطالبی علیه اطرافیان ایشان می گفتم که اگر می شنیدند به شدت عصبانی می شدند و یک بار در همان سال ۱۳۵۰ به دلیل حرف هایی که علیه امیر هوشنگ دولو، سپهبد یادی و علم زده بودم، شاه می خواست مرا تحویل دادگاه نظامی بدهد که البته بیشتر تهدید بود که من ساکت شوم. من از تذکرات و اخطارهای مکرر او، هیچ گاه کینه ای به دل نمی گرفتم و وضع و موقعیت او را درک می کردم و ممنون و بدم که تا این حد، مرا تحمل می کند و به فتنه ها و تحریکات فردی مثل علم، وزیر دربار، علیه من که یکی از دو مورد آن را در خاطراتش آورده است، ترتیب اثر نمی داد.^{۱۸}

۴- نگاه به مردم

می ترسم رضا خان دیگری پیدا شود
تاج الملوک: موقعی که رزم آرا برای اخلال در سلطنت محمد رضا نقشه چینی می کرد، خواب ها می دید، به محمد رضا گفتم من می ترسم یک رضا خان پیدا شود و همان کاری را که پدرت با احمد شاه کرد با تو بکند. یادم هست که محمد رضا خندید: «نه رزم آرا رضا شاه است و نه من احمد شاه!»؛ اما این پیش بینی من درست از آب درآمد و بالاخره کلک سلطنت پهلوی را کردند.^{۱۹}

کاش رفته بودیم

تاج الملوک: به جهنم که مردم سلطنت ما را نمی خواهند. قابل نبودند. یک روزی پشیمان

تاج الملوک: موقعی که رزم آرا برای اخلال در سلطنت محمد رضا نقشه چینی می کرد، خواب ها می دید، به محمد رضا گفتم من می ترسم یک رضا خان پیدا شود و همان کاری را که پدرت با احمد شاه کرد با تو بکند

می‌شوند و چراغ برمی‌دارند و دنبال ما می‌گردند... موقع ۲۵ مرداد سال ۱۳۳۲ که محمدرضا به اتفاق همسرش ثریا خانم اسفندیاری به رم آمده بود، همان‌جا به من گفت که مادر جان دلم می‌خواهد به امریکا بروم و آنجا بساط کشاورزی و دامداری راه بیندازم. ای کاش همان موقع همه ما رفته بودیم و این همه جان به سر نمی‌شدیم.^{۲۰}

ناراحتی شاه از مردم

ملکه تاج الملوک: رضا گفت: درست سرنوشت ناپلئون را پیدا کرده‌ام. مگر نمی‌بینی ما را به تبعید می‌فرستند؟



دموکراتیک معرفی کنید یا طریق دیگر؟ فرمودند، در سؤال و جواب اول نهفته است که ما یک سیستم مخصوص به خود داریم، به ایسم‌ها هم معتقد نیستیم. عرض کردم چرا سیستم‌های غربی را تخطئه بکنیم؟ اگر اجازه فرمایید بگویم ما فکر می‌کنیم رسیدن به دموکراسی حقیقی از راه مشارکت حقیقی افراد در زندگی روزمره و اقتصادی آن‌ها بهتر تأمین می‌شود، تا این که یک اقلیتی به‌عنوان (سندیکا) union به نام دموکراسی، نظرات خود را بر جامعه و به اکثریت تحمیل نماید. فرمودند، بسیار خوب، همین خوب است، همین طور

جواب بده.^{۲۶}

ادعای الهی بودن

محمدرضا شاه پهلوی: شاید رازی را فاش نکرده باشم اگر بگویم برای خودم مسلم بود که خداوند مایل بود کارهایی به دست من و برای خدمت به ملت ایران انجام بگیرد که شاید از دست دیگری ساخته نبود. من در تمام آنچه کرده‌ام، و آنچه خواهم کرد، خود را عاملی برای اجرای مشیات الهی بیش نمی‌بینم، و فقط از درگاه احدیش مسئلت دارم که همواره مرا در انجام مشیات کامله خویش به راه راست هدایت فرماید و از اشتباه دور دارد.^{۲۷} ■

پی‌نوشت:

- ۱- پهلوی محمدرضا، مأموریت برای وطنم، ۱۳۵۰، ص ۵۳
- ۲- غنی قاسم، بحثی در سیاست، انتشارات یغما، ۱۳۳۵، ص ۶ و ۵
- ۳- همان، ص ۷
- ۴- پهلوی محمدرضا، انقلاب سفید، کتابخانه سلطنتی، ۱۳۴۵، ص ۱۰۶ و ۱۰۷
- ۵- همان، ص ۱۰۵ و ۱۰۶
- ۶- یادداشت‌های علم، زیر نظر علیقلی عالیخانی، جلد ۳، ص ۱۵۸
- ۷- همان، ص ۳۲۲
- ۸- قانعی فرد عرفان، در دامگه حادثه، گفت‌وگو با پرویز ثابتی، شرکت کتاب لس‌آنجلس، ۱۳۹۰، ص ۳۷۶
- ۹- همان، ص ۳۴۹
- ۱۰- ملکه پهلوی، خاطرات تاج‌الملوک (مادر شاه)، نشر به آفرین، ۱۳۸۰، ص ۳۸۳
- ۱۱- همان، ص ۳۸۷
- ۱۲- منبع شماره ۸، ص ۳۷۲ و ۳۷۳
- ۱۳- منبع شماره ۱۰، ص ۳۹۸
- ۱۴- همان، ص ۳۹۹
- ۱۵- سرشار هما، شعبان جعفری، نشر ناب لس‌آنجلس، ۱۳۸۱، ص ۳۰۱
- ۱۶- منبع شماره ۶، ص ۱۷۱
- ۱۷- همان، ص ۳۱۳
- ۱۸- منبع شماره ۸، ص ۶۳۹
- ۱۹- منبع شماره ۱۰، ص ۳۴۹ و ۳۵۰
- ۲۰- همان،
- ۲۱- همان، ص ۳۱۷ و ۳۱۸
- ۲۲- منبع شماره ۶، ص ۳۱۹
- ۲۳- همان، ص ۳۷۲
- ۲۴- منبع شماره ۱۰، ص ۳۰۷
- ۲۵- منبع شماره ۶، ص ۱۳۹-۱۴۰
- ۲۶- همان، ص ۳۹۲
- ۲۷- منبع شماره ۴، ص ۲۱

جانبازی می‌کنند، یک عده محدود چطور باز هم جتجال راه می‌اندازند؟

عرض کردم بعضی جوان‌ها این کار را یک عمل قهرمانی می‌دانند... یک عده هم مزدورند، پدر این‌ها را باید درآورد؛ اما چه جور آن‌ها را بشناسیم و فرق بگذاریم؟ فرمودند، بیشتر منحرفین مزدورند. عرض کردم اگر این‌طور فکرمان را پایه بگذاریم که با این پیشرفت‌ها حق کله و شکایت نیست، آن‌ها مزدور درمی‌آیند، ولی اگر قبول بکنیم که بالاخره معایبی هم داریم، مسئله فرق می‌کند. فرمودند بالاخره باید به نهایندی رئیس دانشگاه تهران بگویی که یک افکار میهنی حاد را من از دانشگاه انتظار دارم، همچنین به سایر دانشگاه‌ها. عرض کردم اطاعت می‌کنم.^{۲۳}

۵- در برابر بیگانه

تاج الملوک: یکی دیگر از افسوس‌هایی که رضا می‌خورد و تا روز مرگش آن را به زبان می‌آورد بی‌حمیتی و ضعف و زبونی امرای ارتش بود. رضا می‌گفت من سال‌ها به این فرساق‌ها دادم خوردند و خوابیدند، برای اینکه یک روز در برابر دشمن مقاومت کنند، اما آن‌ها حتی یک دقیقه هم تحمل نکردند و قبل از رسیدن نیروهای متفقین به ایران، ارتش را مرخص کردند!^{۲۴}

اسدالله علم: شوروی و انگلیس از تمام مرزها به ما حمله کردند و غافلگیرانه به ما شیخون زدند. انصافاً ارتش ما با روحیه بسیار ضعیف و بد پا به فرار گذاشت که مایه ننگ است. فقط سرلشکر مقدم در کرمانشاه ایستادگی کرد و سیبل انگلیس‌ها را دود داد. در همه‌جا با این کوهستان‌ها همین کار را می‌توانستیم بکنیم، ولی فرماندهان ما متأسفانه از طبقه نوکریاب و معلق‌زن بودند و فقط در فکر خود و ما را با آن اقتصاح رویه‌رو ساختند. نیروی دریایی هم مقاومت مذبوحانه‌ای کرد، ولی انصافاً خوب جنگید و شهدای فراوانی داد، من جمله مرحوم دریادار بایندر، فرمانده وقت که مردانه جنگید و کشته شد. خدایش بیامرزد. به هر صورت از بی‌ایمانی‌ها متأسفانه پند نمی‌گیریم و در راه تولید ایمان هم نیستیم.^{۲۵}

۶- سیستمی مخصوص

اسدالله علم: می‌پرسند شما می‌خواهید خود را

گفتم: این تبعید نیست، یک مسافرت موقت است، وقتی سرورصدا خوابید به مملکت برمی‌گردیم. گفت: به دلم برات شده دیگر ایران را نخواهم دید. ناراحتی زیاد رضا از بی‌وفایی مردم بود. باید عرض کنم مردم نه تنها از استغفای رضا و رفتن او از مملکت ناراحت نشدند و در برابر مداخله متفقین برای مجبور کردن رضا به استعفا عکس‌العمل نشان ندادند، بلکه در کمال چشم‌سفیدی ابراز خوشوقتی و خوشحالی هم کردند و روزنامه‌ها هم که تا سوم شهریور ۱۳۲۰ دعاگوی رضا بودند شروع به هتاکی و فحاشی نمودند. رضا از این تغییر حالت مردم خیلی ناراحت بود.^{۲۱}

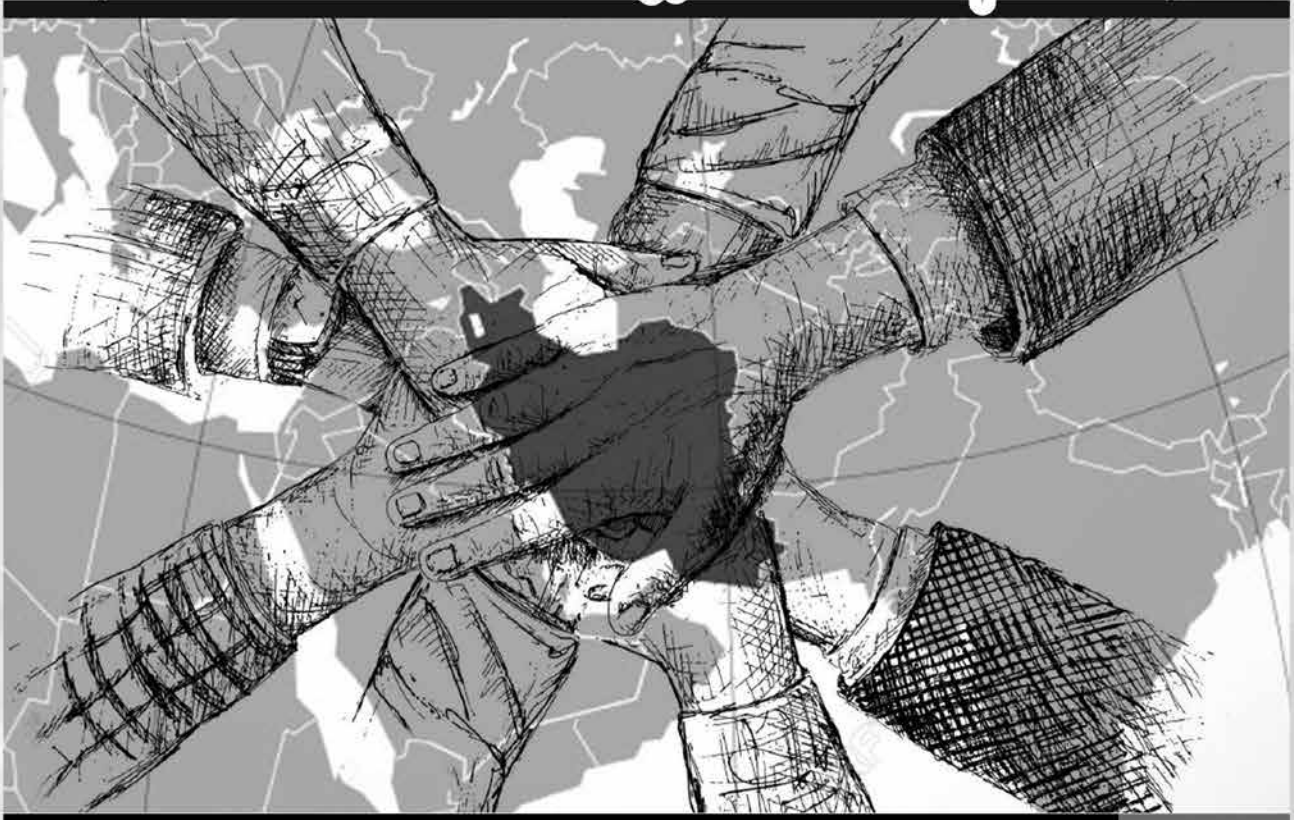
مردم کارها را از خود نمی‌دانند

اسدالله علم (۵۲/۹/۱۸): از شلوغ بودن دانشگاه‌ها بسیار ناراحت بودند. فرمودند، قطعاً دستور مسکو رسیده که همه دانشگاه‌ها ناراحت شده‌اند به‌استثنای دانشگاه پهلوی شیراز. سایر دانشگاه‌های تبریز، مشهد، اصفهان، اهواز، آریامهر تهران و دانشگاه ملی و پلی‌تکنیک و دانشگاه تهران تمام کم‌وبیش ناراحت است. عرض کردم، مسلماً یک تحریک خارجی است ولی یک نکته را هم نباید از نظر دور داشت که اگر زمینه آماده نباشد، خارجی کاری نمی‌تواند بکند. عمده این است که من مطمئن هستم دیالوگ بین دستگاه‌های اداری دانشگاه‌ها و دانشجویان نیست و این امر در تمام شئون ما صادق است؛ یعنی مثل این است که دستگاه حاکمه ما دستگاه حاکمه یک کشور غالب نسبت به مردم مغلوب بیچاره است و این خیلی حیف است. با این همه کوشش و تلاش خستگی‌ناپذیر شبانه‌روز شاهنشاه و این نتایج بزرگ و درخشان که حاصل شده است، مردم کارها را از خود نمی‌دانند. این یعنی چه؟ فرمودند درست می‌گویی، من هم این مطلب را احساس می‌کنم و باید فکری برای آن کرد.^{۲۲}

مخالفین مزدورند

اسدالله علم (۵۲/۱۲/۱۷): در خصوص دانشگاه قدری صحبت شد. فرمودند تعجب می‌کنم حالا که ما بر تمام مشکلات فائق آمده‌ایم و حتی سربازان مثل شیر در مرزها می‌جنگند و

چشم انداز سیاست خارجی



لطف‌الله میثمی در مقاله «نیاز منطقه به صلح» سیر حوادث در منطقه تا ترور سردار سلیمانی را بررسی می‌کند و آشتی ملی را سد خوبی برای حفاظت از ایران می‌داند. گفت‌وگوی دنباله‌دار با محمد احمدی مورد توجه خوانندگان قرار گرفته و در این شماره ناگفته‌هایی از عملیات مخفی برای جلوگیری از توسعه اتمی ایران و جنبه‌هایی از شخصیت تئانیاهو و اکاوی شده است. نشر صمدیه کتاب «برخیز و اول تو بکش» را منتشر کرده که معرفی آن را در همین شماره خواهید خواند. ایجاد حشد الشعبی در عراق، نقش آن در تحولات این کشور و نحوه نگرش تحلیلگران عربی و غربی به این گروه شبه‌نظامی موضوع مقاله «حشد الشعبی و نقش آن در عراق» است که ترجمه آن از نظر شما خواهد گذشت. استفان والت «رویکرد ابلهانه ترامپ در قبال ایران» را بررسی کرده و در این مقاله نتیجه می‌گیرد ترور سردار سلیمانی خطای استراتژیک بوده است. جیکوب هلیبرون در مقاله «تأثیر پیروزی بوریس جانسون...» نشان می‌دهد ترامپ معتقد است پیروزی جانسون در انتخابات انگلستان هم‌چنین قرارداد کاهش تعرفه بر واردات چین، او را برای بار دوم به کاخ سفید می‌برد. هم‌چنین جمهوری خواهان اتحاد خود را در برابر روند استیضاح به نفع کاخ سفید حفظ کرده‌اند.

فلسطین سرزمین خون و قیام؛

محمد احمدی



نیاز منطقه به صلح؛

لطف‌الله میثمی



نیاز منطقه به صلح

لطف‌الله میثمی

شهادت سردار قاسم سلیمانی از منظر ایران و قاطبه ایرانیان و ترور او از نظر ترامپ و کاخ سفید یکی از پیچ‌های سرنوشت‌ساز تاریخ معاصر ماست که بررسی و تحلیل عمیق می‌طلبد. در حد توانایی خود و به‌طور مختصر به زمینه‌های آن اشاره می‌کنم. می‌دانیم نتایج آخرین انتخابات لبنان بسیار چشمگیر بود و علی‌رغم اینکه عربستان پول‌های هنگفتی صرف اهل سنت آنجا کرده بود، مردم از حزب‌الله حمایت کردند. همچنین قاطبه مارونی‌ها و مسیحی‌ها هم به حزب‌الله رأی دادند. حزب‌الله لبنان به دلیل رویکرد ملی‌گرایانه‌اش خوش درخشید و مورد حمایت سایر نیروها قرار گرفت. ترامپ برای اینکه نتیجه انتخابات لبنان خیر اول رسانه‌ها نشود انتقال سمبلیک پایتخت اسرائیل به بیت‌المقدس را چهار روز جلو انداخت تا با روز انتخابات در لبنان هم‌زمان شود.

نتایج انتخابات عراق هم بیش از اینکه به نفع امریکا باشد به نفع طرفداران ایران بود و مطبوعات امریکا در این باره نوشتند سه بر هیچ به نفع ایران شد؛ بدین معنا که گرایش رئیس‌جمهور، رئیس مجلس و نخست‌وزیر به ایران بیشتر بود تا امریکا. روند سوریه هم به تدریج از حرکت نظامی به راه حل سیاسی و تدوین قانون اساسی رفت. قطر از ائتلاف امریکا و عربستان جدا شد و امیر قطر توضیحاتی داد که نشان می‌داد امریکا محرک قطر و عربستان برای ارسال پول، اسلحه و نیروی انسانی به سوریه بود. جو بایدن، معاون اوباما، گفت متأسفانه متحدین راهبردی ما چون عربستان، قطر و ترکیه در درگیری‌های داخل سوریه دخالت دارند. بعد از ۵۰۰ هزار کشته، سوریه به سمت سه هدف ملی نه به جنگ داخلی، نه به طایفه‌گرایی و فرقه‌گرایی، نه به دخالت خارجی و اسلحه پیش رفت.^۱ یکی از سناتورهای امریکایی و همین‌طور رسانه‌ها نوشتند باید این واقعیت را بپذیریم که زمین خاورمیانه در دست ایران و تنها آسمان در دست امریکا و اسرائیل است. چندی نگذشت

که این برتری هوایی با عملیات حوثی‌های یمن در حمله پهپاد به خط لوله‌های عربستان، تأسیسات آرامکو، میدان نفتی شبیه و دیگر حملات به بندر فجیره و مقابله با کشتی‌ها در دریای عمان ضربه‌پذیری راه‌های صادرات نفت را نشان داد. در پی آن معلوم شد امریکا قادر به مقابله با این شکل از سلاح‌های جهان‌سومی نیست. در شرایطی که هر روز اتحاد راهبردی امریکا، اسرائیل، عربستان و امارات بیشتر می‌شد عربستان و امارات به تدریج به این نتیجه رسیدند که نباید روی حمایت امریکا حساب باز کنند. چندی بعد با رهبری عربستان در سازمان اوپک ۵۰۰ هزار بشکه در روز از تولید روزانه اوپک کاهش یافت تا قیمت هر بشکه بالا برود. امریکا با توجه به افزایش تولید نفت و گاز شیل و هماهنگی با متحدان خود این کاهش تولید را جبران کرد.^۲ بی‌بی‌سی اعلام کرد علت نزدیکی عربستان به ایران این است که سیاست نفتی آن کشور از سوی امریکا حمایت نمی‌شود. به نظر در واقع سیاست نفتی امریکا مغایر و مخالف با سیاست نفتی عربستان شده است. از طرفی عقلا و اندیشمندان راهبردی ایران توصیه می‌کردند اگر بخواهیم از فضای تحریم حداکثری که معادل جنگ است، رها شویم، بهترین راهبرد در درجه اول نزدیکی به ملت و در درجه دوم نزدیکی راهبردی به عربستان است. این راهبرد در زمان ریاست‌جمهوری آیت‌الله هاشمی و حجت‌الاسلام خاتمی دنبال می‌شد. بعدها با اظهارات آیت‌الله جنتی در خطبه نماز جمعه تهران درباره مرگ ملک عبدالله و همچنین حمله به سفارت عربستان و موارد دیگر این روابط به سردی و در پی آن به خصومت گرایید. تا اینکه عادل الجبیر وزیر خارجه عربستان گفت ما جنگ را به خیابان‌های ایران می‌کشیم. هم‌چنین ترکی فیصل در همایش مجاهدین به رهبری خانم رجوی گفت چرا در پاریس هستتید؟ باید در خیابان‌های ایران باشید. نتایج و نیز در سخنرانی خود در کنگره امریکا گفت اگر امریکا مایل به حمله به ایران نباشد، اسرائیل با متحدین منطقه‌ای این کار را خواهد کرد و جلوی اتمی شدن ایران را خواهد گرفت. وی به سناتورهای کنگره تأکید کرد فکر نکنید اگر ایران با داعش می‌جنگد پس به‌طور نسبی با شما دوست است؛ این طور نیست بلکه هنوز دشمن شماست؛ بنابراین چنین تلقی می‌شود که اسرائیل داعش را دشمن نمی‌داند.

بر اساس خواست اندیشمندان منطقه، از یک سو طبق قرائن راهبردی و رسانه‌ای دیدیم عربستان و ایران به هم نزدیک می‌شوند و از سوی دیگر گفت‌وگوهای عربستان و انصارالله حوثی یمن آغاز شد. جنگ یمن به بن‌بست آشکار رسیده بود و حتی کنگره امریکا جنگ یمن و ارسال اسلحه به عربستان را محکوم کرد و تنها ترامپ بود که از جنگ یمن دفاع می‌کرد.

با گشایش راه ابوکمال (قائم) مبارزه با داعش تقریباً به نهایت خود رسید و این گونه تلقی شد که ایران می‌تواند از طریق عراق و سوریه به اسرائیل



نزدیک شود. در این شرایط اسرائیل به بهانه ایران مواضع سوریه را سرکوب کرد. همچنین از طریق پهپاد به حشد الشعبی عراق نیز حمله کرد. به دنبال این حملات بود که چند بار با موشک کاتیوشا به پادگان‌های آمریکایی مستقر در عراق حمله شد. در یکی از این حملات یک مقاطعه کار آمریکایی کشته شد. آمریکا نیز به مواضع حشدالشعبی که با داعش مقابله می کردند حمله کرد و ۲۵ نفر را کشت و ۵۰ نفر را زخمی کرد. در چنین شرایطی صحبت‌های عادل عبدالمهدی، نخست‌وزیر موقت عراق درباره پیش‌زمینه حوادث سحرگاه جمعه ۱۳ دی ماه (۳ ژانویه) راهبردی به نظر می‌رسد. وی در کابینه و مجلس عراق وضعیت را این‌طور توضیح داد: آمریکا با من تماس گرفته تا حملاتی به مواضع حشدالشعبی انجام بدهند. گفتم کمی صبر کنید، چون معلوم نیست این کاتیوشا کار حشدالشعبی باشد. آمریکا جواب داد جهت اطلاع شما با شما تماس گرفتیم. بر این اساس برخورد آمریکا با نخست‌وزیر عراق تحقیرآمیز تلقی شد. در پی این اظهارات رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، پارلمان و آیت‌الله سیستانی این حملات را محکوم کردند. در جریان تشییع جنازه این شهدا بود که جمعیتی حدود هزار نفر به سمت کنسولگری سفارت آمریکا رفتند و دیوار سفارت را خراب کرده و شعارهایی بر روی آن نوشتند. عادل عبدالمهدی، به مهدی ابومهندس رهبر حشدالشعبی خبر داد که اگر این افراد از اطراف سفارت دور نشوند استعفا خواهد داد. ابومهندس بیانه داد و خود بدان جارفت و مردم را از سفارت دور کرد. در چنین زمانی ترامپ دو نوع صحبت کرد؛ یکی تهدیدآمیز و نه هشدارآمیز، اما صحبت بعدی‌اش این بود که من صلح می‌خواهم و رهبر ایران هم صلح می‌خواهد. مقام رهبری نیز در ایران گفتند اینکه تهاجم به پادگان‌های آمریکایی را به ایران نسبت می‌دهند غلط است و ما مملکت را به سمت جنگ نمی‌بریم، اما اگر اقدامی علیه ما شد دفاع می‌کنیم. بعد از این صحبت‌ها این‌گونه فکر شد که آمریکا دست به حمله‌ای نخواهد زد.^۳ اما در آن‌سوی دنیا ترامپ با این تصور که این کارها سنדרوم سفارت آمریکا در ایران و بنغازی در لیبی را تداعی می‌کند از طریق موشک پهپاد به ماشین حامل سردار سلیمانی و ابومهندس شلیک کرد و یازده نفر را به شهادت رساند. در واقع در خاک عراق و بدون اجازه دولت این کشور شهروندان و مهمانان عراقی‌ها را به شهادت رساندند. عادل عبدالمهدی فاش کرد سلیمانی به دعوت دولت عراق برای یک امر دیپلماتیک آمده و ساعت هشت فردای آن روز با او قرار ملاقات داشت. مایک پمپئو در گفت‌وگو با خبرنگاران گفته

ژنرال‌های تدریجی اسرائیل را قانع کند تا در چمن جنوبی کاخ سفید با عرفات دست بدهند و شعار زمین به‌جای صلح را مطرح کنند. در تاریخ مملکت خودمان مرحوم امام قهرمان دفاع در برابر حملات بعثی‌ها بود که توانست قطعنامه ۵۹۸ را بپذیرد و بگوید این امر راهبرد آینده ماست و کسی با آن مخالفت نکند.

سردار سلیمانی با اخلاصی که داشت با شهادت خود مردم را با انگیزه‌های متفاوت به خیابان‌ها برای تشییع جنازه میلیونی کشید. یکی از تحلیلگران بی‌بی‌سی گفت این جمعیت میلیونی ده سال ما را در برابر جنگ مصونیت داد. سردار سلیمانی شخصیتی بود که سایر سردارها و افسران ارتش از او حرف شنوی داشتند و حمایت مستمر رهبری را به دنبال داشت. در واقع نقطه‌ضعف در پرونده و عملکرد خود نداشت و قادر بود مملکت را از فضای موجود جنگی از یک راه ممکن به طرف فضای مطلوب و مرحله‌ای صلح ببرد. تنها راه کم‌هزینه هم نزدیکی به عربستان بود که او حامل این راهبرد بود. به یاد داریم سردار سلیمانی در واکنش به زنجیره گاندو که در صداوسیما نمایش داده شد و حاوی توهین به جواد ظریف بود در دفتر او حاضر شد و از او حمایت کرده و به تولید و نمایش فیلم انتقاد داشت. در یک مورد هم گفت وظیفه من دیپلماسی نیست و کانون دیپلماسی ما وزارت خارجه است. با بینش اتحاد نیروها بود که وی سردار سلیمانی شد، درحالی‌که سردارانی که ده درصد حضور سلیمانی را در جبهه نداشتند با ظریف مخالف بوده و کارشکنی می‌کنند. او به سرداران گفت آقایان سلیمانی و نصرالله که دائم در عملیات و جبهه‌های مختلف به سر می‌برند ادعاهای شما را ندارند.

نخست‌وزیر عراق را تکذیب کرد و به تمسخر گفت مگر یک تروریست می‌تواند دیپلمات شود؟ اطلاعات موثق و تکمیل‌کننده این است که **مقامات سعودی با میانجیگری عادل عبدالمهدی به ایران نامه نوشتند و سلیمانی نامه جوابیه ایران را به عراق برده بود تا به دست میانجی و عربستان و صلح بوده است.** با توجه به قرائن، آمریکا و اسرائیل از این حرکات اطلاع پیدا کردند و عجولانه و نابخردانه دست به ترور او می‌زدند. از طرفی اندیشمندان ایرانی معتقد بودند اصلی‌ترین مقابله راهبردی به آمریکای جنگ طلب نزدیکی ایران و عربستان است که زمینه‌های مشترک زیادی دارند. اگر چنین اتفاقی می‌افتاد، تصور جنگ با ایران مشکل می‌نمود.

ملاحظه می‌کنیم سرداری که چهل سال از لباس نظامی دور نشده بود و پیروزمند عملیات دفاعی در ایران در برابر بعث عراق و همچنین داعش در خارج از خاک ایران است در مقام سردار صلح عمل می‌کرد. اگر عربستان از حلقه اسرائیل و آمریکا جدا شود، معادلات منطقه به نفع ایران و مردم منطقه که نیازمند صلح هستند عوض می‌شود. درس‌هایی از تاریخ جنگ‌ها می‌گویند سرداران جنگ می‌توانند بقیه را قانع کنند که به طرف صلح بروند. برای نمونه اگر ژنرال دوگل، قهرمان جنگ جهانی دوم و مقاومت فرانسه نبود نمی‌توانست با ژنرال‌های ارتش سری که در الجزایر با مردم می‌جنگیدند برخورد کرده و آن‌ها را به قرارداد صلح اویان بکشد، حتی می‌توان اسحاق رابین را نام برد که قهرمان جنگ ژوئن بود و توانست سایر

ناگفته نماند در پی حمله آمریکا به فرودگاه بغداد و شهادت یازده نفر، آیت‌الله سیستانی و مسئولان عراقی آن را محکوم کرده و حتی آیت‌الله سیستانی به مقام رهبری تسلیم گفت. تشییع جنازه‌های بی‌سابقه در بغداد، اهواز، مشهد، تهران، قم و کرمان انجام شد و تعادل را

به نفع مردم ایران و عراق به هم زد. به دنبال این تشییع جنازه‌ها وزیر دفاع آمریکا، مایک اسپر در یک عقب‌نشینی کلامی گفت ما هرگز اهداف فرهنگی ایران را نمی‌زنیم. همچنین امیدوار شد که یک جریان معتدل‌تری در ایران جلوی فضای انتقامی افراطی را بگیرد. ترامپ هم تلویحاً از هدف قرار دادن مواضع فرهنگی عقب‌نشینی کرد. اسرائیل هم که همواره ترورها را حمایت می‌کرد در این زمان گفت ما دخالتی در این ترور نداریم. به نظر می‌رسد ترامپ نقطه عطفی را مشاهده کرد که اعتراضات مردمی علیه دولت منتخب در عراق به تدریج و عمدتاً تبدیل به اعتراض علیه آمریکا شده

و خواست با ترور سلیمانی معادله را به نفع خود برگرداند. ولی حال و هوای مردم بعد از ترور و صحبت‌های عادل عبدالمهدی فضا را به ضرر آمریکا برگرداند.

بعد از شهادت سلیمانی همه در تشییع جنازه‌های

میلیونی خواهان انتقام بودند و آن‌چنان این فضا بالا گرفت که رهبران بیش از بیست کشور به‌اضافه اصلاح‌طلبان داخل ایران از حاکمیت تقاضا کردند واکنش ایران طوری نباشد که جنگ جهانی سوم شروع شود. ایران نیز به این دعوت لبیک گفت و عملیات واکنشی به ترتیبی انجام گرفت که کسی کشته

نشود. در نتیجه هم ایران و هم آمریکا انعطاف نشان دادند و مملکت موقتاً از فاز نظامی خارج شد؛ بنابراین پیشنهاد من این است که سزاوار است ایران به اتکای این میانجیگران بر روی آمریکا فشار بیاورد که تحریم حداکثری در درجه اول تعلیق و بعد لغو شود. جامعه مدنی ایران و حاکمیت ایران در پروسه برجام خواهان تعامل سازنده با دنیا هستند. بهتر است آمریکا نیز به همین راهبرد برگردد و مذاکرات در شرایط بهتر، نه در کادر شرایط مایک پمپئو، ادامه یابد.

پیشنهاد دوم این است که راهبرد درست و کم‌هزینه در درجه اول نزدیکی و آشنی

با ملت و در درجه دوم تلاش برای نزدیکی به عربستان است که ما را از جنگ دور می‌کند و ادامه راه سلیمانی است. همچنین به نظر من باید به اقدامی ریشه‌ای و بنیادی دست زد. در این چهل سال اقتصاد ما نفتی بوده و چون اقتصاد

را به نفت گره زدیم، با بن‌بست فعلی مواجه شدیم که اگر ما نتوانیم نفت صادر کنیم یا رابطه طبیعی با دیگر کشورها داشته باشیم دیگران هم نتوانند نفت صادر کنند. طبیعی است معنی دیگر این جمله حالت جنگی است. امیدوارم اندیشمندان ما تجدیدنظری در سیاست‌های کلی نفتی بنمایند.

پس از عملیات واکنشی ایران به اکثر متفکران دنیا و همچنین دموکرات‌های آمریکا ترامپ را محکوم کردند اما متأسفانه انکارگری ما در جریان سقوط هوپیمای اوکراینی فضا را به ضرر ما برگرداند. لذا سزاوار است مقام رهبری و فقهای شورای نگهبان برای جبران وضعیت شرمساری و ناراحتی عموم مردم، انتخاباتی پرشور برگزار کرده و اجازه ندهند افراد صالح و باتجربه جناح‌های مختلف از جمهوری اسلامی رانده شد و نتوانند در چرخه مدیریت مملکت استعداد خود را شکوفا کنند و تجدیدنظر در رد صلاحیت‌ها انجام بگیرد. چراکه همان‌طور که می‌دانیم شورای نگهبان جزو ارکان تقنینی است و نمی‌تواند صلاحیت کسی را رد و یا تأیید کند. این کار می‌تواند با بازگشت کامل به قانون اساسی انجام شود، زیرا ملت در شرایط فعلی چیزی بیشتر از اجرا و احیای قانون اساسی نمی‌خواهد. ■

پی‌نوشت:

۱. رجوع شود به مقاله بازگشت به سوریه با سه «نه»، چشم‌انداز ایران ۱۰۵. درباره سوریه تحلیل‌های مستقلاً در چشم‌انداز ایران منتشر شده است که در این مختصر نیازی به اشاره کردن آن نیست.

۲. محمد آقایی، «بازار جهانی نفت خام»، چشم‌انداز ایران ۱۱۹.

۳. صحبت‌های عادل عبدالمهدی در کابینه و مجلس عراق در مجله عصر ایران به‌طور مشروح آمده است.

”
سزاوار است ایران به اتکای این میانجیگران بر روی آمریکا فشار بیاورد که تحریم حداکثری در درجه اول تعلیق و بعد لغو شود. جامعه مدنی ایران و حاکمیت ایران در پروسه برجام خواهان تعامل سازنده با دنیا هستند. بهتر است آمریکا نیز به همین راهبرد برگردد و مذاکرات در شرایط بهتر، نه در کادر شرایط مایک پمپئو، ادامه یابد

کتاب بخوانید و هدیه دهید



انتشارات
صمدیه

نشر صمدیه به مدیرمسئولی لطف‌الله میثمی افتخار دارد که در مدت بیست سال چندی کتاب سیاسی - راهبردی را به مرحله چاپ و انتشار رسانده است. در همین راستا بر آن است تا برای خوانندگان نشریه سیاسی - راهبردی چشم‌انداز ایران که علاقه‌مند به تهیه این کتاب‌ها هستند، با تخفیف ویژه ۲۰ درصدی، کتاب‌های درخواستی را ارسال کند. متقاضیان می‌توانند مبلغ محاسبه‌شده را به شماره حساب ۷۴۱۴۲۵۸۷۲، حساب پس‌انداز بانک ملت شعبه توحید، به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند.

فلسطین سرزمین خون و قیام

ده سال اضطراب جنگ با ایران در دولت‌های امریکا و اسرائیل



بخش یازدهم

در گفت‌وگوی دنباله‌دار با محمد احمدی درباره مسائل فلسطین و اسرائیل در این شماره ناگفته‌هایی از عملیات مخفی برای جلوگیری از توسعه اتمی ایران و همچنین معرفی نتانیاها به عنوان یک تبلیغاتی جنگ طلب طرح و بحث شد. هم‌چنین درباره فراز و نشیب روابط بین امریکا و اسرائیل درباره ایران و اضطراب جنگ با ایران توضیحاتی خواندنی می‌خوانیم که در کمتر مطبوعات و رسانه‌ای بیان شده است. طراحان سیاسی-راهبردی و همین‌طور علاقه‌مندان را به این بحث را به مطالعه عمیق این گفت‌وگو دعوت می‌کنیم.

نوامبر فریاد می‌زدند: «از بازپرس‌ها بازپرسی کنید!» و «دادستان‌ها را به زندان بیندازید!». ریاست مجدد او بر لیکود به معنای احتمال بیشتر برای باخت حزبش در انتخابات آینده است. نخست‌وزیر قبلی از جناح رقیب، یعنی ایهود اولمرت هم به دلیل فساد مالی احضار شد و مجبور به استعفا گردید و جناحش شکست خورد.

نتانیاها به عنوان بارزترین سیاستمدار اسرائیلی در دهه اخیر چه تأثیری بر افکار عمومی امریکا داشته است؟

مقامات اسرائیلی بر اهمیت شکل دادن به افکار عمومی امریکا برای تأثیرگذاری بر سیاست خارجی این کشور درباره اسرائیل، تأکید دارند. مثلاً نتانیاها که سال‌ها در دوران نوجوانی و جوانی خود در امریکا زندگی و تحصیل کرده، به علت تسلط بر زبان انگلیسی و توانایی بیان تبلیغاتی، از سوی دولت راست‌گرای اسرائیل، بین سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۸ به عنوان سفیر در سازمان ملل مأموریت داشت. فیلم مستندی بنام «نتانیاها در جنگ ۲» از شبکه پی‌بی‌اس PBS امریکا درباره سابقه سیاسی و جنگ‌طلبی او به نمایش درآمده که بر توانایی تبلیغاتی او در امریکا تأکید می‌کند.

این فیلم، ترقی نتانیاها در حزب لیکود و انتخابش به عنوان نخست‌وزیر پرحرف و محرک احساسات، از ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۹ و دوباره از ۲۰۰۹ به بعد را نشان می‌دهد. او با مهارت شخصی و تکیه بر کارشناسان امریکایی تبلیغات، افکار عمومی را هم در امریکا و هم در اسرائیل به بازی می‌گیرد. البته لحن فیلم محتاطانه است، اما از لابه‌لای آن می‌توان دریافت که لبه تیز هاسبارا به سبک نتانیاها در طی سال‌ها، تبلیغ چهار اصل بوده است:

- ترسیم خطرات بزرگ برای امنیت اسرائیل و معرفی خود به عنوان ناجی اسرائیل در برابر تروریسم؛
- ترساندن یهودیان از کشور فرضی فلسطین به عنوان دشمن دائمی و غیرقابل اعتماد برای صلح؛
- معرفی ایران به عنوان دشمن ایدئولوژیک و آخرالزمانی برای اسرائیل و غرب؛
- برانگیختن امریکا برای تحریم و حتی شروع جنگ علیه ایران به خاطر برنامه اتمی آن.

نتانیاها در دسامبر ۲۰۱۹ در انتخابات داخلی حزب لیکود به پیروزی رسید. آیا این کمکی به انتخاب مجدد او به عنوان نخست‌وزیر خواهد کرد؟

هدف او انتخابات کنش در دوم مارس ۲۰۲۰ است که برای سومین بار در یک سال بلا تکلیفی سیاسی انجام می‌شود تا اگر بتواند تکلیف دولت آینده را روشن کند. برخی از اعضای لیکود، خود نتانیاها را مسئول این بلا تکلیفی می‌دانند و تلاش کردند او را از ریاست حزب پایین بکشند؛ اما او با ۷۲ درصد آرای داخلی حزب، ریاست خود را حفظ کرد. روزنامه اسرائیلی هاآرتص می‌گوید او در سه سال اخیر به خاطر فساد مالی، مورد تحقیق قضائی بوده اما به دلیل نخست‌وزیری‌اش تاکنون از مصونیت قضایی بهره برده است.^۱

برای ادامه مصونیت، نتانیاها باید در انتخابات آینده برنده شود؛ اما تلاش او برای فرار از محاکمه، به ضرر لیکود تمام خواهد شد. این حزب در انتخابات سپتامبر ۲۰۱۹ چند کرسی را از دست داد. رأی‌دهندگان از خود می‌پرسند چرا ما باید به کسی رأی دهیم که مثل یک مجرم و رهبر مافیا رفتار می‌کند. نتانیاها و اطرافیان او برای تخریب رقبای داخل و خارج از حزب و حتی نهادهای قضایی، از هیچ برجسب و تبلیغاتی پرهیز نمی‌کنند. او پرونده فساد خود را کودتا دانسته و به دیوان‌عالی قضایی اخطار کرده در کارش دخالت نکند. طرفداران متعصب او در تظاهرات خود در ماه

برای آنکه با روان‌شناسی تنایاهو و تأثیر او در اسرائیل و آمریکا به‌ویژه در ارتباط با مسائل ایران آشنا شویم، خوب است به روزنامه نیویورک‌تایمز در ۴ سپتامبر ۲۰۱۹ نظری بیندازیم که در طی گزارشی مفصل، تاریخچه مخفی تلاش‌های تنایاهو و فشار بر آمریکا برای حمله به ایران را بررسی کرده است.^۳

برنامه هسته‌ای ایران بهانه‌ای بوده تا این فشار برای حدود یک دهه ادامه یابد، یعنی تقریباً از همان زمان که تنایاهو دولت خود را تشکیل داد. به نوشته نیویورک‌تایمز، برای درک ریشه‌های این بحران، باید به پیچیدگی رابطه آمریکا با اسرائیل و ناگفته‌های آن پرداخت. این ماجرای جنگی است که آمریکا به‌زحمت از آن گریخت، قراردادی است که اسرائیل از ابتدا مخالف آن بود، جاسوسانی است که اسرائیل در آمریکا دارد، و اینکه سیاست خارجی آمریکا را چه کسانی شکل می‌دهند. مصاحبه با ده‌ها مقام اروپایی، آمریکایی و اسرائیلی در طی چندین ماه، جزئیاتی را درباره جنگی که قرار بود اسرائیل علیه ایران به راه اندازد و طرح دولت

اوباما برای نحوه مشارکت در آن را فاش می‌کند. آمریکا حتی ماکت‌هایی شبیه تأسیسات هسته‌ای ایران را در صحرای جنوب غربی آمریکا برپا کرد تا نحوه بمباران آن را تمرین کند. اسرائیل با ارسال پهپاد از خاک جمهوری آذربایجان، علیه ایران جاسوسی می‌کرد و ماهواره‌های آمریکا نیز این تصاویر را می‌گرفتند. همچنین باید جزئیات فشار تنایاهو بر ترامپ برای خروج از برجام را بشناسیم.

پیش‌زمینه اقدامات تنایاهو درباره ایران چه بود؟ آیا دولت‌های قبلی اسرائیل در این زمینه کاری نکرده بودند؟

«تاریخچه این ماجرا، در قرن حاضر را از تابستان ۲۰۰۲ شروع می‌کنیم؛ یعنی زمانی که آمریکا در حال آماده شدن برای جنگ در عراق بود، اما ناگهان با شوک ناشی از برنامه غنی‌سازی اورانیوم ایران در نظنز مواجه شد. یک گروه مرتبط با مجاهدین خلق در کنفرانسی خبری در واشنگتن، آن را بزرگ‌نمایی کردند اما دولت بوش که

نمی‌توانست در هر دو کشور ایران و عراق درگیر بحران شود، تصمیم گرفت به تحریم ایران اکتفا کند. در آن هنگام، دولت اسرائیل از جناح رقیب لیکود بود و بسیاری از مقامات وقت، در این فکر بودند که آمریکا باید به‌جای عراق، به ایران حمله کند و برنامه اتمی ایران، بهانه خوبی برای این تغییر نقشه است؛ اما عراق لقمه آسان‌تری برای بوش بود.

درگیری آمریکا در عراق، برخلاف انتظار به درازا کشید تا اینکه دولت احمدی‌نژاد در ایران بر سر کار آمد و برنامه هسته‌ای سرعت گرفت. اسرائیل در این هنگام با مثال آوردن از هالوکاست، ایران را تهدید وجودی، آن هم از نوع اتمی، برای خود معرفی می‌کرد؛ اما در ژانویه ۲۰۰۶ آریل شارون نخست‌وزیر وقت دچار سکنه مغزی و اغما شد و همکاری ایهود اولمرت جای او را گرفت. او به موساد اختیارات و امکانات گسترده‌ای داد تا نبردی مخفی علیه برنامه اتمی ایران را آغاز کند. در سال ۲۰۰۷ ایهود باراک به‌عنوان وزیر دفاع به کابینه اولمرت پیوست و به ژنرال‌های اسرائیلی دستور داد نقشه حمله گسترده به

ایران را آماده کنند؛ اما از نظر اولمرت نباید درباره فوریت تهدید ایران مبالغه می‌شد. او که تجربه تلخ جنگ با نیرویی به‌مراتب کوچک‌تر یعنی حزب‌الله را در تابستان سال ۲۰۰۶ چشیده بود، معتقد بود حتی با وجود اینکه ممکن است خرابکاری اسرائیل نتیجه ندهد و ایران به بمب اتمی دست یابد، این کار اسرائیل نیست که به ایران حمله کند. به قول او پاکستان هم بمب اتمی دارد و اتفاقی برای اسرائیل نیفتاده، پس می‌توان با پذیرش ایران اتمی به حیات خود ادامه داد.

تنایاهو در آن زمان در جبهه مخالفان دولت بود و موضعی بشدت متفاوت داشت. او که دوران دبیرستان، دانشگاه و اشتغال خود را در آمریکا گذرانده بود، با طیف تندرو در حزب جمهوریخواه نزدیک بود، به‌ویژه با میت رامنی نامزد آینده ریاست‌جمهوری آمریکا رفاقتی پیدا کرده بود. تنایاهو در دوره اول نخست‌وزیری‌اش که از ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۹ طول کشید، به کنگره آمریکا هشدار داد که فقط آمریکا می‌تواند از «عواقب فاجعه‌بار» یک

ایران اتمی پیشگیری کند. در سال ۲۰۰۷ که او در زمره مخالفان دولت قرار داشت، به قول یکی از مشاورانش، در پی شراکت آمریکا در جنگ مقدس شخصی خود علیه ایران بود. برای این کار، در نشست سالانه لابی اسرائیل در آمریکا، موسوم به اپیک در واشنگتن، تنایاهو درخواست سختگیری بیشتر علیه ایران را مطرح کرد. نیز در ملاقات با دیک جنی معاون بوش، هشدار داد که اگر غرب با تهدید آشکار نظامی علیه ایران وارد عمل نشود، ایران قطعاً به بمب اتمی دست می‌یابد.

واکنش دولت بوش به تلاش‌های تبلیغاتی تنایاهو درباره ایران چه بود؟

«به نوشته نیویورک‌تایمز، برخلاف بوش و سایر مقامات دولت و پنتاگون که حوصله ورود به جنگ جدیدی را نداشتند، چنی حرف‌های تنایاهو را جدی گرفت. دیک جنی مثل جان بولتون دیدگاهی توسعه‌طلبانه داشت و مرتباً در دولت بوش، برای عملیات نظامی علیه ایران تبلیغ می‌کرد، اما رابرت گیتس وزیر دفاع وقت آمریکا مخالف جنگ با ایران بود و می‌گفت با این کار، جناح‌های رادیکال در دولت ایران تقویت شده و مردم را پشت سر حکومت خود بسیج می‌کنند. از نظر او باید صراحتاً از اسرائیل خواست که سرخود حمله نکند. دیک چنی کاملاً مخالف این نظر بود و می‌گفت حمله به ایران لازم است و کاخ سفید حداقل باید از اسرائیل برای جنگ حمایت کند. گیتس در خاطرات خود می‌گوید ذهنیت چنی این بود که بیست سال بعد، وقتی ایران مسلح به بمب اتمی باشد، مردم خواهند گفت دولت بوش می‌توانست جلوی آن را بگیرد. در هر صورت، کابوس جنگ در عراق و افغانستان، بوش را در سال‌های آخر ریاست‌جمهوری‌اش تنها نمی‌گذاشت و او تحمل جنگ جدیدی را نداشت.

وقتی بوش در آخرین سال دولتش در ماه مه ۲۰۰۸ وارد شهر قدس شد، اولمرت امید داشت با همکاری جاسوسان آمریکا و اسرائیل علیه ایران اقدام کند. او سال‌ها بعد برای خبرنگار نیویورک‌تایمز تعریف کرد که در دیدار با بوش، همه دستیاران را از اتاق بیرون کرد تا به‌طور خصوصی از رئیس‌جمهور آمریکا بخواهد که چنین برنامه مشترکی در سطح وسیع بین سازمان‌های جاسوسی طرفین عملی شود. آن‌ها نام عملیات را بازی‌های المپیک Olympic Games گذاشتند و قرار شد کارشناسان طرفین، ویروس پیچیده رایانه‌ای موسوم به استاکس نت را وارد

یک گروه مرتبط با مجاهدین خلق در کنفرانسی خبری در واشنگتن، آن را بزرگ‌نمایی کردند اما دولت بوش که نمی‌توانست در هر دو کشور ایران و عراق درگیر بحران شود، تصمیم گرفت به تحریم ایران اکتفا کند



شeldon ادلسون میلیاردر یهودی آمریکایی، محرک جنگ علیه ایران و حامی اصلی برای انتخاب مجدد نتانیاهو و ترامپ

تأسیسات هسته‌ای ایران کنند؛ اما اسرائیل قانع نبود. اولمرت شام را با حضور مقامات امنیتی برگزار کرد تا بوش حرف‌های ایهود باراک وزیر دفاع را هم بشنود. باراک مثل دیک چنی درباره ایران موضعی تند داشت و بوش با اصرار اولمرت، به سخنان مفصل باراک درباره لزوم حمله به ایران گوش داد تا اینکه بوش با زدن روی میز، حرف‌های او را قطع کرد و گفت: «ژنرال باراک، می‌دانی نه چه معنایی دارد؟ نه یعنی نه». سال‌ها بعد، باراک درباره همین دیدار می‌گوید بوش انگشت خود را به سوی من بلند کرد و به اولمرت گفت: «این یارو من را بدجوری می‌ترساند»؛ اما به قول باراک، اسرائیل به هر حال تا پایان دوره بوش، نقشه و آمادگی لازم برای حمله به ایران را نداشت و باید منتظر رئیس‌جمهور بعدی آمریکا می‌ماند.

رابطه نتانیاهوی کهنه‌کار با اوباما تازه‌کار چطور بود؟

«چند ماه پس از تشکیل دولت اوباما در سال ۲۰۰۹ نتانیاهو هم بر سر کار آمد. نتانیاهو در ابتدا به او امید بسته بود، چون اوباما در دوران مبارزات انتخاباتی، با وجود مخالفتش با جنگ عراق، چند بار به مسئله تهدید از جانب ایران اشاره داشت. مثلاً در ژوئن ۲۰۰۸ به کمیته ایپک گفته بود: در صورت انتخاب شدن، من همیشه گزینه حمله نظامی را برای دفاع از امنیت خودمان و متحدان اسرائیل، روی میز نگه می‌دارم، البته هیچ نامزد ریاست‌جمهوری آمریکا نمی‌تواند سخنی خلاف این بگوید، مگر اینکه انتخاب شدن خود را به مخاطره اندازد. در ماه مه ۲۰۰۹ اولین دیدار نتانیاهو با اوباما در کاخ سفید برگزار شد و دستیاران طرفین بیرون اتاق منتظر بودند تا سیاستمدار حراف و باتجربه اسرائیلی به این رئیس‌جمهور جوان درباره امنیت اسرائیل و مشکل فلسطینی‌ها درس بدهد، اما وقتی در باز شد، نتانیاهو با حالتی شوک‌زده بیرون آمد. بعدها یکی از دستیارانش گفت او چیزی ابراز نکرد اما هراسان به نظر می‌رسید. نتانیاهو چند ساعت بعد به دستیاران خود گفت که اوباما به مواضع او حمله کرده و از او خواسته تا شهرک‌سازی اسرائیل در کرانه باختری را فوراً متوقف کند و دیگر «حتی یک آجر» هم به آن اضافه نکند. نتانیاهو شاک‌ی بود که چرا اوباما به روایت فلسطینی‌ها از این موضوع توجه کرده است. البته یکی از همکاران اوباما اکنون انکار می‌کند که او چنین حرفی به نتانیاهو زده باشد. به هر حال، روابط کابینه‌های طرفین گرم بود و ارتباطی

مقامات آمریکایی در دولت اول اوباما یکی پس از دیگری به اسرائیل رفتند تا در طرح‌های آن علیه ایران شرکت داشته باشند و نتانیاهو و باراک را متقاعد کنند که آمریکا مسئله را جدی گرفته اما این را هم بگویند که ایران نزدیک به ساخت بمب نیست. وندی شرم از مقامات سابق وزارت خارجه آمریکا می‌گوید: پیام ما این بود که نگرانی شما را درک می‌کنیم، اما لطفاً دست خود را از روی ماشه بردارید و جنگی را شروع نکنید که از ما بخواهید پشت سر شما وارد آن شوید.

ارزیابی اسرائیل و آمریکا از قابلیت ایران برای مقاومت در برابر حمله چه بود؟

«رابرت گیتس که در دولت اوباما هم وزیر دفاع بود، در ژوئیه ۲۰۰۹ به اسرائیل رفت یعنی زمانی که جنبش سبز در ایران جریان داشت. نتانیاهو که حکومت ایران را شکننده می‌دید، به گیتس گفت که حمله نظامی به ایران در این اوضاع می‌تواند به اهدافی بالاتر از توقف برنامه هسته‌ای آن بیانجامد و حکومت را سرنگون کند. گیتس در خاطرات خود از نتانیاهو نقل می‌کند که به تصور او در این شرایط، واکنش ایران به حمله، محدود می‌بود؛ اما این بار نیز مثل برخورد قبلی‌اش با دیک چنی، گیتس روی خوش نشان نداد. او گفت نتانیاهو برداشت اشتباهی از تاریخ دارد. درست است که عراق پس از بمباران نیروگاه اتمی اوزیراک در ۱۹۸۱ واکنشی به اسرائیل نشان نداد و سوریه پس از بمباران تأسیسات خود در ۲۰۰۷ از پاسخ به اسرائیل خودداری کرد، اما ایران بسیار متفاوت از عراق و سوریه است. گیتس با این سخن، به

مستقیم بین مشاوران امنیت ملی دو دولت درباره برنامه هسته‌ای ایران برقرار شد. مسئله جدید طرفین این بود که ایران در حال ساخت تأسیسات جدیدی در عمق یک کوه در فردو نزدیک قم است. اولین بار، یک خبرچین نهاد جاسوسی انگلیس در آوریل ۲۰۰۸ اخباری را در این زمینه ارسال کرد که به دست سازمان‌های جاسوسی آمریکا و اسرائیل هم رسید. برخلاف تأسیسات نطنز، فردو برای تولید سوخت نیروگاه‌ها نسبتاً کوچک بود، بنابراین سازمان‌های جاسوسی نتیجه گرفتند که هدف ایران از ساخت این محل، پروژه جدیدی مثل تولید اورانیوم برای بمب است. حمله و پیروسی به نتیجه موردنظر برای تخریب برنامه اتمی ایران نرسید و از نظر ایهود باراک، فقط زمان اندکی باقی بود تا ایران وارد «محدوده مصونیت» شود، یعنی آن‌قدر در برنامه‌اش پیشرفت کند و کارایی لازم در دفاع از خود را به دست آورد که هرگونه حمله به آن، فاقد تأثیر مطلوب برای اسرائیل باشد و ارزش ریسک را نداشته باشد. باراک اصرار داشت که اگر اسرائیل در این جنگ تنها باشد، باید قبل از این مرحله، حمله کند، اما برخی از نظامیان آمریکایی، طرح او را به ریشخند گرفتند و آن را به چمن‌زنی تشبیه کردند؛ یعنی تلاشی محدود که باید بارها تکرار شود؛ اما منظور باراک این بود که اول آمریکا باید دست به کار شود. دنیس راس مسئول وقت مسائل ایران در شورای امنیت ملی اوباما می‌گوید: ایهود باراک اظهار می‌کرد که ما بعداً نمی‌توانیم کار شما را بکنیم، پس باید زودتر اقدام کنیم. دولت اوباما تعبیر این حرف را فشار بر خود برای حمله می‌دانست.

تانیاهو تفهیم کرد که ایران کشوری پر قدرت با ارتشی توانا و نیروهای خارجی مؤثری مانند حزب الله است که خطراتی جدی برای اسرائیل پدید می آورند. در واقع ارتش امریکا در زمان بوش، همه سناریوهای جنگ با ایران را در آزمایش های نظامی خود بررسی کرده و نتیجه گرفته بود که چنین جنگی برای امریکا فاجعه بار خواهد بود. به هر حال، رابطه اوپاما و تانیاهو در سراسیمه افتاد. سفیر وقت اسرائیل در واشنگتن می گوید تانیاهو چند بار این جمله را گفت که «اوپاما بخشی از مشکل است، نه بخشی از راه حل».

اسرائیل در ژانویه ۲۰۱۰ با ترور یک دانشمند هسته ای ایران، به عملیات مخفی خود شدت داد و تا سال ۲۰۱۲ جمعاً به جان پنج دانشمند سوء قصد کرد که یک مورد آن ناموفق ماند. به گزارش شبکه خبری ان بی سی امریکا، دو مقام ارشد امریکایی تأیید کردند که مجاهدین خلق با امکانات مالی، آموزشی و تسلیحاتی اسرائیل در این عملیات شرکت داشتند.^۴

اما پس از آنکه ایران موفق به دستگیری شبکه ترور شد، مقامات موساد دست از

این عملیات برداشتند زیرا برای آن ها و عواملشان بسیار خطرناک شده بود. بعلاوه، امریکایی ها احساس می کردند این عملیات، مانع پیشرفت در مذاکرات است. از سوی دیگر، ماهواره های امریکا دریافتند که پهپادهای اسرائیلی از جمهوری آذربایجان بلند شده و از مرز ایران عبور می کنند تا دست به جاسوسی بزنند و ضمناً توانایی دفاع هوایی ایران برای کشف و مقابله با آن ها را بسنجند. نظامیان امریکایی حدس هایی می زدند که اسرائیل در چه زمانی ممکن است حمله کند، مثلاً نور شب چطور باشد یا طوفان شن در چه زمانی بیشتر است. آن ها افصح نظامی در طیس را از یاد نبرده بودند.

به گزارش نیویورک تایمز، امریکایی ها تمرین هایی برای پیش بینی واکنش ایران به اسرائیل و نوع دخالت امریکا را اجرا کردند. مثلاً آیا ایران فرض خواهد کرد که جنگ با پشتیبانی امریکا انجام شده و آنگاه به

پایگاه های امریکا در منطقه حمله خواهد کرد؟ نتایج مایوس کننده بود: حملات اسرائیل فقط آسیب های کوچکی به برنامه اتمی ایران می زد، اما امریکا را در باتلاق جنگ جدیدی در منطقه گیر می انداخت. کاخ سفید در زمان اوپاما، سرانجام تصمیم گرفت که در جنگ پیش دستانه اسرائیل شرکت نخواهد کرد. اگر اسرائیل چنین جنگی را به راه می انداخت، پنتاگون کمکی نمی کرد، اما جلوی اسرائیل را هم نمی گرفت. با این حال، امریکا شروع به تقویت نیروهای خود در منطقه کرد تا اگر اسرائیل جنگی به راه انداخت، امریکا مجبور نباشد پس از آغاز جنگ، لشکرکشی کند؛ زیرا در آن صورت، ایران این اقدام امریکا را به معنای حمایت از اسرائیل تلقی می کرد. در ظاهر، امریکا اعلام کرد که این تقویت نیرو برای کمک به ارتش خود در جنگ های عراق و افغانستان است. یکی از مقامات وقت امریکا می گوید: ما نمی خواستیم اسرائیلی ها این را چراغ سبزی برای نقشه های خود تلقی کنند.

آیا تانیاهو توانسته بود اطرافیان خود را در کابینه اش متقاعد به جنگ کند؟

« در داخل دولت اسرائیل بحث زیادی در این باره جریان داشت. مثلاً در نوامبر ۲۰۱۰ تانیاهو، یهود باراک و سران نظامی طی جلسه ای در مقر موساد، نقشه حمله به ایران را به بحث گذاشتند. باراک اکنون می گوید بحث به سرعت تبدیل به مشاجره شد، چون ژنرال گایی اشکنازی رئیس ستاد ارتش گفت نیروهای اسرائیل هنوز به توانایی عملیاتی لازم برای این جنگ نرسیده اند. این سخن، حباب خوش بینی درباره حمله را ترکاند. باراک اظهار می کند: «به محض اینکه چنین کسی بگوید توانایی عملیاتی نداریم، معنایش این است که چاره ای برای ما باقی نمانده. بر فرض، اگر بخواهیم می توانیم او را از پستش اخراج کنیم؛ اما نمی توانیم بگویم بیاید کار را شروع کنیم.» یک مقام پرنفوذ در اسرائیل، میسر داگان رئیس باسابقه موساد بود که عملیات پشت پرده علیه ایران را هدایت می کرد. کسی تردید نداشت که او موضعی سخت در قبال ایران دارد. سوابق امنیتی او از نیمه دهه ۱۹۶۰ و نفوذ سیاسی اش در اسرائیل آشکار بود. او

به تانیاهو و باراک گفت که حمله نظامی به ایران، کاری احمقانه است و می تواند همه نتایج عملیات مخفی را خنثی کند. دیدگاه داگان این بود که این حمله در واقع، نقشه دو سیاستمدار متوهم است که فکر می کنند با جنگ می توانند در انتخابات بعدی برای خود رأی جمع کنند.

از سوی دیگر، یووال دیسکین رئیس شین بت نهاد جاسوسی داخلی اسرائیل، مخالف حمله بود. استدلال او این بود که شاید تانیاهو و باراک علاقه ای به شنیدن نظر مشاوران خود نداشته باشند، اما آن ها بدون تأیید کابینه، حق ندارند جنگ به راه اندازند. تانیاهو باید از موضع خود عقب می نشست، اما سوء ظن فزاینده ای به مشاوران ارشد خود پیدا کرد. مثلاً داگان را متهم کرد که نقشه حمله را برای سازمان سیا فرستاده تا آن را خراب کند و این از نظر تانیاهو خیانتی غیر قابل تصور بود. در طی یک سال، داگان، اشکنازی، دیسکین و سایر مشاوران منتقد، از سمت خود اخراج شدند.

تانیاهو امید داشت که افراد جایگزین آن ها وفادارتر باشند، اما دیری نگذشت که دوباره ناامید شد. مثلاً بنی گانتز رئیس جدید ستاد ارتش هم مخالف حمله بود. گانتز که در دوره های اخیر انتخابات، رقیب تانیاهو است، معتقد بود حتی کسانی که از گزارش های جاسوسی آگاهی ندارند، می فهمند که این کار، مشکلات عملی دارد، چون موضوعی به شدت پیچیده و راهبردی است که نقش سایر کشورها در آن را نمی توان نادیده گرفت.

واکنش تانیاهو به مذاکرات با ایران چه بود؟

« فشار بی امان تانیاهو بر اوپاما منجر به نتایج ناخواسته برای اسرائیل شد. اوپاما که نمی دانست بالاخره تانیاهو دست به چه کاری خواهد زد، از روی اضطراب، طرح جدیدی را آغاز کرد: مذاکره با ایران. به زودی قرارداد اتمی با ایران، برای اوپاما تبدیل به محور سیاست خارجی اش شد که تصور می کرد منجر به پایداری منطقه ای شود و صندوق مخاطرات این منطقه را که بوش برای امریکا گشوده بود، دوباره ببندد؛ اما از دید تانیاهو این بدترین خیانت ممکن بود که نزدیک ترین متحد اسرائیل، بدون اجازه او با بزرگ ترین دشمنش توافق کند. در اواخر سال ۲۰۱۰ دو نفر از مشاوران امنیت ملی امریکا عازم مسقط پایتخت عمان شدند. در آن زمان، سلطان قابوس وساطت می کرد تا چند امریکایی که به عنوان جاسوس در

تانیاهو باید از موضع خود عقب می نشست، اما سوء ظن فزاینده ای به مشاوران ارشد خود پیدا کرد. مثلاً داگان را متهم کرد که نقشه حمله را برای سازمان سیا فرستاده تا آن را خراب کند و این از نظر تانیاهو خیانتی غیر قابل تصور بود. در طی یک سال، داگان، اشکنازی، دیسکین و سایر مشاوران منتقد، از سمت خود اخراج شدند



مناطق مرزی غرب ایران دستگیر شده بودند، طی معامله‌ای با ایران آزاد شوند. ولی امریکا در پی یک معامله خیلی بزرگ‌تر بود. پیام امریکا این بود که آماده پذیرش توان هسته‌ای ایران برای کاربرد غیرنظامی است اما اهداف نظامی از آن را نمی‌پذیرد. از اظهارات نمایندگان اعزامی به عمان برمی‌آید که امریکا می‌خواست از بزرگ‌نمایی تهدید نظامی اسرائیل، برای موفقیت خود در مذاکرات با ایران بهره‌بردارد، اما برخی دیگر از مقامات دولت اوپاما انکار می‌کنند که فشار اسرائیل نقش مهمی داشت. ند پرایس، سخنگوی وقت شورای امنیت ملی امریکا، می‌گوید تلاش اوپاما برای حل سیاسی این مسئله، قبل از تبلیغات تانیاهاو برای جنگ و حتی قبل از نخست‌وزیر شدن او بود. پرایس اضافه می‌کند که اوپاما در مبارزات انتخاباتی خود در ۲۰۰۷ وعده حل دیپلماتیک مسئله را داده بود.

اوپاما نمی‌خواست اسرائیل یا سایر متحدان امریکا از محتوای مذاکرات با ایران مطلع شوند، زیرا می‌ترسید اسرائیل آن را به شکست بکشاند. نوع نگاه طرفین به موضوع، باعث بی‌اعتمادی زیادی بین اوپاما و تانیاهاو شد، حتی اکنون نیز بیشتر مقامات سابق دولت اوپاما می‌ترسند درباره این قضیه که سال‌ها پیش روی داده، چیزی بگویند. آن مذاکرات آن‌قدر در خفا طول کشید که سرانجام به

روند برجام پیوست. فقط موافقان خبررسانی به اسرائیل حاضرند اکنون در این باره سخن بگویند. یکی از آن‌ها وندی شرمن است که می‌گوید: بحث مداومی در این باره بین ما بود و من طرفدار این بودم که موضوع را زودتر به اسرائیلی‌ها خبر بدهیم. سفیر وقت اوپاما در اسرائیل نیز می‌گوید: باید حدس می‌زدیم که آن‌ها می‌فهمند، پس بهتر بود خودمان به آن‌ها خبر می‌دادیم. به هر حال، جاسوسان اسرائیل

اخبار محرمانه درباره مذاکره با ایران را در نیمه سال ۲۰۱۲ از امریکا به دست آوردند و به تانیاهاو گزارش کردند.

مشاور وقت امنیت ملی تانیاهاو که هنوز از این مخفی‌کاری خشمگین است، می‌گوید: روابط ما خوب بود تا اینکه روشن شد امریکایی‌ها مسائلی را از ما پنهان می‌کنند

و این یعنی آن‌ها ما را ارزان فروختند؛ اما تانیاهاو خوشحال بود که تهدیدات جنگی او باعث شده امریکا دستپاچه شود و ایران را بیشتر تحریم کند تا ایران زودتر تن به خواسته‌های غرب بدهد. گرچه یک مقام امنیتی اسرائیل می‌گوید تهدیدات اسرائیل نتایجی کاملاً معکوس داشت و اوپاما را مجبور کرد که زودتر با ایران معامله کند، قبل از آنکه با تحریم‌ها بتوان امتیازات بیشتری از ایران گرفت. به قول او، تانیاهاو با تهدید به جنگ، به‌طور ناخواسته باعث معامله‌ای شد که بعداً خودش برای لغو آن تلاش می‌کرد.

معمولاً در سال انتخابات امریکا، فشار بر احزاب آن برای امتیاز دادن به اسرائیل بیشتر می‌شود. در آن سال، رابطه طرفین در مورد چگونگی برخورد با ایران چطور بود؟

«اوپاما در ۲۰۱۲ درگیر مبارزات انتخاباتی در مقابل نامزد جمهوری خواه یعنی میت رامنی دوست قدیمی تانیاهاو بود. مقامات امریکا معتقد بودند تانیاهاو با تهدیدات جنگی‌اش، انگیزه سیاسی هم در این انتخابات دارد. رامنی از

جان بولتون به‌عنوان مشاور سیاست خارجی خود بهره‌می‌برد و تانیاهاو در تماس با اردوی انتخاباتی رامنی بود. اردوی اوپاما می‌فهمید که هدف از این تهدیدات جنگی و تماس‌ها با رامنی، گیر انداختن اوپاما و کشیدن آرا به‌سوی رامنی است. محاسبه آن‌ها این بود که اگر کمی پیش از انتخابات ماه نوامبر،

اسرائیل حمله می‌کرد، اوپاما مجبور می‌شد از آن حمایت کند. وگرنه رسانه‌ها و نخبگان سیاسی، او را متهم می‌کردند که در زمان حساس، اسرائیل را رها کرده و در نتیجه، در انتخابات شکست می‌خورد. لئون پانتا وزیر دفاع وقت امریکا سفری اضطراری به اسرائیل کرد تا از تانیاهاو بخواهد دست از دخالت غیردوستانه در سیاست داخلی امریکا بردارد، اما تانیاهاو هیچ قولی به او نداد.

در تابستان ۲۰۱۲ ماهواره‌های جاسوسی امریکا تمرین هواپیماهای اسرائیلی برای جنگ را کشف کردند. اسرائیل بارها به امریکا هشدار داده بود که بدون خبر به آن‌ها، حمله را آغاز خواهد کرد و صبر نمی‌کند تا آن‌ها جلوی جنگ را بگیرند. چند ماه قبل از آن، اوپاما در دیدار با ایهود باراک گفته بود که حتی مقامات نظامی و امنیتی اسرائیل از این جنگ ناراضی هستند. باراک پاسخ داد تصمیم نهایی با این ژنرال‌ها نیست بلکه با نخست‌وزیر و وزیر دفاع، یعنی تانیاهاو و خودش است. پایتتا برای اثبات تعهد خود در منع ایران از دستیابی به بمب اتمی، باراک را به دفترش در پنتاگون برد و فیلمی محرمانه به او نشان داد. بر اساس این فیلم، پنتاگون در صحرای جنوب غربی امریکا ماکتی مشابه فردو ساخته و بمب ۱۵ تنی ضد سنگر را روی آن آزمایش کرده بود. باراک از این نمایش خشنود شد.

چرا تانیاهاو تهدید خود به حمله را عملی نکرد؟

«تانیاهاو با مخالفت‌های شدید در داخل اسرائیل، از جانب ارتش و موساد روبرو بود. دنیس راس می‌گوید آن‌ها به این علت، جنگی را شروع نکردند که نظامیان اسرائیل نمی‌خواستند با ایران درگیر شوند. به قول مقامات سابق امریکا و اسرائیل، هدف

چند ماه قبل از آن، اوپاما در دیدار با ایهود باراک گفته بود که حتی مقامات نظامی و امنیتی اسرائیل از این جنگ ناراضی هستند. باراک پاسخ داد تصمیم نهایی با این ژنرال‌ها نیست بلکه با نخست‌وزیر و وزیر دفاع، یعنی تانیاهاو و خودش است



نمایش تبلیغاتی در کنفرانس امنیتی مونیخ: آهن قراضه‌ای که نتانیاها می‌گفت از ایران آمده

نتانیاها از فشار حداکثری بر او باما این بود که با خود امریکا جنگ را شروع کند و یا تحریم‌ها علیه ایران را شدت دهد. چون او می‌دانست که خودش نمی‌تواند در میان این همه مخالفت، جنگی را به راه اندازد. یک مقام سابق امنیتی اسرائیل می‌گوید: به نظرم نتانیاها و باراک از بحث درباره جنگ لذت زیادی می‌بردند. از اینکه در کرسی قدرت نشستند به هیجان می‌آمدند؛ اما ته دلشان نمی‌خواستند حمله کنند، چون نمی‌دانستند کار به کجا خواهد کشید. فقط این برایشان مهم بود که سیگار به دست، بارها در این باره حرف بزنند، اما نتانیاها همچنان اصرار دارد که بلوف نمی‌زد و واقعاً می‌خواست حمله کند و به همین دلیل، امریکا هم واقعاً نگران شده بود. پس چرا حمله نکرد؟ به قول او «اگر اکثریت کابینه با من بود، حتماً این کار را می‌کردم».

اما رابطه بین نتانیاها و وزیر دفاعش باراک نیز در حال تخریب بود. سفارت اسرائیل در امریکا به نتانیاها گزارش داد که باراک در جلسه‌ای خصوصی با برخی مقامات سابق امریکا یاغی‌گری کرده و گفته است که تلاش دارد «بی‌بی دیوانه» را از حمله به ایران منصرف کند (بی‌بی Bibi لقب بنیامین نتانیاها است). نتانیاها نیز به نوبه خود در تلویزیون اسرائیل ظاهر شده و باراک را با این عنوان مسخره کرد که در سفرش به امریکا نقش یک «ناجی میانه‌رو» را بازی کرده است. به هر حال، باراک دیگر خواهان حمله نبود. به قول او «روشن بود که فراهان برای حمله، بیشتر و بیشتر پیچیده می‌شد». رابطه طولانی این دو نماد جنگ طلبی اسرائیل به هم ریخت و نتانیاها نتهارت از قبل شد.

نتیجه انتخابات امریکا در سال ۲۰۱۲ برای پروژه جنگی نتانیاها چه بود؟

«پروزی او باما در انتخابات ۲۰۱۲ کمکی به بهبود روابط نکرد. حتی در ۸ نوامبر ۲۰۱۳ وقتی وزیر خارجه امریکا جان کری پیش از رفتن به مذاکرات اتمی در ژنو، در فرودگاه بن‌گوریون فرود آمد، درگیر مشاجره شدیدی با نتانیاها شد. دستیاران طرفین از بیرون اتاقی در فرودگاه گوش می‌دادند که چطور نتانیاها فریاد می‌کشید و می‌گفت امریکا قولش به اسرائیل را درباره جزئیات قرارداد اتمی شکسته است. با این حال، خود او باما ساعت‌ها پشت تلفن درباره جزئیات مورد بحث در مذاکرات برجام، با نتانیاها صحبت می‌کرد. او باما بر اساس برآورد

پنتاگون می‌گفت: حمله اسرائیل علیه برنامه اتمی ایران فقط ممکن است یکی دو سال آن را عقب اندازد، درحالی که قرارداد اتمی می‌تواند آن را ده سال عقب انداخته و پس از آن هم مانع ساخت بمب هسته‌ای شود؛ اما نتانیاها خریدار این حرف‌ها نبود و او باما را تهدید کرد که در کنگره، لابی خواهد کرد تا کل قرارداد را به هم بزنند. او باما پاسخ داد که نخواهد توانست.

در یک دهن کجی آشکار، در مارس ۲۰۱۵ نتانیاها بدون هماهنگی با دولت امریکا به کنگره رفت تا با سخنرانی خود، مانع بستن قرارداد اتمی شود. این همان سخنرانی معروف است که او در آن، ایران کنونی را با ایران عهد هخامنشی مقایسه کرده و ماجرای استر در تورات را به تلاش خود برای جلوگیری از پیشرفت اتمی ایران تشبیه می‌کند. حاضران در کنگره برای او کف بسیار زدند اما درنهایت، کنگره قرارداد را رد نکرد. نیویورک تایمز می‌نویسد اکنون بسیاری از اسرائیلی‌ها آن سخنرانی را یک نمایش احمقانه می‌دانند. موشه یعلون وزیر دفاع وقت اسرائیل اکنون می‌گوید: «اسرائیل هیچ‌گاه نباید در سیاست داخلی امریکا طرف کسی را بگیرد. بی‌بی (نتانیاها) خودش را در کنار جمهوری خواهان نشان داد و این اشتباه بود. سخنرانی‌اش در کنگره مثل فروکردن انگشت در چشم رئیس‌جمهور ایالات متحده بود. من همه این‌ها را به بی‌بی گفتم اما او جواب داد: ولش کن، تو نمی‌فهمی. در نظر او، هیچ‌کس امریکا را نمی‌شناسد به جز خودش و ران درمر». ران درمر سفیر نتانیاها در امریکا بود.

نتانیاها هنوز همین عقیده را دارد و می‌گوید هیچ‌یک از منتقدان او «راز بزرگ» سیاست

پنتاگون می‌گفت: حمله اسرائیل علیه برنامه اتمی ایران فقط ممکن است یکی دو سال آن را عقب اندازد، درحالی که قرارداد اتمی می‌تواند آن را ده سال عقب انداخته و پس از آن هم مانع ساخت بمب هسته‌ای شود؛ اما نتانیاها خریدار این حرف‌ها نبود و او باما را تهدید کرد که در کنگره، لابی خواهد کرد تا کل قرارداد را به هم بزنند. او باما پاسخ داد که نخواهد توانست.

در یک دهن کجی آشکار، در مارس ۲۰۱۵ نتانیاها بدون هماهنگی با دولت امریکا به کنگره رفت تا با سخنرانی خود، مانع بستن قرارداد اتمی شود. این همان سخنرانی معروف است که او در آن، ایران کنونی را با ایران عهد هخامنشی مقایسه کرده و ماجرای استر در تورات را به تلاش خود برای جلوگیری از پیشرفت اتمی ایران تشبیه می‌کند. حاضران در کنگره برای او کف بسیار زدند اما درنهایت، کنگره قرارداد را رد نکرد. نیویورک تایمز می‌نویسد اکنون بسیاری از اسرائیلی‌ها آن سخنرانی را یک نمایش احمقانه می‌دانند. موشه یعلون وزیر دفاع وقت اسرائیل اکنون می‌گوید: «اسرائیل هیچ‌گاه نباید در سیاست داخلی امریکا طرف کسی را بگیرد. بی‌بی (نتانیاها) خودش را در کنار جمهوری خواهان نشان داد و این اشتباه بود. سخنرانی‌اش در کنگره مثل فروکردن انگشت در چشم رئیس‌جمهور ایالات متحده بود. من همه این‌ها را به بی‌بی گفتم اما او جواب داد: ولش کن، تو نمی‌فهمی. در نظر او، هیچ‌کس امریکا را نمی‌شناسد به جز خودش و ران درمر». ران درمر سفیر نتانیاها در امریکا بود.

نتانیاها هنوز همین عقیده را دارد و می‌گوید هیچ‌یک از منتقدان او «راز بزرگ» سیاست

پی‌نوشت:

1. <https://www.haaretz.com/israel-news/elections/.premium-netanyahu-now-has-some-tough-decisions-to-make-1.8321105>
2. Netanyahu at War, PBS, 2016
3. <https://www.nytimes.com/2019/09/04/magazine/iran-strike-israel-america.html?fbclid=IwAR2eCCBLxXdn-r6m-JrgdLnxNJpUA6St3YeZ1VxuPCY-AQFvpGAI7iXCgQ4Auw>
4. https://en.wikipedia.org/wiki/Assassination_of_Iranian_nuclear_scientists

«برخیز و اول تو بکش»

نورافکنی بر ترورهای پنهان اسرائیل

کتاب «برخیز و اول تو بکش» نوشته رونن برگمن و ترجمه هادی عبادی به کوشش نشر صمدیه منتشر شده که متن پیش رو بررسی این کتاب در روزنامه نیویورک تایمز است. این کتاب که ۸۳۲ صفحه دارد با قیمت ۱۲۰ هزار تومان در کتابفروشی‌ها موجود است.

جنیفر اسزالی

احتمالاً خواننده این کتاب، تاریخ قتل‌هایی که توسط سرویس‌های امنیتی اسرائیل انجام شده را با وحشت مطالعه می‌کند. بخش زیادی از حقیقت همچنان محرمانه بوده و قسمت زیادی از آنچه ارائه شده نیز محل مناقشه است. رونن برگمن، نویسنده کتاب نیز این امر آگاه است. بر اساس اطلاعات ارائه شده در این کتاب، او حتی بیش از آنچه لازم است، می‌داند. در سال ۲۰۱۱، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح اسرائیل او را متهم به جاسوسی کرد؛ تاریخ‌نگاری که با موساد کار می‌کرد، به برگمن گفت: «حتی اگر همه با تو همکاری کنند، من از چنین امری اجتناب خواهم کرد. من هم از تو و هم از هر کسی که شماره من را به تو داده، متنفرم.»

با این وجود، برگمن که روزنامه‌نگاری در اسرائیل است، صدها مصاحبه با رهبران سیاسی و رؤسای سرویس‌های امنیتی انجام داده است. او پس از انجام این مصاحبه‌ها به این واقعیت بی‌رحمانه پی برد: «اسرائیل از زمان جنگ جهانی دوم به بعد، بیش از هر کشور دیگر غربی ترور انجام داده است.» با وجود این تاریخ خونین، برگمن به‌عنوان خبرنگاری تحقیقی هرگز به این پرسش بی‌توجهی نمی‌کند که آیا بازماندگان یک نسل‌کشی مجازند برای حفظ حیات به هر اقدام جنایت‌کارانه‌ای دست بزنند یا خیر.

البته چنین تصمیماتی مخفی باقی می‌ماند. دولت اسرائیل وجود برنامه قتل‌های هدفمند را نه تأیید می‌کند و نه تکذیب. عنوان کتاب از تلمود نشأت می‌گیرد: «اگر کسی قصد کشتن تو را داشت، برخیز و اول تو او را بکش.» این امر مطابق دفاع از خود است؛ اما همان‌طور که برگمن نشان می‌دهد، انگیزه‌ها همیشه روشن و عادلانه نیستند؛ انتقام، خشم و انگیزه‌های دیگر غالباً پنهان می‌مانند.

قبل از تأسیس اسرائیل در ۱۹۴۸، جنبش زیرزمینی صهیونیست از کمپین ترور و بمب‌گذاری با نام «ترور شخصی» علیه بریتانیایی‌ها استفاده می‌کرد؛ بریتانیایی‌ها در آن زمان فلسطین را کنترل می‌کردند و مهاجرت یهودیان از طریق اروپا را محدود کرده بودند. یکی از افرادی که افسری انگلیسی را در سال ۱۹۴۴ در بیت‌المقدس هدف قرار داده بود، به برگمن گفت: «چنان سرمان شلوغ بود که به خانواده‌های بریتانیایی فکر نمی‌کردیم. من اساساً هیچ حسی نداشتم و احساس گناه نمی‌کردم. معتقد بودیم هرچه تابوت‌های بیشتری به لندن برسد، روز رهایی ما نزدیک‌تر خواهد بود.» افرادی که در جنبش زیرزمینی صهیونیست می‌جنگیدند، از جمله بیتزاک شامیر و مناخیم بگین، به چهره‌های اصلی در اسرائیل تبدیل شدند؛ آن‌ها روش‌های چریکی خود را به سیستم‌های امنیتی منتقل کردند که بعداً آن‌ها را ایجاد کردند. به این ترتیب، ترور به روشی اساسی برای اسرائیل تبدیل شد. برگمن می‌نویسد واقعه هولوکاست نیز این حس را تقویت کرد که اسرائیلی‌ها همواره در خطر نابودی هستند یا حداقل اینکه از این واقعه برای تبلیغ چنین

نامی و در نتیجه توجیه اقدامات خشن بعدی سوءاستفاده شد. منیر داگان که از ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۱ رئیس موساد بود، عکسی در دفترش داشت که مردی را نشان می‌داد که در برابر نیروهای آلمانی زانو زده است. زمانی که قرار بود مأموران موساد عملیات حساسی انجام دهند، او آن‌ها را به دفترش فرامی‌خواند و عکس پدر بزرگش را اندکی قبل از قتل توسط نازی‌ها نشان می‌داد. او به برگمن گفت: «اکثر یهودیان در هولوکاست حتی بدون اینکه بچکنند، مردند. ما هرگز نباید به چنین وضعیتی برسیم.»

بر اساس این کتاب، به نظر می‌رسد مقامات اسرائیل هیچ‌گونه پشیمانی نسبت به ترورها ندارند؛ برگمن می‌نویسد مقامات اسرائیل به این نتیجه رسیده‌اند که نگرانی‌های سیاسی و استراتژیک خود را می‌توانند با این قتل‌های فراقانونی برطرف کنند. بر اساس نظرات برگمن، ترور رهبران فلسطینی همچون خلیل الوزیر مشهور به ابوجهاد در سال ۱۹۸۸، افراطیون اسرائیل را حتی جسورتر کرد و راه‌حلی پایدار را پیش پای آن‌ها گذاشت؛ اما برگمن در این زمینه به نکته اساسی نیز اشاره می‌کند: «همان‌طور که این موضوع بارها برای اسرائیلی‌ها رخ داد، بسیار مشکل است که بتوان پیش‌بینی کرد پس از ترور افراد، تاریخ چگونه رقم می‌خورد.»

حتی در بعضی از موارد نیز چنین عملیاتی فاش می‌شوند. برگمن در این کتاب چند عملیات را ذکر می‌کند که کاملاً ناموفق بودند. یکی از آن‌ها، طرحی با نام «کاندیدای منجوری» بود و قرار بود زندانی فلسطینی را با استفاده از هیپنوتیزم به اموری جهت ترور برای موساد تبدیل کنند. پس از اینکه او را مسلح کردند و به مأموریت فرستادند، او فوراً به پاسگاه پلیس فلسطینیان رفت و اعلام کرد اسرائیلی‌ها قصد داشتند او را مغزشوی کنند.

فرد دیگری که در این کتاب به او پرداخته شده، آریل شارون است که ابتدا فرمانده‌ای نظامی، سپس وزیر دفاع و در نهایت نخست‌وزیر می‌شود. برگمن او را «آتش‌افروز» توصیف می‌کند که اصرار عجیبی به ترور عرفات دارد. او

برای این امر تا مرز ساقط کردن هوایمایی شامل ۳۰ کودک فلسطینی پیش رفت و در موردی دیگر، دیگران را تشویق می‌کرد هوایمایی تجاری را که عرفات در آن حضور داشت، ساقط کنند. همان‌طور که برگمن این عمل را توصیف می‌کند، این اقدام را نمی‌توان چیزی جز تلاش برای «جنایت جنگی عامدانه» نام نهاد. از آمی آیالون رئیس شین بت (امنیت داخلی) در اواخر دهه ۹۰ میلادی چنین نقل شده است: «به کشتن عادت می‌کنید. به تدریج تصمیم‌گیری در مورد حیات انسان‌ها به امری آسان برای شما تبدیل می‌شود. یک ربع یا بیست دقیقه وقت صرف می‌کنید تا تصمیم بگیرید چه کسی باید ترور شود.» اما نکته اساسی و طعنه‌آمیز تاریخ این است که این سخنان آیالون یادآور نوشته‌های هانا آرت در مورد نازی‌هاست. ■

منبع: نیویورک تایمز



حشدالشیعی و نقش آن در عراق

فینار حداد، محقق ارشد در «مؤسسه خاورمیانه» وابسته به دانشگاه ملی سنگاپور است که با «مؤسسه خاورمیانه» در واشنگتن نیز همکاری می‌کند. او مقالات فراوانی در زمینه روابط فرقه‌ای در خاورمیانه و مسایل تاریخی و معاصر عراق منتشر کرده است. از کتاب‌های او می‌توان به «فرقه‌گرایی در عراق؛ دیدگاه‌های رقیب در مورد وحدت» و «فهم فرقه‌گرایی: روابط شیعه و سنی در جهان معاصر عرب» اشاره کرد.

فینار حداد

برگردان: هادی عبادی

شبه‌نظامی با نشان حشدالشیعی شد که در میان آن‌ها هم گروه‌های تازه تاسیس قرار داشت و هم گروه‌های قدیمی. عامل مردمی در ظهور حشدالشیعی، به همراه حمایت آیت‌الله سیستانی از آن و نقش بعدی این گروه در مقابله با داعش، این گروه را به عاملی دائمی در چشم‌انداز سیاسی، اجتماعی و امنیتی عراق تبدیل کرد.

ناظر آگاه اغلب متوجه می‌شود که سیاست‌گذاران بین‌المللی تلاش دارند تا حشدالشیعی را از دریچه کشمکش‌های فرقه‌ای ببینند و سعی می‌کنند آن را شبیه جیش‌المهدی تصویر کنند: گروهی شیعه که خواهان نبرد با مناطق سنی است. برای مثال، وزیر خارجه عربستان آن‌ها را گروهی فرقه‌ای و تحت حمایت ایران نامیده است؛ رکس تیلرسون وزیر خارجه سابق آمریکا نیز آن‌ها را گروه‌های شبه‌نظامی ایران نامید که باید به خانه‌های خود بازگردند.

این ساده‌سازی‌ها تنها محدود به سیاست‌مداران نمی‌شود، روزنامه‌نگاران احساساتی هم دچار این خطا شده‌اند؛ حتی چنین رویکردی به کرات از جانب برخی از دانشگاهیان و متخصصان اتخاذ شده که در زمینه مسایل عراق کار می‌کنند. در کارگاه جدیدی که از سوی اتحادیه اروپا حمایت مالی شده و در مورد حل اختلافات در عراق بود، بعضی از متخصصین حل منازعات از شنیدن این نکته که حشدالشیعی در میان شیعیان و حتی غیرشیعیان بسیار محبوب است، متحیر شده بودند. دیدگاه این متخصصان بر اساس باوری ساده و بی‌اساس است: «حشدالشیعی بسیار تندرو است.» پوچی این نکته برای افرادی که در عراق زندگی می‌کنند، آشکار است و همین امر نشان می‌دهد که این گروه همان‌طور که هواداران زیادی دارد، دشمنان سرسختی نیز دارد.

هدف این گزارش، قضاوت کردن در مورد حشدالشیعی نیست. آنچه که مهم است، این نیست که دیدی منفی یا مثبت در مورد این گروه داشته باشیم؛ مهم این است که کارشناسانی که در قسمت بالا از آن‌ها یاد شد یا همه افرادی که برای کاهش منازعات در عراق تلاش می‌کنند، فارغ از علاقه یا عدم علاقه به این گروه، دید درستی نسبت به آن داشته باشند. نکته اساسی این است که در خارج از عراق، تقریباً هیچ چیز به اندازه حشدالشیعی بدجلوه داده نشده است؛ بنابراین به منظور رسیدن به نگرشی درست، ابتدا این گزارش مشخص می‌کند چه دیدی در مورد حشدالشیعی در عراق وجود دارد و سپس به نگرانی‌ها و اختلافات موجود در هنگام بحث در مورد این گروه می‌پردازد. خطای مفهومی

شاید رایج‌ترین ایراد تحلیل‌گران خارجی در زمینه فهم مسایل عراق، عدم توانایی در همگامی با چشم‌اندازهای سیاسی و اجتماعی عراق باشد که به سرعت در حال تغییر هستند. تأثیرات کشورهای غربی و عربی بر واقعیت‌های عراق ناچیز است و بدتر اینکه بسیاری از خارجی‌ها حتی نمی‌دانند گاهی سیاستمداران عراق نیز تأثیر کمی بر روندهای موجود در عراق دارند. برای مثال، بعضی از تحلیل‌گران خارجی همچنان احتمال بازگشت نوری مالکی به پست نخست‌وزیری را در سال ۲۰۱۸ مطرح می‌کنند، در حالی که عراقی‌ها چنین امری را بعید می‌دانند، حتی به طور وسیع‌تر به نظر می‌رسد فهم کشورهای عربی و غربی به روابط فرقه‌ای در عراق، جایی در بین سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۷ گیر کرده باشد که در آن، رویدادهای قبلی و بعدی بر اساس اوج خشونت‌های فرقه‌ای در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ تحلیل می‌شود. این امر تأثیری نادرست بر فهم ما از رویدادهای جاری خواهد داشت، موضوعی که به ویژه در مورد اظهارنظرها پیرامون حشدالشیعی (بسیج مردمی عراق) صدق می‌کند.

ظهور حشدالشیعی به تابستان ۲۰۱۴ برمی‌گردد که داعش در آن زمان یک سوم عراق را اشغال کرده بود. در زمانی که ارتش عراق فروپاشیده بود و دولت عراق در بی‌نظمی به سر می‌برد، آیت‌الله العظمی سیستانی، روحانی ارشد شیعه، فتوایی مبنی بر پیوستن عراقی‌ها به نیروهای امنیتی این کشور جهت مقابله با تهدید داعش صادر کرد. این امر در عمل به بسیج انبوه انجامید؛ البته نه به ارتش عراق، بلکه متجر به پیوستن عده زیادی به گروه‌های



اساسی که باید کنار گذاشته شود، این دیدگاه است که حشد الشعبی و دولت عراق با هم مخالف هستند یا رابطه‌ای خصومت‌آمیز دارند. همانطور که بعداً به این بحث خواهیم پرداخت، حشد الشعبی کارکرد و بازتابی از وضعیت دولت عراق در سال‌های پس از ۲۰۰۳ از نظر حقوق بشر، آشفته‌گی سازمانی و ارتباط با قدرت‌های خارجی می‌باشد.

به منظور فهم درست جایگاه حشد الشعبی در عراق امروز، باید به این امر توجه کرد که درون عراق چه نگرشی نسبت به آن وجود دارد. محبوبیت حشد الشعبی اصیل و گسترده است و ریشه در فداکاری‌های آن‌ها در مبارزه با داعش دارد. ضمن اینکه این نکته نیز مهم است که حشد الشعبی شامل طیفی از گروه‌های ایدئولوژیک و ترکیبی از ساختارهای مذهبی و فرقه‌ای است. سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در این زمینه گفته است: «فکر می‌کنم تأکید این نکته مهم است که حشد الشعبی همچون چتری برای شبه نظامیانی است که شامل شیعیان، ترکمن‌ها، مسیحیان و سنی‌ها می‌شوند و همه شیعیان نیز از طرف ایران حمایت یا تأمین مالی نمی‌شوند.» حشد الشعبی طیفی شامل حدوداً ۱۴۰۰۰۰ نیرو و بیش از ۴۰ واحد شبه‌نظامی که ارتباطات آن‌ها با یکدیگر و با بازیگران مختلف عرصه سیاسی عراق همچون ایران متفاوت است. با این وجود تا امروز بسیاری از افراد-به ویژه

اوایل سال ۲۰۱۵ این فرصت را داشتم که در بغداد با افرادی صحبت کنم که از سامراء- شهری با اکثریت سنی در شمال پایتخت-آمده بودند. وقتی دیدگاه آن‌ها را در مورد حضور حشد الشعبی در آن‌جا جویا شدم، با پاسخی مواجه شدم که آن را تنها در عراق می‌توان یافت: «در مورد کدام تشکل از حشد الشعبی صحبت می‌کنید؟» آن‌ها از دسته‌بندی در حشد الشعبی صحبت کردند، از افرادی که از آن‌ها می‌رسیدند تا گروه‌هایی که از تعامل با آن‌ها راحت بودند.

این نکته ظریف در مورد حشد الشعبی که از تجربه حاصل می‌شود، تقریباً به طور کامل در رسانه‌های بین‌المللی، به ویژه رسانه‌های عرب زبان غایب است. از دیدگاهی کاملاً غیر معقول که در خارج از عراق نیز رایج است، مواجهه‌های خونین میان حشد الشعبی و سنی‌های عراق غیر قابل اجتناب است. برای مثال، می‌توان به نظریات مارک هلر (Mark Heller) استاد علوم سیاسی اشاره کرد که اگر دیدگاه‌های او را با واقعیات موجود در عراق مقایسه کنیم، آن‌ها را بی‌ارزش ارزیابی خواهیم کرد.

برای فهم محبوبیت حشد الشعبی، باید نگاهی فراتر از تشکل‌های منفرد حشد الشعبی داشته باشیم و وجه سمبولیک آن را در نظر بگیریم. در واقع ریشه‌شناسی و هویت این گروه نزد جامعه عراق و نه تنها شیعیان، به دستاوردهای آن در سال ۲۰۱۴ بازمی‌گردد. برای فهم بهتر جایگاه این گروه نزد مردم عراق می‌توان آن‌ها را با نقش تفنگداران آمریکایی در عراق مقایسه کرد: تفنگداران آمریکایی در ذهنیت مردم عراق، جایگاه اشغالگران را دارند و حشد الشعبی گروهی محسوب می‌شود که برای آزادی عراق، در برابر داعش جنگیده‌اند. البته باید توجه داشت این محبوبیت در مورد کلیت حشد الشعبی است و انتقاد به یکی از واحدهای آن منافاتی با این موضوع ندارد. در

مرجعیت وابسته هستند). قوی‌ترین تشکیلات حشد الشعبی به ایران وابسته هستند و گاهی به آن‌ها حشد الولایی گفته می‌شود. گروه اول، پس از سقوط موصل در سال ۲۰۱۴ تشکیل شده، کوچک‌تر هستند و در واقع در پاسخ به فراخوان آیت‌الله سیستانی در جهت مقابله با داعش تشکیل شده‌اند. گروه دوم، به ایران وابستگی بیشتری دارند و با گروه‌هایی ارتباط دارند که سابقه بیشتری در فعالیت‌های شبه نظامی در عراق دارند. این طبقه‌بندی کلی میان این دو دسته رسمی نیست و خطوط مشخصی آن‌ها را از هم جدا نمی‌کند. در واقع شاید عدم وجود خطوط مشخص میان این دو

دسته مفید نیز باشد: به این ترتیب، حشد الولایی می‌تواند از اعتبار و محبوبیت حشد الشعبی بهره‌بردار و در عوض، حشد الشعبی نیز می‌تواند از دستاوردهای نظامی حشد الولایی بهره‌مند شود. با این وجود، علی‌رغم تداخلات و ابهام‌ها، تمایز میان این دو دسته وجود دارد و هنگام بحث در مورد حشد الشعبی، باید به این نکته توجه کرد.

اغلب اوقات هنگام انتقاد به حشد الشعبی در خارج از عراق، یا به این موضوع از دریچه رقابت‌های فرقه‌ای و قربانی شدن سنی‌ها نگریسته می‌شود و یا از دیدگاه مواجهه با ایران. از طرف دیگر، احتمال زیادی وجود دارد که انتقاد به این گروه در رسانه‌های بین‌المللی بدون در نظر گرفتن واقعیات تجربی و تنها از روی احساسات شدید باشد. برای مثال، در

”
سخنگوی وزارت خارجه آمریکا در این زمینه گفته است: «فکر می‌کنم تأکید این نکته مهم است که حشد الشعبی همچون چتری برای شبه نظامیانی است که شامل شیعیان، ترکمن‌ها، مسیحیان و سنی‌ها می‌شوند و همه شیعیان نیز از طرف ایران حمایت یا تأمین مالی نمی‌شوند.»

در دنیای عرب-نسبت به این واقعیت غافل یا بی‌اعتنا هستند و تضاد آشکاری میان نظرات در مورد حشد الشعبی درون و بیرون از عراق وجود دارد.

با وجود گزارش‌های فراوانی که قصد ساده‌سازی در مورد حشد الشعبی دارند و آن را «شبه‌نظامیان مورد حمایت ایران» می‌خوانند، این گرایش در اکثر ناظران وجود دارد که به تفاوت‌ها درون این گروه بی‌اعتنا باشند. در واقع، حشد الشعبی از واحدهایی تشکیل شده که سابقه، وابستگی و وفاداری‌های متفاوتی دارند. تشکل‌هایی در حشد الشعبی وجود دارد

که به حوزه‌های دینی در عراق وابستگی دارند؛ گاهی به طور غیررسمی به این گروه‌ها حشد الشعبی می‌گویند (همانطور که این تشکل‌ها به مقامات مذهبی شیعه یا

نظرسنجی جدیدی که از زوار شیعه عراقی به عمل آمد (شیعیانی که از همه نقاط عراق به کربلا آمده بودند)، ۹۹ درصد از آن‌ها از کلیت حشدالشعبی حمایت می‌کردند؛ اما وقتی از آن‌ها درباره واحدهای خاصی پرسش شده بود، در بعضی از موارد این رقم کاهش می‌یافت.

این اطلاعات نشان می‌دهد که حشدالشعبی همچنان به عنوان ویژگی پایدار جامعه، سیاست و ساختار امنیتی عراق باقی خواهد ماند. اخیراً عده‌ای از تحلیل‌گران در مورد چشم‌انداز حضور حشدالشعبی در انتخابات عراق (مه ۲۰۱۸) هشدار داده‌اند. چنین نگرانی نابه‌جا است چرا که در میان تشکل‌های حشدالشعبی حداقل دو گروه (بدر و عصائب اهل الحق) هستند که هم‌اکنون نیز بخشی از چشم‌انداز سیاسی عراق می‌باشند و سابقه حضور در انتخابات را حتی پیش از تشکیل حشدالشعبی داشته‌اند. در واقع، سازمان بدر بازیگر ثابت

در سیاست عراق بوده است؛ این سازمان یکی از عناصر کلیدی اپوزیسیون در تبعید بین سال‌های ۱۹۸۲ تا ۲۰۰۳ بوده و از آن زمان نیز بخشی از طبقه نجبگان سیاسی عراق بوده است (وزیر کشور فعلی از سازمان بدر است). بر اساس قرارداد میان حشدالشعبی و سیستم امنیتی عراق در نوامبر ۲۰۱۶، این گروه به عنوان بخشی از ساختار امنیتی عراق به رسمیت شناخته شد. به همین دلایل است که هرگونه تلاش برای انحلال حشدالشعبی، واقع‌بینانه و سودمند نیست.

حشدالشعبی و دولت عراق

خط مشترکی وجود دارد که حشدالشعبی را به عنوان دشمن دولت عراق در نظر می‌گیرد. این رویکرد از جانب بازیگران خارجی تقویت می‌شود تا از دولت عراق در برابر این گروه حمایت کند یا هشدار دهد که حشدالشعبی تهدیدی برای دولت عراق است. این دیدگاه اساساً در مورد مسایلی چون ماهیت قدرت در عراق، پایگاه مشروعیت حشدالشعبی، اینکه حامیان این گروه چه دیدی درباره آن دارند و نهایتاً اینکه عملکرد این گروه چگونه توسط این عوامل محدود می‌شود، تفسیر درستی ندارد.

برای شروع باید به این نکته توجه کنیم که

افرادی که حشدالشعبی را تهدیدی برای دولت عراق یا تضعیف‌کننده آن می‌دانند، تخمین درستی در مورد انسجام این گروه و همین‌طور دولت عراق پس از سال ۲۰۰۳ ندارند؛ آن‌ها درباره رابطه میان این دو بازیگر نیز تفسیر درستی ندارند. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، اکنون حشدالشعبی بخشی از سیستم امنیتی عراق و در نتیجه بخشی از دولت عراق است و چنین رویکردی‌هایی بعید به نظر می‌رسد. ضمن اینکه تقسیم کردن «دولت عراق» و «حشدالشعبی» بیانگر اوضاع فعلی عراق نیست؛ چنین خط‌کشی‌هایی میان عوامل مسلح دولتی و غیردولتی در «عراق جدید» محو شده چرا که مثلاً سازمان بدر به علت نقش قابل توجه در اپوزیسیون عراق در قبل از ۲۰۰۳، به عنوان یکی از پایه‌گذاران عراق پس از ۲۰۰۳ به شمار می‌رود. از بدر تا جیش‌المهدی تا گروه‌های مسلح دیگر که به نوعی در ساختار سیاسی و امنیتی عراق نقش ایفا می‌کنند، جزو واقعیات پایدار عراق پس از سال ۲۰۰۳ هستند. به این معنی، نهادینه کردن حضور حشدالشعبی در ساختار امنیتی عراق، در واقع رسمیت بخشیدن به امری است که در تمام این سال‌ها واقعیت خارجی داشته است.

ماهیت قدرت در عراق باعث می‌شود تقسیم دولت عراق و حشدالشعبی پیچیده‌تر شود. قدرت سیاسی در عراق همچون هر می‌سخت نیست، بلکه ماهیتی سیال دارد؛ به این معنی که مجموعه‌ای از مراکز قدرت با تأثیرات متفاوت آن را تشکیل

می‌دهند، حتی اگر اختلافات و تضادهایی میان آن‌ها وجود داشته باشد؛ بنابراین دولت در عراق امروزی ماهیتی شکننده دارد، به ویژه که بعضی از بازیگران قدرت با مجموعه‌ای از بازیگران خارجی در ارتباط هستند که اهداف متفاوت دارند؛ بنابراین حشدالشعبی را می‌توان به عنوان یکی از متغیرهای قدرت در عراق پس از ۲۰۰۳ در نظر گرفت که در منازعه قدرت حضور دارد، نه یک چالش برای دولت عراق. مسئله دیگری که در بیان افرادی مطرح می‌شود که حشدالشعبی را تهدیدی برای دولت عراق می‌دانند، مربوط به مشروعیت و محبوبیت این گروه است. یکی از اظهارات

رایج میان هواداران حشدالشعبی این است که اگر این گروه نبود، بغداد بر اثر حمله داعش سقوط کرده بود. همین باور نشان می‌دهد که تا چه حد بعید است که حشدالشعبی دولتی را تضعیف کند که برای حفظ آن فداکاری کرده و برای حفظ محبوبیت خود نیز به این کار دست نخواهد زد. هواداران حشدالشعبی حتی ارتش را نیز رقیب خود نمی‌دانند چرا که در کنار آن‌ها در برابر داعش جنگیده‌اند.

سنی‌های عراق و حشدالشعبی

شاید مهم‌ترین سوءتفاهم در مورد حشدالشعبی، به رابطه آن‌ها با سنی‌ها برمی‌گردد. مخالفان دولت عراق یا نظم مستقر سیاسی در عراق، به ویژه تمایل دارند تا حشدالشعبی را نیرویی اساساً شیعه تصویر کنند که با سنی‌ها متخاصم هستند. این ایده در دنیای عرب و سطوح کارشناسی دنیای غرب، عملاً به باور آن‌ها تبدیل شده است. در دنیای عرب، حشدالشعبی از ابتدا به عنوان نیرویی ضد سنی در نظر گرفته شد؛ این ایده با تبلیغات فراوان در شبکه‌های اجتماعی گسترش یافت که فتوای آیت‌الله سیستانی، دستوری برای نابود کردن سنی‌ها است؛ ایده‌ای که اساساً ارتباطی به فتوای آیت‌الله سیستانی نداشت.

با وجود اینکه اکثر نیروهای حشدالشعبی را شیعیان تشکیل می‌دهند، این گروه منحصر به شیعیان نیست. در بعضی از تشکل‌های این گروه، مبارزان سنی نیز حضور دارند؛ حیدر العبادی نخست‌وزیر عراق در دسامبر ۲۰۱۵ تصویب کرد ۴۰۰۰۰ مبارز سنی جزو حشدالشعبی شوند. اکنون سنی‌ها تا ۲۰ درصد بعضی از تشکل‌های این گروه همچون «گردان رمزی العباس» و «تیپ علی اکبر» را تشکیل می‌دهند. علاوه بر این، چندین تشکل غیرشیعی چون «تیپ شیرهای بابل-نیروی مسیحیان کلدانی» نیز عضو حشدالشعبی هستند. به همین ترتیب، تشکل‌های ایزدی و سنی در حشدالشعبی که شامل گروه‌های متفاوت است، با نام «حشدالاشعری یا حشد قبایل» شناخته می‌شود.

بررسی‌هایی که جدیداً انجام شده، نشان می‌دهد تعدا قابل توجهی از افراد در استان‌های سنی‌نشین نگاه مثبتی نسبت به حشدالشعبی دارند؛ این بررسی‌ها بیانگر این نکته هستند که بین ژانویه ۲۰۱۶ تا مارس ۲۰۱۷، تعداد افرادی که نگاه مثبتی به حشدالشعبی داشته‌اند، ۲۲ درصد افزایش یافته است. البته این لزوماً به این معنی نیست که تمام قبایل سنی از حامیان حشدالشعبی هستند؛ هرچند بررسی‌ها نشان می‌دهد که به علت تجربیات سنی‌ها از عملکرد این گروه، وضعیت طوری تغییر کرده که دید سنی‌ها از نگرانی نسبت به تشکیل

یکی از اظهارات رایج میان هواداران حشدالشعبی این است که اگر این گروه نبود، بغداد بر اثر حمله داعش سقوط کرده بود. همین باور نشان می‌دهد که تا چه حد بعید است که حشدالشعبی دولتی را تضعیف کند که برای حفظ آن فداکاری کرده و برای حفظ محبوبیت خود نیز به این کار دست نخواهد زد

حشدالشعبی، به طرز معناداری به نگاهی مثبت تغییر کرده است.

نگاه به آینده

بیشتر آنچه منتقدان در مورد حشدالشعبی مطرح می‌کنند، مربوط به عوارض موجود در عراق پس از سال ۲۰۰۳ است: در زمینه ناسازگاری‌های نهادی (ارتباط با دولت عراق) و حتی ارتباطات با ایران، حشدالشعبی یک استثنا نیست و بیشتر بازتابی از واقعیت‌های عراق پس از ۲۰۰۳ و به ویژه پس از ۲۰۱۴ است. نکته مهم این است که تشکل‌های مرتبط با ایران قبل از تشکیل حشدالشعبی با ایران ارتباط داشته‌اند و بنابراین نفوذ و تاثیر ایران فراتر از این گروه است. به همین ترتیب، هرآنچه در مورد تشکل‌های خاصی از حشدالشعبی و ارتباطات آن‌ها با ایران گفته می‌شود را می‌توان درباره بخش قابل توجهی از نخبگان سیاسی عراق مطرح کرد. در واقع، سپاه بدر را می‌توان حالتی میان این دو حالت در نظر گرفت؛ به عبارت دیگر، حضور

هم‌پیمانان و نیروهای نیابتی ایران به وجود حشدالشعبی وابسته نیست. گسترش و تثبیت منافع ایران در عراق، واقعیت عینی عراق پس از ۲۰۰۳ است و منحصر به حشدالشعبی نیست.

نکته‌ای که هنگام دیدار از عراق مشخص می‌شود، این است که حشدالشعبی قرار است بماند. بازیگران داخلی و خارجی هرچه زودتر این واقعیت را بپذیرند، بهتر می‌توانند برای منافع خود در وضعیت سیاسی متزلزل عراق رقابت کنند. البته این امر مستلزم این نیست که آماده پذیرش یکسان همه تشکل‌های حشدالشعبی باشند. چون این گروه همچون یک طیف است، بازیگران داخلی و خارجی نیز باید به همین نحو رفتار کنند: بعضی از تشکل‌های

حشدالشعبی نسبت به دیگر تشکل‌ها تخصص کمتری با منافع بازیگران خارجی دارند، بنابراین به رسمیت شناختن آن‌ها سودمندتر از انکار کلی واقعیت‌های عراق است. واقعیت این است که امروزه پذیرش عراق و دولت عراق، مستلزم پذیرش حشدالشعبی است. حتی ایاد علاوی معاون سابق رییس

جمهور عراق (فردی که به هیچ وجه نمی‌توان او را با حشدالشعبی مرتبط دانست) در هنگام سخنرانی در «گفتگوهای منامه» در دسامبر ۲۰۱۶ مجبور شد از حشدالشعبی ستایش کند: «بخشی از حشدالشعبی، دارای بارزش است؛ آن‌ها در پی فراخوان مرجعیت، به نبرد با تروریسم پرداختند. افرادی از آن‌ها که نیت صادقانه دارند، باید به نهاد دولت بپیوندند.»

این تصور که حشدالشعبی فراتر از ارتباط فعلی، در ارتش ادغام شود و این امر به انحلال آن بینجامد، غیرمحمتمل است. منافع مسلم، قدرت سیاسی زیاد، حمایت خارجی و حمایت مردمی فراوانی در اثر این اقدام از بین خواهد رفت. در هر صورت، حشدالشعبی به عنوان بخش تازه‌ای از نیروهای امنیتی عراق، جای خود را تثبیت کرده و همان‌طور که هواداران آن می‌گویند، همواره دلیل مناسبی برای حضور این گروه در آینده عراق وجود دارد. آزادی موصل، نه پایان حضور داعش در عراق است و نه پایان قطعی حملات

تروریستی، حتی وجود میزبان اندکی از حملات تروریستی می‌تواند دلیل منطقی برای ادامه حضور حشدالشعبی و هواداران آن جهت مقابله با این وضعیت باشد. بقیه دلایل می‌تواند شامل کشمکش آتی با کردها در مورد اراضی مورد اختلاف، نگرانی‌های مداوم امنیتی و محیط منطقه‌ای پرتنش باشد. حتی اگر امنیت در عراق به چنان حالت کنترل شده‌ای برسد که بحث‌ها در مورد ادامه حضور حشدالشعبی را بی‌اعتبار سازد، تشکل‌های مختلف این گروه می‌توانند فراتر از حوزه نظامی و امنیتی عمل کنند: هم‌اکنون قیس خزعلی از عصاب اهل الحقیق تاکید دارد عنوان «حشد» نگه داشته شود و حوزه مفهومی آن تمام بخش‌های اجتماع را در بر گیرد (زنان حشد، دانشگاه حشد، دکترهای حشد و به همین ترتیب - به بیان او: «ما همه حشد هستیم»).

پرسش کلیدی در مورد آینده حشدالشعبی این است که آیت‌الله سیستانی چه تصمیمی خواهد گرفت. این گروه می‌داند که نمی‌تواند

بر حمایت نامحدود آیت‌الله سیستانی حساب کند. فتوای آیت‌الله سیستانی برای بسیج عمومی در سال ۲۰۱۴، به تشکلی شبیه به حشدالشعبی اشاره نمی‌کرد و بیشتر با هدف تقویت بخش‌های امنیتی دولت صادر شده بود که قبلاً وجود داشت. شاید به همین دلیل است که آیت‌الله سیستانی و نمایندگان او هرگز از واژه «حشد» استفاده نمی‌کنند و به جای آن لغت «داوطلبان» را به کار می‌برند. همین امر می‌تواند به طور بالقوه به عنوان سقفی شیشه‌ای بر مشروعیت حشدالشعبی باشد که نگاه به آینده دارد و اینکه حشدالشعبی - شامل تشکل‌های مرتبط با ایران - در انجام هر اقدامی محتاط هستند که موجب مخالفت یا واکنش آیت‌الله سیستانی نشوند.

موضوع نامعلوم، سرنوشت حشدالشعبی در عراق در فقدان آیت‌الله سیستانی است. برای مثال، اگر او فوت کند درحالی که دستورالعملی در مورد آینده حشدالشعبی صادر نکرده باشد (مثلاً فتوایی برای برطرف کردن بسیج عمومی)، عراق با حالتی مواجه خواهد شد که در آن ممکن است تشکل‌های گوناگون حشدالشعبی و هواداران آن‌ها برای تسلط بر جایگاه «وارثان حقیقی» حشد فعال شوند. این سناریوی فرضی یادآور اختلاف گروه‌های هوادار صدر است که همه آن‌ها ادعای میراث محمد صادق صدر را داشتند. درحالی‌که فتوایی برای برطرف کردن بسیج عمومی پس از آزادی موصل مطلوب به نظر می‌رسید، در مورد تاثیرات چنین فتوایی نباید اغراق کرد: تشکل‌هایی از حشدالشعبی که قبل از صدور فتوای آیت‌الله سیستانی برای بسیج عمومی تشکیل شده بودند، می‌توانند پس از صدور فتوا برای برطرف کردن بسیج عمومی نیز به حضور خود ادامه دهند. همان‌طور که جک واتلینگ روزنامه‌نگار توضیح داده است: «اگر واحدهای تحت کنترل آیت‌الله سیستانی به علت صدور فتوا برای برطرف کردن بسیج عمومی از کنترل او خارج شوند، حشدالشعبی به مجموعه‌ای از شبه‌نظامیان سیاسی و نیروهای نیابتی ایران تبدیل خواهد شد که رسماً بخشی از دولت هستند، اما دولت کنترلی بر آن‌ها ندارد.» این امر این پرسش را مطرح می‌کند که آیا همان‌طور که ادعا می‌شود، فتوا برای برطرف کردن بسیج عمومی، امور را تسهیل می‌کند یا بر پیچیدگی‌ها می‌افزاید؟ با توجه به این واقعیت که همه تشکل‌های حشدالشعبی در کوتاه‌مدت و میان‌مدت منحل نخواهند شد، بهترین راهی که منافع ملی عراق را حفظ می‌کند این است که «کلیت» حشدالشعبی به همین شکل

شود. ■

منبع: The Century Foundation

تاریخ: ۵ مارس ۲۰۱۸

رویکرد ابلهانه ترامپ در قبال ایران

نویسنده: استفان والت
برگردان: هادی عبادی

برای فهم این رویدادها از دیدگاه ایران، باید فرض کرد امریکا در برابر کشته شدن رئیس ستاد مشترک، رئیس سازمان سیا یا حتی معاون رئیس جمهور ایالات متحده توسط دشمن خارجی چه اقدامی انجام می‌داد. در اینجا لازم است دو پرسش استراتژیک مطرح شود: آیا ترور مقام عالی رتبه یک کشور خارجی، منافع ملی امریکا را تأمین می‌کند؟ آیا چنین اقدامی امریکا را امن تر می‌کند و یا تأثیر این کشور را در جهان افزایش می‌دهد؟ پاسخ به هر دو پرسش قطعاً منفی است.

نکته اول اینکه ایران مطمئناً پاسخ خواهد داد، همان‌طور که اگر امریکا در چنین شرایطی بود، همین اقدام را انجام می‌داد. ایران این اقدام را در زمان مناسب و با ابزاری که خود انتخاب می‌کند، انجام خواهد داد تا حداکثر رنج و تأثیر سیاسی را داشته باشد. نکته دوم اینکه این ترور باعث شعله‌ورتر شدن هر چه بیشتر ملی‌گرایی در ایران و تقویت تندروها در سیاست این کشور خواهد شد. نکته سوم اینکه این ترور در خاک عراق، ناقض حاکمیت این کشور است؛ چنانکه نخست‌وزیر عراق این اقدام را به شدت محکوم کرده است. نکته آخر اینکه این اقدام باعث می‌شود ایران حتی انگیزه بیشتری برای گام‌های بعدی هسته‌ای داشته باشد.

همان‌طور که وارد توماس استاد علوم سیاسی در مقاله‌ای در سال ۲۰۰۰ شرح داده، سال‌هاست که هنجار بین‌الملل محکمی علیه ترور رواج دارد چرا که رهبران دولت‌های قدرتمند می‌دانند به منافع دوجانبه آن‌ها نیست که یکدیگر را بکشند. البته این تابو کاملاً منجر به حذف کامل این روش نشده و توماس به این امر اشاره می‌کند که این هنجار در دهه‌های اخیر در حال شکسته شدن است؛

اما آیا ما واقعاً می‌خواهیم در دنیای زندگی کنیم که ترور به امری عادی و متعارف تبدیل شود؟ قطعاً حتی تدریجاً در امریکایی نیز که این ترور را تأیید کردند، نمی‌خواهند در لیست ترور دیگران باشند. اکنون اگر پوتین فرمان قتل ولادیمیر زلنسکی رئیس جمهور اوکراین را بدهد یا رهبر کره شمالی بخواهد تلاش‌های پدر بزرگ خود جهت قتل سیاست‌مداران کره جنوبی را صادر کند، امریکا با چنین اقدام نابخردانه‌ای که انجام داده، حتی نمی‌تواند به آن‌ها اعتراض کند.

در نهایت می‌توان گفت رویکرد ترامپ نسبت به ایران (از جمله همین اقدام اخیر)، فاقد منطق یا هدف استراتژیک است. ترامپ، پمپئو، اسپر (وزیر دفاع) و بقیه تیم سیاست خارجی دولت، همچون شطرنج‌بازانی هستند که تنها به یک

حرکت فکر می‌کنند و به این ترتیب، واقعیت مهمی در سیاست بین‌الملل را نادیده می‌گیرند: بازیگر مقابل نیز می‌تواند مهره‌های خود را حرکت دهد. متأسفانه تیم سیاست خارجی دولت امریکا به جای تفکر دقیق استراتژیک، تنها به تحریم و پهباد تمرکز کرده است. ■

منبع: فارن پالیسی

تاریخ: ۳ ژانویه ۲۰۲۰، ۱۳ دی ۱۳۹۸

هنوز یک هفته از سال ۲۰۲۰ نگذشته که ترامپ وارد بحران خطرناکی با ایران شده است. این امر نتیجه رویکرد کوتاه‌بینانه او به کل خاورمیانه (به‌ویژه ایران) و ناتوانی واشنگتن در طراحی سیاستی منسجم و مؤثر در برابر مسائل مهم جهانی است.

اما امریکا چگونه به چنین وضعیتی در اتخاذ استراتژی نامناسب رسید؟ علاوه بر عدم صلاحیت ترامپ، تصمیمات عجولانه او و بی‌اعتنایی او به نصایح دیگران، اصرار او به مشاوره با افراد بی‌کفایت نیز اوضاع را بدتر کرده است. احتمالاً نتیجه نهایی، از بین رفتن جان انسان‌های بی‌گناه - از جمله امریکایی‌ها - و فرسایش بیشتر موقعیت امریکا در سطح جهان خواهد بود؛ این تنها در حالی خواهد بود که ترور ژنرال قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس به جنگی تمام‌عیار نینجامد. این ترور، خطای استراتژیکی در راستای تصمیمات قبلی ترامپ است. ترامپ به تحریک عربستان سعودی، اسرائیل، مؤسسات تندروی چون «بنیاد دفاع از دموکراسی‌ها» و با حمایت بعضی از حامیان ثروتمند خود، از برجام خارج شد. سپس او کمپین خود موسوم به «فشار حداکثری» یا برنامه جامع جنگ اقتصادی با ایران را آغاز کرد که هدف از آن، نابودی منابع مالی ایران، وادار کردن این کشور به تغییر سیاست خارجی خود و احتمالاً سرنگون کردن حکومت آن بود. در نتیجه تحریم‌های امریکا، مردم ایران سختی‌های بسیاری را متحمل شدند، اما حکومت ایران نه تسلیم خواسته‌های امریکا شد و نه فروپاشید. در عوض، ایران به تدریج فعالیت‌های هسته‌ای خود را گسترش داد، روابط خود را با روسیه و چین مستحکم‌تر کرد و از

هم‌پیمانان امریکا در منطقه انتقام گرفت. منطق واکنش ایران سراسرست و قابل پیش‌بینی است: اگر امریکا می‌خواهد اوضاع را برای ایران سخت کند، رهبران ایران نیز نشان می‌دهند می‌توانند شرایط را برای امریکا سخت کنند. حتی اندکی فهم استراتژیک کافی بود تا بتوان واکنش ایران را پیش‌بینی کرد و متوجه شد که فشار یک‌جانبه مؤثر واقع نمی‌شود.

ترامپ با کنار گذاشتن دیپلماسی و صرفاً اتخاذ تهدید و زور، هیچ گزینه‌ای برای خود باقی نگذاشت، جز اینکه یا از این امر عقب‌نشینی کند یا آن را چنان افزایش دهد که مشخص شود فشار حداکثری پاسخ داده است. وقتی یکی از گروه‌های شبه‌نظامی وابسته به ایران در اوایل دسامبر ۲۰۱۹ حملات راکتی انجام داد که منجر به کشته شدن پیمانکار امریکایی شد، ترامپ دستور حمله به پایگاه‌های نظامی آن‌ها را داد که

در اثر این حملات، بیست و پنج نفر از آن‌ها کشته شدند. هواداران عراقی این گروه‌ها در برابر سفارت امریکا در بغداد تظاهرات کردند و تلاش کردند وارد سفارت شوند، اگرچه این اقدام تلفاتی دربر نداشت. نهایتاً تظاهرکنندگان پراکنده شدند و چنین به نظر می‌رسید که تنش رو به کاهش است؛ اما ترامپ فرمان ترور ژنرال سلیمانی را صادر کرد که از ژنرال‌های ارشد و بسیار مورد احترام در ایران است.

”
**منطق واکنش ایران
سراسرست و قابل پیش‌بینی
است: اگر امریکا
می‌خواهد اوضاع را برای
ایران سخت کند، رهبران
ایران نیز نشان می‌دهند
می‌توانند شرایط را برای
امریکا سخت کنند**

تأثیر پیروزی بوریس جانسون و استیضاح ترامپ بر انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا

جیکوب هیلبرون

برگردان: هادی عبادی

یافت و زمان بندی مربوط به ۱۵ دسامبر دیگر اعمال نخواهد شد. اگر برنامه‌های مربوط به ۱۵ دسامبر اعمال می‌شد، ریسک رکود افزایش می‌یافت. بر اساس گزارش‌ها، چین متعهد شده در سال آینده ۵۰ میلیارد دلار از محصولات کشاورزی آمریکا را خریداری کند و قوانین حقوق معنوی را نیز سخت‌تر اجرا کند. ترامپ بر اساس این توافق تجاری با چین، به همراه توافقی که با کانادا و مکزیک داشته، می‌تواند از توانایی خود برای ایجاد توافقات بهتر به‌عنوان برگ برنده در انتخابات استفاده کند.

نکته دیگر، موضوع استیضاح است. کمیته قضائی مجلس نمایندگان دو بند از استیضاح را تصویب کرده، اما سناتور میچ مک کانل به شبکه فاکس نیز گفت این تلاش‌ها به جایی نخواهد رسید. او به شین هنتی، مجری این شبکه گفت: «هر کاری که ما جمهوری خواهان در این زمینه انجام می‌دهم، در هماهنگی کامل با کاخ سفید است. هیچ تفاوتی میان اقدامات ما و اعمال رئیس‌جمهور برای مدیریت این مسئله وجود ندارد. در نهایت، دموکرات‌ها هیچ شانسی برای بیرون راندن رئیس‌جمهور از دفترش ندارند.» در واقع سؤال اساسی این است که آیا جمهوری خواهان می‌توانند آسیب سیاسی وارده به ترامپ را در اثر این موضوع به حداقل برسانند یا خیر. بر اساس گزارش‌ها، ترامپ می‌خواهد این موضوع را با شهادت جو و هانتز بایدن به سیرکی رسانه‌ای تبدیل کند، اما مک کانل به این موضوع به شکل دیگری می‌نگرد. او می‌خواهد این جریان هرچه سریع‌تر تمام شود تا برای اتفاقات پس از آن به درستی برنامه‌ریزی شود؛ اما امری که تاکنون مشهود است، این است که کلیت حزب جمهوری خواه همچون نیروهای ویژه رومی کاملاً به ترامپ وفادار است.

این وفاداری خاص به ترامپ، بسیاری از مخالفان ترامپ را به تعجب واداشته است. جنیفر رابین نویسنده واشنگتن پست، داده‌های مربوط به استیضاح را بررسی می‌کند و دموکرات‌ها را تشویق می‌کند تا از تمام تلاش خود برای برکناری ترامپ استفاده کنند. او معتقد است جایگزینی ترامپ، امری غیرقابل تصور نیست؛ بلکه به این امر بستگی دارد که دموکرات‌ها چه کسی را برای به چالش درآوردن او نامزد کنند؛ اما در مجموع به نظر می‌رسد اگر روندهای فعلی همچنان ادامه یابند، مسیر سیاسی ترامپ به‌طور روزافزون در حال سخت‌تر شدن است. ■

منبع: نشنال اینترست

آیا پیروزی حیرت‌آور بوریس جانسون نشانه‌ای از موفقیت دونالد ترامپ در نوامبر ۲۰۲۰ است؟ موفقیت جانسون، بزرگ‌ترین پیروزی از سال ۱۹۸۷، زمانی که مارگارت تاجر برای بار سوم به این منصب انتخاب شد به‌شمار می‌رود. هرچند قهرمان واقعی جانسون، بانوی آهنین به‌شمار نمی‌رود. قهرمان او وینستون چرچیل است. چرچیل سوژه کتاب اخیر جانسون است: چرچیل؛ مردی که تاریخ‌ساز بود.

جانسون می‌خواهد برای خارج کردن بریتانیا از اتحادیه اروپا از مشی چرچیل الگو بگیرد. اکنون حداقل یک امریکایی که به اتحادیه اروپا به دیده تحقیر می‌نگرد از پیروزی جانسون افتخار می‌کند. ترامپ چنین توثیق کرد: «تبریک به بوریس جانسون به علت پیروزی بزرگش! اکنون بریتانیا و ایالات متحده می‌توانند قرارداد تجاری جدید و بزرگ خود را پس از برگزیت منعقد کنند. این توافق این پتانسیل را دارد که بزرگ‌تر و سودمندتر از هر قراردادی باشد که بریتانیا می‌توانست با اتحادیه اروپا منعقد کند.» شاید درسی که ترامپ می‌تواند از این امر بگیرد این باشد که جانسون توانست نه تنها در آرای حزب کارگر در شمال انگلستان موسوم به «دیوار سرخ» شکاف ایجاد کند، بلکه توانست آن را درهم بشکند. همچون ترامپ که در انتخابات ۲۰۱۶ موفق شد در ایالات دارای کارخانه‌های فولاد پیروز شود، جانسون نیز توانست رأی طبقه کارگر را که حامی برگزیت و خواستار شکوفایی صنایع سنتی خود بودند از آن خود کند. این موضوع نشان‌دهنده این امر است که توانایی ترامپ در چنین ایالت‌هایی اتفاقی نبوده است. این نتایج می‌تواند برای دموکرات‌هایی که پیگیر پس گرفتن آرای ایالت‌هایی چون ویسکانسین و میشیگان هستند نیز مفید باشد تا به دنبال کاندیدای دست چپی همچون کوربن نباشند.

ترامپ می‌خواهد از توافق تجاری خود با چین نیز در این زمینه سود ببرد. هرچه به انتخابات ۲۰۲۰ نزدیک می‌شویم، ترامپ باید بتواند به کشاورزان ایالت‌های غرب میانه آمریکا که از جنگ تجاری آمریکا با چین آسیب دیده‌اند، نشان دهد در این زمینه پیشرفت‌هایی حاصل شده است. او چنین توثیق کرد: «ما توافق بزرگی را در مرحله اول با چین به ثمر رسانده‌ایم. آن‌ها پذیرفته‌اند تغییرات ساختاری زیادی ایجاد کنند و حجم عظیمی از محصولات کشاورزی، تولیدات صنعتی و انرژی ما را خریداری کنند.» نرخ تعرفه بر محصولات چینی از ۲۵ درصد به ۷/۵ درصد کاهش خواهد

” جایگزینی ترامپ، امری غیرقابل تصور نیست؛ بلکه به این امر بستگی دارد که دموکرات‌ها چه کسی را برای به چالش درآوردن او نامزد کنند

چشم انداز خوانندگان

پاسخ عدم استقبال فراگیر از فراخوان « کمیته دفاع از جنبش مردم ایران » را درخواست می‌یافت.

چهار دهه از انقلاب ایران می‌گذرد، چهار دهه دهشتناک و خونین. در این مدت ماشین فشارهای مختلف رژیم لحظه‌ای توقف نداشته است تا جایی که نه تنها دست به اعدام‌های بی‌رویه زد بلکه مرتکب قتل‌های سازمان‌یافته مانند قتل‌های زنجیره‌ای نیز شده است و همچنین وقایع آبان که همه آن را محکوم کردند. در این چهار دهه موج مهاجرتی ایرانیان خارج از کشور که متأثر از تغییر و تحولات درون کشور بوده است را می‌توان به سه موج مهاجرتی تقسیم‌بندی کرد.

۱- موج اول، ایرانیان مهاجر دهه ۶۰: این موج شامل ایرانیانی است که عمدتاً یا از وابستگان رژیم گذشته ستمشاهی بودند و یا فعالان سیاسی و هواداران سازمان‌های چپ که به دلیل فشارهای شدید سیاسی ناگزیر مجبور شدند که جلائی وطن کنند.

۲- موج دوم، ایرانیان مهاجر دهه ۸۰-۷۰: این موج ایرانیانی را شامل می‌شود که یا از اقلیت‌های مذهبی و فعالان سیاسی عمدتاً غیر چپ می‌باشند و یا انبوه جوانانی بودند که با اخذ ویزای دانشجویی بیشتر در مقاطع تحصیلی کارشناسی ارشد و دکتری و نیز افرادی با اخذ ویزای کار در حرفه‌های تخصصی و سرمایه‌گذاری همراه با خانواده‌های خود مهاجرت کردند.

۳- موج سوم، ایرانیان مهاجر دهه ۸۰ به بعد: که شامل ادامه ورود ایرانیان با ویزای دانشجویی، کار و سرمایه‌گذاری و نیز انبوه ایرانیان نوکیسه، آقازاده‌ها و وابستگان پنهان و آشکار مقامات کشور با سرمایه‌های هنگفت بادآورده می‌باشند.

همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد ایرانیانی که در طول چهار دهه جلائی وطن کرده‌اند بر اساس شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران و نیز مناسبات و رویدادهای بین‌المللی دارای بافت فکری متفاوت هستند که بعضاً با یکدیگر اختلاف فاحشی دارند و یا در شرایط ویژه‌ای دارای مواضع مشترک می‌باشند.

تجمع اعتراضی ۵۰-۶۰ نفری نمایندگان، فعالان و هواداران سازمان‌های سیاسی اپوزیسیون سه شهر در مقابل پارلمان کانادا در اتاوا با انبوهی از پلاکاردها، پرچم‌های سرخ و سه‌رنگ شیر و خورشید نشان، بنرهای رنگارنگ که به مراتب بیشتر از شرکت‌کنندگان بود همراه با سه بلندگوی قابل حمل با میکروفون‌های دستی در پیاده‌روی به طول ۲۰ متر با آهنگ «طاعت بیار رفیق» آغاز شد. این جماعت قلیل که میانگین سنی آنان از ۶۰ می‌گذشت و برف پیری و کهولت بر سر رویشان باریده بود به دو گروه کاملاً متمایز از یکدیگر تقسیم شده بودند. گروه «این طرفی‌ها» که شامل جمهوری خواهان سکولار، سلطنت‌طلبان مشروطه‌طلب و پادشاهی، اتحاد چپ سوسیالیستی، حزب کمونیست کارگری ایران و کمیته یادمان بودند با پرچم‌های سرخ، شیر و خورشید نشان و پرچم‌هایی که وسط آن فقط کلمه ایران به انگلیسی نوشته شده بود با بلندگو و میکروفون مخصوص

با شهادت حضرت حمزه در جنگ احد مسلمانان سخت متأثر شدند به‌خصوص که دشمن بدن او را مثله کرد و برخی اعضای آن را قطع کرد. این مصیبت بر مسلمانان سخت و گران بود و آن‌ها می‌گفتند که باید این کار را تلافی کرده و عده‌ای از قریش را این‌گونه مجازات کنیم و حتی گفته شده که رسول خدا در اثر شدت ناراحتی گریست و فرمود: از هفتاد-با سی- نفر از مشرکان همان‌گونه انتقام خواهم گرفت: لامثلن بسبعین رجلا منهم (المیزان ج ۱۲ ص ۳۷۷ و تفسیر القمی و اعلام الوری، سیره ابن هشام ج ۲ ص ۹۵، تاریخ طبری ج ۲ ص ۵۲۸)

در این فضای خشم و کینه‌توزی، آیه نازل شد تا جلوی افراط‌گری را بگیرد و مسلمانان را به اخلاق برگرداند. خداوند فرمود: انتقام باید در حد همان جنایت و به همان اندازه باشد و حق ندارید از آن تجاوز کنید و البته صبر و خویشتن‌داری بهتر است.

و ان عاقبتهم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین (سوره نحل آیه ۱۳۶) و پیامبر فرمود: تحمل و صبر می‌کنم. و بدین وسیله نه فقط آن فضای ملتهب و انتقام‌جویانه که می‌توانست زمینه اقدامات خلاف قاعده باشد پایان یافت بلکه با دعوت به خویشتن‌داری، آرامش به جامعه بازگشت.

نادر نوری‌زاده

داستان سه شهر

قصه پرغصه تجمع اعتراضی اپوزیسیون خارج از کشور در حمایت از وقایع آبان ماه مردم ایران

چارلز دیکنز کتابی دارد به نام داستان دو شهر که حکایتی است از اتفاقات دو شهر لندن و پاریس قبل و بعد از انقلاب فرانسه؛ اما داستان واقعی سه شهر، حکایت اتفاقات اپوزیسیون خارج از کشور بعد از انقلاب ایران در سه شهر «مونتروال»، «اتاوا» و «تورتو» است. اعضای این اپوزیسیون که شباهت تنگاتنگی با اپوزیسیون‌های سایر شهرها مانند لندن، پاریس، واشنگتن و نیویورک دارند، تصمیم گرفتند با تشکیل یک کمیته به نام «کمیته دفاع از جنبش مردم ایران» و اعلام یک فراخوان عمومی، از ایرانیان ساکن در این سه شهر بخواهند که در روز ۶ دسامبر ۲۰۱۹ (۱۵ آذر ۱۳۹۸) مقابل پارلمان کانادا در اتاوا حضور به هم رسانند تا بدین وسیله جنایات رژیم جمهوری اسلامی را در قتل عام مردم تهیدست ایران، به گوش جهانیان از جمله شهروندان کانادایی برسانند. در روز و وقت موعد ۵۰ الی ۶۰ نفر از سه شهر مزبور مقابل پارلمان کانادا حاضر شدند که نشان می‌داد ایرانیان چند صد هزار نفری ساکن این شهرها از فراخوان کمیته در حمایت از «جنبش» آبان‌ماه مردم ایران استقبال نکردند. چرا؟ بدیهی است اگر به بافت مهاجرت خواسته یا ناخواسته ایرانیان در این چهار دهه بعد از انقلاب و نیز روند شکل‌گیری تفکر آنان نسبت به رویدادهای گوناگون داخلی و خارجی جامعه ایران توجه کنیم، احتمالاً

براندازی اعتبار و آبروی یک ملت

با سلام و غم بزرگ. امروز یکی از روزهای تلخ تاریخ کشور ماست و شاید تلخ‌ترین آن. روزی که باید با قلب خونین هم بر کشته شدن و مظلومیت هم‌وطنانمان در سقوط هوایمان درد بکشیم و هم سنگین‌تر از آن، قلبمان از بی‌صدافتی وحشتناک خون است. اشتباه عمدی و یا غیرعمدی یک مسئله است و اصرار بر دروغ آن‌هم چهار روز یک درد دیگر. حتی به دولت هم اطلاع‌رسانی نشد و دولت دو روز محکم تکذیب می‌کرد. مردم را در مقابل سیل عظیم جوسازی‌های زهرآلود دشمنان کشور و با شایعات بی‌منطق که دشمنان ملت ساختند بی‌پناه گذاشتند. دلسوزان کشور از روشن شدن حقیقت در مقابل شایعات هزار و یک‌سر و بی‌پشتوانه حرف می‌زدند و سوی دیگر سکوت کردند. دروغ‌گویی و پنهان‌کاری سیستمی نابخشودنی است. نمی‌دانم در این جهان کنونی و در این کشور کدام حرف را باید باور کرد؟ براندازی تنها براندازی حکومت‌ها نیست. براندازی اعتبار و آبروی ملت و کشور یک براندازی خطرناک است که حقیقتاً یک ساخت‌وساز و کار جدید و در واقع نوسازی نه بازسازی بنیادین می‌طلبد. این نوسازی نیاز جدی کشور است. هر مقاومت در مقابل این تغییر بنیادی سخت محافظه‌کارانه و بی‌حاصل است. ما سخت به این نوسازی در همه ارکان و قلب‌ها در کشور نیاز داریم تا آمریکا و دشمنان و هم‌خط‌های آن‌ها در داخل کشور شادمانه بر دل‌ها نمک و زخم‌پاشی نکنند. باید دروغ، تهمت و اضطراب و ساختارهای سیاسی و عقیدتی دین حکومتی توأم با جهل و جهل مقدس‌آفرین را از بن نوسازی کنیم و دین الهی خداپرستانه مردمی و اخلاق‌مدارانه را احیا کنیم؛ ولو اگر به قیمت جان‌هایمان تمام شود.

نمی‌دانم بر داغ دل بازماندگان پرواز بگرییم یا در ناراحتی از دست رفتگان یا بر بی‌صدافتی، بی‌اخلاقی، بی‌دینی، ناکارآمدی، ناهماهنگی و هوار بی‌آبرویی که بر سر کشور و میلیون‌ها ایرانی ریختند. مصیبت بزرگ پنهان‌کاری و انکارگری آن‌هم از مدعیان پرمداست. دیگر از ترامپ و اشغالگران اسرائیلی و وقاحتشان چه توقعی داریم؟ برخورد پراپرو و افتخار ملت در شهادت مظلومانه سردار سلیمانی و همراهانش برای کشور اعتبار و آبرو و عزت عظیم آفرید و این پنهان‌کاری ذلت و بی‌آبرویی بزرگ برای کشور رقم زد. به نظر من رخدادهای ۸ روز (از ترور سردار سلیمانی تا اعلام واقعت سقوط هوایمان اوکراینی) نقطه عطف بزرگ در تاریخ کشور ماست. آرامش عمیق در غم و دردهای بزرگ توأم با عقلانیت را باید خیلی جدی گرفت.

ارزیابی چشم‌انداز ایران ۱۱۸

روز ۹۸/۸/۱۷ این‌جانب در میان انبوهی از مستمعین شما در مسجد اعظم حسین‌آباد حضور داشتم و سخنرانی زیبای جنابعالی که حاوی خاطرات بسیار جالبی از زندگی اعظم طالقانی بود را مستمع بودم. در شماره ۱۱۸ نخست به سراغ این مقاله رفتم و واقعاً تحلیل بسیار زیبایی از شخصیت انسانی که در قالب یک لشکر بود ارائه داده بودید. مقاله افتخاری راد جنبه پدیدارشناسی خانم طالقانی بود و برخوردی از نوع نزدیک از خانم طالقانی را نمایش می‌داد که چقدر در رشد وی مؤثر بود. کاری که از طرف خانم طالقانی در مقابل بیمارستان طرفه به او پیشنهاد شده بود و اینکه پذیرش این کار چگونه او را به نوشتن و ترجمه سوق داده بود و برایم بسیار شیرین‌تر از مقاله‌های دیگری بود که معمولاً به ستایش افراد پس از مرگ آن‌ها می‌پردازد. در این مقاله تجارب پدیدارشناختی از اعظم طالقانی یافتیم که مستقیماً ما را به شناخت او راهنمایی می‌کرد. مقاله‌های مهدی غنی که در هر شماره خود را به‌جای یکی از افراد (جنتی در شماره‌های قبل مثلاً) قرار می‌دهد بسیار جذاب و در نوع خود دارای سبکی منحصر‌به‌فرد است که نوعی شکاف بین شخصیت به‌ظهور رسیده آنان و شکل آرمانی مورد انتظار را به‌خوبی ترسیم می‌کند. مصاحبه چالش‌های قومی بی‌نهایت جذاب

خود در طرف راست کناره زنده‌های پارلمان محکم ایستاده بودند. گروه «آن‌طرفی‌ها» متشکل از چریک‌های فدائیان خلق ایران، چریک‌های فدائی (اقلیت)، کومله، حزب کمونیست کارگری (حکمتی است) با انبوه پرچم‌های سرخ داس و چکش نشان و بلندگوی ۱۲ اینچی پرزور و میکروفونی بزرگ در طرف چپ زنده‌ها متحد ایستاده بودند. بلندگوها در رقابت با یکدیگر هم‌زمان به کار افتادند و شعارهای سرنگونی رژیم همراه با صداهای ناهنجار و درهم وضعیت بلشوی را در فضای پیاده‌رو به‌وجود آورده بود. دو گروه به‌جان هم افتاده بودند «این‌طرفی‌ها» با گفتن اینکه مجوز تجمع در دست ماست به «آن‌طرفی‌ها» هجوم آوردند و از آنان خواستند که تابع آن‌ها شوند و «آن‌طرفی‌ها» با گفتن ما مجوز سیستم امپریالیستی را نمی‌پذیریم، کوتاه نمی‌آمدند و در میکروفون‌های خود می‌دمیدند. پلیس پادریانی کرد و غانله را با تقسیم وقت میان «این‌طرفی‌ها و آن‌طرفی‌ها» ختم کرد؛ اما ماجرا تازه آغاز شد. «این‌طرفی‌ها» در بلندگوی خود از مجامع بین‌المللی درخواست می‌کردند که در مقابل جنایات رژیم ساکت ننشینند و آن‌ها محکوم کنند، اما «آن‌طرفی‌ها» در نوبت استفاده از بلندگوی خود مجامع بین‌المللی را بازیچه نظام سرمایه‌داری می‌خواندند و درخواست کنندگان را رویزیونیست خطاب می‌کردند.

بعد از گذشت یک ساعت «این‌طرفی‌ها» به یسار و موترال و «آن‌طرفی‌ها» به یمین و تورتو بازگشتند و از اینکه توانستند در حمایت از «جنبش» آبان‌ماه مردم ایران دست به چنین اعتراضی بزنند، احساس رضایت و خوبی از خود نشان می‌دادند و انبوه ایرانیان چند صد هزار نفری این سه شهر که به فراخوان آنان پاسخ نداده بودند را افرادی بی‌رگ، خوش‌نشین، راحت‌طلب، منفعل و بعضاً عوامل رژیم می‌دانستند.

بدون تردید ایرانیانی که به این نوع فراخوان‌ها در خارج از کشور بی‌اعتنا هستند، نه‌تنها نسبت به رویدادهای ایران منفعل نمی‌باشند، بلکه با بیش و تیزبینی همواره مترصد به وجود آوردن یک جنبش اجتماعی فراگیر مانند جنبش سبز می‌باشند. برای مثال، مگر همین ایرانیان نبودند که در حمایت از جنبش سبز شهرهای بزرگ دنیا را تسخیر کردند؟ مگر موترال، تورتو و اتاوا شاهد راهپیمایی بزرگ ایرانیان در حمایت از جنبش سبز مردم ایران نبودند؟ مگر همین ایرانیان نبودند که پل بروکلین به طول یک و نیم کیلومتر در نیویورک را به لرزه درآورده بودند؟ مگر این ایرانیان نبودند که خیابان‌های اطراف سازمان ملل و داک هم‌شولدر را زیر پای گذاشتند؟

بدون شک و تردید این ایرانیان در شرایط حساس امروزی برای تغییر و تحول شگرف و عمیق در ایران به چند اصل اساسی به شرح زیر باور دارند که در «جنبش» آبان‌ماه مردم آن را مشاهده نکردند.

الف: رهبری؛

ب: خواست محوری و برنامه با شعارهای مشخص و روشن؛

ج: تشکل و سازمان‌دهی؛

د: روش مبارزاتی پرهیز از خشونت، شورش و اغتشاش؛

ه: تکیه بر شهروند ایرانی و نفی هرگونه کمک و همراهی از دولت‌های خارجی و نهادهای وابسته.

همان‌طور که در نمونه بالا مشاهده شد افراد، گروه‌ها و هواداران سازمان‌های سیاسی چپ و سلطنت‌طلب از سویی و سازمان مجاهدین از طرف دیگر در واقع جریان‌هایی هستند ضمن آنکه خشونت را به‌مثابه ابزاری جهت رسیدن به اهداف خود به کار می‌برند، وابستگی تام و تمام به دریافت کمک‌های مالی و لجستیکی از دولت‌های بیگانه (مثلث شوم آمریکا، عربستان و اسرائیل) دارند و از مواضع آنان علیه مردم ایران مانند حمله نظامی و یا تحریم دفاع می‌کنند. به‌عبارت‌دیگر مونارشسیسم پهلوی و سکتاریسم رجوی و استالینیسم بدوی جریان‌هایی هستند که نه‌تنها باعث انحراف و حتی شکست مبارزات مردم در داخل ایران می‌شوند بلکه همواره در راه تلاش‌های اپوزیسیون مستقل و واقعی خارج از کشور مانع ایجاد می‌کنند.

نادر نوری‌زاده

بود. نکته بسیار جالب در این مصاحبه موفقیت احسان هوشمند در نشان دادن این امر است که مفهوم پان‌ترکیسم بعد از سقوط عثمانی از ۱۹۱۸ و در جمهوری آذربایجان مطرح می‌شود و اینکه چگونه پان‌ترکیسم جایگزین پان‌اسلامیسم می‌شود که بعد از سقوط آخرین سلطان عثمانی است که لقب خلیفه توسط آتاتورک از او گرفته می‌شود. در این مصاحبه هوشمند با ارجاع به اثر مشهور و ترجمه‌شده پان‌ترکیسم جیکوب لاندو این موضوع را به خوبی توضیح می‌دهد. ترجمه مقاله فرید و ریکن در مورد هابرماس و فلسفه دین کانت بسیار جالب است. اما اظهار نظر در مورد آن را به مطالعه دو مقاله بعدی با ترجمان محمد رحیمی از میثائیل ردر و دتیریش شینیه موکول می‌کنم. این بخش از مجله که قبلاً هم در مجله دیده بودیم چشم‌انداز بسیار گسترده‌ای به مجله می‌دهد. پدیدارشناسی وحی در مقابل این دیدگاه که خدا باید اثبات شود دیدگاهی وجودگرا که بر بداهت وجود خداوند تأکید دارد که مصاحبه با فرامرز معتمد دزفولی با تقی رحمانی بسیار جذاب بود. در صفحات ۷۶ و ۸۱ دو افق برخورد با تأمین مسکن برای طبقات محروم ترسیم شده که اولی از محمد توسلی با رجوع به خاطراتی از مهندس کتیرایی و دومی عباس آخوندی است که از نظر راقم این سطور موفق‌ترین و شکست‌خورده‌ترین افراد در تأمین مسکن هستند، درحالی که اولی ایده‌های زاینده و واقعی داشت، دومی فقط از مسکن مهر انتقاد کرد، اما به جای آن هیچ طرحی معرفی نکرد و یک انفعال محض بود، مسکن اجتماعی او گره‌برداری از جوامع غربی بود فقط یک اسم رمز برای بی‌تفاوتی بود که می‌توان بازگشت وزیر بعدی روحانی به طرح ملی مسکن را آخرین تلاش روحانی در این زمینه دانست و اعظم طالقانی به درستی به آن (ص ۷۸) اشاره کرده است. در عین حال یکی از زیباترین مقاله‌های این شماره برای من که از عنوان تا متن آن را با اشتیاق خواندم مقاله ارزشمند بنزینی که نسوخت، سوزاند است. مقاله خانم فائزه حسنی که به مناظره بین مصطفی تاج‌زاده و احمد زیدآبادی پرداخته است برای من بسیار جالب بود و من با علاقه فراوان آن را مطالعه کردم. دیدگاه شخصی من به آقای تاج‌زاده نزدیک‌تر است و راه‌حل‌های مبتنی برکنار کشیدن و تحریم را محکوم به شکست می‌دانم. نهاد انتخابات هم گفت‌مان‌ساز و هم جنبش‌ساز است.

حمیدرضا عربی

تلاش می‌کنید تا چراغی برافروزد ارزیابی چشم‌انداز ایران شماره ۱۱۶

سردبیر محترم نشریه وزین چشم‌انداز ایران،
فرصتی منتقم برابم پیش آمد و توانستم نشریه شماره ۱۱۶ را مطالعه کنم. خوشحالم که هستید و تلاش می‌کنید تا چراغی برافروزد، در دورانی که خیلی کسان گونی‌های «وام‌های پس‌نده» را بر دوش‌های خسته‌شان از بانک مرکزی مملکت خارج می‌کنند، آن‌هم با چه تقلائی!
امیدوارم سعی‌تان اثربخش باشد و گوش‌های شنوایی پیدا کند و باعث تأملاتی در نخبگان قوم و مردمان کوچ و بازار شود، باشد که تغییری درونی و برونی در پی باشد.

نکاتی درباره بعضی نوشته‌ها به نظرم رسید که به عرض می‌رسانم:

- مقاله آقای نوحی، از «عدم مقاومت تا مقاومت» فعال‌نوشته‌ای بود راهبردی که از آن استفاده کردم. بحث ایشان بحثی است لازم که باز هم بهتر است در نشریه دنبال شود. این کمترین به بعضی نکات این نوشته تعریض داشتم، و در حاشیه صفحاتش یادداشت کرده‌ام آن تعریضات را؛ اما تداوم کلیت بحث ایشان را کاری اساسی می‌دانم. امیدوارم برای هیئت تحریریه محترم هم این فرصت وجود داشته باشد که به این بحث ادامه بدهند. برای درج این مقاله باید از شما تشکر کنم.

- طرح موضوع آموزش در مدرسه، به‌عنوان بحث ویژه شماره ۱۱۶، کاری بود ارزشمند.

باز هم باید گفت که جای مباحثی مثل نظام مدرسه، آموزش به‌معنای عام و

... در نشریات اجتماعی و سیاسی بسیار خالی است که شما در این شماره به آن توجه داشته‌اید. برای این کار باید به شما تبریک گفت.

در همین بخش، درج‌نوشته آقای امیرعلی مالکی، نوجوان خوش‌فکر و پرجرث‌نمان اهمیت دارد، از دو جهت

• در یک مقاله کوتاه، انواع کاستی‌های نظام آموزشی مرور شده، آن‌هم از چشم یک ناظر و هم‌زمان یک کاربرآموزش مدرسی.

• دادن فرصت به جوانی اهل تأمل، در نشریه‌ای که اهل سن و دو نسل بزرگ‌تر از او در آن می‌نویسند کاری پر معنا و آموزنده برای خوانندگان است.

امیدوارم این نوع نگاه همیشگی بماند و ترویج شود.

- خاطرات سیاسی بهمن بازرگانی برایم تکان‌دهنده بود. پر از افسوس و درماندگی می‌کرد آدم را.

روایتی دست‌اول و باورپذیر و همخوان با روایت‌های قلبی دیگران، اما آموزنده‌تر و دست‌اول‌تر، با مصاحبه‌کننده‌ای ناپخته و ناآزموده. کاش مصاحبه‌کننده آدمی بود از جنس جناب آقای میثمی یا جناب آقای نوحی که حداقل آشنایی را با حرف و حدیث آن دوران داشته‌اند (البته من در مثل از (حداقل) صحبت کردم).

درباره همین بخش، می‌توانم دریچه‌ای را به هوایی تازه و دیگرگونه را به دوستان تحریریه معرفی کنم:

ایوان ایلچ و مجید رهنما (اولین وزیر علوم زمان شاه)، پائولو فریره، مهاتما گاندی و چند متفکر دیگر به همین آموزش رسمی که در چشم‌انداز اشکالاتش گفته شد، به چشم دیگری نگاه می‌کنند. مخرج مشترک تقریبی این گروه از اهل فن همان سخن کوتاه ایوان ایلچ است که:

«دانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها را ببندید تا نسلی اندیشمند و سالم تحویل‌تان دهم.»

جای آن است که بعد از بررسی‌های اولیه بر روی این نحله آموزشی-فکری-فلسفه‌ی تربیتی، به معرفی و نقد این نگاه رادیکال آموزشی در نشریه پرداخته شود.

کمترین، در سایت عدم خشونت و جناب ناصر فکوهی در سایت انسان‌شناسی و فرهنگ و جناب روزبه فیض در سایت مجله یوتویا به معرفی ایوان ایلچ پرداخته‌اند و این کمترین در سایت عدم خشونت در دو نوشته، به معرفی اولیه ایوان ایلچ و مجید رهنما پرداخته‌ام. کتاب‌هایی هم از این دو به فارسی موجود است که در نوشته‌ام به آن‌ها اشاره کرده‌ام.

- مقالات توسعه‌ای و اقتصادی‌ای را که خواندم همگی تقریباً از دیدگاهی متأثر بودند که می‌توانیم آن را جریان اصلی و غالب توسعه و اقتصاد بنامیم. همین دو نفری را که در بالا اسم بردم، یعنی مجید رهنما و ایوان ایلچ اتفاقاً در این باره هم‌نظر دارند، آن‌هم نظری نادر و رادیکال. این دو اندیشمند کل جریان توسعه و تعاریف آن راجرانی «شمالی-غربی» می‌بینند که آشنایی با این نگاه برای ما، اگر اهل یادگرفتن باشیم، یک باید است.

برای آشنایی با این نوع دیدگاه‌ها همان منابعی که در بالا اشاره شد باز هم به کار می‌آیند؛ اما یک کار تازه هم در این مورد خاص (توسعه و حکمرانی خوب) قابل استفاده است، مخصوصاً در جلد دوم و بخش‌های آخر همان

جلد: «کتاب سارودایا، بهروزی برای همه»

این کتاب به قلم گاندی است، اما با پیوست‌هایی مفصل در جست‌وجوی ابزارهای بهروزی به ترجمه و گردآوری این کمترین. خاضعانه به شما پیشنهاد می‌کنم که به‌عنوان دوستان نگران سرنوشت مردم، این کتاب را با تأمل و آهستگی لازم بررسی‌ای بفرمایید. کافی است مقدمه و فهرست دو جلد را ببینید و شرح کوتاه جلد دوم را در بخش پایانی جلد اول ببینید تا با نگاه کلی کتاب آشنا شوید.

در انداختن رشته‌بحث‌هایی در همین باره (شکوفایی و حکمرانی خوب-راه‌های نو) می‌تواند آگورایی باشد برای دلسوزان اندیشمند ایرانی.

در آخر برایتان روحیه پرنشاط و بهترین امیدهای همساز با واقفیت را آرزو می‌کنم. ■

کشانی ۹/۱۹